

آیا احکام اسلام  
برای حکومت در جهان امروز مناسبند؟

دکتر سُهّا

ویرایش اول - ۱۳۸۸

## فهرست مطالب

### مقدمه ۸

بخش اول: آشنائی با حقوق بشر و دموکراسی

### فصل ۱: حقوق بشر ۱۲

- ۱۲..... اعلامیه جهانی حقوق بشر.....  
۱۷..... میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.....  
۲۶..... میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی.....

### فصل ۲: مفهوم دموکراسی ۳۳

- ۳۳..... تعریف دموکراسی.....  
۳۴..... پیش فرضهای دموکراسی.....  
۳۴..... ۱- حقوق بشر.....  
۳۸..... ۲- افراد بشر عاقل و قادر به تشخیص مصلحت خویش هستند.....  
۳۹..... ۳: بشر خیر اندیش است.....  
۳۹..... ۴- وجود اجتماع.....

### فصل ۳: ارکان دموکراسی ۴۱

- ۴۱..... رکن اول دموکراسی: انتخابات آزاد و عادلانه.....  
۴۲..... مفهوم نمایندگی یا حق وکالت.....  
۴۴..... کدامیک از مقامات دولتی باید توسط مردم انتخاب شوند؟.....  
۴۵..... آزادی انتخابات.....  
۴۶..... آزادی تبلیغات انتخاباتی لازمه ی آزادی انتخابات است.....  
۴۷..... لزوم مخفی بودن رأی.....  
۴۷..... لزوم نظارت مردم و نمایندگان احزاب و کاندیداها بر روند انتخابات و شمارش آراء.....  
۴۷..... اختیارات مجلس نمایندگان.....  
۴۸..... قاعده ی اکثریت بعنوان ابزار دموکراسی.....  
۴۹..... احزاب سیاسی.....  
۵۱..... لزوم دموکراتیک بودن تشکیلات داخلی احزاب.....  
۵۲..... لزوم شفافیت احزاب.....  
۵۴..... رکن دوم دموکراسی: دولت شفاف و پاسخگو.....  
۵۴..... شفاف بودن دولت.....  
۵۴..... در چه مواردی و تا چه حد پنهانکاری مجاز است؟.....  
۵۵..... چرا شفافیت ضرورت دارد؟.....  
۵۵..... مطبوعات.....  
۵۷..... پاسخگوئی دولت.....  
۵۸..... آزادی بیان مهمترین روش کنترل، نظارت و پاسخگوئی.....

- رکن سوم دموکراسی: حقوق مدنی - سیاسی و دفاع از آن ..... ۵۹
- رکن چهارم دموکراسی: جامعه‌ی دموکراتیک و مدنی ..... ۶۳

#### فصل ۴: شخصیت دموکراتیک ۶۵

- ۱- شهروندان معترف به خطا و نقص ..... ۶۵
- ۲- شهروندان تجربی اندیش ..... ۶۶
- ۳- شهروندان نقاد ..... ۶۶
- ۴- شهروندان تغییر پذیر ..... ۶۸
- ۵- شهروندان واقع‌گرا ..... ۶۹
- ۶- شهروندان مصالحه‌جو ..... ۷۰
- ۷- شهروندان بردبار ..... ۷۱
- ۸- شهروندان برونگرا ..... ۷۲
- ۹- شهروندان دارای اعتماد به نفس ..... ۷۳

#### فصل ۵: دموکراسی، آزادی و اخلاق ۷۴

- دلائل و مزایای آزادی ..... ۷۴
- ۱- آزادی یک حق طبیعی است ..... ۷۴
- ۲- لازمه‌ی مختار بودن انسان، آزادی است ..... ۷۴
- ۳- نقص و خطای انسان، مستلزم آزادی بیان است ..... ۷۵
- ۴- آزادی بیان زمینه‌ساز خردورزی، خلاقیت و پیشرفت است ..... ۷۵
- ۵- آزادی شرط قطعی دموکراسی است ..... ۷۶
- محدودیت‌های آزادی ..... ۷۸
- آزادی و اخلاق ..... ۷۹

#### فصل ۶: دموکراسی و عدالت ۸۲

- روش‌های برخورد با نابرابری‌های غیرعادلانه ..... ۸۳
- روش اول: حذف آزادی اقتصادی ..... ۸۳
- روش دوم: آزادی مطلق اقتصادی (اقتصاد بازار آزاد) ..... ۸۴
- روش سوم: روش مبتنی بر حقوق بشر ..... ۸۵

#### فصل ۷: مزایای دموکراسی ۹۰

- مزایای دموکراسی ..... ۹۰
- ۱- دموکراسی خردمندانه‌ترین نوع حکومت است ..... ۹۰
- ۲- دموکراسی فساد سیاسی را به حداقل می‌رساند ..... ۹۱
- ۳- دموکراسی عادلانه‌ترین نظام حکومتی است ..... ۹۲
- ۴- دموکراسی موجب حل آشتی‌جویانه‌ی جدالها می‌شود ..... ۹۲
- ۵- دموکراسی، وفاداری و تعهد ملی را افزایش می‌دهد و قومیت‌گرایی افراطی را می‌کاهد ..... ۹۳
- ۶- دموکراسی پایدارترین نوع حکومت است ..... ۹۴
- ۷- دموکراسی آزادی بیان را ارتقاء می‌دهد ..... ۹۴

- ۸- دموکراسی رشد فکری را می افزاید..... ۹۴
- ۹- دموکراسی موجب ارتقای شرائط روانشناختی خود می شود..... ۹۵

بخش دوم: آیا احکام اسلام برای حکومت در جهان امروز مناسبند؟

### فصل ۸: حقوق بشر و اسلام ۹۸

- ۹۸..... اصل برابری
- ۹۸..... کفار
- ۹۹..... -کفار پلیدند، مثل حیواناتند و از حیوانات هم بی شعورتر و گمراه ترند.....
- ۱۰۰..... سیر تاریخی برخورد پیامبر با کفار.....
- ۱۰۱..... لزوم غلبه ی اسلام بر همه ی ادیان (عدم همزیستی ادیان).....
- ۱۰۱..... وجوب دشمنی جاودانه بین مسلمانان و کفار.....
- ۱۰۱..... وجوب جنگ فراگیر جاودانه با کفار.....
- ۱۰۲..... -دستور جنگ عام با اهل کتاب: یا مسلمان شوند یا مرگ یا جزیه و ذلت:.....
- ۱۰۳..... - جنگ با کفار غیر اهل کتاب.....
- ۱۰۴..... -لزوم سختگیری اقتصادی بر کفار.....
- ۱۰۵..... - ترور.....
- ۱۰۶..... - نیرنگ به کفار مجاز است.....
- ۱۰۶..... -همه چیز کفار برای مسلمانان حلال است.....
- ۱۰۷..... نامه ی عمر به یزدگرد و جواب او.....
- ۱۰۹..... جملاتی از خمینی و بن لادن در لزوم جنگ تا محو کفر:.....
- ۱۱۰..... نتایج عملی جنگهای گسترش اسلام.....
- ۱۱۰..... تهدید دائمی امنیتی جهانی توسط اسلام.....
- ۱۱۱..... ارتداد.....
- ۱۱۲..... بردگی.....
- ۱۱۳..... -عدم تساوی برده و ارباب خواست خداست.....
- ۱۱۳..... - برده کالا است (مملوک است) و با اربابش مساوی نیست.....
- ۱۱۳..... - فرار بردگان گناهی بس بزرگ است.....
- ۱۱۳..... - برده نمی تواند در مالش تصرف کند مگر با اجازه ی اربابش.....
- ۱۱۴..... - نزدیکی جنسی با کنیزان خریداری شده یا دختران و زنان اسیر شده جایز است.....
- ۱۱۴..... - ارباب می تواند کنیزش را برای برادر مؤمنش برای نزدیکی کردن حلال کند.....
- ۱۱۴..... - ازدواج و طلاق غلام و کنیز بدست ارباب است.....
- ۱۱۵..... -فرزندان بردگان نیز برده اند و ملک اربابند.....
- ۱۱۵..... - نحوه ی بدست آوردن برده.....
- ۱۱۵..... زنان.....
- ۱۱۵..... - برتری ذاتی مردان و حقارت ذاتی زنان در قرآن.....
- ۱۱۶..... - زنان برای مردان آفریده شده اند.....
- ۱۱۶..... - عقل و دین زنان ناقص است.....

۱۱۷.....	- اکثر اهل دوزخ زنانند.....
۱۱۷.....	- زیانبارترین فتنه برای مردان، زنان هستند.....
۱۱۷.....	- شومی زنان.....
۱۱۷.....	- از زنان بهره‌ییزید.....
۱۱۷.....	- زن شر کامل است.....
۱۱۷.....	- زن منشاء فساد است.....
۱۱۷.....	- زنان در دست مردان اسیرند و باید از شوهر اطاعت کنند.....
۱۱۸.....	- در صورت ترس از نافرمانی زن، مرد می‌تواند او را کتک بزند.....
۱۱۹.....	- منع زنان از فعالیت اجتماعی.....
۱۱۹.....	- کراهت یادگیری خواندن و نوشتن برای زنان.....
۱۱۹.....	- با زنان مشورت نکنید.....
۱۱۹.....	- زن نمی‌تواند مدیر یا قاضی شود.....
۱۲۰.....	- برخی احکام دیگر در مورد زنان.....
۱۲۲.....	روحانیون.....
۱۲۴.....	سادات.....
۱۲۵.....	نتایج عدم مساوات انسانها.....
۱۲۶.....	اصل آزادی.....

#### فصل ۹: احکام سیاسی اسلام ۱۲۸

۱۲۹.....	ولایت فقیه.....
۱۳۱.....	نتایج عملی ولایت فقیه.....
۱۳۴.....	از اسلام، دموکراسی هم در نمی‌آید.....
۱۳۵.....	اسلام کشورهای جغرافیائی را به رسمیت نمی‌شناسد.....
۱۳۵.....	نتیجه‌گیری.....

#### فصل ۱۰: احکام اقتصادی اسلام ۱۳۶

۱۳۶.....	زکات:.....
۱۳۷.....	خمس:.....
۱۳۸.....	دیگر احکام اقتصادی اسلام.....
۱۳۹.....	قرض الحسنه و ربا.....
۱۴۰.....	وقف.....
۱۴۰.....	ابهام در مالکیت زمین، منابع و تکنولوژی در اسلام.....
۱۴۰.....	زمین.....
۱۴۲.....	معادن.....
۱۴۲.....	منابع طبیعی.....
۱۴۳.....	دانش و تکنولوژی (ابزار تولید).....
۱۴۴.....	حقوق اقتصادی دیگر.....
۱۴۵.....	نتیجه‌گیری.....

#### فصل ۱۱: موانع پیشرفت و توسعه در اسلام ۱۴۷

۱۴۷.....	علم ارزشمند در اسلام, علم دین است.....
۱۵۰.....	اعتقاد به همه چیز داشتن اسلام.....
۱۵۲.....	سلب آزادی.....
۱۵۳.....	پرهیز از غیر مسلمانان نیز موجب عقب افتادگی می شود.....
۱۵۳.....	تقدیر گرائی.....
۱۵۷.....	پستی دنیا و ثروت آن.....
۱۵۷.....	پستی دنیا و مال.....
۱۵۷.....	رضایت به فقر.....
۱۵۸.....	قناعت به حد کفاف.....
۱۵۹.....	مخالفت اسلام با جمع کردن ثروت.....
۱۶۰.....	نفی آرزو.....
۱۶۱.....	حرمت نقاشی, مجسمه سازی, موسیقی و آواز خوانی.....
۱۶۲.....	نتیجه گیری فصل.....

### فصل ۱۲: احکام قضائی ۱۶۳

۱۶۳.....	قضاوت در مسائل خانواده.....
۱۶۴.....	قضاوت در مسائل مالکیت و معاملات.....
۱۶۵.....	مجازاتهای اسلامی.....
۱۶۵.....	حدود.....
۱۶۵.....	حد زنا.....
۱۶۵.....	حد همجنس بازی.....
۱۶۶.....	قذ ف.....
۱۶۶.....	شرابخواری.....
۱۶۶.....	دزدی.....
۱۶۷.....	ارتداد.....
۱۶۷.....	محاربه, فساد فی الارض و بغی.....
۱۶۸.....	نکاتی کلی در مورد مجازاتهای اسلامی.....
۱۷۰.....	تعزیرات.....
۱۷۱.....	قصاص.....
۱۷۲.....	دیات.....
۱۷۳.....	دیه ی قتل.....
۱۷۴.....	دیه ی اعضاء.....
۱۷۶.....	نقصانهای حقوقی دیگر در اسلام.....
۱۷۹.....	نتیجه گیری.....

### فصل ۱۳: نتیجه گیری ۱۸۱

۱۸۱.....	حقوق بشر.....
۱۸۲.....	سیاست.....
۱۸۲.....	اقتصاد.....

۱۸۳.....	موانع پیشرفت و توسعه در اسلام.....
۱۸۴.....	قضاوت.....
۱۸۴.....	نتیجه گیری.....
۱۸۵.....	چه باید کرد؟.....
۱۸۵.....	اول: نظر خمینی (مصلحت):.....
۱۸۶.....	دوم: نظر روشنفکران مسلمان (اصلاحات).....
۱۸۷.....	سوم: جدائی دین از سیاست.....
۱۸۸.....	نتیجه گیری نهائی کتاب.....

## مقدمه

بسیاری از محققین به اهمیت اعتقادات مذهبی در تحولات دنیای اسلام پی نبرده اند. در حالیکه هیچ عاملی به اندازه ی اسلام در تعیین خط مشی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی... ملل اسلامی نقش نداشته و ندارد. هر گونه بررسی جامعه شناسانه در امور اجتماعی جهان اسلام بدون در نظر گرفتن عامل فوق العاده مهم اعتقاد اسلامی، عقیم است. اگر کشورهای اسلامی قرن‌ها ست هیچگونه پیشرفت واقعی علمی نداشته اند. اگر کشورهای اسلامی منشاء هیچ تحول ارزشمندی در صدها سال اخیر نبوده اند. اگر عقب افتادگی با مسلمان بودن، همبستگی مثبت دارد. اگر در اکثر کشورهای اسلامی تقاضائی برای حقوق بشر و دموکراسی نیست. اگر در معدود کشورهای اسلامی که یک دموکراسی نیم بند وجود دارد، این دموکراسی پا نمی گیرد و دائم در تزلزل است. اگر محصول خیزش اسلامی جدید در ایران و افغانستان، صدور نفرت و مرگ به جهان بوده است و دهها اگر دیگر. همه ی این اگر ها با اسلام در ارتباط است و باید محققان این ارتباطات را پیدا کنند. این کتاب بطور کاملا مستند به موضوع دخالت اسلام در سیاست و پی آمدهای آن می پردازد.

سی سال است که در ایران، انقلاب اسلامی اتفاق افتاده است. این انقلاب مدعی بود که بر اساس اسلام، جامعه ای خواهد ساخت مملو از معنویت، جامعه ای پیشرفته هم در امور مادی وهم در امور معنوی، پر از عدالت، عاری از ظلم، عاری از فقر و تمام ویژگیهای مثبت دیگر. جامعه ای نمونه خواهد ساخت برای همه ی جهانیان، بنحوی که جهانیان با دیدن آن به اسلام اشتیاق پیدا کنند و بدین وسیله اسلام در جهان گسترش پیدا کند. در زمینه ی اقتصاد مدعی بود که تمام اشکالات سرمایه داری و کمونیسم را برطرف می کند و نظام اقتصادی ایده آلی را بنیانگذاری می کند که در آن عدالت و پیشرفت و کار و ثروت موج می زند. مدعی بود که دستگاه قضائی خواهد ساخت که هر صاحب حق و مظلومی را در کمترین زمان ممکن به حقیقت می رساند و ریشه ی مفساد اجتماعی را بر میکند، آنگونه که دزدی، جنایت و بی عفتی و امثالهم بندرت مشاهده شوند. امثال من که جوانان آن روزگار بودیم برای یک چنین نظام ایده آلی تلاش و جانفشانی کردیم. اما اکنون ۳۰ سال گذشته است و خود می بینید که به هیچیک از ایده آنها نرسیدیم که هیچ! ثمره ی ۳۰ سال تلاش ما جامعه ای شد مملو از بیداد، مملو از خفقان، متفکران سر کوفته و جاهلان سر بر افراشته، نه از آزادی خبری است و نه از کرامت انسانی، جامعه ای با عقب افتاده ترین و ناعادلانه ترین سیستم قضائی، عقب افتاده ترین سیستم اداری، با بیشتر مردم زیر خط فقر و بقیه را خود می دانید. قرار بود جامعه ی ایده آلی به جهان عرضه کنیم، بجای آن مرگ و خون و نفرت به جهان صادر کردیم. در جنگی ۸ ساله حداقل یک میلیون جوان بیگناه را به خاک و خون کشیدیم. در خارج از مرزهایمان، صدها نفر را مستقیما خود ترور کردیم و هزاران نفر را با کمک به گروههای تروریستی به خون غلطانیدیم. و طالبان، فرم تکامل یافته ی ما، با ایده گرفتن از ما سربرآورد که فجیعترین نوع کشتار را به جهان عرضه کرد.

طبیعی است که مردم و متفکران به این فکر بیفتند که ما چه کردیم که چنین شد؟ اشکال از کجاست؟ پاسخ راحت و سریعی که به ذهن می آید این است که خطا از مسئولین حکومت اسلامی است. اما آیا واقعا چنین است؟ تمام این فجایع را مسئولین درست کردند؟ در حالیکه حداقل در اوائل انقلاب، مسئولین حکومتی عمدتا مردمی مؤمن و از جان گذشته بودند که خود برای انقلاب تا پای جان تلاش کرده بودند. آیا واقعا خمینی به قصد خیانت به مردم و اسلام، این انقلاب را رهبری کرد؟ آیا منتظری، مطهری، بهشتی، باهنر، رجائی و دهها نفر دیگر همگی خائن بودند؟ قطعاً خیر! این پاسخ بیش از اندازه کودکانه است که همه ی اشکالات را به گردن پاکبخته ترین افراد این انقلاب بیندازیم. البته انسانها خطاکارند و مسئولین خطاکارتر، اما آیا در این وسعت؟! پس خطا کجاست؟ دومین منشاء احتمالی خطا، در ایدئولوژی است که راهنمای این انقلاب و مسئولین آن بوده است. این ایدئولوژی

اسلام بوده و هست. اما برای مؤمنان بسیار بسیار سخت است که اسلام را به قصد یافتن علت مشکلات انقلاب بررسی کنند، ولی چاره ای نیست. بهر روی چاره ای جز بررسی احکام اسلامی نیست؟ در شروع و ادامه ی انقلاب اسلامی، تصور ما از اسلام این بود که اسلام برای تمام نیازهای بشر در تمام دورانها و در تمام کشورها، بهترین و کاملترین پاسخ را دارد. بنابر این اگر به اسلام عمل شود، تمام جنبه های زندگی انسان شامل سیاست و اقتصاد و حقوق و قضاء و تعلیم و تربیت و امنیت و غیره به ایده آلتین سطح خود خواهند رسید؟ و چیزی شبیه بهشت (جامعه ی ایده آل) در زمین ایجاد می شود؟ آیا این برداشت ما از اسلام درست بود؟؟ این کتاب در پی پاسخ به این سؤال است. در این کتاب ما فقط احکام حقوقی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام را بررسی می کنیم که در اداره ی جامعه ی ما دخیلند. کاری به احکام عبادی مثل نماز و روزه و حج نداریم که عمدتاً جنبه ی شخصی دارند.

تا اینجا به اصطلاح موضوع و محل نزاع مشخص شد. پس ما باید در احکام اجتماعی اسلام بگردیم و ببینیم که برداشت ما از اسلام درست بوده یا خیر؟ اما اسلام چیست که ما در آن جستجو کنیم؟. اسلام قرآن و سنت است. سنت شامل گفتار و کردار پیامبر می شود.

این عیب بزرگی است که هر کس آنچه را دوست دارد سعی می کند از دین بیرون بیاورد. این عیب مخصوصاً متوجه روشنفکران مسلمان است. مثلاً دکتر شریعتی سعی میکرد سوسیالیسم و رهبری انقلابی(همان ولایت فقیه) را از اسلام بیرون بیاورد و با چسبیدن به یکی از صحابه یعنی ابوذر، که موقعیت برجسته ای هم نداشته، سعی کرد کل اسلام را در قالب سوسیالیسم بریزد. البته این عیب تنها مختص روشنفکران هم نیست خمینی هم از جوانی در پی بیرون کشیدن حکومت فقیه از اسلام بود و بالاخره اینکار را کرد. هر کس می تواند آیه ای از قرآن و یا حدیثی را برگیرد که با نظرات یا ایده های خودش نزدیک است و دست به قلم فرسائی بزند و ایده های خودش را به اسلام نسبت دهد. به این صورت در اسلام همه چیز هست از هر نوعی، هم سوسیالیسم هست و هم کاپیتالیسم، هم دموکراسی هست و هم دیکتاتوری. ولی این روش درست نیست. اسلام قرآن و سنت است و لا غیر. دستور یا حکمی را می توان به اسلام نسبت داد که در قرآن و سنت باشد. بیش از آن و غیر از آن، هر چه بیافیم به درد خودمان می خورد. بهترین تفسیر هم تفسیری است که قرآن و سنت را در کنار هم گذاشته باشد تا معانی آیات را استخراج کند. و گرنه می توان آیه ای از قرآن را برداشت و بدون توجه به آیات دیگر و بدون توجه به شان نزول آیه، برداشتی منعزل و نامربوط به اسلام، از آن استخراج کرد.

مباحث این کتاب کاملاً متکی به قرآن و سنت است. چنانچه خواهید دید، در بسیاری موارد از کمترین توضیح استفاده شده و قرآن و سنت بصورت عریان در جلوی چشم خواننده نهاده شده است. مباحث فقهی هم از معتبرترین کتب فقهی گرفته شده است. از میان علوم اسلامی، فقه، بیشترین تکیه را بر قرآن و سنت دارد و فقها دقت بسیار کرده اند که پا را فراتر نگذارند. البته در فقه هم زوائد وجود دارد که با استناد به قیاس، اجماع و استدلال عقلی ایجاد شده اند ولی برای اهل فقه، تشخیص این زوائد آسان است همینکه حکمی، آیه یا حدیثی را بعنوان مستند نداشت، آن حکم قابل خدشه است. در این کتاب سعی شده که اگر حکمی اینچنین است یا نقل نشود و یا به ضعف آن اشاره شود.

نکته ی دیگر اینکه در این کتاب هم از منابع اهل سنت و هم از منابع شیعه ی دوازده امامی، در کنار هم، استفاده شده است، برای اینکه کتاب برای هر دو گروه قابل استفاده باشد. قرآن که نزد هر دو (شیعه و سنی) یکسان است. اما تعریف سنت فرق می کند. اهل تسنن، سنت را فقط گفتار و کردار پیامبر می دانند و لا غیر. اما شیعه به سنت پیامبر، سنت امامان دوازده گانه را هم اضافه کرده اند. در نقل روایات از معتبرترین کتب شیعه مخصوصاً کتب اربعه و وسائل الشیعه و معتبرترین کتب اهل سنت مخصوصاً صحاح سته استفاده شده است. در نقل مباحث تاریخی هم از معتبرترین کتب تاریخی نزد هر دو فرقه، یعنی سیره ی ابن اسحق (ابن هشام) و تاریخ طبری، استفاده شده است.

کتاب شامل دو بخش است. در بخش اول حقوق بشر و دموکراسی معرفی شده اند که متکی به منابع معتبر دانشگاهی است و در بخش دوم، که خود صاحب نظرم، به سؤال اصلی کتاب می پردازم که "آیا احکام

اسلامی برای حکومت در جهان معاصر مناسبند؟. بخش اول "حقوق بشر و دموکراسی" به دو دلیل اضافه شد. اول اینکه خواننده باید شناختی از حقوق و حکومت مقبول و معقول در دنیای معاصر داشته باشد تا بتواند احکام اسلامی را با آن مقایسه کند. دوم اینکه اگر شما در ایران زندگی می کنید، جمهوری اسلامی شما را با نفرت از حقوق بشر و دموکراسی تربیت کرده است و لازم است که با دیده ی خرد و بی طرفانه، ایندو مقوله را بخوانید و سپس قضاوت کنید. اگر با حقوق بشر و دموکراسی از طریق کتب معتبر دانشگاهی آشنا هستید مستقیماً به بخش دوم بروید و گرنه توصیه می کنم حتماً ابتدا، بخش اول را مطالعه فرمائید.

اما نویسنده کیست؟ میدانید که نمی توانم خودم را معرفی کنم و گرنه سرم بالای دار می رود. فقط دو نکته ی ضروری را مطرح می کنم. اول اینکه بنده در دوران جوانی تحت تاثیر دکتر شریعتی و خمینی، بر این گمان بودم که اسلام نظام جامع ایده آلی برای تمام جنبه های زندگی بشری دارد. با تجربه ی انقلاب و مطالعه در علوم اسلامی، مخصوصاً فقه، بتدریج سعی کردم بدون تعصب و با فکری نسبتاً آزاد به احکام بنگرم و متوجه شدم که مطلقاً چنین نیست. نکته ی دوم اینکه اسم مستعار سُهها (نام یک ستاره) را برای خود برگزیدم.

در این کتاب به سبک کتب علمی، از بکار بردن القاب و تشریفات افراد پرهیز کرده ام. مثلاً برای علی، علیه السلام نیآورده ام و برای عمر، رضی الله عنه نیآورده ام و طبعاً برای خمینی آیت الله نیآورده ام. این امر برای تسهیل نگارش و به تبعیت از نوشتارهای امروزی است که از تشریفات می کاهند و به اصل مطلب می پردازند. بنابر این بهیچ عنوان قصد تحقیر هیچکس را نداشته ام.

به نظر بنده مطالعه ی این کتاب برای جوانان مسلمان، مخصوصاً در زمان حاضر، بسیار ضروری است و بهمین دلیل بنده اقدام به نوشتن آن کردم. این کتاب در پی آنست که جوانان مسلمان را متوجه کند که برای حکومت در دنیای امروز، احکام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام نه کافی اند، و نه کارآ. بنابر این دلیلی ندارد که روحانیون به بهانه ی اجرای این احکام، قدرت سیاسی را بگیرند. این شما و اینهم احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام. من به فرم ساده و کاملاً مستند، آیات و احادیث و مدارک تاریخی و فقهی را در اختیار شما گذاشته ام. اگر شک دارید یا می خواهید بیشتر بررسی کنید، این گوی و این میدان. سواد شما در هر سطحی هم که باشد می توانید به منابع لازم مراجعه کنید. قرآن که ترجمه ی فارسی دارد. معمولاً از تلاش برای درک قرآن شما را ترسانده اند. این کار روحانیون همه ی مذاهب است که سعی می کنند مردم را از مراجعه به منابع اصلی دینی باز دارند تا هم نان و مقام آنان محفوظ بماند و هم دستشان رو نشود. برای احکام هم می توانید به رساله های عملیه ی شیعی و یا فقه آسان (اهل سنت) مراجعه کنید. و اگر عربی هم می دانید، می توانید به کتب تخصصی و نیمه تخصصی که در طول بحثها به آنها ارجاع داده شده مراجعه کنید. در مطالعه ی این کتاب سعی کنید تا حدودی بر تعصبات خود لگام بزنید و مطالب را با دیده ی خرد و بی طرفانه مطالعه کنید.

این کتاب به رایگان در اینترنت نهاده شد. از نظر بنده ترجمه ی بخش دوم این کتاب مخصوصاً به عربی و انگلیسی مفید است و ترجمه ی آن بدون قصد انتفاع و بشرط قرار دادن رایگان در اینترنت بلا مانع است. هر گونه انتفاع از چاپ این کتاب نیز ممنوع است.

موفق باشید

## بخش اول

معرفی حقوق بشر و دموکراسی

## فصل ۱

### حقوق بشر

#### اعلامیه جهانی حقوق بشر

دهم دسامبر ۱۹۴۸

از آن جا که شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری و حقوق برابر و سلب ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛

از آن جا که نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشر به اقدامات وحشیانه ای انجامیده که وجدان بشر را برآشفته اند و پیدایش جهانی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد، و از ترس و فقر فارغ باشند، عالی ترین آرزوی بشر اعلام شده است؛

از آن جا که ضروری است که از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین چاره به طغیان بر ضد بیداد و ستم مجبور نگردد؛

از آن جا که گسترش روابط دوستانه میان ملت ها باید تشویق شود؛

از آن جا که مردمان ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و حیثیت و کرامت و ارزش فرد انسان و برابری حقوق مردان و زنان، دوباره در منشور ملل متحد اعلام و عزم خود را جزم کرده اند که به پیشرفت اجتماعی یاری رسانند و بهترین اوضاع زندگی را در پرتو آزادی فزاینده به وجود آورند؛

از آن جا که دولت های عضو متحد شده اند که رعایت جهانی و موثر حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تضمین کنند؛

از آن جا که برداشت مشترک در مورد این حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد؛ مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترک تمام مردمان و ملت ها اعلام میکند تا همه افراد و تمام نهادهای جامعه این اعلامیه را همواره در نظر داشته باشند و بکوشند که به یاری آموزش و پرورش، رعایت این حقوق و آزادیها را گسترش دهند و با تدابیر فزاینده ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای جهانی و موثر آنها را چه در میان مردمان کشورهای عضو و چه در میان مردم سرزمین هایی که در قلمرو آنها هستند، تأمین کنند.

ماده ۱

تمام افراد بشر آزاد زاده میشوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند. همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه ای برادرانه رفتار کنند.

ماده ۲

هر کس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده و سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشا ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادیهای ذکر شده در این اعلامیه بهره مند گردد.

به علاوه نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومت یا غیر خودمختار باشد، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

#### ماده ۳

هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

#### ماده ۴

هیچ کس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت. بردگی و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد، ممنوع است.

#### ماده ۵

هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد.

#### ماده ۶

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی اش در همه جا به رسمیت شناخته شود.

#### ماده ۷

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد، و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردند.

#### ماده ۸

در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کنند - حقوقی که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای او به رسمیت شناخته است - هر شخصی حق مراجعه موثر به دادگاههای ملی صالح را دارد.

#### ماده ۹

هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.

#### ماده ۱۰

هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در باره حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد.

#### ماده ۱۱

۱- هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب میشود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمینهای لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، مجرم بودن وی به طور قانونی محرز گردد.

۲- هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمیشده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق می‌گرفت، درباره کسی اعمال نخواهد شد.

#### ماده ۱۲

نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامت گاه یا مکاتبات هیچ کس مداخله‌های خودسرانه صورت گیرد یا به شرافت و آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله‌ها و حمله‌هایی، برخورداری از حمایت قانون، حق هر شخصی است.

#### ماده ۱۳

- ۱- هر شخص حق دارد در داخل هر کشور آزادانه رفت و آمد کند و اقامتگاه خود را برگزیند.
- ۲- هر شخص حق دارد هر کشوری، از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خویش بازگردد.

#### ماده ۱۴

- ۱- در برابر شکنجه، تعقیب و آزار، هر شخص حق درخواست پناهندگی و برخورداری از پناهندگی در کشورهای دیگر را دارد.
- ۲- در موردی که تعقیب واقعا در اثر جرم عمومی و غیرسیاسی یا در اثر اعمالی مخالف با هدف‌ها و اصول ملل متحد باشد، نمیتوان به این حق استناد کرد.

#### ماده ۱۵

- ۱- هر فرد حق دارد که تابعیتی داشته باشد.
- ۲- هیچ کس رانباید خودسرانه از تابعیت خویش، یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

#### ماده ۱۶

- ۱- هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت، یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند.
- ۲- ازدواج حتما باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد.
- ۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

#### ماده ۱۷

- ۱- هر شخص به تنهایی یا به صورت جمعی حق مالکیت دارد.
- ۲- هیچ کس را نباید خودسرانه از حق مالکیت محروم کرد.

#### ماده ۱۸

هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

#### ماده ۱۹

هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق، مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن، و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

#### ماده ۲۰

- ۱- هر شخصی حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن‌های مسالمت آمیز بهره مند گردد.
- ۲- هیچ کس را نباید به شرکت در هیچ اجتماعی مجبور کرد.

#### ماده ۲۱

- ۱- هر شخص حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا به واسطه ی نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.
- ۲- هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد.
- ۳- اراده ی مردم اساس قدرت حکومت است، این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رأی مخفی یا به طریقه ای مشابه برگزار شود که آزادی رأی را تأمین کند.

#### ماده ۲۲

هر شخص به عنوان عضو جامعه، حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به یاری مساعی ملی و همکاری بین المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه شخصیت خود را، با توجه به تشکیلات و منابع هر کشور، به دست آورد.

#### ماده ۲۳

- ۱- هر شخص حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بیکاری حمایت شود.
- ۲- همه حق دارند که بی هیچ تبعیضی، در مقابل کار مساوی، مزد مساوی بگیرند.
- ۳- هرکسی که کار میکند حق دارد مزد منصفانه و رضایت بخشی دریافت دارد که زندگی او و خانواده اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود.
- ۴- هر شخص حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و یا به اتحادیه‌های موجود بپیوندد.

#### ماده ۲۴

هر شخص حق استراحت، فراغت و تفریح دارد و به ویژه باید از محدودیت معقول ساعات کار و مرخصیها و تعطیلات ادواری با دریافت حقوق بهره مند شود.

#### ماده ۲۵

- ۱- هر شخص حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش، به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود. همچنین حق دارد که در

مواقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی مستقل از اراده خویش وسایل امرار معاشش را از دست داده باشد، از تأمین اجتماعی بهره مند گردد.

۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت ویژه برخوردار شوند. همه کودکان، اعم از آن که در پی ازدواج یا بی ازدواج زاده شده باشند، حق دارند که از حمایت اجتماعی یکسان بهره مند گردند.

#### ماده ۲۶

۱- هر شخص حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش، و دست کم آموزش ابتدایی و پایه، باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه ای باید همگانی شود و دست یابی به آموزش عالی باید با تساوی کامل برای همه امکان پذیر باشد تا هرکس بتواند بنا به استعداد خود از آن بهره مند گردد.

۲- هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبه شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت‌های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.

۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود، بردیگران حق تقدم دارند.

#### ماده ۲۷

۱- هر شخص حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع، سهمیم و شریک گردد و از هنرها و به ویژه از پیشرفت علمی و فواید آن بهره مند شود.

۲- هرکس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، ادبی یا هنری خود برخوردار گردد.

#### ماده ۲۸

هر شخص حق دارد خواستار برقراری نظمی در عرصه اجتماعی و بین المللی باشد که حقوق و آزادیهای ذکرشده در این اعلامیه را، به تمامی تأمین و عملی سازد.

#### ماده ۲۹

۱- هر فرد فقط در برابر آن جامعه ای وظایفی برعهده دارد که رشد آزادانه و همه جانبه او را ممکن میسازد.

۲- هرکس در اعمال حقوق و بهره گیری از آزادیهای خود فقط تابع محدودیت‌هایی قانونی است که صرفاً برای شناسایی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در جامعه ای دموکراتیک وضع شده اند.

۳- این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نباید بر خلاف هدفها و اصول ملل متحد اعمال شوند.

#### ماده ۳۰

هیچیک از مقررات اعلامیه حاضر نباید چنان تفسیر شود که برای هیچ دولت، جمعیت یا فردی متضمن حقی باشد که به موجب آن برای از بین بردن حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه فعالیتی انجام دهد یا به عملی دست بزند.

\*\*\*\*\*

## میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق با ۲۵/۹/۱۳۴۵ شمسی) مجمع عمومی سازمان ملل متحد

### مقدمه

کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام گردیده است شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضاء خانواده بشر مبنای آزادی - عدالت و صلح در جهان است. با اذعان به این که حقوق مذکور ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است. با اذعان به این که بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر کمال مطلوب انسان آزاد رهائی یافته از ترس و فقر فقط در صورتی حاصل می‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق مدنی و سیاسی خود و همچنین از حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی او ایجاد شود. با توجه به این که دولتها بر طبق منشور ملل متحد به ترویج احترام جهانی و مؤثر و رعایت حقوق و آزادیهای بشر ملزم هستند. با در نظر گرفتن این حقیقت که هر فرد نسبت به افراد دیگر و نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده‌دار وظایفی است و مکلف است به این که در ترویج و رعایت حقوق شناخته شده به موجب این میثاق اهتمام نماید.

با مواد زیر موافقت دارند:

### بخش یک

#### ماده ۱

۱. کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

۲. کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هر گونه تصرفی بنمایند - در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

۳. دولتهای طرف این میثاق از جمله دولتهای مسئول اداره سرزمینهای غیرخودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

### بخش دوم

#### ماده ۲

۱. دولتهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیتشان بدون هیچگونه تمایزی از قبیل نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب - عقیده سیاسی یا عقیده دیگر - اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - ثروت - نسب یا سایر وضعیتها محترم شمرده و تضمین بکنند.

۲. هر دولت طرف این میثاق متعهد می‌شود که بر طبق اصول قانون اساسی خود و مقررات این میثاق اقداماتی در زمینه اتخاذ تدابیر قانونگذاری و غیر آن به منظور تنفیذ حقوق شناخته شده در این میثاق که قبلاً به موجب قوانین موجود یا تدابیر دیگر لازم‌الاجراء نشده است بعمل آورد.

۳. هر دولت طرف این میثاق متعهد می‌شود که:

الف - تضمین کند که برای هر شخصی که حقوق و آزادیهای شناخته شده در این میثاق درباره او نقض شده باشد وسیله مطمئن احقاق حق فراهم بشود هر چند که نقض حقوق به وسیله اشخاصی ارتکاب شده باشد که در اجرای مشاغل رسمی خود عمل کرده باشند.

ب. تضمین کند که مقامات صالح قضائی - اداری یا مقننه یا هر مقام دیگری که به موجب مقررات قانونی آن کشور صلاحیت دارد درباره شخص دادخواست دهنده احقاق حق بکنند و همچنین امکانات تظلم به مقامات قضائی را توسعه بدهند.

ج. تضمین کند که مقامات صالح «نسبت به تظلماتی که حقانیت آن محرز بشود ترتیب اثر صحیح بدهند.»

#### ماده ۳

دولتهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق زنان و مردان را در استفاده از حقوق مدنی و سیاسی پیش‌بینی شده در این میثاق تأمین کنند.

#### ماده ۴

هر گاه یک خطر عمومی استثنایی (فوق‌العاده) موجودیت ملت را تهدید کند و این خطر رسماً اعلام بشود کشورهای طرف این میثاق می‌توانند تدابیری خارج از الزامات مقرر در این میثاق به میزانی که وضعیت حتماً ایجاب می‌نماید اتخاذ نمایند مشروط بر این که تدابیر مزبور با سایر الزاماتی که بر طبق حقوق بین‌الملل بعهدہ دارند مغایرت نداشته باشد و منجر به تبعیضی منحصرأ بر اساس نژاد - رنگ - جنس - زبان - اصل و منشأ مذهبی یا اجتماعی نشود.

۲. حکم مذکور در بند فوق هیچ‌گونه انحراف از مواد ۶ - ۷ (بندهای اول و دوم) ماده ۸ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ را تجویز نمی‌کند.

۳. دولتهای طرف این میثاق که از حق انحراف استفاده کنند مکلفند بلافاصله سایر دولتهای طرف میثاق را توسط دبیرکل ملل متحد از مقرراتی که از آن انحراف ورزیده و جهاتی که موجب انحراف شده است مطلع نمایند و در تاریخی که به این انحرافها خاتمه می‌دهند مراتب را به وسیله اعلامیه جدیدی از همان مجری اطلاع دهند.

#### ماده ۵

۱. هیچ یک از مقررات این میثاق نباید به نحوی تفسیر شود که متضمن ایجاد حقی برای دولتی یا گروهی یا فردی گردد که به استناد آن به منظور تزییع هر یک از حقوق و آزادیهای شناخته شده در این میثاق و یا محدود نمودن آن بیش از آنچه در این میثاق پیش‌بینی شده است مبادرت به فعالیتی بکند و یا اقدامی بعمل آورد.

۲. هیچ گونه محدودیت یا انحراف از هر یک از حقوق اساسی بشر که به موجب قوانین - کنوانسیونها یا آئین نامه‌ها یا عرف و عادات نزد هر دولت طرف این میثاق به رسمیت شناخته شده نافذ و جاری است به عذر این که این میثاق چنین حقوقی را به رسمیت نشناخته یا این که به میزان کمتری به رسمیت شناخته است قابل قبول نخواهد بود.

بخش سوم

ماده ۶

۱. حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است.

این حق باید به موجب قانون حمایت بشود. هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از زندگی محروم کرد.

۲. در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده صدور حکم اعدام جایز نیست مگر در مورد مهمترین جنایات طبق قانون لازم‌الاجرا در زمان ارتکاب جنایت که آنهم نباید با مقررات این میثاق و کنوانسیونها راجع به جلوگیری و مجازات جرم کشتار دسته جمعی (ژنوسید) منافات داشته باشد. اجرای این مجازات جایز نیست مگر به موجب حکم قطعی صادر از دادگاه صالح.

۳. در مواقعی که سلب حیات تشکیل دهنده جرم کشتار دسته جمعی باشد چنین معهود است که هیچ یک از مقررات این ماده دولتهای طرف این میثاق را مجاز نمی‌دارد که به هیچ نحو از هیچ یک از الزاماتی که به موجب مقررات کنوانسیون جلوگیری و مجازات جرم کشتار دسته جمعی (ژنوسید) تقبل شده انحراف ورزند.

۴. هر محکوم به اعدامی حق خواهد داشت که در خواست عفو یا تخفیف مجازات بنماید عفو عمومی یا عفو فردی یا تخفیف مجازات اعدام در تمام موارد ممکن است اعطا شود.

۵. حکم اعدام در مورد جرائم ارتكابی اشخاص کمتر از هیجده سال صادر نمی‌شود و در مورد زنان باردار قابل اجرا نیست.

۶. هیچ یک از مقررات این ماده برای تأخیر یا منع الغاء مجازات اعدام از طرف دولتهای طرف این میثاق قابل استناد نیست.

ماده ۷

هیچ کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا مجازاتها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا تردیلی قرار داد. مخصوصاً قرار دادن یک شخص تحت آزمایشهای پزشکی یا علمی بدون رضایت آزادانه او ممنوع است.

ماده ۸

۱. هیچ کس را نمی‌توان در برده‌گی نگاه داشت. برده‌گی و خرید و فروش برده بهر نحوی از انحاء ممنوع است.

۲. هیچ کس را نمی‌توان در بندگی (غلامی) نگاه داشت.

۳. الف - هیچ کس به انجام اعمال شاقه یا کار اجباری وادار نخواهد شد.

ب - شق الف بند ۳ را نمی‌توان چنین تفسیر کرد که در کشورهایی که بعضی از جنایات قابل مجازات با اعمال شاقه است مانع اجرای اعمال شاقه مورد حکم صادره از دادگاه صالح بشود.

ج - "اعمال شاقه یا کار اجباری" مذکور در این بند شامل امور زیر نیست:

اول - هر گونه کار یا خدمات ذکر نشده در شق "ب" که متعارفاً به کسی که به موجب یک تصمیم قضایی قانونی زندانی است یا به کسی که موضوع چنین تصمیمی بوده و در حال آزادی مشروط باشد تکلیف می‌گردد.

دوم - هر گونه خدمت نظامی و در کشورهایی که امتناع از خدمت وظیفه به سبب محظورات وجدانی به رسمیت شناخته شده است هر گونه خدمت ملی که به موجب قانون بامتناع کنندگان وجدانی تکلیف می‌شود.

سوم - هر گونه خدمتی که در موارد قوه قهریه (فرس مازور) یا بلیاتی که حیات یا رفاه جامعه را تهدید می‌کند تکلیف بشود.

چهارم - هر کار یا خدمتی که جزئی از الزامات مدنی (اجتماعی) متعارف باشد.

ماده ۹

۱. هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) دستگیر یا بازداشت (زندانی) کرد. از هیچ کس نمی‌توان سلب آزادی کرد مگر به جهات و طبق آئین دادرسی مقرر به حکم قانون.

۲. هر کس دستگیر می‌شود باید در موقع دستگیر شدن از جهات (علل) آن مطلع شود و در اسرع وقت اختاریه‌ای دائر بهر گونه اتهامیکه به او نسبت داده می‌شود دریافت دارد.

۳. هر کس به اتهام جرمی دستگیر یا بازداشت (زندانی) می‌شود باید او را در اسرع وقت در محضر دادرسی یا هر مقام دیگری که به موجب قانون مجاز به اعمال اختیارات قضایی باشد حاضر نمود و باید در مدت معقولی دادرسی یا آزاد شود. بازداشت (زندانی نمودن) اشخاصی که در انتظار دادرسی هستند نباید قانونی کلی باشد لیکن آزادی موقت ممکن است موکول باخذ تضمینهایی بشود که حضور متهم را در جلسه دادرسی و سایر مراحل رسیدگی قضایی و حسب مورد برای اجرای حکم تأمین نماید.

۴. هر کس که بر اثر دستگیر یا بازداشت (زندانی) شدن از آزادی محروم می‌شود حق دارد که به دادگاه تظلم نماید به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اظهار رأی بکند و در صورت غیرقانونی بودن بازداشت حکم آزادی او را صادر کند.

۵. هر کس که بطور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت (زندانی) باشد حق جبران خسارت خواهد داشت.

ماده ۱۰

درباره کلیه افراد که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد.

۲. الف - متهمین جز در موارد استثنایی از محکومین جدا نگاهداری خواهند شد و تابع نظام جداگانه‌ای متناسب با وضع اشخاص غیرمحکوم خواهند بود.

ب - صغار متهم باید از بزرگسالان جدا بوده و باید در اسرع اوقات ممکن در مورد آنان اتخاذ تصمیم بشود.

۳. نظام زندانها متضمن رفتاری با محکومین خواهد بود که هدف اساسی آن اصلاح و اعاده حیثیت اجتماعی زندانیان باشد.

صغار بزهکار باید از بزرگسالان جدا بوده و تابع نظامی متناسب با سن و وضع قانونیشان باشند.

#### ماده ۱۱

هیچ کس را نمی‌توان تنها به این علت که قادر به اجرای یک تعهد قراردادی خود نیست زندانی کرد.

#### ماده ۱۲

۱. هر کس قانوناً در سرزمین دولتی مقیم باشد حق عبور و مرور آزادانه و انتخاب آزادانه مسکن خود را در آنجا خواهدداشت.

۲. هر کس آزاد است هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند.

۳. حقوق مذکور فوق تابع هیچ گونه محدودیتی نخواهد بود مگر محدودیتهایی که به موجب قانون مقرر گردیده و برای حفظ امنیت ملی - نظم عمومی - سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران لازم بوده و با سایر حقوق شناخته شده در این میثاق سازگار باشد.

۴. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از حق ورود به کشور خود محروم کرد.

#### ماده ۱۳

بیگانه‌ای که قانوناً در قلمرو یک دولت طرف این میثاق باشد فقط در اجرای تصمیمی که مطابق قانون اتخاذ شده باشد ممکن است از آن کشور اخراج بشود و جز در مواردی که جهات حتمی امنیت ملی طور دیگر اقتضا نماید باید امکان داشته باشد که علیه اخراج خود موجهاً اعتراض کند و اعتراض او در مقام صالح یا نزد شخص یا اشخاص منصوب بخصوص از طرف مقام صالح با حضور نماینده‌ای که به این منظور تعیین می‌کند رسیدگی شود.

#### ماده ۱۴

۱. همه در مقابل دادگاهها و دیوانهای دادگستری متساوی هستند. هر کس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بیطرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزائی علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات او در مورد مدنی اتخاذ تصمیم بنماید.

تصمیم به سری بودن جلسات در تمام یا قسمتی از دادرسی خواه به جهات اخلاق حسنه یا نظم عمومی یا امنیت ملی در یک جامعه دموکراتیک و خواه در صورتی که مصلحت زندگی خصوصی اصحاب دعوی اقتضاء کند و خواه در مواردی که از لحاظ کیفیات خاص علنی بودن جلسات مضر به مصالح دادگستری باشد تا حدی که دادگاه لازم بداند

امکان دارد، لیکن حکم صادر در امور کیفری یا مدنی علنی خواهد بود مگر آنکه مصلحت صغار طور دیگری اقتضاء نماید یا دادرسی مربوط به اختلافات زناشویی یا ولایت اطفال باشد.

۲. هر کس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد حق دارد بی‌گناه فرض شود تا این که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز بشود.

۳. هر کس متهم به ارتکاب جرمی بشود با تساوی کامل لاقول حق تضمینهای ذیل را خواهد داشت:

الف - در اسرع وقت و به تفصیل به زبانی که او بفهمد از نوع و علل اتهامی که به او نسبت داده می‌شود مطلع شود.

ب - وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع خود و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد.

ج - بدون تأخیر غیرموجه درباره او قضاوت بشود.

د- در محاکمه حاضر بشود و شخصاً یا به وسیله وکیل منتخب خود از خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضاء نماید از طرف دادگاه رأساً برای او وکیلی تعیین بشود که در صورت عجز او از پرداخت حق الوکاله هزینه‌ای نخواهد داشت.

ه- از شهودی که علیه او شهادت می‌دهند سئوالات بکند یا بخواهد که از آنها سئوالاتی بشود و شهودی که له او شهادت می‌دهند با همان شرایط شهود علیه او احضار و از آنها سئوالات بشود.

و- اگر زبانی را که در دادگاه تکلم می‌شود نمی‌فهمد و یا نمی‌تواند به آن تکلم کند یک مترجم مجاناً به او کمک کند.

ز- مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید.

۴. آئین دادرسی جوانانی که از لحاظ قانون جزا هنوز بالغ نیستند باید به نحوی باشد که رعایت سن و مصلحت اعاده حیثیت آنان را بنماید.

۵. هر کس مرتکب جرمی اعلام بشود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالیتری طبق قانون مورد رسیدگی واقع بشود.

۶. هرگاه حکم قطعی محکومیت جزائی کسی بعداً فسخ بشود یا یک امر حادث یا امری که جدیداً کشف شده دال بر وقوع یک اشتباه قضایی باشد و بالنتیجه مورد عفو قرار گیرد شخصی که در نتیجه این محکومیت متحمل مجازات شده استحقاق خواهد داشت که خسارت او طبق قانون جبران بشود مگر این که ثابت شود که عدم افشاء به موقع حقیقت مکتوم کلا یا جزاً منتسب به خود او بوده است.

۷. هیچ کس را نمی‌توان برای جرمی که به علت اتهام آن به موجب حکم قطعی صادر طبق قانون آئین دادرسی کیفری هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است مجدداً مورد تعقیب و مجازات قرار داد.

#### ماده ۱۵

۱. هیچ کس به علت فعل یا ترک فعلی که در موقع ارتکاب بر طبق قوانین ملی یا بین‌المللی جرم نبوده محکوم نمی‌شود و همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه در زمان ارتکاب جرم قابل اعمال بوده تعیین نخواهد شد هرگاه پس از ارتکاب جرم قانون مجازات خفیف‌تری برای آن مقرر دارد مرتکب از آن استفاده خواهد نمود.

۲. هیچ یک از مقررات این ماده با دادرسی و محکوم کردن هر شخصی که به علت فعل یا ترک فعلی که در زمان ارتکاب بر طبق اصول کلی حقوق شناخته شده در جامعه ملتها مجرم بوده منافات نخواهد داشت.

#### ماده ۱۶

هر کس حق دارد به این که شخصیت حقوقی او همه جا شناخته شود.

#### ماده ۱۷

۱. هیچ کس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه یا مکاتبات مورد مداخلات خودسرانه (بدون مجوز) یا خلاف قانون قرار گیرد و همچنین شرافت و حیثیت او نباید مورد تعرض غیرقانونی واقع شود.

۲. هر کس حق دارد در مقابل این گونه مداخلات یا تعرض‌ها از حمایت قانون برخوردار گردد.

#### ماده ۱۸

۱. هر کس حق آزادی فکر و وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی - داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا معتقدات خود، خواه بطور فردی یا جماعت خواه بطور علنی یا در خفا در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی می‌باشد.

۲. هیچ کس نباید مورد اکراهی واقع شود که به آزادی او در داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خودش لطمه وارد آورد.

۳. آزادی ابراز مذهب یا معتقدات را نمی‌توان تابع محدودیتهایی نمود مگر آنچه منحصراً به موجب قانون پیش‌بینی شده و برای حمایت از امنیت، نظم، سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای اساسی دیگران ضرورت داشته باشد.

۴. دولت‌های طرف این میثاق متعهد می‌شوند که آزادی والدین و برحسب مورد سرپرستان قانونی کودکان را در تأمین آموزش مذهبی و اخلاقی کودکان مطابق معتقدات خودشان محترم بشمارند.

#### ماده ۱۹

۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر بانتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیتهای معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام حقوق با حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی.

ماده ۲۰

۱. هر گونه تبلیغ برای جنگ به موجب قانون ممنوع است.

۲. هر گونه دعوت (ترغیب) به کینه (تنفر) ملی یا نژادی یا مذهبی که محرک تبعیض یا مخاصمه یا اعمال زور باشد به موجب قانون ممنوع است.

ماده ۲۱

حق تشکیل مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت شناخته می‌شود اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد جز آنچه بر طبق قانون مقرر شده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیت ملی یا ایمنی عمومی یا نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد.

ماده ۲۲

۱. هر کس حق اجتماع آزادانه با دیگران را دارد از جمله حق تشکیل سندیکا (اتحادیه‌های صنفی) و الحاق به آن برای حمایت از منافع خود.

۲. اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد مگر آنچه که به موجب قانون مقرر گردیده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیتی ملی یا ایمنی عمومی - نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد. این ماده مانع از آن نخواهد شد که اعضای نیروهای مسلح و پلیس در اعمال این حق تابع محدودیتهای قانونی بشوند.

۳. هیچ یک از مقررات این ماده دولتهای طرف کنوانسیون مورخ ۱۹۴۸ سازمان بین‌المللی کار مربوط به آزادی سندیکایی و حمایت از حق سندیکایی (حق متشکل شدن) را مجاز نمی‌دارد که با اتخاذ تدابیر قانونگذاری یا با نحوه اجرای قوانین به تضمینهای مقرر در آن کنوانسیون لطمه وارد آورند.

ماده ۲۳

۱. خانواده عنصر طبیعی و اساسی جامعه است و استحقاق حمایت جامعه و حکومت را دارد.

۲. حق نکاح و تشکیل خانواده برای زنان و مردان از زمانی که به سن ازدواج می‌رسند به رسمیت شناخته می‌شود.

۳. هیچ نکاحی بدون رضایت آزادانه و کامل طرفین آن منعقد نمی‌شود.

۴. دولت‌های طرف این میثاق تدابیر مقتضی به منظور تساوی حقوق و مسئولیتهای زوجین در مورد ازدواج در مدت زوجیت و هنگام انحلال آن اتخاذ خواهند کرد. در صورت انحلال ازدواج پیش‌بینی‌هایی برای تأمین حمایت لازم از اطفال به عمل خواهند آورد.

#### ماده ۲۴

۱. هر کودکی بدون هیچ گونه تبعیض از حیث نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب - اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - مکتب یا نسب - دارد از تدابیر حمایتی که به اقتضای وضع صغیر بودنش از طرف خانواده او و جامعه و حکومت کشور او باید به عمل آید برخوردار گردد.

۲. هر کودکی باید بلافاصله پس از ولادت به ثبت برسد و دارای نامی بشود.

۳. هر کودکی حق تحصیل تابعیتی را دارد.

#### ماده ۲۵

هر انسان عضو اجتماع حق و امکان خواهد داشت بدون (در نظر گرفتن) هیچ یک از تبعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت غیرمعقول:

الف - در اداره امور عمومی بالمباشره یا بواسطه نمایندگانی که آزاد انتخاب شوند شرکت نماید.

ب - در انتخابات ادواری که از روی صحت به آراء عمومی مساوی و مخفی انجام شود و تضمین کننده بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان باشد رأی بدهد و انتخاب بشود.

ج - با حق تساوی طبق شرایط کلی بتواند به مشاغل عمومی کشور خود نائل شود.

#### ماده ۲۶

کلیه اشخاص در مقابل قانون متساوی هستند و بدون هیچ گونه تبعیض استحقاق حمایت بالسویه قانون را دارند. از این لحاظ قانون باید هر گونه تبعیضی را منع و برای کلیه اشخاص حمایت مؤثر و متساوی علیه هر نوع تبعیض خصوصاً از حیث نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب عقاید سیاسی و عقاید دیگر - اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - مکتب - نسب - یا هر وضعیت دیگر تضمین بکند.

#### ماده ۲۷

در کشورهایی که اقلیتهای نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، اشخاص متعلق به اقلیتهای مزبور را نمی‌توان از این حق محروم نمود که مجتمعاً با سایر افراد گروه خودشان از فرهنگ خاص خود متمتع شوند و به دین خود متدین بوده و بر طبق آن عمل کنند یا به زبان خود تکلم نمایند.

\*\*\*\*\*

## میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق با ۱۳۴۵/۹/۲۵ شمسی) مجمع عمومی سازمان ملل متحد

کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام گردیده است شناسائی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضاء خانواده بشر مبنای آزادی - عدالت و صلح در جهان است.

با اذعان به اینکه حقوق مذکور فوق ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است.

با اذعان به اینکه بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر کمال مطلوب انسان آزاد رهائی یافته از ترس و فقر فقط در صورتی حاصل می‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود و همچنین از حقوق مدنی و سیاسی او ایجاد شود.

با توجه به اینکه کشورها بر طبق منشور ملل متحد به ترویج احترام جهانی و مؤثر حقوق و آزادیهای بشر ملزم هستند.

با در نظر گرفتن این حقیقت که هر فرد نسبت به افراد دیگر نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده‌دار وظایفی است و مکلف است باینکه در ترویج و رعایت حقوق شناخته شده به موجب این میثاق اهتمام نماید.

با مواد زیر موافقت دارند:

بخش یک

ماده ۱

۱. کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

۲. کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود بدون اخلاق به الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هر گونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

۳. کشورهای طرف این میثاق از جمله کشورهای مسئول اداره سرزمینهای غیرخودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

بخش دوم

## ماده ۲

۱. هر کشور طرف این میثاق متعهد می‌گردد به سعی و اهتمام خود و از طریق همکاری و تعاون بین‌المللی به ویژه در طرحهای اقتصادی و فنی - با استفاده از حداکثر منابع موجود خود به منظور تأمین تدریجی اعمال کامل حقوق شناخته شده در این میثاق با کلیه وسایل مقتضی بخصوص با اقدامات قانونگذاری اقدام نمایند.

۲. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که اعمال حقوق مذکور در این میثاق را بدون هیچ نوع تبعیض از حیث نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب - عقیده سیاسی یا هر گونه عقیده دیگر - اصل و منشاء ملی یا اجتماعی - ثروت - نسب یا هر وضعیت دیگر تضمین نمایند.

۳. کشورهای در حال رشد با توجه لازم به حقوق بشر و وضع اقتصاد ملی خود می‌توانند تعیین کنند که تا چه اندازه حقوق اقتصادی شناخته شده در این میثاق را درباره اتباع بیگانه تضمین خواهند کرد.

## ماده ۳

کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق مردان و زنان را در استفاده از کلیه حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مقرر در این میثاق تأمین نمایند.

## ماده ۴

کشورهای طرف این میثاق معترفند که در تمتع از حقوقی که مطابق این میثاق در هر کشوری مقرر می‌شود آن کشور نمی‌تواند حقوق مزبور را تابع محدودیتهائی جز به موجب قانون بنماید و آنهم فقط تا حدودی که با ماهیت این حقوق سازگار بوده و منظور آن منحصرأ توسعه رفاه عامه در یک جامعه دموکراتیک باشد.

## ماده ۵

۱. هیچیک از مقررات این میثاق را نمی‌توان به نحوی تفسیر نمود که متضمن ایجاد حقی برای کشوری یا گروهی یا فردی گردد که به استناد آن به منظو تضييع هر یک از حقوق و آزادیهای شناخته شده در این میثاق و یا محدود نمودن آن بیش از آنچه در این میثاق پیش‌بینی شده است مبادرت به فعالیتی بکند و یا اقدامی به عمل آورد.

۲. هیچگونه محدودیت یا انحراف از هر یک از حقوق اساسی بشر که به موجب قوانین مقابله‌نامه‌ها - آئین‌نامه‌ها یا عرف و عادات در هر کشور طرف این میثاق به رسمیت شناخته شده یا نافذ و جاری است به عذر اینکه این میثاق چنین حقوقی را به رسمیت نشناخته یا اینکه به میزان کمتری به رسمیت شناخته قابل قبول نخواهد بود.

## بخش سوم

## ماده ۶

۱. کشورهای طرف این میثاق حق کارکردن را که شامل حق هر کس است به اینکه فرصت یابد بوسیله و کاری که آزادانه انتخاب یا قبول می‌نماید معاش خود را تأمین کند - به رسمیت می‌شناسند و اقدامات مقتضی برای حفظ این حق معمول خواهند داشت.

۲. اقداماتی که کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین اعمال کامل این حق به عمل خواهند آورد باید شامل راهنمایی و تربیت فنی و حرفه‌ای و طرح برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها و تدابیر فنی باشد که از لوازم تأمین توسعه مداوم اقتصادی - اجتماعی و اشتغال تام و مولد است تحت شرایطی که آزادیهای اساسی سیاسی و اقتصادی را برای افراد حفظ نماید.

#### ماده ۷

کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع عادلانه و مساعد کار که بویژه متضمن مراتب زیر باشد به رسمیت می‌شناسند:

الف - اجرتی که لااقل امور ذیل را برای کلیه کارگران تأمین نماید:

۱. مزد منصفانه و اجرت مساوی برای کار با ارزش مساوی بدون هیچ نوع تمایز به ویژه اینکه زنان تضمین داشته باشند که شرایط کار آنان پائین‌تر از شرایط مورد استفاده مردان نباشد و برای کار مساوی مزد مساوی با مردان دریافت دارند.

۲. مزایای کافی برای آنان و خانواده‌شان طبق مقررات این میثاق

ب - ایمنی و بهداشت کار

ج - تساوی فرصت برای هر کس که بتواند در خدمت خود به مدارج مناسب‌تری ارتقاء یابد بدون در نظر گرفتن هیچگونه ملاحظات دیگری جز طول مدت خدمت و لیاقت

د - استراحت - فراغت و محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی ادورای با استفاده از حقوق و همچنین مزد ایام تعطیل رسمی

#### ماده ۸

۱. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که مراتب زیر را تضمین کنند:

الف - حق هر کس به اینکه به منظور پیشبرد و حفظ منافع اقتصادی و اجتماعی خود با رعایت مقررات سازمان ذیربط مبادرت به تشکیل اتحادیه نماید و به اتحادیه مورد انتخاب خود ملحق شود. اعمال این حق را نمی‌توان تابع هیچ محدودیتی نمود مگر آنچه که به موجب قانون تجویز شده و در یک جامعه دموکراتیک برای مصالح امنیت ملی یا نظم عمومی یا حفظ حقوق و آزادیهای افراد دیگر ضرورت داشته باشد.

ب - حق اتحادیه‌ها (سندیکاها) به تشکیل فدراسیونها یا کنفدراسیون‌های ملی و حق کنفدراسیون‌ها به تشکیل سازمانهای سندیکایی بین‌المللی یا الحاق به آنها.

ج - حق اتحادیه‌ها (سندیکاها) که آزادانه به فعالیت خود مبادرت نمایند بدون هیچ محدودیتی جز آنچه به موجب قانون تجویز شده و در یک جامعه دموکراتیک برای مصالح امنیت ملی یا نظم عمومی یا برای حفظ حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد.

د - حق اعتصاب مشروط بر اینکه با رعایت مقررات کشور مربوط اعمال شود.

۲. این ماده مانع از آن نخواهد بود که افراد نیروهای مسلح یا پلیس یا مقامات اداری دولت در اعمال این حقوق تابع محدودیتهای قانونی بشوند.

۳. هیچ یک از مقررات این ماده کشورهای طرف مقاله نامه ۱۹۴۸ سازمان بین‌المللی کار مربوط به آزادی سندیکایی و حمایت از حق سندیکایی را مجاز نمی‌دارد که با اتخاذ تدابیر قانونگذاری یا نحوه اجرای قوانین به تضمینات مقرر در مقاله نامه مزبور لطمه‌ای وارد آورند.

ماده ۹

کشورهای طرف این میثاق حق هر شخص را به تأمین اجتماعی از جمله بیمه‌ای اجتماعی به رسمیت می‌شناسند.

ماده ۱۰

کشورهای طرف این میثاق اذعان (قبول) دارند که:

۱. خانواده که عنصر طبیعی و اساسی جامعه است باید از حمایت و مساعدت به حد اعلائی ممکن برخوردار گردد بویژه برای تشکیل و استقرار آن و مادام که مسئولیت نگاهداری و آموزش و پرورش کودکان خود را بعهده دارد.

ازدواج باید با رضایت آزادانه طرفین که قصد آن را دارند واقع شود.

۲. مادران در مدت معقولی پیش از زایمان و پس از آن باید از حمایت خاص برخوردار گردند. در آن مدت مادران کارگر باید از مرخصی با استفاده از حقوق و یا مرخصی با مزایای تأمین اجتماعی کافی برخوردار گردند.

۳. تدابیر خاص در حمایت و مساعدت به نفع کلیه اطفال غیرممیز و ممیز بدون هیچگونه تبعیض به علت نسب یا علل دیگر باید اتخاذ بشود. اطفال غیرممیز و ممیز باید در مقابل استثمار اقتصادی و اجتماعی حمایت شوند.

و داشتن اطفال به کارهایی که برای جهات اخلاقی یا سلامت آنها زیان‌آور است یا زندگی آنها را به مخاطره می‌اندازد یا مانع رشد طبیعی آنان می‌گردد باید به موجب قانون قابل مجازات باشد.

ماده ۱۱

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک - پوشاک و مسکن کافی همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند.

کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین تحقق این حق تدابیر مقتضی اتخاذ خواهند کرد و از این لحاظ اهمیت اساسی همکاری بین‌المللی براساس رضایت آزاد را اذعان (قبول) دارند.

۲. کشورهای طرف این میثاق با اذعان به حق اساسی هر کس به اینکه از گرسنگی فارغ باشد منفرداً و از طریق همکاری بین‌المللی تدابیر لازم از جمله برنامه‌های مشخصی به قرار ذیل اتخاذ خواهند کرد:

الف - بهبود روشهای تولید و حفظ و توزیع خواربار با استفاده کامل از معلومات فنی و علمی با اشاعه اصول آموزش تغذیه و با توسعه یا اصلاح نظام زراعی بنحوی که حداکثر توسعه مؤثر و استفاده از منابع طبیعی را تأمین نمایند.

ب - تأمین توزیع منصفانه ذخایر (منابع) خواربار جهان بر حسب حوائج با توجه به مسائل (مبتلا به) کشورهای صادر کننده و وارد کننده خواربار (غذا).

#### ماده ۱۲

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت می شناسند.

۲. تدابیری که کشورهای طرف این میثاق برای تأمین استیفای کامل این حق اتخاذ خواهند کرد شامل اقدامات لازم برای تأمین امور ذیل خواهد بود:

الف - تقلیل میزان مرده متولد شدن کودکان - مرگ و میر کودکان و رشد سالم آنان.

ب - بهبود بهداشت محیط و بهداشت صنعتی از جمیع جهات.

ج - پیشگیری و معالجه بیماریهای همه گیر - بومی - حرفه‌ای و سایر بیماریها همچنین پیکار علیه این بیماریها.

د - ایجاد شرایط مناسب برای تأمین مراجع پزشکی و کمکهای پزشکی برای عموم در صورت ابتلاء به بیماری.

#### ماده ۱۳

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به آموزش و پرورش به رسمیت می شناسند.

کشورهای مزبور موافقت دارند که هدف آموزش و پرورش باید نمو کامل شخصیت انسانی و احساس حیثیت آن و تقویت احترام حقوق بشر و آزادیهای اساسی باشد. علاوه بر این کشورهای طرف این میثاق موافقت دارند که آموزش و پرورش باید کلیه افراد را برای ایفای نقش سودمند در یک جامعه آزاد آماده سازد و موجبات تفاهم و تساهل و دوستی بین کلیه ملل و کلیه گروههای نژادی - قومی یا مذهبی را فراهم آورد و توسعه فعالیتهای سازمان ملل متحد را به منظور حفظ صلح تشویق نماید.

۲. کشورها طرف این میثاق اذعان دارند که به منظور استیفای این حق:

الف - آموزش و پرورش ابتدایی باید اجباری باشد و رایگان در دسترس عموم قرار گیرد.

ب - آموزش و پرورش متوسطه به اشکال مختلف آن از جمله آموزش و پرورش فنی و حرفه‌ای متوسطه باید تعمیم یابد و به کلیه وسایل مقتضی بویژه به وسیله معمول کردن تدریجی آموزش و پرورش مجانی در دسترس عموم قرار گیرد.

ج - آموزش و پرورش عالی باید به کلیه وسایل مقتضی بویژه بوسیله معمول کردن تدریجی آموزش و پرورش مجانی به تساوی کامل براساس استعداد هر کس در دسترس عموم قرار گیرد.

د - آموزش و پرورش پایه (اساسی) باید حتی الامکان برای کسانی که فاقد آموزش و پرورش ابتدائی بوده یا آنرا تکمیل نکرده باشند تشویق و تشدید بشود.

ه - توسعه شبکه مدارس در کلیه مدارج باید فعالانه دنبال شود و نیز باید یک ترتیب کافی اعطاء بورسها (هزینه تحصیلی) برقرار گردد و شرایط مادی معلمان باید پیوسته بهبود یابد.

۳. کشورهای طرف این میثاق متعهد می شوند که آزادی والدین یا سرپرست قانونی کودکان را بر حسب مورد در انتخاب مدرسه برای کودکانش سواى مدارس دولتی محترم بشمارند مشروط بر اینکه مدارس مزبور با حداقل موازین (قواعد) آموزش و پرورش که ممکن است دولت تجویز یا تصویب کرده باشد مطابقت کند و آموزش و پرورش مذهبی و اخلاقی کودکان مطابق معتقدات شخصی والدین یا سرپرستان آنان تأمین گردد.

۴. هیچیک از اجزای این ماده نباید بنحوی تفسیر گردد که با آزادی افراد و اشخاص حقوقی به ایجاد و اداره مؤسسات آموزشی اخلاص نماید مشروط بر اینکه اصول مقرر در بند اول این ماده رعایت شود و تعلیماتی که در چنین مؤسساتی آموزش داده می شود با موازین حداقل که ممکن است دولت تجویز کرده باشد مطابقت کند.

#### ماده ۱۴

هر کشور طرف این میثاق که در زمان امضای آن هنوز نتوانسته است در قلمرو اصلی خود یا دیگر سرزمینهای تحت حاکمیت خود آموزش و پرورش ابتدائی اجباری مجانی تأمین نماید متعهد می شود ظرف مدت دو سال یک طرح تفصیلی تدابیر لازم برای تحقق بخشیدن تدریجی اجرای کامل اصل آموزش و پرورش اجباری مجانی برای عموم در ظرف مدت چند سالی که در خود طرح تصریح بشود تنظیم و تصویب کند.

#### ماده ۱۵

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را در امور ذیل به رسمیت می شناسند:

الف - شرکت در زندگی فرهنگی

ب - بهره مند شدن از پیشرفتهای علمی و مجاری آن

ج - بهره مند شدن از حمایت منافع معنوی و مادی ناشی از هر گونه اثر علمی - ادبی یا هنری که مصنف (یا مخترع) آن است.

۲. تدابیری که برای تأمین اعمال کامل این حق توسط کشورهای طرف این میثاق اتخاذ خواهد شد باید شامل تدابیر لازم برای تأمین حفظ و توسعه و ترویج علم و فرهنگ باشد.

۳. کشورهای طرف این میثاق متعهد می شوند که آزادی لازم برای تحقیقات علمی و فعالیتهای خلاقه را محترم بشمارند.

۴. کشورهای طرف این میثاق به فوائد حاصل از تشویق و توسعه همکاری و تماسهای بین‌المللی در زمینه علم و فرهنگ اعتراف می‌نمایند.

\*\*\*\*\*

لازم به ذکر است که در اینجا بندهای مربوط به امور اداری هر اعلامیه، آورده نشد.

## فصل ۲

### مفهوم دموکراسی

#### تعریف دموکراسی

تعاریف نسبتاً متنوعی از دموکراسی، از یونان باستان تا امروز، وجود داشته است؛ ولی جوهر همه ی این تعاریف آنست که مردم مرجع نهائی قدرت باشند. بنابراین ساده ترین تعریف دموکراسی عبارتست از: حکومت مردم بر خودشان.

در یک جامعه ی دموکراتیک مردم در تصمیمهائی که بر همه ی آنان اثر می گذارد، مشارکت دارند. البته مشارکت مردم در اداره ی اجتماع می تواند بصورت مستقیم یا غیر مستقیم یعنی از طریق نمایندگان مردم باشد که مفصلاً بحث خواهد شد. دموکراسی در مقابل حکومتهائی قرار می گیرد که در آنان حق حکومت به بعضی از مردم مثل پادشاه، نظامیان، طبقه ی اشراف یا روحانیون اختصاص یافته است. در دموکراسی حکومت حق تمامی افراد یک جامعه است بدون توجه به ثروت، جنسیت، نژاد و مذهب. هیچکس بر دیگران از نظر حق حکومت ارجحیت ندارد. رضایت مردم از حکومت کنندگان برای دموکراتیک بودن یک حکومت کافی نیست. در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است که مردم از پادشاه یا دیکتاتور حاکم راضی بوده اند؛ مثلاً مردم شوروی، استالین را در حد پرستش قبول و دوست داشتند. همچنین مردم آلمان هیتلر را بهمین نحو قبول داشتند. مردم براحتی جان خویش را برای این رهبران فدا می کردند. اما شکی نیست که این حکومتها دموکراتیک نبودند. البته رضایت مردم نتیجه ی طبیعی حکومت دموکراتیک است، چون حکومت از خود مردم منشاء گرفته و خواست مردم را اجراء می کند. اما رضایت در انواع دیگر حکومت نیز ممکن است وجود داشته باشد. بنابراین شرط ضروری دموکراتیک بودن یک حکومت، مشارکت واقعی مردم در تصمیم گیریهای کشور است.

دموکراسی تنها مربوط به حکومت نیست. دموکراسی در همه ی انواع اجتماعات انسانی قابل اجراءست مثل اجتماع اصناف مختلف یا اتحادیه های کارگری. یعنی اجتماعات مختلف موجود در یک کشور نیز ممکن است به طریق دموکراتیک اداره شوند. یعنی تصمیم ها با مشارکت اعضاء گرفته شود. نکته ی دیگر اینکه دموکراسی مفهومی نسبی است. یعنی دموکراسی می تواند دارای درجات و عمقهای مختلف باشد. کمیت و کیفیت مشارکت مردم، درجه ی یک دموکراسی را تعیین می کند، که می تواند ضعیف، متوسط و یا عالی باشد. ولی حداقل لازم برای دموکراتیک بودن یک حکومت آنست که مردم بتوانند تمام ارکان یک حکومت را از طریق انتخابات و بدون استفاده از زور تغییر دهند.

با توجه به محبوبیت دموکراسی، بسیاری از حکومتهای استبدادی از نوعی نمایش دموکراسی برای فریب مردم استفاده می کنند، در حالیکه حاکمان اصلی حکومت بهیچ عنوان قابل تغییر نیستند. نمونه ی این نوع حکومتها، جمهوری اسلامی ایران است که از نوعی نمایش دموکراسی دائماً استفاده می کند؛ در حالیکه رهبران اصلی نظام ۳۰ سال است که تغییری نکرده اند و مردم واقعا در حکومت هیچ نقشی ندارند.

## پیش فرضهای دموکراسی

در این قسمت پیش فرضها یا اندیشه های بنیادین (زیر بنائی) دموکراسی مورد بحث قرار می گیرد.

### ۱- حقوق بشر

در گذشته، پیوسته از تکالیف بشر صحبت می شد. مثل تکلیف فرد در مقابل پدر و مادر، معلم، خان، پادشاه و روحانی. مردم همیشه در معرض دستور و باید و نباید بودند و حقوق فراوانی مختص اربابان بود. یکی از بزرگترین پیشرفتهای انسانی بشر در قرن بیستم، به رسمیت شناختن حقوق بشر و تلاش برای کاربرد آنها در جوامع مختلف است. تکالیف فرد در مقابل خداوند بستگی به اعتقادات فردی دارد و امری است بین فرد و خدایش. اما فرد در مقابل جامعه ای تکلیف دارد که آن جامعه حقوق او را تأمین کند. چنانچه در ماده ی ۲۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آمده است " هر فردی فقط در برابر آن جامعه ای وظائفی بعهده دارد که رشد آزادانه و همه جانبه ی او را ممکن سازد".

منبع نوشتاری حقوق بشر، اعلامیه ی جهانی حقوق بشر است که در سال ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. دو میثاق بین المللی دیگر نیز در سال ۱۹۶۶ به تصویب رسیدند که بر اساس اعلامیه ی جهانی حقوق بشر تنظیم شده اند و بسط بعضی از حقوق بشرند، یکی میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و دومی میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

اما چه رابطه ای بین حقوق بشر و دموکراسی وجود دارد. حقوق بشر جوهر دموکراسی است. دموکراسی بعنوان یکی از حقوق انسانها در اصل ۲۱ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و در اصل ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی برسمیت شناخته شده است.

اصل ۲۱ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"۱- هر شخص حق دارد که در اداره ی امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا به واسطه ی نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.

۲- هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد.

۳- اراده ی مردم اساس قدرت حکومت است، این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رای مخفی یا به طریقه ای مشابه برگزار شود که آزادی رای را تأمین کند." "

اصل ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی:

" هر انسان عضو اجتماع حق و امکان خواهد داشت بدون (در نظر گرفتن) هیچ یک از تبعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت غیرمعقول:

الف - در اداره امور عمومی بالمباشره یا بواسطه نمایندگانی که آزاد انتخاب شوند شرکت نماید.

ب - در انتخابات ادواری که از روی صحت به آراء عمومی مساوی و مخفی انجام شود و تضمین کننده بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان باشد رأی بدهد و انتخاب بشود.

ج - با حق تساوی طبق شرایط کلی بتواند به مشاغل عمومی کشور خود نائل شود." "

بنابراین برای اجرای حقوق بشر، حکومت دموکراتیک لازم است و تنها در حکومتهای دموکراتیک است که

حقوق بشر می تواند اجرا شود. امروز جامعه ی بین الملل به این نتیجه رسیده است که بهترین راه اجرای حقوق بشر، پایبندی به دموکراسی است. قبلاً چنین ادعا می شد که در جوامع غیر دموکراتیک نیز، بخصوص در کشورهایی که اولویت با توسعه ی اقتصادی است، می توان حقوق فردی انسانها را تأمین و حفظ کرد. ولی شواهد بسیاری در

دست است که چنین حکومت‌هایی بسیار زودتر از آنچه تصور می‌شود تبدیل به نظام‌های سرکوبگر، فاسد و بی‌ثبات می‌شوند.

در اینجا به بعضی از حقوق بشر و لزوم پایبندی به آنان برای داشتن حکومت دموکراتیک اشاره می‌کنیم. در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و در ماده‌ی اول این اعلامیه از تساوی انسانها یاد شده است. ماده‌ی اول: "تمام افراد بشر آزاد و با کرامت و حقوق یکسان متولد می‌شوند و همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه‌ی برادرانه رفتار کنند." "کرامت یکسان انسانها اندیشه‌ی جدیدی است. چون در گذشته، بخش عظیمی از مردم تحت عناوین مختلف مثل رعایا، عوام، زنان، بردگان و کفار، فاقد کرامت انسانی یا دارای ارزشی بسیار کمتر از دیگران بحساب می‌آمدند. مثلاً در بعضی ادیان مثل اسلام، انسانها را از نظر ارزش طبقه‌بندی می‌کردند. بردگان کالا بحساب می‌آمدند و غیر مسلمانان فاقد ارزش قلمداد می‌شدند. طبعاً با چنین بینشی، حکومت طبقات برتر بر طبقات پست جامعه، امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. بنابراین برای دموکراسی، اصل تساوی در حقوق و کرامت انسانها ضروری است.

همچنین در چند ماده‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آزادی یکسان افراد مگر در مواردی که به حقوق دیگران آسیب رساند، برسمیت شناخته شده است:

ماده ۳ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر:

"هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد."

ماده ۱۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر:

"هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق، مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن، و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد."

ماده ۲۰ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر:

"۱- هر شخصی حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن‌های مسالمت‌آمیز بهره‌مند گردد.

۲- هیچ کس را نباید به شرکت در هیچ اجتماعی مجبور کرد."

ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی-سیاسی:

"۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر بانتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیتهای معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام به حقوق و حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی."

ماده ۲۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی-سیاسی:

حق تشکیل مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت شناخته می‌شود اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد جز آنچه بر طبق قانون مقرر شده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیت ملی یا ایمنی عمومی یا نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد.<sup>۱۱۱۱</sup>

ماده ۲۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی-سیاسی:

۱. هر کس حق اجتماع آزادانه با دیگران را دارد از جمله حق تشکیل سندیکا (اتحادیه‌های صنفی) و الحاق به آن برای حمایت از منافع خود.

۲. اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد مگر آنچه که به موجب قانون مقرر گردیده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیتی ملی یا ایمنی عمومی - نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد. این ماده مانع از آن نخواهد شد که اعضای نیروهای مسلح و پلیس در اعمال این حق تابع محدودیتهای قانونی بشوند.<sup>۱۱۱۲</sup>

بدیهی است انسانهایی که آزادی عقیده و نظر و بیان نداشته باشند نمی‌توانند بر خودشان حکومت کنند. یعنی نفی آزادیهای اساسی مساوی است با نفی دموکراسی. این موضوع در فصلهای آتی مورد بحث واقع می‌شود همچنین در ماده ۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر لزوم تضمین در برابر توقیف و حبس و تبعید خودسرانه آمده است:

هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.<sup>۱۱۱۳</sup>

و در ماده ۱۰ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، لزوم دسترسی به دادرسی بیطرفانه آمده است:<sup>۱۱۱۴</sup> هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در بارهٔ حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد.<sup>۱۱۱۵</sup>

و در ماده ۵ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، نفی شکنجه ذکر شده است:

هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد.<sup>۱۱۱۶</sup>

واضح است که اگر حکومت بتواند افراد را بدون ارتکاب جرم (نقض قوانینی که در دولت دموکراتیک تصویب شده است) دستگیر و حبس و مورد آزار قرار دهد، هزینه ی فعالیت سیاسی و مشارکت در اداره ی جامعه بسیار بالا می‌رود و دموکراسی را تضعیف می‌کند و یا از بین می‌برد. در مجموع قبول و عمل به حقوق بشر، برای داشتن دموکراسی امری کاملاً ضروری است.

نکته ای که نیاز به توضیح بیشتری دارد اصل برابری افراد است. در این مورد سؤالی که به ذهن می‌آید این است که افراد بشر از نظر وراثت، تواناییها، استعدادها و ویژگیهای جسمی و روانی با هم تفاوتی دارند، پس چگونه می‌توان همگان را مساوی پنداشت؟ در پاسخ به این سؤال توجه به چند نکته ضروری است. اول: تمام افراد بشر از نظر انسان بودن مساوی اند. بنابراین باید همه ی آنان از حق مشارکت یکسانی در سیاست برخوردار باشند. ثانیاً: هر گونه تبعیضی بر اساس رنگ، نژاد، جسم یا روان بین افراد بشر منجر به نژاد پرستی و حکومتهای طبقاتی می‌شود که ظالمانه ترین حکومتهای تاریخ بوده اند. سوماً: سلب موقعیتهای مطلوب از عده ای از مردم و گذاشتن امکانات و موقعیتهای بهتر برای عده ای دیگر، بی‌عدالتی و ظلم آشکاری است، و منجر به عدم رشد استعدادهای افراد محروم شده می‌شود، بدون آنکه خلافی مرتکب شده باشند. چهارم: تفاوت قائل شدن بین افراد بر اساس خلقتشان، منجر به جنگ و درگیری دائمی می‌شود چون طبیعتاً هیچکس نمی‌خواهد که جزو طبقه ی ناتوان و محروم قلمداد شود.

اما تفاوت قائل شدن بر اساس ملیت: متاسفانه هنوز هم این روش وجود دارد که هر ملتی خود را صاحب هوش و ذکاوت برتر می داند و آداب و رسوم و خلقت خویش را برتر از دیگران میدانند. این امر در بسیاری موارد با تحقیر و توهین ملیت های دیگر همراه است در صورتیکه این ادعا هیچگونه پشتوانه علمی ندارد. بشر امروز باید این ادعای کذب را کنار بگذارد. همانطور که تاریخ نشان داده است نژاد پرستی و ملی گرایی افراطی به جنگ و درگیری منجر میشود. زندگی صلح آمیز بشر در زمین جز با قبول تساوی انسانی ملل مختلف امکانپذیر نیست.

اما تفاوت های مذهبی: افراد بشر مذهب را نیز چون زبان و آداب و رسوم از خانواده و جامعه ی خویش به ارث می برند. ولی متاسفانه پیروان هر مذهبی بطور قاطع معتقدند که باورهای آنان صد در صد درست است و باورهای دیگران غلط است. در بعضی ادیان، افراد غیر معتقد به آن دین را، کافر، پست و حتی نجس به حساب می آورند چنانچه در اسلام چنین است. بعلاوه بعضی ادیان چون اسلام و مسیحیت هر زمان که فرصتی پیدا کرده اند به لشکر کشی و گسترش دین به نقاط دیگر اقدام کرده اند. طبعاً با چنین نظرات برتری طلبانه و خشنی، زندگی مسالمت آمیز مذاهب در کنار هم بسیار لرزان است و هر زمان احتمال پیدایش درگیری وجود دارد. چنانکه به شهادت تاریخ، بیشتر جنگها، حداقل در ۲۰۰۰ سال گذشته، جنگهای مذهبی بوده اند و این جنگها سیلی از خون را در تاریخ جاری کرده اند. یک مثال غم انگیز، ۳۰۰۰ سال سرگذشت خونبار فلسطین است که پیوسته درگیر جنگهای مذهبی بوده است و بدترین نمونه ی این جنگها، جنگهای صلیبی برای ۲۰۰ سال بود که مسیحیت و یهودیت و اسلام برای تصاحب این سرزمین، میلیونها انسان را قربانی کردند و تعداد بیشماری از انسانها را زنده سوزاندند. اما چه باید کرد؟ راه حل مؤثری وجود ندارد. اما عاقلانه و علمی اندیشیدن در مورد مذهب می تواند از تعصب و تند روی بکاهد، چون به فرد نشان می دهد که مذاهب مختلف هر کدام بهره ای از حقیقت دارند و بسیاری از باورهای مذهبی با علم سازگاری ندارند. ثانیاً پیروان مذاهب مختلف باید بدانند که دیگر نمی توان با شمشیر مذهب را گسترش داد. متاسفانه پیروان تندروی اسلام و یهودیت به هیچکدام از راه حلهای فوق تن در نمی دهند که موجب شده زندگی صلح آمیز آنان در کنار هم متزلزل باشد. بهر صورت واقعیت این است که جز با احترام به مذاهب دیگر و برخورد مساوی با پیروان مذاهب مختلف و دست کشیدن از برتری طلبی مذهبی، صلح و آرامش پایدار وجود نخواهد داشت.

عادلانانه ترین روش رفتار با انسانها، عدم تفاوت بر اساس خلقت، جنس، ملیت و مذهب بین افراد و ایجاد موقعیتهای مساوی برای رشد و مشارکت برای همه ی انسانهاست، تا هر کسی بر اساس توان و تلاشش از این موقعیتهای استفاده کند و به رشد دلخواه خود برسد. یعنی مراقبتهای مادر و کودک در سراسر کشور یکسان باشد و امکانات تربیتی و آموزشی از دبستان تا دانشگاه، بطور یکسان در اختیار همه باشد و امکان مشارکت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برای همگان بطور مساوی فراهم شود. حال در چنین شرائطی هر فردی متناسب با استعدادها و تلاشش رشد و پیشرفت می کند. یعنی فرصتها برابر است اما دست آوردها متفاوت، که کاملاً عادلانه است. تفاوت حاصل در میزان پیشرفت افراد به خود آنان بر می گردد نه به رفتار ناعادلانه ی حکومت. جالب است که در یک نظام دموکراتیک استعدادهای افراد بهتر رشد می کند و افراد ثمره ی تلاش خود را بهتر بدست می آورند. چون هیچکس از امکانات محروم نشده و افراد مجبور به همرنگی و هم شکلی نشده اند. در نظامهای غیر دموکراتیک معمولاً هم امکانات رشد بطور نامساوی تقسیم می شود و هم تلاش می شود که همه ی افراد جامعه همرنگ، هم عقیده و هم فکر باشند و طبعاً استعدادهای متفاوت انسانها سرکوب می شود.

در یک جامعه ی دموکراتیک گرچه همه دارای حق رأی و مشارکت یکسان هستند اما بطور طبیعی منجر به گزینش نخبگان برای اداره ی جامعه می شود. چون مردم سعی می کنند نمایندگان قویتر و تواناتر را برگزینند. بنابراین دموکراسی بهترین شرائط را برای استفاده از نخبگان جامعه فراهم می کند.

## ۲- افراد بشر عاقل و قادر به تشخیص مصلحت خویش هستند

پیش فرض دوم دموکراسی این است که مردم یک جامعه عاقل و قادر به تشخیص منافع و مصالح خویش هستند و بنابراین خود آنان باید بر خودشان حکومت کنند. این ویژگی خصلت ذاتی انسان است و گزاره ای بدیهی است و بهمین دلیل شاید گمان شود که نیازی به ذکر آن نیست. اما به این نکته باید توجه داشت که پیش فرض حکومت‌های غیر دموکراتیک اینست که توده ی مردم مثل کودکان صغیرند و قادر به تشخیص مصالح فردی و اجتماعی خویش نیستند و تنها یک فرد (رهبر) یا افراد معدودی از این توانائی برخوردارند. بنابراین یک فرد یا افراد معدود بجای و برای کل جامعه تصمیم می گیرند. بهمین دلیل است که در حکومت جمهوری اسلامی رهبر، ولی مردم بحساب می آید مثل صغیرانی که نیاز به ولی و قیم دارند.

در یک حکومت دموکراتیک، حداقل در اکثر موارد، تشخیص مصلحت عامه صحیحتر و کاملتر خواهد بود نسبت به یک حکومت غیر دموکراتیک. چون بر خلاف حکومت‌های استبدادی، در دموکراسی عقول فراوانی در تشخیص مصلحت دخالت دارند.

توضیح اینکه منظور از پیروی از عقل چیست کار ساده ای نیست. اما برای یک دموکراسی لازم است که افراد حداقل دارای چهار توانائی باشند: اول توانائی تشخیص مصلحت. یعنی اینکه درباره ی هر موضوع سیاسی یا اجتماعی، افراد قادر باشند که راه حل نافع تر یا اخلاقی تر را بشناسند.

توانائی دوم این است که افراد قادر به ایجاد قواعد و قوانینی برای اجراء باشند. این توانائی، یعنی قدرت قانونگذاری، گر چه بنظر ساده می رسد اما جالب است که تقریباً در کل دوره ی حیات بشری چنین توانائی را برای افراد بشر قائل نبودند. حاکمان دیکتاتور خود را ورای قانون بحساب می آوردند و روحانیون نیز قانونگذار را خداوند می دانستند و قانونگذاری بشری را کفر و بدعت بحساب می آوردند، چنانچه روحانیون مخالف مشروطه مثل شیخ فضل الله نوری همین نظر را داشتند.

سومین توانائی عقلانی لازم برای دموکراسی این است که، افراد قادر باشند قوانین را در عمل بکار برند. این توانائی هم بظاهر پیش پا افتاده بنظر می رسد. اما باید دقت کرد فرق است بین اینکه مردم قادر باشند قوانین را بر مصادیق آن تطبیق کنند و بعمل در آورند و اینکه مردم توسط شلاق حاکمان مثل گوسفندی ناهم به اجرای قانون واداشته شوند. حالت اول لازمه ی دموکراسی است و دومی خاصیت دیکتاتوری.

چهارمین توانائی عقلانی لازم برای دموکراسی این است که افراد جامعه قادر به ارتباط فکری با هم و مباحثه ی معقول و منطقی با یکدیگر باشند. تنها با این توانائی است که امکان ابداع قوانین واحد توسط افراد جامعه امکانپذیر است. برای هر مسئله ی اجتماعی راه حل‌های مختلف توسط افراد مختلف ارائه می شود و تنها با مباحثه ی معقول و منطقی است که بهترین راه حل‌ها یا قوانین برگزیده می شوند.

در مجموع لازمه ی یک حکومت دموکراتیک این است که مردم قادر به تشخیص مسئله و موضوع باشند و برای حل مسئله راه حل‌هایی ارائه کنند و این راه حل‌ها را مورد بحث منطقی قرار دهند تا بهترین اصل یا راه حل را استخراج کنند و سپس خود مردم بطور فعال در بکارگیری اصول و قوانین مشارکت کنند.

گمان نشود که توانائی عقلی و تشخیص مصلحت امری ثابت و مساوی در تمام افراد و در طول زندگی است. این توانائی‌ها متکاملند و بستگی به عوامل متعددی دارند از جمله: تحصیلات، محیط فرهنگی و وسائل ارتباط جمعی. اگر قرار باشد دموکراسی موفق شود لازم است که استعداد‌های عقلی پرورش یابند و کاملتر گردند. جالب است که زمینه های رشد عقلانی در دموکراسی بهتر فراهم می شود. یعنی دموکراسی عقلانیت لازم برای دموکراسی را تقویت می کند. چون در محیط دموکراسی است که در دوره ی تحصیلات به افراد قدرت نقادی و خلاقیت فکری آموزش داده می شود و در محیط دموکراسی است که شرایط فرهنگی لازم برای تبادل افکار و بحث آزاد فراهم می شود و در دموکراسی است که وسائل ارتباط جمعی مثل مطبوعات و رادیو تلویزیون شرایط انتقال و تبادل و نقادی آزاد افکار را فراهم می کنند. بنابراین، این خطای فاحشی است که به بهانه ی عدم رشد کافی عقلانی مردم، ایجاد

دموکراسی را به تاخیر بیندازیم. چون تا دموکراسی ایجاد نشود شرائط عقلانی آن بخوبی رشد و تکامل نمی یابند. به تعبیر دیگر دموکراسی، شرائط و زمینه های دموکراسی را تقویت می کند.

عاقل بودن و توانائی تشخیص مصلحت به معنی نفی خطا نیست. دموکراسی بیش از هر نظام دیگری خطاکاری و جهل انسان را می پذیرد. اصولاً خطاکاری دانسته یا نادانسته ی انسان یکی از دلایل پشتیبان دموکراسی است. چون دموکراسی امکان برخورد افکار و نقد و بررسی آزاد اندیشه ها را فراهم می کند و در نتیجه افکار پالایش می یابند و خطاها به حداقل می رسند. پس دموکراسی بهترین نظام برخورد با جهل و خطاکاری انسان است. مثلاً وقتی یک معضل اجتماعی بوجود می آید در رادیو و تلویزیون و مطبوعات بطور وسیع توسط افراد و صاحب نظران مورد بحث و نقادی قرار می گیرد و نتیجه ی این مباحثات در دولت و مجلس هم مورد بحث واقع می شود و نهایتاً آنچه به تصویب می رسد حاصل یک بحث و بررسی بسیار گسترده و عمیق و درازمدت است، که طبعاً میزان خطا را به حداقل و کارائی را به حد اکثر ممکن می رساند. اما در نظامهای غیر دموکراتیک هر آنچه یک فرد یا افراد معدودی تشخیص دادند بدون بحث و بررسی آزاد و طبعاً بدون پالایش به اجراء گذاشته می شود، و طبعاً در صد خطا در تصمیمات و قوانین بشدت بالا می رود. بنابراین به این دلیل که انسان جاهل و خطاکار است دموکراسی لازم است تا تأثیر عقل را در قوانین افزایش دهد و تأثیر نادانی و خطا را کاهش دهد. چون هرچه در یک تصمیم، افراد عاقل بیشتری مشارکت کنند خطای آن کمتر می شود. بنابراین گرچه در دموکراسی تصمیمات غلط هم گرفته می شود اما این خطاها همیشه کمتر از خطاهائی است که در یک حکومت غیردموکراتیک پیش می آید.

### ۳: بشر خیر اندیش است

یکی از پیش فرضهای دیگر دموکراسی خیر اندیش بودن انسان است. یعنی بشر تمایل عمومی بسمت خیر و خوبی دارد. و در اکثر مواقع هر تصمیمی می گیرد گمان دارد که به خیر و نفع اوست. به تعبیر دیگر گرچه انسانها شرارت هم می کنند، اما شرارت ویژگی ذاتی انسان نیست. همه ی ما براحتی درک می کنیم که انسان در تصمیمهائی که برای خود، خانواده و یا جامعه می گیرد حداقل گمان خیر دارد. برای مثال اکثر قریب به اتفاق افراد بشر بدنبال این نیستند که دزدی را در جامعه گسترش دهند، بلکه عمدتاً مخالف دزدی، بی عدالتی، بی عفتی و ظلم هستند. جالب است که اگر انسان خیر اندیش هم نباشد چون در دموکراسی منافع همگان در نظر گرفته می شود میزان شر بودن تصمیم، کمتر از تصمیمی است که توسط یک دیکتاتور اتخاذ می شود. مثلاً اگر مردم حاکم باشند اجازه نخواهند داد که فرد یا گروهی اختلاس یا از قدرت سوء استفاده کنند. مردم حداقل برای دفاع از منافع خودشان هم باشد با آن مخالفت می کنند.

### ۴- وجود اجتماع

بدیهی است که اساسی ترین پیش فرض دموکراسی وجود اجتماع است. باید جامعه ای از افراد دارای ارتباطات و علائق مشترک باشند تا دموکراسی در آن به اجرا در آید. اجتماع دموکراتیک می تواند از کوچکترین واحد اجتماعی یعنی خانواده تا بزرگترین اجتماع یعنی جامعه ی جهانی باشد.

اجتماعات به دو دسته قابل تقسیمند: اجتماعات سیاسی مثل کشور، استان و شهر و اجتماعات غیر سیاسی مثل خانواده و اجتماعات مذهبی. در هر دو نوع جامعه امکان اجرای دموکراسی وجود دارد. مهمترین اجتماع سیاسی، ملت است که شامل افرادی است که در محدوده ی جغرافیائی خاص با مرزهای معین زندگی می کنند. عضویت در یک اجتماع سیاسی را شهروندی (citizenship) می گویند.

شهروند کسی است که مطابق قانون به عضویت کامل یک اجتماع سیاسی پذیرفته شده باشد. بطور طبیعی هر فرد در کشوری که متولد شده است، شهروند آن کشور محسوب می شود. هر فرد ارتباط قانونی و عاطفی

گسترده ای با وطن خویش دارد. شهروندی به یک فرد هویت و شخصیت سیاسی می دهد. اگر فردی عضو یک جامعه ی دموکراتیک باشد این شهروندی برای وی اهمیت و ارزش بالائی دارد چون خود را در تعیین سرنوشت جامعه مؤثر می داند. بر عکس شهروندی یک جامعه ی دیکتاتوری موجب تحقیر شخصیت فرد می شود. فرد خود را مطیع و مجبور و تا حدودی شبیه برده می بیند. چون برتر دانستن فرد یا افرادی (مستبدان حاکم) ملازم با تحقیر دیگران (مردم) است.

در یک جامعه ی دموکراتیک لازم است که شهروندان بطور عمیق و آگاهانه خود را جزو یک جامعه ی واحد بدانند و حفظ یکپارچگی جامعه برایشان از اهمیت فوق العاده برخوردار باشد. تنها در این صورت است که اقلیت می تواند به حکومت اکثریت تن دردهد و اکثریت حقوق اقلیت را تضییع نکند. اگر وحدت صوری یا اجباری در جامعه ای وجود داشته باشد، دموکراسی از پایداری کافی برخوردار نخواهد بود؛ چون اقلیتهای موجود در جامعه از هر فرصتی برای جدائی استفاده می کنند. این امر بخوبی در مورد جمهوریهای شوروی سابق صادق است. هنگامیکه وحدت زورمدارانه جامعه با سقوط کمونیست تمام شد، جامعه ی شوروی متلاشی شد.

در جامعه ی دموکراتیک نوعی وحدت در کثرت وجود دارد. یعنی علی رغم اینکه تمامی افراد دارای شخصیت مستقل و دارای آزادی عقیده و نظر هستند و علی رغم اینکه انواع گروهها و احزاب با نظرات مختلف در جامعه وجود دارند، اما همگی خود را جزو اجتماع واحدی بحساب می آورند و سعی می کنند اختلافات را با روند دموکراتیک و صلح آمیز حل کنند.

کنار گذاشتن اقلیتها از مشارکت در اداره ی اجتماع، منجر به نابودی دموکراسی می شود. و جامعه را از استفاده از توانمندیهای اقلیت محروم می کند. بنابراین لازمه ی دموکراسی وجود اجتماعی است فراگیر، خودآگاه و

متحد.

## فصل ۳

### ارکان دموکراسی

یک نظام دموکراتیک دارای چهار رکن یا عنصر اساسی است (برگرفته از کتاب یونسکو):

۱- انتخابات آزاد و عادلانه

۲- دولت شفاف و پاسخگو

۳- رعایت حقوق مدنی و سیاسی

۴- وجود جامعه‌ی دموکراتیک

انتخابات ابزار مشارکت مردم در امور حکومت است و موجب می‌شود که دولت ناگزیر از پاسخگوئی و شفافیت باشد. در یک نظام دموکراتیک چون مردم صاحبان اصلی حکومتند باید کارهای دولت از شفافیت کافی برخوردار باشد؛ یعنی بجز موارد استثنائی باید اعمال دولت از طریق رسانه‌ها در اختیار مردم قرار گیرد و پنهانکاری باید به موارد استثنائی مثل جنگ محدود گردد و آنها هم باید به اطلاع نمایندگان مردم رسانده شود. همچنین در یک جامعه‌ی دموکراتیک باید حقوق بشر و دیگر حقوق اجتماعی و سیاسی تمامی افراد، توسط قانون تدوین شده باشد و راهکارهای عملی تحقق آنان تعیین شده باشد. تنها با برخورداری از حقوق اساسی است که مشارکت فرد در اداره‌ی امور اجتماع امکانپذیر است. همچنین وجود جامعه‌ی دموکراتیک یا مدنی شرط اساسی تحقق و بقای دموکراسی است. مردم باید از حقوق اساسی خویش آگاه باشند، از توانائی و مسئولیت مشارکت در امور جمعی برخوردار باشند و دموکراسی باید تا حد امکان در تمامی سطوح از خانواده تا دولت بکار گرفته شود.

#### رکن اول دموکراسی: انتخابات آزاد و عادلانه

در جوامع بسیار کوچک مثل یک روستا، امکان دموکراسی مستقیم وجود دارد یعنی تک تک افراد می‌توانند مستقیماً در تصمیم‌گیریهای مربوط به اداره‌ی جامعه مشارکت کنند. اما در جوامع بزرگ امروزی با میلیونها جمعیت، دیگر امکان دموکراسی مستقیم نیست و شهروندان ناچارند افرادی را بعنوان نمایندگان خود برگزینند که آن نمایندگان بر طبق ضوابط مشخص و برای دوره‌ی زمانی معین بجای موکلانشان تصمیم بگیرند. مجموعه‌ی نمایندگان را بطورکلی پارلمان یا مجلس شوری می‌نامند. انتخابات مهمترین ابزار دموکراسی است که توسط آن مردم بصورت غیر مستقیم بر خودشان حکومت می‌کنند. تمام اختیارات نمایندگان از مردم سرچشمه می‌گیرد. و نمایندگان اختیاراتی فراتر از آنچه توسط مردم به آنان واگذار شده است ندارند. معمولاً به نمایندگان حق قانونگذاری اعطاء می‌شود ولی برای تکالیف اجرائی جامعه، رئیس‌جمهور بعنوان رئیس حکومت برگزیده می‌شود. همچنین نه نمایندگان و نه رئیس‌جمهور حق قضاوت ندارند. بنابراین مردم بر اساس ضوابط مشخص (که توسط قانون اساسی

مورد تأیید مردم مشخص می شود) بخشهایی از اختیارات خود را به نمایندگان یا رئیس جمهور واگذار می کنند و بعضی از اختیارات مردم اصلاً واگذار نمی شود. مثلاً اموری که نیاز به فراندوم (همه پرسی) دارد صرفاً در اختیار مردم است.

واگذاری اختیارات مردم به نمایندگانشان برای دوره ی زمانی مشخص است، مثلاً ۴-۶ سال. منصب دولتی مادام العمر و یا نمایندگی مادام العمر با دموکراسی ناسازگار است. چون در آنصورت مردم حق حکومتی خویش را از دست می دهند. بعلاوه حق نظارتی مردم نیز از بین می رود. چون ابزار نمایندگی مهمترین ابزار برای نظارت مردم بر حکومت است. بطور ساده وقتی افراد برای مدت محدودی انتخاب شوند، پیوسته مواظب خواهند بود که موکلانشان (مردم) را از خودشان نرنجانند و در چهارچوب قانون وکالت، عمل کنند. مهمتر آنکه مردم کسی را که مناسب نیافتند برای دفعه ی بعد انتخاب نمی کنند. این مهمترین ابزار برای نظارت و کنترل حکومت توسط مردم است. نمایندگی مادام العمر و یا ریاست جمهوری مادام العمر، هم حق حکومتی مردم را ضایع می کند و هم قدرت نظارت مردم را از بین می برد.

نکته ی دیگر اینکه با تغییر مستمر مردم لازم است که نمایندگی دارای زمان معین باشد. مردم از دو جهت اساسی تغییر می کنند. اول: با گذر زمان نظرات مردم تغییر می کند و لازمست که مردم این امکان را داشته باشند که نمایندگانی را که بهتر با نظراتشان سازگارند انتخاب کنند. مثلاً ممکن است امروز مردم، یک نفر را نماینده ی نظراتشان بدانند ولی با گذشت چندسال، نظر مردم عوض شود و فرد دیگری را نماینده ی نظرات خود بدانند. در چنین مواردی اگر نماینده یا رئیس جمهور بطور مادام العمر انتخاب شده باشند در حقیقت اصل نمایندگی از بین رفته است چون نماینده ی قبلی با گذشت چند سال دیگر نماینده ی نظرات مردم نیست. مردم از یک جهت دیگر هم تغییر می کنند و آن تغییر واقعی مردم است. مرتباً عده ای می میرند و جوانان جدیدی حق رأی پیدا می کنند. یعنی بافت مردم مرتباً تغییر می کند و مردم امروز همان مردم ده سال قبل نیستند و طبعاً با تغییر مردم باید حق انتخاب مردم بطور ادواری تجدید شود. که این امر فقط با محدود بودن مدت ریاست جمهوری و نمایندگی امکانپذیر است.

یکی از معایب مهم مادام العمر بودن پستهای حکومتی این است که پست مادام العمر زمینه ساز لانه سازی فساد های سیاسی، اداری و مالی است. توضیح اینکه، دموکراسی خاصیت اصلاح مستمر و ذاتی دارد. چون مقامات اصلی دولتی برای مدتی معین انتخاب می شوند می دانند که با تعویض رئیس حکومت و مجلس، اعمالشان زیر ذره بین دولت جدید قرار می گیرد و حتی اعمال محرمانه شان آشکار می شود و در صورت نادرست بودن، مورد بازخواست مردم و قوه ی قضائیه قرار می گیرند. بنابراین مسئولین، حداقل از کارهایی که پیگرد قانونی دارد پرهیز می کنند. اما اگر ریاست مادام العمر باشد، هم خود او و هم اطرافیانش خود را از چنین بازخواستی مصون می دانند. بنابراین انواع فساد در رهبر حکومت و اطرافیانش رشد می کند.

بنابر آنچه گفته شد رهبری مادام العمر و یا نمایندگی مادام العمر در دموکراسی جایی ندارد و مادام العمر بودن پست سیاسی و یا رهبری مشخصه ی نظامهای دیکتاتوری است.

### مفهوم نمایندگی یا حق وکالت

با توجه به اینکه همه ی قدرت یک نماینده، برخاسته از مردم است، آیا نماینده باید نظرات خود را اعمال کند و یا معرف نظرات رأی دهندگان باشد. و یا نماینده باید مصالح عمومی مملکت را در تصمیم گیریها مقدم بدارد. قبل از پرداختن به این سؤال لازمست یکی از مزایای مهم نمایندگی را ذکر کنیم. نمایندگی موجب می شود که اداره ی امور کشور در دست افرادی قرار گیرد که از خود مردم داناتر و روشن اندیش ترند. واضح است که با پیچیدگی دنیای امروز، ممکن نیست که همگان از علم و توانائی یکسانی برای اداره ی امور جامعه برخوردار باشند. در نظام نمایندگی مردم سعی می کنند بهترینها را از نظر آگاهی سیاسی، از نظر توانائی و از نظر اخلاقی برگزینند.

طبعاً حکومت در دست بهترینهای مردم قرار می‌گیرد که از نظر درک مصلحت و شجاعت برتر از توده‌ی مردمند. البته همیشه چنین اتفاق نمی‌افتد ولی لاقلاً در اکثر موارد چنین است.

نمایندگان انتخاب شده‌اند که با جمع‌آوری اطلاعات و بررسی و کارشناسی لازم، خواسته‌های مردم و مصالح عمومی را دنبال کنند. نماینده باید نظرات کارشناسانه‌ای را ارائه دهد که مستدل و متکی به علم باشد. طبعاً مردم انتظار ندارند که سخنان نماینده کلمه به کلمه شبیه حرفهای مردم باشد اما انتظار دارند که سلوک عمومی نماینده در پارلمان، نمایانگر خواسته‌های انتخاب‌کنندگان باشد. نمایندگان به خواسته‌های خام مردم اعتدال می‌بخشند. از طرف دیگر گرچه یک نماینده توسط مردم یک ناحیه‌ی جغرافیائی خاص انتخاب می‌شود اما عملاً یک نماینده فقط نماینده‌ی کسانی که به وی رأی داده‌اند نیست بلکه نماینده‌ی کل ملت است، و مجلس به عنوان یک عصاره‌ی کوچک از یک ملت بزرگ است.

بنابر آنچه گفته شد، سه ویژگی اساسی در نمایندگی وجود دارد. اول: نماینده تمام قدرتش را از مردم می‌گیرد، بنابراین انتظار می‌رود نمایانگر نظرات رأی‌دهندگان باشد. دوم: نماینده باید نظرات کارشناسی شده و متکی بر اطلاعات و دانش ارائه کند و سوم اینکه: یک نماینده، نماینده‌ی کل یک ملت است. بنابراین انتظار می‌رود از نظراتی پشتیبانی کند که منافع عمومی ملت را در بر دارد.

در اکثر قریب به اتفاق موارد بین منافع یا خواسته‌هایی که از این سه ویژگی سرچشمه می‌گیرند تضادی نیست. یعنی منافع محلی و منافع ملی و خواسته‌های کارشناسی شده در یک راستا هستند. چون اول: امری که بر اساس اطلاعات و یا ضوابط علمی کارشناسی شده باشد منافع همه‌ی مردم را در بر دارد. بهمین دلیل است که مدیریت علمی در همه‌ی جوامع دموکراتیک مرتباً در حال پیشرفت است. و بیشتر تصمیمات حکومتی از هر نوع با استفاده از اطلاعات و روشهای علمی اتخاذ می‌شود. مثلاً هنگامیکه بر اساس دانش پزشکی مشخص شد که فلان دارو باید مجوز تولید بگیرد یا از گردونه‌ی تولید خارج شود طبعاً به نفع همگان است. اصولاً بهترین و صحیحترین تصمیمات آنانی هستند که متکی به یافته‌های علمی در آن زمینه باشند و واضح است با پویائی دانش، تصمیمات مدیریتی هم پویا و متکامل خواهند بود.

دلیل دوم عدم تضاد بین خواسته‌های کارشناسی، محلی و ملی آنست که معمولاً هر آنچه به منفعت یا مصلحت یک ملت است به نفع و مصلحت جزئی از یک ملت هم هست. منافع عام یک کشور، منافع خاص قطعات جغرافیائی یا نژادی و دینی آن کشور نیز هست. مثلاً هر تصمیمی که در جهت رشد اقتصادی و یا علمی و یا حفظ امنیت عمومی برای کل ملت گرفته می‌شود برای تمامی اجزاء یک ملت هم مفید است.

دلیل سوم برای هماهنگی خواسته‌های سه‌گانه‌ی فوق آنست که مردم یک جامعه‌ی دموکراتیک باید به اندازه‌ای هشیار و آگاه باشند که این اصل را بفهمند که مصالح آنان در گرو حفظ مصالح ملی است، و در خواسته‌های خویش منافع ملی را در نظر بگیرند. اگر واقعاً مردم هر منطقه منافع و مصالح محلی و قومی را بر منافع و مصالح ملی اولویت دهند، اصل دموکراسی و اصل ملیت در معرض خطر قرار می‌گیرد. قطعاً یکی از دلایل فروپاشی جهان سوم به ملت‌های کوچک فراوان و همچنین یکی از دلایل ناپایداری دموکراسی در جهان سوم آنست که هر منطقه‌ی جغرافیائی یا هر نژاد و قوم و یا پیروان هر دینی، صرفاً منافع خویش را در نظر می‌گیرند و حاضر به سازش برای منافع بزرگتر ملی نیستند. جای تاسف است که اگر بازم فرصت پیش آید این کشورهای یک وجبی به قطعات ریزتری تقسیم می‌شوند.

بنابر دلایل سه‌گانه‌ی فوق در یک جامعه‌ی آگاه، معمولاً بین خواسته‌های مستند به دانش، منافع محلی و منافع ملی، تضاد پیش نمی‌آید. اما از آنجا که امور نسبی است احتمال پیدایش تضاد بین خواسته‌های مردم با نظرات نماینده و بین خواسته‌های محلی و منافع ملی وجود دارد. این تضادها مخصوصاً در جوامع عقب افتاده‌تر بیشتر پیش می‌آید چون از تجربه‌ی کافی دموکراسی برخوردار نیستند. در شروع دموکراسی‌ها نیز این اختلافات شدیدتر و خطرناکترند.

در مواردیکه بین نظرات نماینده با موکلینش اختلاف و جود دارد چه باید کرد. اول: از یک نماینده انتظار می‌رود که بنابر وظیفه‌ی نمایندگی‌اش تا حد امکان نمایانگر و بیان‌کننده‌ی خواسته‌های موکلینش باشد، بنابراین در مواردیکه می‌تواند، باید نظرات خود را به نحوی تعدیل کند که به نظرات رأی‌دهندگان نزدیک شود. ثانیاً: باید یک ارتباط متقابل دائمی بین نماینده و رأی‌دهندگان وجود داشته باشد بنحویکه نماینده نظرات مستند خویش را برای مردم توضیح دهد و از طرف دیگر از نظرات و دلایل مردم آگاه شود. چنین ارتباط مثبتی تا حد زیادی می‌تواند نظرات نماینده و مردم را بهم‌دیگر نزدیک کند. اما اگر نماینده بهیچ وجه نتواند اختلاف را برطرف کند یعنی نتواند خود یا مردم را اقناع کند و موضوع مورد اختلاف بحدی مهم باشد که نتواند از آن بگذرد، طبعاً بهتر است استعفا دهد و یا بر نظر خویش باقی بماند و خطر نماینده نشدن را در دوره‌های بعدی بپذیرد. بهر حال اصل نمایندگی اقتضاء می‌کند که نماینده آنقدر از مردم دور نشود که دیگر نماینده‌ی آنان بحساب نیاید. یک نماینده‌ی وظیفه‌شناس باید بگونه‌ای عمل کند که معتقد است اگر رأی‌دهندگان بجای او بودند و از دانش و اطلاعات او برخوردار بودند همانگونه عمل می‌کردند یا همان تصمیم را می‌گرفتند. آنچه برای یک نماینده قبیح است، اینست که برای حفظ منافع شخصی، تصمیمی بگیرد.

در مواردی بین خواسته‌های موکلین و مصالح ملی اختلاف و جود دارد. این تضاد ممکن است مهم یا کم‌اهمیت باشد که تشخیص اهمیت موضوع بعهده‌ی نماینده است. اگر موضوع کم‌اهمیتی است اولویت با نظر موکلین آن نماینده است. اما در مواردی که موضوع از اهمیت اساسی برخوردار است مثلاً موکلین می‌خواهند مالیاتی کمتر از بقیه‌ی نقاط مملکت پردازند، که طبعاً با عدالت در سطح ملی ناسازگار است. یا موکلین می‌خواهند از رودخانه‌ای که از منطقه‌ی آنان سرچشمه می‌گیرد سهم بالائی داشته باشند، بنحویکه به زندگی یا اقتصاد مردم در مسیر رودخانه زیان وارد کند. یا بدتر، موکلین بخواهند که پول معدن نفت یا ذغال سنگ یک استان صرف همان استان شود و یا بدتر از آن، موکلین بخواهند که از کشور جدا شوند. در مثالهای مذکور اصل ملیت در معرض خطر قرار می‌گیرد و همچنین اصل برابری که از پایه‌های اساسی دموکراسی است تهدید می‌شود. طبیعی است که در چنین مواردی خواسته‌های محلی عمیقاً با مصالح ملی در تضاد است و انتظار می‌رود یک نماینده‌ی وظیفه‌شناس مصالح ملی را بر منافع محلی اولویت دهد هر چند به زیان نماینده تمام شود.

### کدامیک از مقامات دولتی باید توسط مردم انتخاب شوند؟

اصل مهم این است که کلیه‌ی مقامات دولتی باید بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب شوند و مردم باید بتوانند کلیه‌ی مقامات حکومتی را بدون استفاده از زور تعویض کنند. بنابراین وجود هر مقامی که در مقابل انتخابات مصون باشد با دموکراسی ناسازگار است. مثلاً در بعضی کشورها پادشاه و یا رئیس‌جمهور مادام‌العمر و یا رهبر مادام‌العمر وجود دارد که مردم از طریق انتخابات قادر به تعویض آنان نیستند. واضح است که در این موارد اساس دموکراسی که حاکمیت مردم است، از بین می‌رود.

اینکه دقیقاً چه مقاماتی مستقیماً توسط مردم انتخاب شوند در حکومت‌های دموکراتیک مختلف متفاوت است. در تمام حکومت‌های دموکراتیک، نمایندگان پارلمان مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند. در بعضی کشورها مجلس اعیان یا لردها یا مجلس سنا وجود دارد که دارای اعضای غیرانتخابی (انتصابی) و مادام‌العمر هستند. اینگونه مجالس بوضوح بر خلاف دموکراسی اند، چون این مجالس از انتخاب مردم مصونند و بخشی از حاکمیت مردم را بدون نظر مردم در اختیار دارند.

رئیس‌قوه‌ی مجریه نیز در بسیاری از حکومت‌های دموکراتیک مستقیماً توسط مردم برگزیده می‌شود که رئیس‌جمهور نامیده می‌شود. در بعضی دموکراسیها، رئیس‌قوه‌ی مجریه توسط پارلمان برگزیده می‌شود که نخست‌وزیر نامیده می‌شود. یعنی بطور غیر مستقیم توسط مردم برگزیده می‌شود. در حکومت‌های دموکراتیک رئیس‌قوه‌ی قضائیه معمولاً بطور غیر مستقیم توسط مجلس یا رئیس‌جمهور منتخب برگزیده می‌شود. مقامات

نظامی که اهرمهای فشار و زور را در دست دارند نیز باید کاملا مطیع رئیس قوه ی مجریه باشند. یعنی باید تحت امر مقام منتخب مردم باشند. در بعضی کشورها مقامات نظامی بصورت غیر شفاف در امور سیاسی کشور دخالت و روند امور را کنترل می کنند. اینهم با دموکراسی ناسازگار است. اصولا یکی از هنرهای دموکراسی این است که قدرت نظامی را که پیوسته سرکوبگر مردم بوده است تحت امر مردم قرار می دهد و اگر این امر محقق نشود، دموکراسی واقعی وجود ندارد.

## آزادی انتخابات

با توجه به اصل تساوی افراد جامعه، لازمست که همه ی افراد در رأی دادن و در کاندید شدن آزاد و از حقوق مساوی برخوردار باشند. یعنی شرکت یا عدم شرکت در انتخابات و همچنین کاندید شدن، نباید عواقب منفی برای فرد داشته باشد.

در سیستمهای دموکراتیک معمولا سه دسته حق کاندید شدن و رأی دادن ندارند: کودکان، مجرمان در حین گذراندن دوره ی محکومیت و اتباع خارجی. کودکان بدلیل ناتوانی در تشخیص مسائل پیچیده ی سیاسی و اجتماعی نمی توانند رأی دهند تا به سن قانونی برسند. سن قانونی واضح و قطعی نیست و امروزه ۱۸ سال را بعنوان سن قانونی تعیین کرده اند.

مجرمان در حین گذراندن محکومیت معمولا از حق شرکت در انتخابات محرومند، با این استدلال که چون به قوانین احترام نگذاشته اند حق شرکت در روند تصمیم گیری در مورد قانون را ندارند. اما این استدلال مورد پذیرش همگان نیست. فردی که قانونی را نقض کرده است در مقابل، مجازات می شود و دیگر ضرورتی ندارد که از دیگر حقوقش محروم شود. بنابراین بعنوان یک انسان عضو جامعه حق شرکت در انتخابات را دارد. در مورد حق شرکت در انتخابات پس از گذراندن دوره ی محکومیت که تردیدی نیست چون هیچ دلیلی برای سلب این حق وجود ندارد.

اتباع خارجی هم چون شهروند کشور بحساب نمی آیند نمی توانند در تعیین سرنوشت کشور نقش داشته باشند. البته اتباع خارجی با ضوابط خاصی می توانند تبعه ی کشور شوند.

غیر از سه دسته ی فوق باید کلیه ی افراد جامعه اعم از نژادها، قومیتها و مذاهب مختلف از حق یکسانی برای کاندید شدن و رأی دادن برخوردار باشند.

هرگونه فشار یا تطمیع رأی دهندگان مخالف دموکراسی است. در دموکراسی اصل این است که هر فرد بتواند بدون هیچ محدودیتی بطور آزادانه در تعیین سرنوشت جامعه دخالت کند. اگر افراد مجبور به رأی دادن به فرد یا حزب خاص شوند یا از رأی دادن به فرد مورد نظرشان محروم شوند، یعنی از دخالت واقعی در سرنوشت خود محروم شده اند. همینگونه است تطمیع رأی دهندگان. در بعضی جوامع عقب افتاده با تطمیع مادی، افراد را به رأی دادن به فرد یا حزب خاص تشویق می کنند. واضح است که این رأی دهندگان، واقعا خودشان تصمیم نمی گیرند یعنی با بررسی عاقلانه به رأی خاصی نمی رسند. بلکه صرفا رأیی را می دهند که فرد یا گروه تطمیع کننده می خواهد و این یک انتخاب واقعی نیست. در مواردی ضرر یا نفع اخروی، افراد را از شرکت واقعی در انتخابات محروم می کند. مثلا رهبران مذهبی به مردم عادی القاء می کنند که اگر به فلان فرد یا حزب رأی دادید به بهشت یا جهنم می روید. طبیعی است که پیروان این رهبران مذهبی در یک تصمیم گیری آزادانه و عاقلانه شرکت نمی کنند، بلکه صرفا بردگانی هستند که در تبعیت از روحانیون و از روی ترس یا طمع رأی می دهند.

اصولا رأی دادن وقتی معنی واقعی دارد که اطلاعات لازم در دسترس مردم باشد و مردم بتوانند آزادانه بیندیشند و آزادانه انتخاب کنند. پس هر عاملی که مردم را از تفکر و انتخاب آزاد محروم کند، حق تعیین سرنوشت را از آنان سلب کرده است. در حکومتهای دیکتاتوری که اصلا انتخاباتی نیست. در مواردی هم که حکومتها، تحت

فشارهای فزاینده‌ی داخلی و بین‌المللی، تن به دموکراتیک کردن بخش‌هایی از حکومت می‌دهند، باز هم با تطمیع و تهدید سعی می‌کنند سرنوشت جامعه را در دستان خود نگه دارند.

حق مساوی کاندید شدن: چون همه‌ی افراد جامعه از حقوق یکسان برخوردارند و نمایندگی یا ریاست جمهوری حق هیچکس نیست، بنابراین همه باید بتوانند کاندید شوند. دادن حق کاندید شدن به صنف یا مذهب یا قومیت خاص، با دموکراسی ناسازگار است. از طرف دیگر چون مردم دارای قدرت تشخیص عاقلانه هستند، خود می‌توانند از بین کاندیدهای متنوع، بهترین فرد را برگزینند و نیازی ندارند که قدرتمندان به اسم دلسوزی و یا هر گونه فریب دیگر، کاندیدها را برای مردم دستچین کنند. هر گونه فیلتر گذاشتن در جلوی کاندیدها که ناشی از قومیت، بینش سیاسی، عقائد و مذهب باشد موجب نفی کامل یا نسبی حق حاکمیت مردم و همچنین تحقیر مردم می‌شود. بدین معنی که شما مردم شعور گزینش کاندیدهای مطلوب را ندارید، پس ما حاکمان برای شما انتخاب می‌کنیم. فیلتر گذاشتن توسط حاکمان نوعی فریب دموکراسی است و در بسیاری از حکومت‌های توتالیتر (غیر دموکراتیک) از این روش استفاده می‌شود. در ایران در حکومت شاه و همچنین در جمهوری اسلامی از این شیوه بطور یکسانی استفاده می‌شود. بدین نحو که حکومت تنها کاندیدهایی را تأیید میکند که مطیع ولی فقیه باشند. مثلاً ۱۰ نفر کاندید یک شهر میشوند حکومت، چند نفر از آنان را که طرفدار حکومتند را تأیید میکند. حال مردم به هر کدام از آنان رای دهند برای حکومت هیچ فرقی نمی‌کند. ایین چیزی جز فریب نیست. بدین نحو حکومت ظاهر مردمی بخود می‌گیرد و خود را از رأی واقعی مردم مصون می‌دارد. بهمین دلیل است که ارکان اصلی حکومت شاه هیچگاه دست نمی‌خورد و قدرتمداران اصلی جمهوری اسلامی نیز هیچگاه تغییر نمی‌کنند. در چنین حکومتی رای مردم صرفاً نمایشی از تأیید ولایت فقیه بحساب می‌آید و مردم هیچگاه قادر به تعویض حکومت جز از طریق زور نیستند. جالب است که خود روحانیون نیز رأی مردم را تأیید حکومت خود می‌دانند و آنرا نوعی بیعت بحساب می‌آورند. در صورتیکه بیعت با رأی دادن کاملاً متفاوت است. بیعت به معنی قبول حاکمیت یک حاکم است در صورتیکه رای، تعیین و انتخاب حاکم است. بیعت سرسپردگی است و رای دادن آقائی است.

### آزادی تبلیغات انتخاباتی لازمه‌ی آزادی انتخابات است.

طبیعی است که در یک انتخابات آزاد، باید امکان معرفی آزاد کاندیدها به مردم فراهم شود و محدودیتی برای آن وجود نداشته باشد. تبلیغات این امکان را فراهم می‌کند که مردم سابقه‌ی کاندیدها، سطح تحصیلات و توانایی، سیاستها و خط مشی و عقائد کاندیدها را بشناسند و با دیده‌ی باز بتوانند بین کاندیدهای مختلف گزینش کنند. محرومیت از تبلیغات آزاد، محروم کردن مردم از یک گزینش واقعی است. البته تبلیغات قانونی و انسانی دارای یک سری محدودیتهای اخلاقی است نه محدودیتهای سیاسی و زورمدارانه. دروغ، نیرنگ، تهمت، توهین، فحاشی و استفاده از امکانات نامساوی دولتی برای تبلیغات ممنوع است. نفی این اعمال غیر اخلاقی، محدود کردن تبلیغات نیست، بلکه سالمسازی آنست.

عامل دیگری که سلامت و عدالت انتخابات را تهدید می‌کند، قدرت است. منظور، برتری است که حزب یا گروه‌های سیاسی حاکم به دلیل قرار داشتن در مسند قدرت از آن برخوردارند. صاحبان قدرت سیاسی هم می‌توانند در تبلیغات انتخاباتی دخالت کنند. مثلاً با استفاده‌ی غیر قانونی از امکانات دولتی و یا رسانه‌های دولتی، و هم می‌توانند در روند اجرای انتخابات مداخله کنند. یک راه مقابله با این تهدید، تشکیل ستاد انتخاباتی مستقل از تشکیلات حکومتی است. ستادی که مورد قبول احزاب مختلف باشد و امکان نظارت کامل مردم و احزاب را بر انتخابات فراهم کند.

عامل دیگری که سلامت و عدالت انتخابات را تهدید می‌کند، سرمایه است. احزاب و کاندیدها از توانایی مالی متفاوتی برخوردارند و حزب یا شخصی که پشتوانه‌ی مالی بیشتری دارد، می‌تواند تبلیغات گسترده‌تر و بهتری برپا کند. این مشکل راه حل آسانی ندارد. اما با اعمال سه روش، می‌توان از شدت مشکل کاست. اول اینکه دولت باید برای هزینه‌های تبلیغاتی محدودیت قائل شود. یعنی یک سقف هزینه وجود داشته باشد که احزاب

نتوانند بیشتر از آن خرج کنند. دوم: کمک مالی دولت به کاندیداهاست، که البته باید پیش بینی های قانونی مناسب در نظر گرفته شود که افرادی که از توانائی مالی مناسب برخوردار نیستند از آن بهره مند شوند. سومین راه حل این است که دولت امکان استفاده ی یکسان از وسائل ارتباط جمعی دولتی را برای همه ی کاندیداها فراهم کند. این سه راه حل تاحدودی ناتوانی مالی کاندیداهای ضعیفتر را جبران می کند.

### لزوم مخفی بودن رأی

رأی گیری مخفی امروزه بعنوان یک ویژگی مهم انتخابات دموکراتیک پذیرفته شده است. مخفی بودن رأی موجب می شود که رأی دهنده در مقابل فشارهای روانی اطرافیان، فشار قدرتمندان و رشوه مصون باشد و ترسی از ابراز نظر واقعی خود نداشته باشند.

لزوم نظارت مردم و نمایندگان احزاب و کاندیداها بر روند انتخابات و شمارش آراء

در بعضی از دموکراسی های نوپا و در نمایشهای دموکراسی مثل ایران، همان چیزی از صندوقهای رأی بیرون می آید که سردمداران حکومت می خواهند. در این موارد مجریان انتخابات عوامل دستگاه حکومتی اند و روند برگزاری انتخابات تحت نظارت آزادانه نیست. برای اینکه جلوی این سوء استفاده ها گرفته شود، ضروری است که علاوه بر مستقل بودن ستاد انتخاباتی، نمایندگان احزاب و کاندیداها بتوانند آزادانه بر روند انتخابات نظارت کنند و قوه ی قضائیه بتواند بطور مستقل به شکایات مربوطه رسیدگی کند.

### اختیارات مجلس نمایندگان

گرچه در اکثر دموکراسیها رئیس قوه ی مجریه هم مستقیماً توسط مردم انتخاب می شود اما بهر صورت پارلمان قلب دموکراسی است. در بعضی دموکراسیها که رئیس قوه ی مجریه نخست وزیر است و توسط پارلمان برگزیده می شود، نقش پارلمان بازهم قویتر می شود. یعنی کل ارکان حکومتی از پارلمان منشأ می گیرد و پارلمان از مردم. پارلمان اختیارات وسیعی دارد که در حقیقت اختیارات مردم است که به پارلمان تفویض شده، و پارلمان بجای مردم عمل می کند. در اینجا این اختیارات بطور خلاصه بیان می شوند:

اولین اختیار پارلمان، حق قانونگذاری در تمام امور کشور در چارچوب قانون اساسی است. البته قانونگذاری پارلمان شامل حیطه ی زندگی خصوصی افراد نمی شود. یکی از مزایای بسیار برجسته ی پارلمان این است که تصمیم گیریهای آن بدنبال بحثهای شدید و طولانی انجام می گیرد. طبعاً هر موضوعی از زوایای مختلف مورد بررسی قرار می گیرد و در نتیجه تصمیمی که اتخاذ می شود بهترین تصمیم در شرایط موجود است. اینکه گفته می شود پارلمان در چهارچوب قانون اساسی می تواند قانون وضع کند، منافاتی با دموکراسی ندارد، چون خود قانون اساسی توسط مجلسی از نمایندگان مردم تصویب می شود و در نهایت مورد تصویب آراء عمومی قرار می گیرد.

جالب است بدانید که شیخ فضل الله نوری و آقای خمینی و مولا محمد عمر رهبر طالبان-با این تصور غلط که در اسلام همه ی قوانین لازم برای تمامی امور و برای همه ی زمانها تا قیامت وجود دارد- بشدت با هر گونه قانونگذاری مخالف بودند. به جملات زیر از خمینی که از کتاب کشف الاسرار وی نقل شده دقت کنید:

-ص ۲۹۲: دین اسلام تمام قانونهای عالم را که از مغزهای سفلیسی مشتت بی خرد در آمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمی داند (جالب است بدانید که سفلیس یک بیماری دستگانه تناسلی است).

-ص ۳۱۳: کسی جز خدا حق حکومت کردن بر کسی ندارد حق قانونگذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند.

-ص ۱۸۴: قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت، وضع قانون مالیات، وضع قوانین حقوقی و جزائی و آنچه مربوط به نظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فروگذار نکرده است. البته خمینی پس از

بدست گرفتن قدرت متوجه شد که اسلام برای اکثر امور کشور قانون ندارد و از روی ناچاری مجلس شوری را پذیرفت البته بشرطی که تحت فرمان ولی فقیه باشد و خلاصه این حرام را نیز حلال کرد.

از وظائف دیگر مجلس، تصویب بودجه ی عمومی کشور است، که امکان تصمیم گیری و نظارت دقیق نمایندگان را بر درآمد و مخارج و برنامه ریزی آنها فراهم می کند.

اختیار مهم دیگر پارلمان تأیید ویا عزل ارکان اصلی قوه ی مجریه است. در بعضی دموکراسیها رئیس قوه ی مجریه توسط مجلس انجام می گیرد. بهر روی اگر هم رئیس قوه ی مجریه توسط مردم انتخاب شود، انتخاب وزراء کابینه باید با تأیید مجلس باشد. همچنین مجلس می تواند وزراء و حتی خود رئیس جمهور را مورد سؤال و استیضاح قرار دهد و حتی برکنار کند.

اختیار دیگر مجلس کنترل نیروهای مسلح است. بهترین حالت آنست که نصب فرماندهان عالی نیروهای مسلح به پیشنهاد رئیس جمهور و با تأیید مجلس باشد (شبهه نصب وزراء). و پارلمان حق داشته باشد که فرماندهان نیروهای مسلح را نیز مورد سؤال و استیضاح قرار دهد و در صورت لزوم برکنار کند. این امر از سوء استفاده ی احتمالی رئیس جمهور و فرماندهان از قدرت نظامی جلوگیری می کند. همچنین جنگ و یا صلح باید با تأیید مجلس باشد. سلب اختیار از پارلمان در مورد نیروهای مسلح و جنگ و صلح، نهایتاً منجر به گردنکشی و خودمحموری و نوعی استبداد نسبی توسط رئیس جمهور و فرماندهان می شود. مثلاً رئیس جمهور می تواند جنگی را به کشور تحمیل کند و یا به صلح ناعادلانه ای تن دهد. بهر صورت در یک دموکراسی واقعی باید همه ی قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور تحت نظارت و کنترل مجلس منتخب مردم باشد. فرمانده یا وزیری که خود را فرزند مجلس بداند، پیوسته مواظب است که کاری بر خلاف خواست ملت انجام ندهد و پیوسته نمایندگان ملت را ناظر بر اعمال خویش می بیند. یعنی نظارت مجلس منجر به اصلاح و بهبود مستمر سیستم اجرائی و نظامی کشور می شود.

وظیفه ی دیگر مجلس بازرسی تمام امور کشور است. مجلس و نمایندگان می توانند هر آنچه در کشور می گذرد را مورد بازرسی و سؤال قرار دهند. هیچکس نمی تواند مانع بازرسی آنان شود. هر گونه جلوگیری از نمایندگان، تضییع حق مردم است. اگر مردم حاکمند باید بتوانند همه چیز و همه ی افراد دولتی را توسط نمایندگان خود مورد بازرسی قرار دهند. در حکومتهای دیکتاتوری یا حکومتهای متظاهر به دموکراسی، معمولاً ارکان اصلی قدرت از دسترس نمایندگان به دورند. البته در این نوع حکومتها خود نمایندگان نیز، نمایندگان واقعی مردم نیستند. برای مثال در جمهوری اسلامی ایران، نمایندگان منتخب واقعی مردم نیستند و از طرف دیگر حق بازرسی و نقد دستگاه رهبری، ارگانها و تشکیلات اقتصادی، نیروهای نظامی و امنیتی تحت فرمان رهبری را ندارند. این نوع نمایندگان با چنین اختیاراتی به همه چیز می مانند جز به نمایندگان یک حکومت دموکراتیک.

### قاعده ی اکثریت بعنوان ابزار دموکراسی

با توجه به اختلاف نظر مردم در انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان و همچنین اختلاف نظر نمایندگان در تصویب قوانین، چه قاعده ای را باید اعمال کرد تا امور کشور پیش برود و کشور با قوانین یکپارچه ای اداره شود. قاعده ی اکثریت، آشناترین و عملی ترین قاعده برای مصالحه است. بنابراین قاعده، تصمیم گیریهای دموکراتیک بر اساس نظر اکثریت رأی دهندگان اتخاذ می شود.

قاعده ی اکثریت می تواند فرمهای مختلفی داشته باشد، از جمله اکثریت مطلق، اکثریت نسبی، اکثریت دو سوم. در اکثریت مطلق نظر بیش از پنجاه در صد رأی دهندگان ملاک عمل قرار می گیرد. در اکثریت نسبی نظر بزرگترین واحد گروه ملاک عمل قرار می گیرد. مثلاً از چند حزب که در انتخابات شرکت می کنند نظر آن حزبی ملاک عمل قرار می گیرد که تعداد حمایت کنندگانش از همه ی احزاب دیگر بیشتر باشد. مثلاً در یک جامعه ی ۱۰۰ نفری ۷۰ نفر در انتخابات شرکت می کنند. طبق قاعده ی اکثریت مطلق، رأی ۳۶ نفر آنان برای تصمیم گیری کافی است. اما اگر این ۷۰ نفر عضو ۴ حزب مختلف باشند. مثلاً ۲۰ نفر عضو حزب الف، ۱۵ نفر عضو حزب ب، ۱۲

نفر عضو حزب ج و ۱۰ نفر عضو حزب د و ۱۳ نفر هم عضو حزبی نباشند. طبق قاعده ی اکثریت نسبی حزب الف پیروز است و طبعا نظر ۲۰ نفر بجای ۷۰ نفر اجراء می شود. واضح است که فراگیری اکثریت نسبی ضعیفتر از اکثریت مطلق است و یک اقلیت برای کل جامعه تصمیم می گیرد. بنابراین اکثریت نسبی قاعده ی عادلانه و مناسبی نیست. در قاعده ی اکثریت دو سوم یا سه چهارم، برای تصمیم گیریها، لازمست که نظر دو سوم یا سه چهارم نمایندگان در نظر گرفته شود. واضح است که در یک جامعه ی دموکراتیک بدست آوردن رأی دو سوم یا سه چهارم مشکل است و موجب کندی یا عدم تصمیم گیری می شود و امور جامعه معطل می ماند. عیب دیگر این روش آنست که اگر حزبی رأی یک سوم باضافه ی یک نفر را داشته باشد می تواند از تصویب قانون یا انتخاب مثلا یک وزیر ممانعت بعمل بیاورد. یعنی اقلیتی می تواند سد راه کل شود.

از میان فرمهای سه گانه ی مذکور، اکثریت مطلق بهترین روش است و در اکثر موارد کاربرد دارد. چون از طرفی مانع از آن می شود که اقلیتی بجای کل جامعه تصمیم بگیرد (عیب اقلیت نسبی) و از طرف دیگر مانع از آن می شود که اقلیتی مانع تصمیم کل جامعه شود (عیب اکثریت دوسوم و سه چهارم). البته ممکن است هر کدام از فرمهای اکثریت در موارد خاصی کار برد داشته باشند. مثلا در اکثر دموکراسی ها، تغییر قانون اساسی نیاز به رأی دوسوم یا سه چهارم اعضای مجلس دارد که کاملا مطلوب است و مانع از آن می شود که احزاب حاکم براحتی بتوانند قانون اساسی را تغییر دهند. همچنین عزل رئیس جمهور و وزراء بهتر است که از قاعده ی دوسوم تبعیت کند که یک حزب دارای اکثریت براحتی نتواند کابینه را فلج کند و در عین حال این حق برای مجلس محفوظ است که در مواردی که رئیس قوه ی مجریه یا وزیری از قدرت سوء استفاده کرد یا ناکارآ بود، بتواند با اکثریت دوسوم او را بر کنار کند.

نکته ی مهم دیگر این است که در حکومت دموکراتیک گرچه اکثریت حکومت می کند ولی اکثریت حق ندارد هر آنچه خواست انجام دهد. از جمله حق ندارد حقوق اقلیتها را پایمال کند مثلا نمی تواند آزادی ها، حقوق بشر و حقوق مبتنی بر قانون اساسی آنان را نادیده بگیرد. همچنین اکثریت حق ندارد زبان، دین و آداب و رسوم خود را بر اقلیت تحمیل کند.

## احزاب سیاسی

حزب مهمترین سازمان سیاسی غیر دولتی در دموکراسی است. احزاب ترجمان طبیعی تنوع عقاید، نظرات، منافع و اصناف اجتماعی اند. در جوامع بزرگ، فرد بتنهائی نمی تواند در مقابل دستگاه گسترده ی دولت از حق خود دفاع کند و یا در مسائل سیاسی اعمال نفوذ کند. اما هنگامیکه افراد با یکدیگر متشکل شدند، قادر به انجام کارهای بزرگ سیاسی اجتماعی هستند و قادرند بر روند سیاسی جامعه اثر بگذارند.

احزاب کارکردهای زیادی برای دموکراسی دارند. از جمله محیطی فراهم می کنند که افراد علاقمند به امور سیاسی- اجتماعی بتوانند در این امور مشارکت کنند. احزاب زمینه و راه نفوذ و دخالت مردم در دستگاه حکومتی را فراهم می کنند. حزب پشتوانه ی روانی مطلوبی را برای مشارکت در مسائل سیاسی فراهم می کند. این پشتوانه ی روانی دارای دو جهت است: یکی وجود یک محیط جمعی از افراد دارای دیدگاه و منافع مشترک، که طبعا تلاش و تفکر جمعی را تقویت می کند. دوم: ایجاد امید به تحقق خواسته های سیاسی. حزب امکان پیگیری قانونمند و موثر خواسته های عمومی را فراهم می کند. واضح است وقتی خواسته ای توسط افراد پراکنده مطرح شود تأثیر جدی نخواهد داشت، اما هنگامیکه این خواسته ها توسط هزاران نفر در قالب سازمان یافته ای بصورت تظاهرات و یا مشارکت فعال در سیاست مطرح شود، بسیار موثرتر خواهد بود. حزب می تواند افراد پراکنده را بصورت موج قدرتمندی سازماندهی کند.

احزاب محیطی را فراهم می کنند که افراد توانا، برای اداره ی امور کشور، آماده و پرورده شوند. در نتیجه در صورت پیروزی در انتخابات، حزب آمادگی اداره ی پستهای مهم سیاسی کشور را دارا خواهد بود. حزب محیط تبادل نظر و بحث و تعمیق نظرات و اندیشه هاست. در نتیجه اندیشه های سیاسی پخته تر و علمی تر می شوند.

یکی از کارهای مهم احزاب، نقد مستمر مسئولین سیاسی جامعه است. این نقد مستمر یکی از ویژگیهای برجسته ی دموکراسی است که موجب رفع عیوب و ارائه ی مستمر راه حلهای بهتر برای مشکلات اجتماعی و سیاسی می شود. نقد مستمر موجب تکامل پایدار نظام سیاسی اجتماعی می شود.

احزاب سیاسی زمینه ی برخورد آزاد و متمدنانه ی نظرات و اندیشه ها را فراهم میکنند و از خشم و خشونت می کاهند. بهمین دلیل داشتن شاخه ی نظامی و یا برخورد خشونت آمیز توسط یک حزب، بهیچ عنوان پذیرفته نیست. عاملان برخوردهای خشونت آمیز باید مجازات شوند و چنانچه سیاست کلی یک حزب خشونت گرا باشد، آن حزب باید از فعالیت سیاسی محروم شود.

در درون احزاب با مطالعه و بحث و تبادل نظر، سیاستها و خط مشی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای اداره ی جامعه طراحی می شوند و از این طریق، سیاست گذاری حکومت تسریع و تسهیل می شود و نمایندگان یا مسئولین حکومتی که از طرف احزاب توانا به مجلس یا دولت راه می یابند با آمادگی و اطلاعات و توانائی و روشها و طرحهای بررسی شده وارد میدان عمل می شوند.

وجود احزاب، انتخاب را برای افراد جامعه تسهیل می کند. چون هر حزب سیاستها و خط مشی های مشخصی را برای اداره ی جامعه ارائه می کند و طبعاً افراد جامعه دور از ابهام و سردرگمی به سیاستهای مشخص رأی می دهند.

مهمترین هدف احزاب، کسب قدرت سیاسی از طریق جلب حمایت عمومی در انتخابات است و طبعاً بیشترین فعالیت احزاب در هنگامه ی انتخابات است. این امر کارکرد ارزشمندی برای دموکراسی دارد چون موجب افزایش رقابت سیاسی می شود و آنها را موجب افزایش مشارکت مردم در انتخابات می گردد. رقابت سیاسی با وجود احزاب متعدد آزاد امکانپذیر است. اما اگر حزبی مورد تأیید حکومت باشد و احزاب دیگر از آزادی عمل برخوردار نباشند طبعاً انتخابات عادلانه و آزادی وجود نخواهد داشت و دموکراسی واقعی تحقق نمی یابد. چون جایی برای انتخاب واقعی وجود ندارد. چه مردم بخواهند یا نخواهند و چه مشارکت بکنند یا نکنند، همان گروه یا حزب سیاسی قدرت را در دست می گیرد. و مردم در این میان هیچ کاره اند. بنابراین تنها با وجود احزاب متعدد آزاد است که انتخاب و گزینش واقعی امکان پذیر می شود. و نظامهای تک حزبی و تک صدائی، غیر دموکراتیک اند. البته بدلیل اهمیت پشتیبانی مردم نظامهای توتالیتر هم، سعی می کنند مردم را به پشتیبانی خویش دعوت کنند. چه از طریق مشارکت در انتخابات ساختگی دولتی و چه از طریق مشارکت در تظاهرات دولتی. این وضعیتی است که پیوسته در جمهوری اسلامی ایران تکرار می شود. اینجا که اصلاً حزبی وجود ندارد و تنها ولایت فقیه است و اعوان و نوکرانش. در هر انتخابات چند نفر از نوکرانشان را کاندید می کنند و هیچ فردی که کمترین تردیدی در اعتقادش به ولایت فقیه وجود داشته باشد، نمی تواند کاندید شود. سپس مردم را در انتخابات ساختگی مضحکی با تبلیغ و ترس از دوزخ و قول بهشت و حوری به پای صندوقهای رأی می آورند. ۳۰ سال است که مردم، بازیچه ی این بازی مضحکند و طبعاً اوضاع هیچ تغییری نمی کند و حاکمان اصلی همانند که بودند. چنانچه می دانید از لحظه ی آغاز انقلاب، خامنه ای بعد از خمینی نفر دوم یا سوم بود و همچنان ولی ما مردم صغیر خواهد بود تا ما بمیریم یا او بمیرد. این چه فریبکاری زشت و نفرت انگیزی است که دهه‌ها رأی دادن میلیونها انسان، هیچ اثری نداشته و ندارد. حقیقتاً هیچ صنفی به اندازه ی روحانیون در تاریخ بشری مردم را فریب نداده اند و اوج این فریبکاری و تحقیر و تحمیق و تخدیر مردم را در جمهوری اسلامی می بینیم.

بنابراین صرف مشارکت و پشتیبانی مردم نشانگر دموکراتیک بودن یک حکومت نیست، چنانچه در نظامهای فاشیستی مثل نازی مشارکت وجود داشته و در فاشیسم مذهبی ایران نیز مشارکت وجود دارد. توانمندی و تکامل دموکراسی در گرو مشارکت آگاهانه و آزاد مردم است، نه مشارکت بره وار مردم. مشارکت آگاهانه و آزاد مردم بدین معنی است که هر فرد، خود را انسانی با شخصیت، مستقل و قادر به تفکر بداند و بر اساس آگاهی و تعقل فردی و با استفاده آگاهانه از نظرات دیگران، و با وجود احزاب متعدد کاملاً آزاد و مطبوعات کاملاً آزاد، به رأی خاصی برسد و بتواند با کمال آزادی آن رأی را ابراز کند. وگرنه تبعیت برده وار مردم از احزاب سیاسی یا رهبر یا

روحانیون، دموکراسی نیست. باعث تاسف است که نظام‌های فاشیستی از توده‌ی مردم برای مقابله با سازمانها و افراد خواستار آزادی و دموکراسی و برای سرکوب متفکران استفاده می‌کنند چنانچه در ایران ۳۰ سال گذشته چنین بوده است.

وجود تشکلهای سیاسی علی‌رغم داشتن منافع متعدد برای دموکراسی ممکن است موجب زیانهای نیز بشوند. از جمله اینکه حزب می‌تواند موجب سلب استقلال رأی افراد یا نمایندگان حزبی شود. یعنی افراد وابسته به حزب، صرفاً بیانگر نظرات حزبی باشند و نظر و اندیشه‌ی فردی را تقریباً کنار بگذارند. تبعیت بی‌خردانه و آسان، خطری است که پیوسته افراد ناآگاه و ضعیف را تهدید می‌کند. آنان تحت تأثیر شخصیت‌های بزرگ، تبلیغات، جمعیتها و تشکلهای قرار می‌گیرند و از آنان تبعیت می‌کنند. راه مقابله با این مشکل همیشگی، حذف احزاب نیست بلکه افزایش آگاهی، افزایش آزادی و افزایش برخورد آراء و اندیشه‌هاست. احزاب و مطبوعات و رادیو و تلویزیون باید جایگاه مباحثات جدی و برخورد آراء متفاوت باشد. واضح است که با ارائه‌ی نظرات متفاوت و دلائل مختلف، افراد بسادگی یکی را قبول نمی‌کنند و ناچار به تامل و اندیشه‌اند. بنابراین هر چه دموکراسی عمیق‌تر شود، این نوع وابستگی‌ها کمتر می‌شود. بهمین دلیل است که تبعیت بی‌چون و چرای مردم را بیشتر در حکومت‌های غیر دموکراتیک می‌بینیم. همین مطلب در مورد نمایندگان پارلمان صادق است. با گسترش و تعمیق دموکراسی، حزب به محیط مناسب برخورد آراء و بحث و تبادل نظر تبدیل می‌شود. و نمایندگان مربوط به یک حزب نیز، دارای آراء مستقل و آگاهانه خواهند بود. بعلاوه با رشد دموکراسی، مردم یاد می‌گیرند که افراد ضعیف و ناتوان را انتخاب نکنند و افراد نخبه، توانا و متفکر را برمی‌گزینند.

زبان محتمل دیگر احزاب این است که، احزاب سیاسی قدرتمند می‌توانند در عمل تا حدودی جانشین پارلمان و دولت در امر قانونگذاری و سیاست‌گذاری شوند. احزاب قدرتمند با داشتن شبکه‌ی وسیع و امکانات تبلیغی گسترده، می‌توانند افکار جامعه را بطور وسیعی تحت تأثیر قرار دهند. همچنین احزاب قدرتمند می‌توانند دوره‌های متممادی قدرت سیاسی کشور را در دست داشته باشند و در جهت منافع گروهی عمل کنند.

در مورد رفع این اشکال باید گفت که اولاً: قدرت یک حزب ناشی از حمایت وسیع مردم است و بدون دلیل ایجاد نمی‌شود. احزابی که صادقانه‌تر عمل کنند و منافع مردم را بهتر دنبال کنند، طبعاً مورد حمایت بیشتر مردم قرار می‌گیرند و قدرتمندتر می‌شوند. بنابراین صرف قدرتمندی یک حزب پدیده‌ی نامیمونی نیست. ثانیاً: راه حل آن نیست که احزاب و تشکلهای سیاسی محدود یا ممنوع شوند، بلکه راه حل افزایش آگاهی سیاسی جامعه و مسئولیت‌پذیری مردم و مشارکت فعال در سرنوشت جامعه است. بدیهی است که اگر اکثریت مردم مخالف نظرات یک حزب قدرتمند باشند، براحتی می‌توانند با مشارکت در انتخابات، آن حزب را از صحنه‌ی قدرت کنار بگذارند و مثلاً به کاندیداهای مستقل یا احزاب کوچک‌تر رأی دهند. این پدیده بارها در کشورهای دموکراتیک تجربه شده است. از طرف دیگر ناآگاهی، بی‌قیدی، بی‌مسئولیتی و عدم مشارکت مردم، زمینه را برای سوء استفاده‌ی احزاب قدرتمند و گروه‌های ذی‌نفوذ فراهم می‌کند.

### لزوم دموکراتیک بودن تشکیلات داخلی احزاب

همانطور که بیان شد بزرگترین ارزش احزاب، تمرین دموکراسی و تبادل نظر و برخورد آراء است. اگر تشکیلات داخلی یک حزب غیر دموکراتیک باشد. یعنی فردی یا افرادی، بدون در نظر گرفتن رأی اعضای حزب، رهبر حزب باشند و به نظرات اعضاء حزب و مردم بهائی ندهند، چنین حزبی محیطی برای تربیت افراد زورمدار و غیر دموکراتیک خواهد بود و چنین تشکیلاتی بیشتر برای نابودی دموکراسی مناسب است تا پشتیبانی از دموکراسی. عملاً هم در طول تاریخ دموکراسی، احزاب فاشیستی مثل حزب نازی و فاشیسم ایتالیا و یا کمونیست با سر کار آمدن، دموکراسی را نابود کرده‌اند. بنابراین صرفاً باید احزاب دارای تشکیلات دموکراتیک اجازه‌ی فعالیت داشته باشند. و احزاب فاشیستی و یا مذهبی و ایدئولوژیک که به دموکراسی وفادار نیستند و رهبری حزب تنها ملاک حزب است، باید از فعالیت محروم شوند. همچنین مردم باید هوشیار باشند و از دموکراسی در مقابل چنین

احزابی محافظت کنند. در همین راستا باید از فعالیت احزابی که شاخه‌ی نظامی دارند و برای تحمیل افکار خود به جامعه به روشهای زورمدارانه متوسل می‌شوند، جلوگیری کرد. تجربه‌ی آلمان نازی نشان داد که به قدرت رسیدن این احزاب مساوی است با نابودی دموکراسی.

### لزوم شفافیت احزاب

احزاب در یک جامعه‌ی دموکراتیک باید کاملاً شفاف باشند. در دموکراسی جایی برای پنهانکاری و زد و بند های سری وجود ندارد. باید ساختار احزاب و تصمیم‌گیریها کاملاً آشکار باشد. باید منابع مالی و رابطه‌ی احتمالی احزاب با کانونهای اقتصادی آشکار باشد. همچنین باید ارتباطات سیاسی احزاب با قدرتهای سیاسی داخلی و خارجی مشخص باشد. پنهانکاری احزاب بوضوح عملی غیر دموکراتیک است. بدین معنی که حزب از آگاهی مردم می‌ترسد و می‌خواهد کاری کند که بر خلاف قانون یا بر خلاف نظر اکثریت مردم است. در جوامع دموکراتیک معمولاً قوانینی برای نظارت بر احزاب تصویب می‌شود و در صورت تخلف، خطاکاری آنان افشاء می‌شود و در صورت نیاز مورد مجازات قرار می‌گیرند.

عدم شفافیت احزاب، خطرات فراوانی برای دموکراسی دارد. از جمله افراد قدرت طلب و ضد دموکراسی می‌توانند از طریق این احزاب خود را به قدرت برسانند و دموکراسی را در معرض خطر قرار دهند. یا اینکه حزبی می‌تواند به کانونهای اقتصادی خاصی وابسته باشد و همه‌ی تلاشش آن باشد که با کسب قدرت، حافظ منافع آن کانونهای اقتصادی به زیان مردم باشد. و بدتر از همه ممکن است حزبی وابسته به بیگانه باشد و با پنهانکاری خود را به قدرت برساند و استقلال و ملیت کشور را در معرض خطر قرار دهد. بنابراین، قوه‌ی قضائیه، روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و مردم باید کاملاً مواظب و ناظر اعمال احزاب باشند و نسبت به هرگونه خلاف یا پنهانکاری حساسیت نشان دهند.

در آغاز دموکراتیزه شدن یک کشور، احزاب کوچک متعدد و گاه افراطی تشکیل می‌شوند. از جمله ممکن است احزابی بوجود آیند که دارای بنیان تئوریک و علمی ضعیف باشند و از ساختار فکری مناسبی برخوردار نباشند. ممکن است بعضی احزاب دارای تمایلات ملی‌گرایانه‌ی افراطی و یا نژادپرستانه باشند و حتی خواستار جدائی اقوامی از کشور باشند. ممکن است بعضی احزاب توسط افرادی ضعیف، ناسالم و ماجراجو تشکیل شوند. باز ممکن است احزابی دارای ایدئولوژیهای افراطی مثل کمونیسم، ضد دینی، مذهبی افراطی و یا راست افراطی باشند. طبعاً اینگونه احزاب خطرانی برای ملیت و دموکراسی به حساب می‌آیند و می‌توانند موجب ناپایداری سیاسی شوند. در این موارد چه باید کرد؟ یک راه حل فوری، غیر عاقلانه و زورمدارانه این است که احزاب را تعطیل کنند. معمولاً در بسیاری از کشورهایی که تجربه‌ی ناموفق دموکراسی دارند، نظامیان بدنبال بهانه می‌گردند که با بزرگ کردن خطاهای احزاب، آنانرا سرکوب کنند و روند دموکراسی را متوقف کنند. اما دو راه حل اساسی وجود دارد. اول: باید فرصت داد تا با پیشرفت و تثبیت دموکراسی، احزاب با انتخابات مردم و با بحثهای طولانی و آزاد در مطبوعات، رادیو تلویزیون و مجلس پالایش یابند، همانگونه که در کشورهای سابقه‌ی طولانی دموکراسی اتفاق افتاده است. تجربه‌ی این کشورها نشان داده است که در روند تثبیت دموکراسی، سیستم حزبی به سمت وضعیت پایدارتر و معقولتر پیش رفته است. در این روند احزاب افراطی حذف می‌شوند. احزاب کوچک در احزاب بزرگتر و معقولتر سامان می‌یابند و خواسته‌های آنان نیز تعدیل می‌شود. همچنین احزاب متعادلتر و معقولتر که در جهت خواستههای معقول مردم عمل می‌کنند، بتدریج قویتر می‌شوند چون مورد اقبال مردم قرار می‌گیرند. بطور خلاصه در یک رقابت دموکراتیک بین احزاب، آنانی باقی می‌مانند که دارای پشتوانه‌ی تئوریک قویترند، منافع ملی را در نظر می‌گیرند، خواسته‌های افراطی ندارند و وابسته به بیگانه نیستند. و احزاب نامناسب یا به حاشیه رانده می‌شوند و یا حذف می‌شوند.

راه حل دوم: با توجه به تخصصی شدن امور سیاسی اجتماعی، بهتر است که بنیانگذاران احزاب از تحصیلات برجسته‌ی علمی در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و امثالهم برخوردار باشند. این امر می‌تواند

مورد تصویب مجلس قرار گیرد. در چنین صورتی قطعاً از خواسته های افراطی و روشهای غیر معقول کاسته می شود. البته دموکراتیک بودن تشکیلات داخلی احزاب، بطور اتوماتیک موجب بالا آمدن افراد متخصص تر، کارآمد تر و اخلاقی تر می شود. یعنی بتدریج سردمداران حزب بهتر خواهند شد.

در کشور ما در سه مقطع کوتاه یعنی در آغاز مشروطه، در نهضت ملی شدن نفت و در آغاز انقلاب اسلامی، نسیم دموکراسی وزیدن گرفت اما سرعت خاموش شد. متأسفانه هیچگاه فرصت کافی برای تثبیت دموکراسی و امکان پیدایش نظام حزبی منسجم و کارآمد فراهم نشد و احزاب با زور سرکوب شدند. مسلماً بررسی علل ناپایداری دموکراسی و فعالیت حزبی در ایران، بحث تخصصی مفصلی را میطلبد اما سه عامل نقش مهمی در این ناپایداری داشته اند. اول: ناسازگاری اکثریت روحانیون با دموکراسی. این امر موجب شد که روحانیون پیوسته با دشمنی به دموکراسی بنگرند و طبعاً توده های مردم را نیز بر ضد آن برانگیزند. دوم: سردمداران نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی درک درستی از دموکراسی نداشتند. سوم: پیدایش احزاب افراطی، گروههای سیاسی-نظامی و احزاب ضد مذهبی مثل حزب توده، این بهانه را برای صاحبان قدرت و روحانیون فراهم کرد که ریشه ی دموکراسی را بخشکانند. برای مثال در دوران دکتر مصدق، وجود حزب توده و فعالیتهای ضد مذهبی آن و وابستگی اش به شوروی، زمینه را فراهم کرد که روحانیون بزرگ و آیه الله کاشانی با کودتا همراهی کنند و در نتیجه عوامل کودتا بدون هیچ مقاومتی دوباره سرنوشت کشور را در دست گرفتند.

\*\*\*\*\*

## رکن دوم دموکراسی:

### دولت شفاف و پاسخگو

#### شفاف بودن دولت

مفهوم شفاف بودن دولت آنست که اطلاعات در مورد کلیه ی امور دولتی شامل سیاستها، قوانین، بخشنامه ها و عملکرد دولت باید بصورت آزاد در اختیار مردم قرار گیرد. در دموکراسی جایی برای پنهانکاری نیست. بعبارت دیگر پنهانکاری دشمن دموکراسی است. پنهانکاری موجب عدم آگاهی مردم میشود در حالیکه حق آنان است که از مسائل اجتماع آگاه باشند. این عدم آگاهی موجب کاهش عمق مشارکت و موجب کاهش نظارت مردم بر دستگاههای دولتی میشود که هر دو موجب تضعیف دموکراسی میشوند. همچنین پنهانکاری زمینه ی فساد دولتی را فراهم میکند. چون دیگر مردم نمیتوانند ناظر بر اعمال خلاف پنهانی باشند و عمال دولتی ترسی از اعمال خلاف نخواهند داشت. پنهانکاری حتی زمینه ی توطئه بر علیه خود دموکراسی را فراهم میکند

شفافیت حداقل چهار جنبه دارد. جنبه ی اول، ارائه ی اطلاعات واقعی در مورد سیاستها توسط خود دولت است. این اطلاعات شامل دلایل اتخاذ سیاستها، هزینه ها، ضوابط، میزان موفقیت و امثالهم می شود. معمولا در دولتهای دموکراتیک، روابط عمومی وزارتخانه ها و سازمانها، مسئول تهیه ی گزارشهای علمی مستند در مورد سیاستهای دولتند و گزارشها در قالب مجلات دوره ای، گزارشهای مطبوعاتی و تلویزیونی به مردم ارائه می شود. جنبه ی دوم شفافیت، دسترسی مردم به اسناد دولتی است. این دسترسی می تواند بصورت غیر مستقیم توسط نمایندگان مجلس باشد. و همچنین شامل دسترسی دستگاههای خبری به این اسناد هم می شود. جنبه ی سوم شفافیت، علنی بودن جلسات مجلس و کمیسیونهای آن و آزاد بودن گزارش جلسات مؤسساتی است که از بودجه ی دولت استفاده می کنند. جنبه ی چهارم شفافیت، مشورت مستمر دولت با مردم است. با توجه به اینکه مردم صاحبان اصلی حکومتند و همه ی سیاستها و برنامه ها برای اداره ی بهتر امور مردم است، پس مردم بهترین منبع اطلاعات پایه برای برنامه ریزی هستند. برای مثال اگر وزارت کشاورزی بخواهد برنامه ای برای کاشت برنج طراحی کند، قطعاً باید به برنجکاران مراجعه کند و اطلاعات واقعی و دست اول را از آنان بدست بیاورد. از طرف دیگر پیشنهادات و نظرات مردم باید شنیده شود و با بررسی های علمی مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین شفافیت هم شامل دادن اطلاعات صحیح به مردم است و هم شنیدن حرفهای مردم.

#### در چه مواردی و تا چه حد پنهانکاری مجاز است؟

مهمترین مواردی که پنهانکاری لازمست، یکی پرونده های شخصی افراد یا شرکتهای خصوصی است و دوم مسائل نظامی-امنیتی. برای حفظ آبرو و اسرار خصوصی افراد یا شرکتهای لازمست که اطلاعات پرونده های آنان محفوظ بماند. البته این بشرطی است که تخلف جدی اجتماعی انجام نداده باشند. مثلاً فرد یا شرکتهای که اموال مردم را بالا کشیده، باید به مردم معرفی شود. همچنین خطاها یا جرمهای مسئولین در ارتباط با مسئولیتشان جنبه ی خصوصی ندارد و لازم است افشاء شود. طبیعی است که حد و مرز امور خصوصی را قانون باید معین کند. در هر صورت پرونده های شخصی باید در اختیار خود متهم و یا وکیل قانونی او قرار گیرد.

مسائل نظامی-امنیتی که با حفظ مرزهای جغرافیائی کشور و حفظ جان مردم مربوط است نیز شامل پنهانکاری می شود. اما متأسفانه این حیطه ای است که می تواند مورد بیشترین سوء استفاده قرار گیرد. سازمانهای نظامی-امنیتی با استفاده از این پنهانکاری، مرتکب اعمال خلاف قانون و حقوق بشر می شوند. برای جلوگیری از این سوء استفاده ها، باید محدوده و مدت سری بودن این اطلاعات توسط نمایندگان مشخص شود. ثانیاً: باید با تصویب

مجلس، همه ی نمایندگان یا در امور بسیار مهم، هیئتی برگزیده از نمایندگان، به اطلاعات سری دسترسی داشته باشند. یعنی در هیچ حالتی نباید اطلاع و نظارت مردم نادیده گرفته شود. بعلاوه با تصویب نمایندگان مردم باید این اطلاعات پس از گذشت زمان مناسب در اختیار مردم قرار گیرد.

### چرا شفافیت ضرورت دارد؟

اولاً: مردمی که صاحبان اصلی حکومتند بشرطی امکان دخالت (شامل انتخاب و نظارت) در اداره ی کشور دارند که اطلاعات مربوط به عملکرد حکومت را بطور آزادانه در اختیار داشته باشند. دسترسی به این اطلاعات حق مردم است نه لطفی از طرف حکومت.

ثانیاً: دسترسی آزاد به اطلاعات، نکات مثبت و منفی، پیشرفتها، خطاها و امثالهم، امکان نقد مستمر که نتیجه اش اصلاح مستمر است را فراهم می کند که ویژگی یک نظام دموکراتیک است.

### مطبوعات

همانطور که اشاره شد، فراهم آوردن و در دسترس قرار دادن اطلاعات مربوط به حکومت شرط کاملاً ضروری دموکراسی است. در بسیاری موارد درک و تفسیر روزنامه ها یا گروههای سیاسی از یک واقعیت متفاوت است. این تفاوت ممکن است به دلیل تفاوت نگرش آنان و یا اختلاف در جهت گیری سیاسی آنان باشد. در این موارد نیز باید گزارشهای مختلف بصورت آزاد در اختیار همگان باشد. خطا و کمبود بعضی گزارشها را فقط با بررسی گزارشهای دیگر می توان جبران کرد. بعلاوه، این گزارشهای مختلف درک کاملتری را از جهات مختلف در اختیار می گذارد. مثلاً در اجرای یک برنامه ی خاص توسط دولت طبعاً هم نقاط قوت و هم ضعف وجود دارد. معمولاً روزنامه های طرفدار دولت و یا حزب دارای اکثریت، نقاط قوت را گزارش می کنند و ممکن است حتی در مورد آنان غلو کند. در نقطه ی مقابل روزنامه های حزب مخالف ممکن است روی نقاط ضعف تاکید کنند. با داشتن و دقت در این دو دسته اطلاعات است که می توان به تصویر واقعی تری از آن برنامه پی برد و تصمیم خردمندانه ای گرفت. بنابراین در دموکراسی، باید مطبوعات و دستگاههای خبری مورد حمایت قرار گیرند. همچنین باید از استقلال دستگاههای خبری و روزنامه ها و امنیت شغلی خبرنگاران حمایت کرد. مردم نیاز دارند که هر انتقادی را از طرز اداره ی امور بشنوند و باید مراقب باشند که روزنامه هائی که از خط مشی دولت و حتی از رفتارهای شخصی مسئولین انتقاد می کنند، مورد تعرض مسئولین حکومتی قرار نگیرند. اخبار باید بدرستی و بنحو کامل به مردم عرضه شود. مردم نباید فقط به شنیدن اخباری که مسئولین جایز می دانند یا به شنیدن چیزهائی که نحوه و زمان شنیدن آنها را مسئولین تعیین می کنند، محدود شوند. این درستی و کمال، مستلزم داشتن مطبوعاتی مستقل، نیرومند و دلیر است. البته چنین مطبوعاتی در طی سالیان دراز تحقق می یابند و مطبوعات دارای این فضائل کمند و دموکراسی باید آنان را گرامی بدارد و آنها را از تعرض کوتاه نظران، متعصبان و صاحبان قدرت محفوظ بدارد.

تسلط دولت بر مطبوعات، یا مالکیت مطبوعات و دستگاههای خبری توسط افراد معدود بسیار شرمناک و همچنین انحصار مطبوعات در دست یک یا دو حزب، همگی به زیان دموکراسی اند. هر جا که گردآوری اطلاعات و اخبار، حالت تمرکز و پخش آنها صورتی یکنواخت پیدا کند، مثل موارد فوق، دموکراسی مورد تهدید واقع می شود. وقتی گزارشی واحد با یک عبارت و عنوان به شکل قوطیهای کنسرو توسط روزنامه ها و ایستگاههای خبر پراکنی توزیع می شود، همه کس تحت تأثیر افسون آن قرار می گیرد. چون همه ی مردم اطلاعات یکنواخت بدست می آورند، ذهنها به یک قالب ساخته می شود و اجتماع از تفسیرهای متنوع و رقابت آمیز، که فرایند دموکراتیک شدیداً به آن نیاز دارد، محروم می شود. در چنین مواردی امکان سانسور یعنی حذف بخشی از اطلاعات مهم فراهم می شود. همچنین امکان غلو در مورد بعضی خبرها و بی اهمیت جلوه دادن برخی دیگر و تفسیرهای ساختگی، یکسویه و فریبکارانه فراهم می شود. طبیعی است وقتی مردم فقط بخشی از اطلاعات یا اطلاعات غیر دقیق را در اختیار داشته باشند، درک واقعی از حوادث نخواهند داشت.

آزادی مطبوعات به معنی بی قیدی و بی بند و باری نیست. اینگونه نیست که هر کس هر آنچه خواست و بهر نحو که خواست منتشر کند. این با هدف آزادی ناسازگار است. در دموکراسی مطبوعات آزادند یعنی از فشار همیشگی طبقه ی حاکم و زورمندان در امانند و مجبور به دروغ، تحریف سانسور، مداحی و فحاشی نیستند و در نتیجه می توانند واقعیت را آنگونه که هست به مردم ارائه دهند. حال اگر در نقطه ی مقابل، روزنامه ها یا رادیو تلویزیون از این موقعیت سوء استفاده کنند و اخبار را بصورت دلخواه تغییر دهند، تحریف کنند، سانسور کنند و دروغ بگویند، این دقیقا همان نتیجه ی اختناق مطبوعاتی را ایجاد می کند. بنابراین اختناق و بی بند و باری مطبوعاتی نتیجه ی یکسانی بیار می آورند.

مطبوعات آزاد باید اصول علمی و روانشناسی نقل و انتشار خبر و اصول اخلاقی مورد پذیرش اجتماع را رعایت کنند. مطبوعات آزادند که راست بگویند نه دروغ بگویند. بنابراین در جامعه ی دموکراتیک باید سیستمی قانونی وجود داشته باشد که راستگویی مطبوعات را تضمین کند. دروغ، سانسور، تهمت، مداحی، فحاشی، افشای اسرار خصوصی افراد و نقض اصول اخلاقی باید ممنوع باشد و در صورت ارتکاب این جرائم توسط مطبوعات، باید مورد محاکمه و اعلام عمومی قرار گیرند. یکی از بهترین روشهای مقابله با این تخلفات، آزاد بودن کامل دادگاههای مطبوعاتی و اعلام عمومی خطاها همراه با شواهد، از طریق تلویزیون است تا خود مردم متوجه مطبوعات آلوده بشوند.

بنابراین باید شیوه هائی برای نظارت پی ریزی شوند که هم آزادیها را حفظ کند و هم مانع سوء استفاده از آزادیها شود. اجتماع دموکراتیک باید راه خود را از میان سرکوب یا تحریف مطبوعات از طرف حکومت و تحریفی که از مالکیت خصوصی مطبوعات ناشی می شود، بگشاید و پیش برود.

در کشور ما در دوره های کوتاهی در دوره ی مشروطیت، دوره ی مصدق و آغاز انقلاب اسلامی امکان انتشار مطبوعات متعدد وجود داشت. اما قانونی برای نظارت بر این مطبوعات وجود نداشت و با وجود مطبوعات وابسته به گروههای افراطی و نظامی، جو آشفته ای بر مطبوعات حاکم شد و بهانه ی لازم را برای توقیف مطبوعات فراهم کرد.

امروز دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی شفاف نیست. یعنی اطلاعات واقعی مربوط به عملکرد دستگاه حاکمه مخصوصا ولایت فقیه، که تمامی ارکان قدرت را در دست دارد، در دسترس مردم نیست. ولایت فقیه و کلیه ی ارگانهای عظیمی که تحت فرمان اویند و ارتش و سپاه و نیروهای امنیتی تحت فرمان او، کاملا پنهانکارانه و دور از دسترس اند و حتی بازرسی مجلس هم از این ارگانها امکانپذیر نیست.

تقریبا کل دستگاه خبری کشور شامل رادیو تلویزیون، که مهمترین نقش را در خبر رسانی دارد، مطبوعات اصلی مثل کیهان و اطلاعات تحت فرمان ولایت فقیهه‌ند. روزنامه یا خبررسانی آزادی وجود ندارد و اگر روزنامه ای بطور نسبی مستقل از دولت باشد دائما تحت فشار نیروهای امنیتی قرار دارد. چنانچه در دوره ی خاتمی کلیه روزنامه ها و مجلات غیر ولایتی را یکجا توقیف کردند. آنچه در دستگاه خبر رسانی مخصوصا رادیو تلویزیون می گذرد عبارتست از:

- مداحی مستمر و خداگونه ی ولایت فقیه
- تمجید دستگاههای روحانی تحت فرمان ولایت فقیه
- تایید همیشگی و اغراق آمیز عملکرد حکومت
- اخبار یکسویه، تحریف شده و بشدت سانسور شده
- تفاسیر خبری کاملا انحرافی بنحویکه هر اتفاقی در دنیا بیفتد نتیجه ی نهائی آن تایید حکومت جمهوری اسلامی است.
- اطلاعات غلط از وضعیت واقعی زندگی مردم
- تکرار همیشگی نکات منفی کشورهای خارجی مخصوصا غربی و عدم ذکر نکات مثبت آنان

- اتهام دروغ و بزرگ کردن خطاهای کسانیکه بطور کامل مطیع ولایت مطلقه نیستند. در حالیکه امکان دفاع برای متهمین وجود ندارد.

- دروغ پراکنی به نفع دستگاه ولایت فقیه

بطور خلاصه کل سیستم مطبوعاتی و خبررسانی و رادیو تلویزیون ایران یک مجموعه ی تبلیغاتی افراطی ولایت فقیه است، بنحویکه اگر کسی از وضعیت واقعی زندگی مردم اطلاع نداشته باشد و در طول سالیان اخبار رادیو تلویزیون ایران را دنبال کرده باشد وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی ایران را شبیه بهشت می بیند و خارج از مرزهای ایران را جهنم. این اوج تحریف و فریب است. البته فریبکاری در تمام حکومت‌های دیکتاتوری وجود دارد ولی در دیکتاتوری مذهبی به اوج میرسد. چون مردم آنچه برچسب مذهب داشته باشد را براحتی و بدون پرس و جو می پذیرند.

### پاسخگویی دولت

پاسخگویی دولت سه جنبه دارد: پاسخگویی حقوقی، سیاسی و مالی. پاسخگویی حقوقی عبارتست از مسئول بودن همه ی مقامات حکومتی از هر سه قوه ی مقننه، مجریه و قضائیه، چه انتخابی و چه انتصابی، در مقابل دستگاه قضائی است. هر کدام از مقامات، در هر سطحی، بدون استثناء، در صورت نقض قوانین، باید توسط دستگاه قضائی مورد محاکمه علنی و در صورت اثبات جرم مورد مجازات قرار گیرند.

پاسخگویی سیاسی، مسئولیت دولت در مقابل مجلس و مردم در قبال سیاستها، خط مشی ها، برنامه ریزیها و اجرای آنان است. این نوع پاسخگویی به سادگی پاسخگویی حقوقی نیست. چون ممکن است چندین نوع سیاست و خط مشی در چهار چوب قانون بگنجد ولی با هم تفاوت‌های عمده ای داشته باشند. بنابراین در اینجا دولت باید از خط مشی خود بطور علمی و بر اساس مستندات واقعی دفاع کند و بتواند نشان دهد که خط مشی اتخاذ شده، نسبت به خط مشی های جایگزین بهتر و علمی تر است.

پاسخگویی مالی، مسئولیت مالی کلیه ی مقامات دولتی در مقابل مردم، مجلس، دستگاه قضائی، مقامات بالاتر سازمانی و دستگاههای حسابرسی است. معمولاً گام اول در پاسخگویی مالی، پاسخگویی به دستگاههای حسابرسی دولتی است و در صورت جدی بودن خطا می تواند به مجلس یا دستگاه قضائی هم برسد.

در دموکراسی وزراء و رئیس دولت در مقابل مجلس پاسخگو هستند. مجلس می تواند از وزراء سؤال کند و وزرا موظف به پاسخگویی هستند. در صورت ضرورت، مجلس می تواند وزرا را و حتی رئیس دولت را مورد استیضاح قرار دهد و در صورت قانع نشدن می تواند آنانرا بر کنار کند. اعضاء دولت همچنین در مقابل مردم پاسخگو هستند.

قوه ی قضائیه در مقابل مقام منصوب کننده ی مسئولین قضائی (که در دموکراسیهای مختلف متفاوت است) و در مقابل مجلس و مردم پاسخگو است. مجلس می تواند در کلیه ی امور کشور بررسی و تفحص کند و مسئولین مربوطه را مورد سؤال قرار دهد. بنابراین حق نظارتی مجلس شامل قوه ی قضائیه هم می شود و در دموکراسیهای مختلف، روشهای متفاوتی برای عزل مقامات قضائی متخلف وجود دارد.

مجلس در مقابل مردم پاسخگو است. بهتر است تدابیری اندیشیده شود که اعضاء مجلس در مقابل مجلس هم پاسخگو باشند. بدین نحو که مجلس بتواند اعضاء متخلف را مورد سؤال قرار دهد و حداقل بتواند خطاکاری یا جرم عضو متخلف را در اختیار مردم قرار دهد تا مردم در انتخابات بعدی با آگاهی بیشتری بتوانند رأی دهند و خود مردم در مورد نماینده ی متخلف تصمیم بگیرند.

واضح است که تمامی اعضاء سه قوه، از بالاترین مقام تا کارمندان جزء، در صورت تخلف و یا نقض قانون، باید بدون هیچ ملاحظه ای مورد محاکمه و در صورت اثبات جرم، مجازات شوند. یکی از فوائد مجزا بودن سه قوه این است که قوه ی قضائیه بدون وابستگی به اجزای دیگر حکومت و بدون ملاحظه کاری بتواند با قدرت با هر مقام متخلفی برخورد کند.

## آزادی بیان مهمترین روش کنترل، نظارت و پاسخگوئی

آزادی بیان ارزانتترین و مؤثرترین وسیله ی نظارت بر دولت و حتی نظارت بر مؤسسات خصوصی است. در حالیکه سازمانهای عریض و طویل بازرسی، خود نیاز به بازرسی دارند و احتمال سازشکاری با دستگاهها یا مقامات متخلف وجود دارد، آزادی بیان تضمین کننده ی پاسخگوئی دولت به مردم است. با وجود آزادی بیان همیشه چشمانی باز نظاره گر عملکرد دستگاههای حکومتی است.

اما چگونه؟ اول: خبرنگاران و مطبوعات و رادیو تلویزیون چشمان همیشه باز و کنجکاو دموکراسی هستند. خدمات اینها به تصحیح و تکامل دموکراسی فوق العاده است و بدون دستگاههای خبری و خبرنگاران کاملاً آزاد، دموکراسی محال است موفق شود. بهمین دلیل بسیاری از متخصصان علوم سیاسی، آزادی بیان را یکی از ارکان دموکراسی می دانند. در اینجا نیز شفافیت و پاسخگوئی دولت، رکن دموکراسی محسوب شد، که جوهر شفافیت، آزادی بیان است. بدون آزادی بیان شفافیت محال است.

دوم: آزادی بیان این امکان را فراهم می کند که هر فرد در برخورد با کار خلاف قانون، بتواند بصورت علنی و بدون هیچ ترسی از آن انتقاد کند، به مقامات بالاتر گزارش کند، شکایت قضائی کند و یا آن خطا را بصورت آزاد در مطبوعات و رادیو تلویزیون اعلام کند.

سوم: خطاکاری سازمانهای دولتی می تواند توسط کارمندان همان دستگاه بطور آزاد افشاء شود، بدون اینکه کارمند افشاء کننده در معرض تهدید قرار گیرد.

چهارم: مردم کاملاً آزادند که برای مقابله با خطاهای بزرگ یا پیشنهاد تغییرات، تظاهرات علنی انجام دهند و در نتیجه موجب افشاء گسترده ی خطاکاری و جلب توجه و پشتیبانی بقیه ی مردم شوند.

با توجه به اینکه افکار عمومی در دموکراسی اهمیت اساسی دارد، احزاب به دقت به افکار عمومی توجه دارند. چون اگر افکار عمومی از پشتیبانی یک حزب رو بگرداند، آن حزب در انتخابات بعدی رأی نخواهد آورد. بنابراین آزادی بیان به روشهای فوق دولت را مجبور به پاسخگوئی علنی به مردم می کند. چون اگر دولت به انتقادات پاسخ درست ندهد، انتقادات بعنوان عیوب دولت پذیرفته می شود. بنابراین دولت مجبور است از عملکرد خود دفاع کند و اگر فردی در دستگاه دولتی تخلف جدی انجام داده باشد، دولت مجبور می شود او را برکنار کند و به تخلف وی رسیدگی کند و در صورت لزوم او را به دادگاه معرفی کند. در کشورهای دموکراتیک، صرف آزادی بیان موجب می شود که با افشاء خلافاکاری مقامات توسط وسائل ارتباط جمعی، آنان از کار برکنار شوند یا استعفا دهند.

جالب است که آزادی بیان موجب نظارت بر مؤسسات خصوصی هم می شود. چون ناتوانی یا خطاکاری مؤسسات خصوصی نیز در معرض افشاء علنی است. مخصوصاً با وجود رقابت در اقتصاد آزاد، واضح است که مؤسسه ی خصوصی که محبوبیت اجتماعی اش کاسته شود، مشتری و در آمدش نیز کاسته می شود. بهمین دلیل مؤسسات خصوصی نیز مجبورند مراقب اعمال خویش باشند و در صورت انجام خطا به فکر اصلاح باشند.

بنابراین آزادی بیان مهمترین و مؤثرترین روش رفع خطا و اصلاح مستمر، یا کنترل و نظارت مستمر بر دولت در دموکراسی است.

## رکن سوم دموکراسی

### حقوق مدنی - سیاسی و دفاع از آن

حقوق بشر و عمل به آن هم پیش فرض و هم یکی از ارکان دموکراسی است. یعنی بدون قبول حقوق بشر، قبول دموکراسی امکانپذیر نیست (پیش فرض). و بدون عمل و حفاظت از حقوق بشر، دموکراسی ایجاد نمی شود و دوام نمی آورد (رکن).

حقوق مدنی-سیاسی شامل بخشهایی از حقوق بشر است که در قالب قانون اساسی حکومت دموکراتیک گنجانده می شود. حقوق مدنی-سیاسی رابطه ی بین شهروندان و حکومت را نیز تعیین می کند.

برخی از حقوق مدنی-سیاسی عبارتند از: حق حیات، مصونیت از اعمال شکنجه، حق برخورداری از محاکمه ی عادلانه، آزادی فکر و عقیده، آزادی بیان، آزادی در زندگی خصوصی و آزادی شرکت در تشکلهای و فعالیتهای سیاسی. دولت دموکراتیک نمی تواند در استفاده از حقوق مدنی-سیاسی افراد و گروهها مداخله کند.

برخی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در مرتبه ی بعد برای یک زندگی انسانی و برای دوام دموکراسی ضروری هستند عبارتند از: حق برخورداری از تغذیه ی سالم، برخورداری از بهداشت، حق تحصیل، حق مسکن، برخورداری از سطح زندگی قابل قبول، حق اشتغال، برخورداری از درآمد یکسان در مقابل کار یکسان، حق امنیت اجتماعی، حق شرکت در فعالیتهای اجتماعی-فرهنگی. این حقوق مستلزم آنست که در مواقعی که بدلائلی مثل فقر یا معلولیت یا بیکاری، فردی قادر به تأمین زندگی خود نیست، دولت تا حد امکان به وی کمک کند.

حقوق مبتنی بر قانون اساسی، علاوه بر موارد فوق، حق و چگونگی مشارکت فرد را در انتخابات ادواری، چه بعنوان رأی دهنده و چه بعنوان کاندید، مشخص می کند. همچنین حریم زندگی خصوصی افراد را که از مداخله ی دولت در امان است، مشخص می کند. و روشهای محافظت از حقوق افراد جامعه توسط دستگاههای دولتی و مخصوصاً دستگاه قضائی را نیز مشخص می کند.

تمام نهادهای حکومت دموکراتیک موظفند حقوق مبتنی بر قانون اساسی شهروندان را محترم شمارند و از آنها دفاع کنند. ولی چنانچه حقوق فرد مورد تجاوز قرار گرفت، چه توسط دستگاه اداری یا توسط دیگر شهروندان، باید دستگاه قضائی قدرتمند، بیطرف و مستقل از وی دفاع کند. همچنین دستگاه قضائی برای کنترل و جلوگیری از سوء استفاده ی تمام سیستم حکومتی لازمست. دستگاه قضائی باید بقدری توانمند و مستقل باشد که بتواند عالیترین مقامات اجرائی مثل رئیس جمهور، وزراء و نمایندگان مجلس و خود مقامات قضائی را در صورت تخلف، مورد محاکمه و مجازات قرار دهد. بنابراین همانطور که مجلس منتخب مردم و دولت شفاف برای دموکراسی اهمیت اساسی دارند، یک دستگاه قضائی قدرتمند، بیطرف، و مستقل نیز برای دموکراسی ضرورت دارد. در اینجا چند اصل از حقوق بشر در مورد حقوق قضائی را ذکر می کنیم:

- قانون باید از حقوق همه ی افراد بطور یکسان حمایت کند: اصل ۷ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد، و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردند. <sup>۱۱۱</sup>

- حق مراجعه به دادگاه صالح: اصل ۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

<sup>۱۱۱</sup> در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کنند - حقوقی که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای او به رسمیت شناخته است - هر شخصی حق مراجعه ی مؤثر به دادگاه‌های ملی صالح را دارد. <sup>۱۱۱</sup>

- ممنوعیت توقیف خودسرانه ی افراد: اصل ۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

<sup>۱۱۱</sup> هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد. <sup>۱۱۱</sup>

- حق رسیدگی عادلانه به دعوای افراد: اصل ۱۰ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

<sup>۱۱۱</sup> هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در باره حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد. <sup>۱۱۱</sup>

- فرد تا قبل از اثبات جرم بی گناه محسوب می شود: اصل ۱۱ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

<sup>۱۱۱</sup> ۱- هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب میشود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، مجرم بودن وی به طور قانونی محرز گردد.  
۲- هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمیشده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق میگرفت، درباره کسی اعمال نخواهد شد. <sup>۱۱۱</sup>

همچنین بسط حقوق فوق در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است:

اصل ۹:

<sup>۱۱۱</sup> ۱. هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی توان خودسرانه (بدون مجوز) دستگیر یا بازداشت (زندانی) کرد. از هیچ کس نمی توان سلب آزادی کرد مگر به جهات و طبق آئین دادرسی مقرر به حکم قانون.

۲- هر کس دستگیر می شود باید در موقع دستگیر شدن از جهات (علل) آن مطلع شود و در اسرع وقت اختطاریه ای دائر بهر گونه اتهامیکه به او نسبت داده می شود دریافت دارد.

۳- هر کس به اتهام جرمی دستگیر یا بازداشت (زندانی) می شود باید او را در اسرع وقت در محضر دادرسی یا هر مقام دیگری که به موجب قانون مجاز به اعمال اختیارات قضایی باشد حاضر نمود و باید در مدت معقولی دادرسی یا آزاد شود. بازداشت (زندانی نمودن) اشخاصی که در انتظار دادرسی هستند نباید قانونی کلی باشد لیکن آزادی موقت ممکن است موکول باخذ تضمینهایی بشود که حضور متهم را در جلسه دادرسی و سایر مراحل رسیدگی قضایی و حسب مورد برای اجرای حکم تأمین نماید.

۴- هر کس که بر اثر دستگیر یا بازداشت (زندانی) شدن از آزادی محروم می شود حق دارد که به دادگاه تظلم نماید به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اظهار رأی بکند و در صورت غیرقانونی بودن بازداشت حکم آزادی او را صادر کند.

۵- هر کس که بطور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت (زندانی) باشد حق جبران خسارت خواهد داشت. <sup>۱۱۱</sup>

- ضرورت رفتار انسانی با زندانی: اصل ۱۰ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی:

۱- درباره کلیه افراد که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد.

۲. الف - متهمین جز در موارد استثنایی از محکومین جدا نگاهداری خواهند شد و تابع نظام جداگانه‌ای متناسب با وضع اشخاص غیرمحکوم خواهند بود.

ب - نوجوانان متهم باید از بزرگسالان جدا بوده و باید در اسرع اوقات ممکن در مورد آنان اتخاذ تصمیم بشود.

۳. نظام زندانها متضمن رفتاری با محکومین خواهد بود که هدف اساسی آن اصلاح و اعاده حیثیت اجتماعی زندانیان باشد.

نوجوانان بزهکار باید از بزرگسالان جدا بوده و تابع نظامی متناسب با سن و وضع قانونیشان باشند.<sup>۱۱۱</sup>

- حق داشتن شرائط مطلوب محاکمه: اصل ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

۱- همه در مقابل دادگاهها و دیوانهای دادگستری متساوی هستند. هر کس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بیطرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزائی علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزمات او در مورد مدنی اتخاذ تصمیم بنماید.

تصمیم به سری بودن جلسات در تمام یا قسمتی از دادرسی خواه به جهات اخلاق حسنه یا نظم عمومی یا امنیت ملی در یک جامعه دموکراتیک و خواه در صورتی که مصلحت زندگی خصوصی اصحاب دعوی اقتضاء کند و خواه در مواردی که از لحاظ کیفیت خاص علنی بودن جلسات مضر به مصالح دادگستری باشد تا حدی که دادگاه لازم بداند امکان دارد، لیکن حکم صادر در امور کیفری یا مدنی علنی خواهد بود مگر آنکه مصلحت صغار طور دیگری اقتضاء نماید یا دادرسی مربوط به اختلافات زناشویی یا ولایت اطفال باشد.

۲. هر کس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد حق دارد بی‌گناه فرض شود تا این که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز بشود.

۳. هر کس متهم به ارتکاب جرمی بشود با تساوی کامل لاقول حق تضمینهای ذیل را خواهد داشت:

الف - در اسرع وقت و به تفصیل به زبانی که او بفهمد از نوع و علل اتهامی که به او نسبت داده می‌شود مطلع شود.

ب - وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع خود و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد.

ج - بدون تأخیر غیرموجه درباره او قضاوت بشود.

د- در محاکمه حاضر بشود و شخصاً یا به وسیله وکیل منتخب خود از خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضاء نماید از طرف دادگاه رأساً برای او وکیل تعیین بشود که در صورت عجز او از پرداخت حق‌الوکاله هزینه‌ای نخواهد داشت.

ه- از شهودی که علیه او شهادت می‌دهند سئوالات بکند یا بخواهد که از آنها سئوالاتی بشود و شهودی که له او شهادت می‌دهند با همان شرایط شهود علیه او احضار و از آنها سئوالات بشود.

و- اگر زبانی را که در دادگاه تکلم می‌شود نمی‌فهمد و یا نمی‌تواند به آن تکلم کند یک مترجم مجاناً به او کمک کند.

ز- مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید.

۴. آئین دادرسی جوانانی که از لحاظ قانون جزا هنوز بالغ نیستند باید به نحوی باشد که رعایت سن و مصلحت اعاده حیثیت آنان را بنماید.

۵. هر کس مرتکب جرمی اعلام بشود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالیتری طبق قانون مورد رسیدگی واقع بشود.

۶. هرگاه حکم قطعی محکومیت جزائی کسی بعداً فسخ بشود یا یک امر حادث یا امری که جدیداً کشف شده دال بر وقوع یک اشتباه قضایی باشد و بالنتیجه مورد عفو قرار گیرد شخصی که در نتیجه این محکومیت متحمل مجازات

شده استحقاق خواهد داشت که خسارت او طبق قانون جبران بشود مگر این که ثابت شود که عدم افشاء به موقع حقیقت مکتوم کلا یا جزاً منتسب به خود او بوده است.

۷. هیچ کس را نمی‌توان برای جرمی که به علت اتهام آن به موجب حکم قطعی صادر طبق قانون آئین دادرسی کیفری هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است مجدداً مورد تعقیب و مجازات قرار داد.<sup>۱۱۱</sup>

## رکن چهارم دموکراسی:

### جامعه ی دموکراتیک و مدنی

به عقیده ی بسیاری از صاحب نظران علوم سیاسی، جامعه ی مدنی یکی از پایه های اساسی و جدائی ناپذیر دموکراسی است. جامعه ی مدنی، جامعه ای است که دارای تشکلهای اجتماعی غیر دولتی، داوطلبانه، مستقل و خودگردان است که با هدف پیشبرد منافع و علائق افراد عضو تشکیل می شود. این تشکیلات می تواند بصورت احزاب، اتحادیه، صنف، باشگاه، انجمن، سندیکا، مؤسسات مطبوعاتی و تشکلهای دیگر باشند.

این تشکلهای دارای سازماندهی اند و بر اساس قوانین مشخص اداره می شوند. قوانین مصوبه ی مجلس که عام و فراگیرند و بر اصل تشکیلات و رابطه ی تشکلهای مختلف با هم و رابطه ی آنان با دولت و موضع قانونی آنان در جامعه نظارت دارند. اما هر تشکیلاتی دارای مقررات جزئی تری است که سازمان داخلی و روابط اعضا و هدف و نحوه ی فعالیت آنرا تعیین می کند که توسط اعضا تصویب می شود.

ساختار داخلی تشکلهای باید دموکراتیک باشد. تنها در این صورت است که می توانند برای دموکراسی مفید باشند و فرهنگ و شخصیت دموکراتیک را پرورش دهند. تشکلهای اقتدارگرایانه که بر محور یک فرد و یا یک ایدئولوژی دگماتیستی قرار دارند و اعضا عادی حقی در انتخاب مسئولین و اظهار نظر جدی ندارند، کاملاً به زیان دموکراسی و به زیان هر حکومت ملی هستند. نمونه ی این تشکلهای فاشیستی، نازی و کمونیستی بودند که در درون خود اعضای قدرت گرا و انحصارطلب را جمع کرده و پرورش دادند و در نهایت در مواردی توانستند با کسب قدرت، دموکراسی را نابود کنند.

تشکلهای باید شفاف باشند. یعنی جزئیات آنچه در هر تشکل می گذرد، علنی و در دسترس اعضا و مطبوعات باشد. تجربه نشان داده است که تشکلهای پنهانکار، اهداف غیر قانونی و غیر ملی را دنبال می کنند و گرنه نیازی به پنهانکاری نیست. بدیهی است که تشکلهای مافیای مانند موجب تضعیف دموکراسی می شوند.

رابطه ی بین تشکلهای باید مبنی بر تساهل، برابری، قانونمندی و دموکراتیک باشد. تشکلهای خشونت طلب، انحصارگرا و قانون شکن در جهت نابودی دموکراسی گام بر می دارند.

تشکلهای جامعه ی مدنی باید اصول اخلاقی مورد پذیرش جامعه را رعایت کنند. تشکلهایی که با هدف انحراف اخلاقی و نابود کردن اخلاق جامعه گام می نهند برای هر ملتی زیانبارند.

پایداری هر حکومتی از جمله دموکراسی به آزادی عقیده، احترام متقابل بین صاحبان عقاید مختلف و تساهل بستگی دارد. گروههایی که با بی احترامی و خشونت در پی براندازی عقائد یا ادیان دیگرند موجب ناپایداری دموکراسی می شوند. تجربه ی تاریخی نشان داده است که گروههای ضد مذهبی، مانند گروههای کمونیستی در کشور های اسلامی، موجب ناپایداری اجتماعی می شوند.

همانند گروههای ضد مذهبی، تشکلهای مذهبی افراطی و مطلق گرا که معتقدند تنها روش آنان صحیح است و در پی تحمیل عقیده ی خود به هر قیمتی به جامعه هستند، نیز موجب تنشهای شدید اجتماعی و ناپایداری ملی می شوند. القاعده مثال روشنی از این گروههای افراطی است که نه تنها موجب تنشهای شدید ملی بلکه موجب

تنشهای بین‌المللی شده‌اند. اصولاً چون دموکراسی، منش تساهل و مدارا و همزیستی انسانی و مسالمت‌آمیز است، با هیچ روش و عقیده‌ی افراطی سازگار نیست، مانند نژادپرستی، ملی‌گرائی افراطی، راست افراطی، ضد‌مذهبی یا مذهبی افراطی.

تشکلهای جامعه‌ی مدنی باید هویت ملی یک کشور را بپذیرند، وابسته به بیگانه نباشند و در جهت فروپاشی ملی عمل نکنند. اصولاً وجود ملت و هویت ملی مقدم بر هر نوع حکومتی از جمله دموکراسی است. گروههایی که ملیت و استقلال جامعه را به مخاطره می‌اندازند پایه‌های اساسی هر نوع حکومتی را تخریب می‌کنند. بنابراین گروههای تجزیه طلب و قومیت‌گرای افراطی موجب ناپایداری دموکراسی می‌شوند.

با توجه به آنچه گفته شد، مخصوصاً برای کشورهایی که تازه وارد میدان دموکراسی شده‌اند، داشتن جامعه‌ی مدنی با تشکلهای سالم امر آسانی نیست. در آغاز دموکراسی معمولاً تشکلهای ناسالم در جامعه ظهور پیدا می‌کنند. راه‌حلهایی برای بهبود تدریجی تشکلهای در بحث احزاب مطرح شد، اما بهر صورت مجاز دانستن تشکلهای افراطی، بازی با آتش است. بنابراین تشکلهای تجزیه طلب، نژادپرست، و تشکلهایی که در پی حاکم کردن یک ایدئولوژی بر کل جامعه هستند مثل کمونیستها و مذهبپوئی که در پی حاکم کردن بلا منازع مذهبند، نباید اجازه‌ی فعالیت داشته باشند.

تشکلهای اجتماعی سالم در جامعه‌ی مدنی دستاوردهای مثبت متعددی برای جامعه دارند. از جمله:

اول: محدود کردن قدرت دولت، بنحویکه دولت قادر به کنترل کلیه‌ی فعالیتهای اجتماعی و نفوذ در تمامی جنبه‌های زندگی مردم نباشد.

دوم: تشکلهای موجب می‌شوند که مردم بتوانند برای حل مشکلات خود، در چهار چوب آنان دست به فعالیت گروهی بزنند. که این امر موجب همکاری وسیع مردمی و استفاده از توان وسیع مردم برای رفع مشکلات و پیشرفت و اصلاح امور جامعه می‌شود.

سوم: تشکلهای بعنوان کانالی برای ابلاغ افکار عمومی به دولت عمل می‌کنند.

چهارم: تشکلهای وسیله‌ای برای فشار به دولت برای انجام خواست مردمنده و حصارهای هستند در مقابل تعدیاتی که علیه مردم صورت می‌گیرد.

پنجم: مهمترین دستاورد جامعه‌ی مدنی، پرورش شخصیت دموکراتیک و تمرین دموکراسی در نهاد‌های دموکراتیک جامعه‌ی مدنی است. تشکلهایی مثل انجمنهای دانش‌آموزی و دانشجویی، تشکلهای صنفی، شوراهای محلی و امثالهم، این امکان را فراهم می‌کنند که مردم با روشها و منشهای دموکراتیک آشنا شوند و طبعاً توانایی و مسئولیت‌پذیری بهتری برای مشارکت در اداره‌ی اجتماع پیدا کنند.

## فصل ۴

### شخصیت دموکراتیک

یا

### شرایط روانشناختی دموکراسی

(برداشت آزاد از کوهن فصل ۱۲)

شخصیت دموکراتیک یعنی خصوصیات، منش و عاداتهای ذهنی که اعضای یک اجتماع باید دارا باشند تا بتوانند دموکراسی را عملی کنند. اگر چه شرایط روانشناختی دموکراسی، تجسم صوری در قالب قوانین، اسناد و نهادها ندارند ولی در پشت آنان قرار گرفته اند و پشتیبان آنان هستند. همه ی فعالیتهای دموکراتیک در نهایت به منش (خلق و خوی) شهروندان بستگی دارد. بهمین دلیل با خلق و خوی استبدادی نمی توان دموکراسی موفق داشت. دقیقا نمی توان گفت که اعضای یک اجتماع دموکراتیک تا چه حد باید شرایط روانشناختی دموکراسی را به ظهور برسانند. اما می توان گفت که لازم نیست تمام اعضای اجتماع دارای این صفات باشند اما دموکراسی ایجاب می کند که بیشتر اعضاء در بیشتر زمانها این صفات (منش) را ظاهر سازند. به این خلق و خوی مخصوصا در مواقع بحرانی و در مسائل بحث انگیز نیاز بیشتری است.

در مقابل شخصیت دموکراتیک، شخصیت اقتدار طلب یا مستبد قرار دارد. شخصیت اقتدار طلب در مقابل قدرت برتر تسلیم است و نسبت به زیردستان سلطه جو و ظالم است و با دیگران احساس برابری نمی کند. همچنین پیوسته مترصد تصاحب قدرت است و از مشارکت و کنترل قدرت پرهیز دارد. منشهای شخصیت دموکراتیک هم جزو شرایط دموکراسی اند یعنی موفقیت و دوام دموکراسی بستگی مستقیم به آن منشها دارد و هم از نتایج دموکراسی اند یعنی نظام دموکراتیک موجب پرورش منشهای دموکراتیک در اعضاء جامعه می شوند.

ویژگیهای روانی شهروندان دموکراسی عبارتند از:

#### ۱- شهروندان معترف به خطا و نقص

شهروند دموکراسی لازمست معترف به خطا باشد نه صرف استعداد ارتکاب خطا. خطاکاری بشر در کلیه ی امور بدیهی است و نیاز به بحث علمی ندارد. اما در روانشناسی ادراک نیز ثابت شده که خطا جزو ساختار ذهنی ماست و اصولا ذهن بدون خطا، وجود ندارد. استعداد خطا یکی از دلایل پشتیبان دموکراسی نیز هست. بدین معنی که چون همه ی افراد بشر بلااستثناء خطاکار و ناقصند، لازمست که همه ی امور اجتماعی از جمله حکومت با مشارکت و با کمک عقلی همدیگر اداره شوند. چون همکاری عقلی موجب کشف خطاها و تقویت درستی ها می شود.

بنابراین دموکراسی به شهروندانی نیاز دارد که نسبت به لغزش پذیری خود آگاه باشند و گریز ناپذیری آدمی از خطا را تشخیص دهند. چون کسیکه گمان می کند خطا نمی کند، نیازی به مشارکت فکری دیگران احساس نمی کند. دموکرات لازم است هیچ موضعی در مورد واقعیات، عقائد و یا اصول اخلاقی را بطور مطلق بی نیاز از تصحیح نپندارد.

لازمه‌ی قبول خطا این نیست که هیچ اصل یقینی وجود ندارد. ما در زندگی روزمره مان با صدها مورد امور یقینی سروکار داریم و در دانش و اعتقاداتمان نیز قضایای یقینی فراوان داریم. لازمه‌ی قبول خطا، انکار لغزش ناپذیری ادعای حقیقت است.

این نگرش پیامدهای مهمی دارد. اگر تمام باورها و نظرات در معرض خطای احتمالی و نقصان هستند، پس در مورد هیچ موضوع مهمی بدون شنیدن افکار متضاد نباید تصمیم گرفت و همه‌ی افراد ذینفع را باید به مشارکت فراخواند. نیاز به چندین مجرای اطلاعاتی آزاد، از این اعتقاد ناشی می‌شود که به هیچ منبع خبری واحدی نمی‌توان اطمینان قطعی داشت. لازمه‌ی این امر آزادی بیان و وجود مطبوعات متعدد آزاد است. جایی که گزارشها و عقائد مختلف شنیده نشوند و تمام مجاری خبری فقط یک نظر را عرضه کنند، تمایل به ارزیابی انتقادی فروخواهد نشست. همین استدلال عینا در مورد نقص بشری صادق است. هیچگاه همه‌ی حقیقت پیش یک نفر نیست. حتی ممکن است همه‌ی حقیقت پیش همگان هم نباشد، چنانچه در امور پیچیده‌ی علمی و اجتماعی چنین است. اما ممکن است هر کس بخشی از حقیقت را بداند که با همیاری اندیشه‌ها، پاره‌های حقیقت در کنار هم خواهند نشست و دید کاملتری را ایجاد می‌کند، هر چند که کاملترین نیست. کاملترین، هدفی است که بشر پیوسته دنبال آنست و انگیزه‌ی تکامل بشری است.

پذیرفتن استعداد خطا و نیاز به مشارکت عقول بدین معنی نیست که همه‌ی نظرات ارزش یکسانی دارند. مسلما چنین نیست. و بهمین دلیل نیز باید آزادی بیان و مباحثه‌ی آزاد را ارج نهاد تا سره از ناسره شناخته شود و نظرات صحیحتر و ارزشمندتر نمایان شوند.

## ۲- شهروندان تجربی اندیش

شهروندان دموکراسی لازم است تجربی اندیش باشند. یعنی وقتی با موقعیتهای مسئله انگیز روبرو شدند، آمادگی داشته باشند که انواع راه‌های پیشنهادی را بیازمایند، ابتدا با روش بحث و استدلال و در صورت نیاز با روش تجربی. آزمایش‌گرایی موجب آشکار کردن مواضع خطای نظریات مختلف می‌شود.

جامعه‌ی دموکراتیک به آنچه هست قانع نیست. دائما با روشهای علمی اطلاعات لازم در مورد موضوعات مبتلا به جامعه را جمع‌آوری می‌کند. نیازها، نقائص و مشکلات را می‌فهمد. راه‌ها و پیشنهادات مختلف را با آغوش باز می‌پذیرد و در روند بحث آزاد و بررسی علمی، روشهای پیشنهادی را تصفیه و تکمیل می‌کند و پس از تصویب به اجراء می‌گذارد. و باز نتایج اجرای آنرا با روش علمی بررسی می‌کند و باز به تجدید نظر و اصلاح می‌پردازد. این روند بطور مستمر، موجب ارتقاء قوانین و روشهای اجرائی در یک حکومت دموکراتیک می‌شود. بهمین دلیل حکومت دموکراتیک تکامل‌پذیرترین نوع حکومت است.

## ۳- شهروندان نقاد

شهروندان دموکراسی در مقابل مسئولین، نگرش انتقادی دارند. نگرش انتقادی به معنی بی‌اعتمادی نیست. در دموکراسی چون مسئولین توسط مردم انتخاب می‌شوند، بیشترین اعتماد متقابل بین مردم و مسئولین وجود دارد. ولی این اعتماد به معنی بری از خطا دانستن مسئولین نیست. بنابراین در دموکراسی اعتماد همراه با نگرش انتقادی و اصلاح‌گرایانه وجود دارد.

هیچ درجه‌ای از هوشمندی یا حسن اعتماد، قانونگذار یا مجری را از خطا مصون نمی‌کند. پیچیدگی وظائف مسئولین، تعداد مواردی که باید در باره‌شان قضاوت کنند، فشارهایی که از جانب منافع متعارض به آنان وارد می‌شود و عوامل متعدد دیگر، احتمال خطای آنانرا در انجام وظائفشان افزایش می‌دهد. اما قدرت تمایل دارد که خطاکاری قدرتمند را نادیده بگیرد. قدرت، احساس برتری در قدرتمند ایجاد میکند و مردم عادی هم او را برتر می‌دانند و طبعاً کمتر خطاکار می‌دانند. این در حالیست که خطای صاحبان قدرت بسیار زیانبار است. بنابراین برای

کاستن از تعداد خطاها و اصلاح پیامدهای آنان، داوریهها و کارهای مقامهای حکومتی باید پیوسته در معرض انتقاد مداوم مردم قرار داشته باشد.

بدون شک این انتقادهای مداوم به مذاق اولیای امور چندان خوش نمی آید. مسلماً مقامات دولتی از اتهام قصور و خطا رنجیده خاطر می شوند. با وجود این، باید انتقاد قوی ادامه یابد. در اکثر مواقع آنچه مورد انتقاد قرار می گیرد، شخصیت فرد مسئول نیست بلکه داوریهها و عملکرد اوست و او با انتخاب شدن از طرف مردم، خود را در معرض این فرایند تردید و انتقاد قرار داده است. انتقاد مداوم باید نصیب هر صاحب مقامی در دموکراسی شود. باری است گران اما آنرا به عنوان بخشی از بهائی که برای حکومت شایسته پرداخته می شود، باید بر دوش کشید. برای یک صاحب مقام با وجدان، این پاداش کافی است که مردم بدانند که وظیفه اش را خوب انجام داده است.

در دموکراسی، خبرنگاران و مطبوعات بیشترین سهم را در نقد حکومت بعهدده دارند و باید محترم و گرامی داشته شوند. خبرنگاران زبان گویای ملت و واسطه ی انتقال مشکلات و انتقادات از مردم به رهبران سیاسی هستند. افشاگریهای خبرنگاران گاهی مسیر تصمیم گیریهای سیاسی را تغییر می دهد و گاهی موجب تعویض مسئولین می شود. بهمین دلیل است که در جوامع دموکراتیک، خبرنگاران وظیفه شناس و فعال جایگاهی رفیع در بین مردم دارند.

روحیه ای که مردم با آن به شخص رهبران سیاسی می نگرند نیز نشانگر منش دموکراتیک آنان است. مردم به سلاطین و دیکتاتورها، بیشتر با دهشت می نگرند تا حرمت. دیکتاتور با عنوانهای پرطمطراق مثل منجی، رهبر کبیر و مقام عظمای مورد ستایش قرار می گیرد. برخی مثل فراعنه ی مصر و امپراطوران ژاپن یا مقامات روحانی، مورد پرستش مردم قرار می گیرند، و پس از مرگ از مرده شان خدا می سازند. در نقطه ی مقابل، رهبران دموکراسی قدرتی محدود را برای زمانی محدود و به عنوان خادمان مردم بدست می آورند. اینان از جانب شهروندان برای برآوردن نیازهایشان برای مشاغل انتخاب شده اند. این افراد از آنجا که توانسته اند برای انتخاب شدن در چنین مشاغلی، اعتماد و حمایت مردم را جلب کنند، شایسته ی احترامند ولی شایسته ی تجلیل نیستند. احترام به آنان لازم است ولی دهشت در حضور آنان بیجاست و بت ساختن از آنان کاری است ابلهانه.

در جوامع غیر دموکراتیک، از جمله جمهوری اسلامی ایران، اصولاً تصور خطا در مورد افراد برتر وجود ندارد. در کودکی، پدر و مادر، بی خطا تلقی میشوند. سپس در مدرسه معلمها و در جامعه رهبران کشور، رهبر روحانی کشور مقامی پس از خدا دارد، بی هیچ خطا و لغزش و با عالیترین سطح فرزادگی. این محیط تربیتی نهایتاً شهروندانی را می پرورد که مطیع مطلقند و هیچگاه خود را در سطحی نمی بینند که نقش یک انسان مستقل و با فکر را داشته باشند. همه ی خطاها و نقائص را از خود می دانند. افرادی با احساس حقارت و بدون اعتماد به نفس اند، بنحویکه همیشه نسبت به نظرات خویش بدگمانند. خود را کوچکتر از آن می دانند که نقشی جدی حتی در زمینه ی تخصصی خود داشته باشند. خلاقیتی ندارند چون اولین لازمه ی روانی خلاقیت یعنی اعتماد به نفس را ندارند. در ایران واژه ی مقدس در مورد رهبر، حکومت، سپاه، دستگاههای امنیتی و روحانیون بکار برده می شود، و مرتباً توسط تلویزیون تکرار می شود. مقدس یعنی بی نقص، بی خطا و صد در صد طاهر. با چنین تصویری اصولاً گمان خطا در مورد این مقدسات وجود ندارد و طبعاً امکان نقد و ارزیابی و اصلاح هم بی معنی است. با چنان زمینه ی تربیتی و چنین حکومت مقدسی، جامعه ای داریم خاموش، مطیع، ناتوان، بی اعتماد به خود، غیر خلاق و مصرف کننده ی هنر و علم دیگران. آیا هیچگاه اندیشیده اید که چرا جامعه ی ما از زادن متفکران بزرگ عقیم است. روش تربیتی قدرت مدارانه و تحقیرآمیز، حکومت مقدس غیر قابل نقد، اطاعت بی قید و شرط از روحانیون و عدم آزادی بیان، هر نابغه و متفکری را خفه می کند. اگر در این جامعه ی خاموش، چند نفری هم به خود جرأت اظهار نظر و نوآوری بدهند، بسرعت سرکوب می شوند.

چنانچه گفته شد، روحانیون خود را مقدس و بری از خطا می دانند و این عقیده را به مردم تحمیل میکنند. در این مورد دو مثال از خمینی نقل می کنیم. وی در اطلاعیه ای که چند ماه قبل از فوت او از تلویزیون پخش شد جمله ای بدین مضمون گفته بود: ”ممکن است در آینده عده ای بگویند که فتوی بر علیه سلمان رشدی

موجب اختلال در روابط ایران و اروپا شد. ” یعنی او اجازه ی ایراد به نظراتش را حتی پس از مرگ خود و در آینده هم نمی دهد. همچنین پس از خاتمه ی بی نتیجه و ذلت بار جنگ ایران و عراق بسیار شنیده اید که گفته است ” ما در مورد جنگ یک لحظه هم از عملکرد خویش پشیمان نیستیم ” و می دانید کسانی که در مورد جنگ کمترین ایرادی گرفتند مورد شدیدترین برخورد خمینی واقع شدند. حال تصور کنید جنگی که از نظر اصول نظامی ادامه اش غیر معقول بود و کسانی که اطلاعات مختصری هم از وضعیت سیاسی-نظامی دنیا داشتند می دانستند که آن جنگ فرجامی نخواهد داشت. همچنین به فرض پیروزی، موجب تحمیل حکومتی از طرف کشوری بیگانه به مردم عراق بود که آنهم نامعقول و غیر قابل پذیرش توسط مردم عراق و دیگر کشورها بود. رابعا موجب کشتار و معلولیت بی فائده ی میلیونها انسان بیگانه شد. خامسا ادامه ی جنگ، لاقلا از فتح خرمشهر به بعد، بر خلاف نظر همه ی علمای شیعه از صدر اسلام تاکنون بود، چون شیعه معتقد است که جنگ تهاجمی برای گسترش اسلام و یا هر مقصود دیگری بدون اجازه ی مستقیم امام معصوم حرام است و می دانید که بعد از فتح خرمشهر، جنگ صرفا تهاجم به خاک عراق بود با هدف ساقط کردن صدام و روی کار آوردن حکومت اسلامی در عراق. علی رغم همه ی این موارد و علی رغم اینکه خمینی شکست سنگین آخر جنگ را با چشمان خود دید باز هم حاضر نبود کسی کوچکترین تردیدی در مورد نظر وی در مورد ادامه ی جنگ داشته باشد.

این امر کاملا شناخته شده است که وقتی مردم رهبران خود را بری از خطا بدانند. این امر موجب تقویت خودبزرگ بینی در رهبران میشود که آنهم موجب تحمیل بیشتر این باور باطل به مردم میشود یعنی مردم و رهبرانشان بطور متقابل موجب تقویت این خطا میشوند. یا به تعبیر علمی فیدبک مثبت یا حلقه ی معیوب ایجاد میشود. بنابراین طبیعی است که خمینی بدنبال ۷۰ سال انقیاد و اطاعت بی چون و چرای مردم، خود را فردی مقدس و بی عیب بداند

#### ۴- شهروندان تغییر پذیر

شهروندان دموکراسی خود را با تغییرات بزرگ و کوچکی که در شرائط زندگی آنان پیش می آید تطبیق می دهند. دموکراسی به شهروندانی نیاز دارد که نه تنها آماده ی تحمل و قبول تغییراتند بلکه آماده اند جامعه ای تغییر پذیر را تأیید کنند و خود را با زندگی در آن وفق دهند. شهروند دموکراسی، تغییر را امری طبیعی تلقی می کند و انتظار دارد که اوضاع سال به سال و حتی در مواردی روز به روز تغییر کند و آماده است که متناسب با تغییرات، دگرگونی هائی در رهبران، خط مشی ها، نقشه ها و الگوهای زندگی ایجاد کند.

تغییر پذیری بمعنی دوست داشتن تغییر برای اصل تغییر نیست، بلکه بمعنی طرد کردن محافظه کاری غیر عاقلانه ای است که سرسختانه می کوشد در مقابل دلائل موجه برای تغییر، الگوهای ثابت را حفظ کند. یعنی تغییری که بر اساس واقعیات و دلائل علمی ضروری است باید پذیرفته شود و گرنه اجتماع از تکامل باز می ماند.

در هر تغییر قابل قبولی فرض بر این است که چیزهائی ثابت باقی می ماند. هرگاه همه چیز تغییر کند، آشفتگی حاصل می شود. بنابراین اجتماع دموکراتیک نیاز دارد که پیوسته تشخیص دهد که چه عناصری از قانون و برنامه و امثالهم، شایسته ی نگه داشتنند و چه عناصری را باید تغییر داد یا بهبود بخشید. تغییرات لازم بر اساس دانش، تجربه و بحث آزاد شناخته می شوند و انجام تغییرات تدریجی موجب تکامل جامعه ی دموکراتیک می شود.

سابقه ی تاریخی حکومتهای مذهبی و تجربه ی حکومت فعلی ایران نشان داده است که حکومتهای مذهبی مقاومترین حکومتها در مقابل تغییر و نوآوری هستند. با توجه به اینکه احکام مذهبی ثابت و تغییرناپذیرند، هرگونه تغییر یا اصلاحی که با این احکام ناسازگار باشد به تأخیر می افتد یا انجام نمی شود. مذهبیه که احکام بیشتری دارند طبعاً مقاومت بیشتری در مقابل تغییر و تکامل ایجاد می کنند. علاوه بر آن، ذهن باستانی روحانیون موجب می شود که آنان همه ی راه حلها را در متون دینی و نوشتجات روحانیون گذشته جستجو کنند و از دانش نوین غفلت کنند. بعلاوه هر نظر یا پیشنهادی که در راستای رهبری مذهبی نباشد اصلا امکان طرح ندارد چه رسد

به پذیرش. هر نظر متفاوت با نظرات رهبری، کفر و زندقه قلمداد می شود. بنابر این حکومت مذهبی تغییر را تنها وقتی می پذیرد که ناچار باشد. به عبارت دیگر تغییر به آن تحمیل می شود نه آنکه بپذیرد.

آنان که سن بالا دارند بیاد می آورند که روحانیون چه موانعی در مقابل علم و تمدن جدید ایجاد کردند. برای مثال وقتی مدارس جدید تاسیس شد، گفتند که رفتن به این مدارس حرام است. وقتی حمامهای غیر بهداشتی قدیم برفاتاد و دوش وارد شد، بشدت مخالفت کردند. وقتی رادیو تلویزیون وارد شد تحریم کردند. وقتی دانشگاه آمد مقاومت کردند و سالیان دراز در مقابل پزشکی مدرن سنگ اندازی کردند. نهایتا هر تغییری در جامعه ی ما توسط مردم آورده شد و روحانیون از روی ناچاری پذیرفتند. در حکومت ولایت فقیه فعلی نیز این مقاومت در مقابل نوآوری مشاهده می شود. هنوز هم اصول حقوق بشر توسط هیچیک از بزرگان روحانیون پذیرفته نشده است. در حالیکه دموکراسی در بعضی کشورهای غربی مثل انگلستان صدها سال سابقه دارد، هنوز هم در اکثر کشورهای اسلامی دموکراسی با مخالفت شدید روحانیون روبرو است. بهمین دلیل در حال حاضر کشورهای اسلامی عقب افتاده ترین حکومتها را دارند. در ایران نیز، در مقاطع مشروطیت، دوره ی مصدق و انقلاب اسلامی، روحانیون نقش اصلی را در جلوگیری از پیدایش دموکراسی ایفاء کردند.

برای مثال یکی از محورهای اصلی سخنرانی خمینی در سال ۱۳۴۲ عبارت بود از مخالفت با اصلاحات ارضی. در آن زمان، دولت زمینهای کشاورزی را از خوانین می گرفت و به روستائیان کشاورز واگذار می کرد. نیازی به توضیح نیست که نظام فئودالیتة بسیار ظالمانه بود بدین نحو که یک خان معمولا چندین روستا را در مالکیت خویش داشت و روستائیان برای خان کار می کردند. خمینی و بعضی مراجع دیگر با شدت به پشتیبانی نظام فئودالیتة برخاستند و گرفتن زمینها را از خوانین حرام کردند.

محور دوم سخنرانی خمینی، مخالفت شدید با دادن حق رأی به زنان بود. تقریبا همه ی روحانیون آن زمان با خمینی در مخالفت با حق رأی زنان همراه بودند و آنرا حرام و موجب فساد می دانستند. جالب است وقتی خمینی سکان قدرت را در دست گرفت این حرام را نیز به حلال تبدیل کرد چون دید زنان فعلا برای تأیید حکومت ولایت فقیه مناسبند.

بی مناسبت نیست که به جملاتی از آقای خمینی در بی ارزش دانستن پزشکی علمی مدرن و برتری طب قدیم (یونانی) نیز توجه کنیم وی در صفحات ۲۸۰-۲۸۱ کتاب کشف الاسرار نوشته است:

(اکنون باید دید چه کسانی طب یونان را که برای علاج کلیه ی امراض مزاجی بهترین وسیله بود و با سهلترین وسیله مطابق اقتصاد، این خدمت را بهتر از طب امروز اروپا انجام می داد از میان بردند... و چنین خیانت بزرگی بخصوص به کشور ایران کردند... و مشتی جوانان بی تجربه را با تحصیلات بسیار ناقص... دولت بر آن دسته ی کمی که یادگار طب یونان بودند چیره کرد و اساس آن طب را از جهان برای همیشه برچیدند و امروز که دکترهای بزرگ کشور بر خطای خود آگاه شدند و پیش آنها ثابت شد که برای علاج ناخوشیهای مزاجی از قبیل تیفوس و تیفوئید و مانند آنها چاره ای جز عمل بر طبق دستورات یونانی نیست و علاجهای اروپائی خدمت شایانی نمیتواند به این مریضها بکند جز افسوس و ندامت راهی ندارند... همه می دانند که اروپائیها در شکسته بندی هیچ تخصص ندارند و بجای بستن موضع عضو را بسیار شود که میبرند).

جالب است بدانید که پس از بدست گرفتن قدرت و هنگامیکه در سال ۱۳۵۸ دچار سکتة قلبی شد متوجه شد که طب غیر علمی باستانی به دردش نمی خورد و از آخرین تکنولوژی ساخت غرب و آخرین داروها و بهترین متخصصان داخلی و خارجی استفاده کرد و عمرش را طولانی کرد.

## ۵- شهروندان واقع گرا

کارآترین و عملی ترین تصمیمها و برنامه ریزیها، آنهائی هستند که بر اساس واقعیات قرار گرفته باشند. هر گونه تصمیم گیری بدون در نظر گرفتن واقعیات، نوعی خیالبافی بی حاصل است. واقع گرایی منجر به بهترین تصمیم در شرایط موجود می شود، هر چند که ممکن است این تصمیم ایده آل نباشد. معمولا امکانات لازم برای

رسیدن به یک هدف غائی یکجا و در یک زمان فراهم نمی شود. بنابراین باید اقدامی را انجام داد که در جهت هدف غائی و متناسب با امکانات موجود باشد. مثلا در انتخابات، هیچکس پیدا نمی شود که همه ی صفات عالی برای نمایندگی را داشته باشد. همه ی کاندیداها دارای ویژگیهای مثبت و منفی می باشند. واقع گرائی آنست که از بین کاندیداهای مختلف، آنکه با تلفیق ویژگیهای مثبت و منفی، بهتر از دیگران باشد، انتخاب شود.

واقع گرایان باید بدانند که برای مسائل اجتماعی یک راه حل نهائی و ایده آل وجود ندارد و فرایند اصلاح نهادهای بشری پایانی ندارد و چون اصلاح هرگز به کمال نمی رسد، شهروندان دموکراسی باید به زندگی در لوای حکومت موجود تن دهند و در پی اصلاح آن باشند. در دموکراسی، واقع گرائی بصورت طرز فکری متوازن میان کمال گرائی و ناامیدی جلوه می کند. نومید شدن موجب می شود که فرد از نظارت و مشارکت در حکومت دموکراتیک دست بکشد و کمال گرائی به طرد شقوق مناسب می انجامد تا جائی که حل مسائل جز با خشونت امکانپذیر نخواهد شد. میان این دو حد افراطی باید یک حد میانه ی معقول را برگزید. دموکراسی به انسانها و نهادهائی تکیه دارد که هرگز بی عیب نیستند. با وجود این هر عیبی امکان اصلاح دارد. اگر اعضای دموکراسی نتوانند در ارزیابی کارهای خویش و دیگران به انتظارات واقع گرایانه تکیه کنند، نخواهند توانست مدتی طولانی بر خود حکومت کنند.

## ۶- شهروندان مصالحه جو

گروههای مختلف در یک اجتماع ممکن است منافع متعارض داشته باشند. در دموکراسی سعی میشود که بین این خواسته های متعارض، توازن برقرار شود و خط مشی یا قانونی تصویب و اجراء شود که بتواند در حد توان منافع همگان را تأمین کند و بیشترین رضایت گروههای مختلف را فراهم کند. اما با وجود خواسته های متضاد، واضح است که قانون نمی تواند رضایت کامل همه ی طرفها را تأمین کند. در این صورت تنها راه این است که گروهها تا حدی از خواسته های خویش بگذرند و کوتاه بیایند. به تعبیر دیگر مصالحه کنند تا امکان ادامه ی مسالمت آمیز دموکراسی وجود داشته باشد. براین اساس، گروهها یا احزابی که حاضر به سازش نباشند و به چیزی کمتر از خواسته های خویش تن ندهند موجب تضعیف دموکراسی و یکپارچگی ملی می شوند.

هیچیک از شرائط دموکراسی مهمتر از این شرط نیست. زیرا هر جا سازش و مصالحه در میان نباشد از دموکراسی خبری نیست. گروههای افراطی مثل کمال گرایان افراطی، قومیت گرایان، نژادپرستان، کمونیستها و مذهبیون افراطی گمان می کنند که کوتاه آمدن یا سازش عیب است. در حالیکه سازش برای حفظ همزیستی مسالمت آمیز از کمالات عقلی انسان است. چون در عدم سازش جنگ و درگیری و نابودی است و درگیری معمولا منافع همه ی طرفها را نابود می کند. جنگ و درگیری خوی حیوانی است چون حیوانات معمولا جز به تأمین کامل منافع شخصی راضی نیستند و طبعا درگیری حاصل می شود. اما عقل حکم می کند که از دست دادن بخشی از منافع و سازش بهتر است تا درگیری و نابودی کامل منافع و یا تحمیل زورمدارانه ی خواست خویش به دیگران. بنابراین سازش، یک توان عقلی عالی انسانی است که ناشی از آینده نگری انسان است و به بهترین وجه در دموکراسی تجلی می یابد. بدون سازش در بهترین حالت، حکومت دیکتاتوری ایجاد می شود که موجب تأمین منافع عده ای معدود و تضییع منافع اکثریت می شود و شرافت و آزادی انسانی را نیز نابود می کند.

هیچ اجتماعی نمی تواند انتظار داشته باشد که متحد و بطور مؤثر بر سرنوشت خویش حاکم باقی بماند، هرگاه بخشی از اجتماع تصمیم بگیرد که بخشهای دیگر را مغلوب کند. زیرا میان غالب و مغلوب اشتراک منافع حقیقی وجود ندارد. هر جا که برای گروههای مخالف، دفاع سرسختانه از مواضع فکری آشتی ناپذیر، اهمیتی بیش از حفظ اجتماع داشته باشد، آن اجتماع محکوم به فناست.

اعضای اجتماعی که بخواهند بر خود حکومت کنند باید بدانند که راه حلهای مسائل همگانی بندرت ساده و یکجانبه است. و باید از طلب راه حلهایی که رضایت کامل به بار آورند، خودداری کنند. چون راه حلی که منافع همگان را بطور کامل تأمین کند وجود ندارد. بنابراین طلب آن کاری غیر واقع گرایانه است. در راه حلهای

دموکراتیک نکته‌ی اساسی این است که تعارضهای درون جامعه حل شوند بی آنکه فداکاری تحمل ناپذیری از کسی خواسته شود و یا بی عدالتی تحمل ناپذیری بر کسی تحمیل شود. دموکراسی بدنبال راه حل‌های میانه‌ای است که منافع متضاد را تا حد معقولی تأمین کند و طرفهای متقابل را تا حدی راضی کند.

آیا مصالحه بمعنی فداکردن یا دست کشیدن از اصول و اعتقادات است؟ مسلماً نه. فدا کردن اصول بهیچ وجه لازم نیست. سازش، در مورد راه حل‌های عملی است نه اعتقادات. میان عزم جزم در اعتقاد به اصول و رعایت جزم و احتیاط در عمل، منافاتی نیست. بعلاوه احتمال رسیدن به حداکثر خواستها بر اثر یک رشته سازشها در درازمدت بیشتر است تا پافشاری جزمی بر موضع خود. هر جا که مصالحه، نه زور، روشی باشد که برای یافتن راه حل اختیار می‌شود، احتمال بیشتری می‌رود که سرانجام اصول صحیح سر بر آورند و مستقر شوند.

مطلق‌گرایی و جزم‌اندیشی میزان مشارکت در امور کشور را کاهش می‌دهد چون منجر به حذف بعضی گروهها از صحنه‌ی سیاست می‌شود. اما مصالحه متضمن مشارکت است. مصالحه‌ی راستین، نیروهای متعارض را با هم ترکیب می‌کند. مصالحه فرایندی است فعال، که روحیه‌ی مشارکت را در تمام جوانب تقویت می‌کند. چون همه‌ی طرفها با رسیدن به بخشی از هدفهای خویش و گذشت از بخشی دیگر، تن به همکاری با یکدیگر می‌دهند نه ترک صحنه.

خطر دیگری که از مطلق‌گرایی حاصل می‌شود، احتمال پیدایش گروههای مسلح است. گروههای جزم‌اندیشی که نمی‌توانند مصالحه کنند و نمی‌توانند رأی اکثریت مردم را به خود جلب کنند، ممکن است برای بدست آوردن قدرت دست به کارهای زورمدارانه و مسلحانه بزنند که موجب تهدید دموکراسی و وحدت ملی می‌شود. و در صورت دستیابی گروههای مسلح به قدرت، دموکراسی بطور کامل نابود می‌شود بطور خلاصه، مردم و گروههای سیاسی یا باید آماده‌ی مصالحه باشند و یا آماده‌ی جنگ.

## ۷- شهروندان بردبار

شهروندان دموکراسی باید در سه سطح بردبار و شکیب‌باشند. سطح اول: تحمل ناهم‌رنگی، اختلاف عقیده، اختلاف سلیقه، اختلاف پوشش و دیگر اختلافات فردی. در دموکراسی هر فرد بعنوان یک شخص دارای حیثیت و احترام است و نباید ویژگیهای فردی وی، جز در موارد ضروری، فدای جامعه شود. تنوع افراد یک جامعه مثل گل‌های متنوع یک دشتند که هر کدام رنگ و شکل و بوی ویژه‌ای دارد و در مجموع یک گلستان زیبا را تشکیل می‌دهند. تنوع موجب افزایش عمق مشارکت اجتماعی می‌شود، چون هر فرد بر اساس نظر خویش در فعالیتهای اجتماعی مشارکت می‌کند نه بر اساس تقلید از دیگران. تنوع زمینه‌ی نوگرایی، خلاقیت و پیشرفت را فراهم می‌کند. هر فرد، فارغ از فشار جامعه، می‌تواند روش، هنر و اندیشه‌ی خویش را مطرح کند که در مواردی این تنوعها می‌تواند منجر به پیدایش منسها و بینشهای جدید شود.

فشار برای هم‌رنگی با جماعت، منش حکومت‌های مستبد است. مطلق‌گرایی و استبداد سعی می‌کند همه‌ی افراد جامعه را به یک فرم و قالب بریزد. لباس یکسان، رفتار یکسان، فکر یکسان و عقیده‌ی یکسان. در این هنگام شخصیت فرد در جمع یکدست قربانی می‌شود و تنوع و نوآوری به حداقل می‌رسد.

در دومین سطح بردباری، شهروندان دموکراسی باید آماده باشند که مخالفت مستقیم دیگران با اعتقادات و اصول مورد قبول خود را تحمل کنند. این بردباری هنگامی در جامعه پای می‌گیرد که در سرشت تک‌تک افراد جامعه باشد. چنین نیست که فقط برخی نهادهای اجتماعی مثل احزاب و حکومت موظف باشند که مخالفت را تحمل کنند؛ بلکه یکایک افراد بشر که در وسوسه‌ی سرکوب مخالفانشان بسر می‌برند نیز باید از روح اغماض و بردباری برخوردار باشند. داستان غم‌انگیز جامعه‌ی بشری، داستان سرکوبی مخالفتها بوده است که در آن همواره سرکوب‌کنندگان به حقانیت خود باور داشته‌اند و به خیال خود برای مصلحت جامعه سرکوب کرده‌اند. اما دموکراسی حتی قدرتمندان را و می‌دارد که با مخالفانشان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. با آنها همکار

باشند و در صورت تقاضای مردم، قدرت را به مخالفان واگذارند. فقط یک جامعه ی بسیار متمدن می تواند چنین تحملی را از خود بروز دهد و تنها در جامعه ی اینگونه انسانهاست که دموکراسی پای می گیرد و بالنده می شود. در سطح سوم از بردباری، شهروندان دموکراسی باید مخالفت، حتی هنگامیکه از سوی افراد عیبناک یا سفیه مطرح می شود، را تحمل کنند. در محیط آزاد قطعا عده ای ممکن است از روی نادانی، حماقت و یا انگیزه های نادرست، مانند خودپرستی و نفرت، دست به مخالفت بزنند. اما این دلیل نمی شود که آزادی مشارکت آنان را از بین ببریم. چون اولاً یافتن اینکه فرد مخالف با چه انگیزه ی پنهانی مخالفت می کند، امکانپذیر نیست. ثانیاً: معمولاً افرادی که بسختی به باورهای خود اعتقاد دارند، خیال می کنند که کلیه ی کسانی که با آنان مخالفت می کنند یا احمقند و یا مغرض. در صورتیکه گروه مقابل هم همین نظر را دارد. بنابراین برداشت هیچکدام مبنی بر مغرض یا احمق بودن طرف مقابل مورد قبول نیست. سوم: این مردمند که باید بین نظرات مختلف و صداقت و عدم صداقت گروهها داوری کنند و نمی توان افرادی را از مشارکت منع و از حیطة ی تصمیم گیری مردم دور کرد؛ چون اینکار مخالفت با حق مردم بر حکومت بر خویش است.

بنابراین فرد یا گروهی که صادقانه معتقد است که مخالفانش یکسره و مطلقاً بر خطا هستند بازهم باید با آنان زندگی و کار کند و اجازه دهد و حتی تشویق کند که در فرایند حکومت دموکراتیک مشارکت کنند. اگر او و حزبی قدرت را بدست آوردند، شاید توانائی حذف رقیبان را با زور داشته باشند اما به محض تسلیم شدن در مقابل این وسوسه، دموکراسی پایان می یابد. با یک چنین خویشتن داریهای سختی است که چرخ دموکراسی می گردد. نکته ی مهم این است که این خودداری از استفاده از زور، باید به وسیله ی خود آدمی بر خودش تحمیل شود. قانون اساسی می تواند این خویشتن داریها را قانونی کند ولی قانون اساسی راستین آنست که در نهاد شهروندان است. این خویشتن داری از استفاده از زور، فضیلتی است که همه جا عمومیت ندارد و همین خود توضیحی است بر اینکه چرا دموکراسی راستین در میان جوامع بشری معمول نبوده است. شهروندان باید چنان فرهیخته باشند که خود بخود این خویشتن داری را از خود بروز دهند. بقول خوسه اورتگا<sup>۸۸</sup> "چنین آزادی گرای (لیبرالیسمی) عالیترین شکل جوانمردی است. آزادی حقی است که اکثریت برای اقلیتها برسمیت می شناسد. و آوائی است بسیار شریف. این آزادی گرائی عزمی است جزم برای زیستن با دشمن و مهمتر از آن با دشمنی که ضعیف است. باور کردنی نبود که نوع بشر بتواند به دیدگاهی چنین زیبا، اینقدر ضد و نقیض، تا این حد ظریف، این سان ماهرانه و اینگونه مخالف قوانین طبیعت دست یابد"<sup>۸۹</sup> (Jose Ortega, Revolt of the Masses, ch 13, 1937).

## ۸- شهروندان برونگرا

یک شهروند دموکراسی نباید تنها به نیازها و علائق و مسئولیتهای شخصی بیردازد؛ بلکه باید خود را جزئی واقعی و مهم از اجتماع بحساب آورد و علائق و مسئولیتهای اجتماعی خویش را نیز بخوبی درک کند و در مواقع ضروری بتواند علائق فردی را فدای اهداف اجتماعی کند.

برای هر فردی سطوح مختلفی از علائق وجود دارند: منافع شخصی و خانوادگی، همبستگی های قومی، دلبستگی های اقتصادی، منافع خاص گروهی و دلبستگیهای محلی. در کنار همه ی اینها، منافع اجتماع سیاسی وسیعتری قرار دارد که تمامی شهروندان بخشی از آن محسوب می شوند. چون تعارض میان سطوح مختلف منافع، امری است عادی، شهروندان اغلب مجبورند نفع خصوصی را در برابر نفع عمومی یا نیمه عمومی سبک و سنگین و گزینش کنند. بعضی فلسفه های سیاسی، دولت را مقام فائق و شهروندان را مقام تابع می دانند و در مقابل عده ای دیگر، شهروندان را فائق و حکومت را تابع فرض می کنند. دموکراسی موفق باید از این دو حد افراطی پرهیز کند. هیچکدام از منافع شخصی و عمومی را کنار نگذارد و در صورت تعارض آنها، باید بصورت واقع بینانه بین آنها توازن برقرار کند. برونگرائی یعنی اینکه هر شهروند آماده باشد که با نکته سنجی به هر یک از نقشهای گوناگونی که همزمان در اجتماع ایفا می کند، جایگاه مناسبی ببخشد. او ممکن است پدر یا کارفرما یا عضو یک گروه مذهبی باشد؛ نقشهای گوناگون او هر چه باشند، او یکی از شهروندان نیز هست و چون شهروند دموکراسی است پس جزو

فرمانروایان است. او باید خود را تابع قوانین و همزمان خود را شریک در وضع قوانین بداند. آمادگی برای ارزیابی منافع متضاد در سطوح مختلف و به نحوی بیغرضانه و بخصوص تلقی منافع جامعه ی بزرگتر بعنوان امری مهم، را می توان برونگرایی مدنی نام نهاد.

## **۹- شهروندان دارای اعتماد به نفس**

لازم است که شهروندان دموکراسی دارای اعتماد به نفس باشند. یعنی هم توان فردی و هم توان جمعی خود را برای مشارکت در اداره ی جامعه قبول داشته باشند. اگر اعضای جامعه خود را ناتوان و فرومایه بدانند، قطعا قادر به اداره ی خویش نخواهند بود و مخصوصا در مواقع بحران، برای حل مشکلات، دست به دامن قدرتی بیرونی می زنند و یا بدنبال دیکتاتور یا بتی می گردند که همه ی کارها به او بسپارند و خود را از زحمت فکر و تلاش رها سازند. بهمین دلیل، مردمی که به خود اعتماد ندارند با مرگ هر مستبدی، مستبد دیگری را برای خود دست و پا می کنند.

اعتمادی که دموکراسی بدان نیاز دارد متضمن ایمان مطلق به توانمندی توده ها نیست. یعنی مستلزم آن نیست که هر آنچه مردم باور دارند، حقیقی و هر آنچه مقرر می کنند همواره صحیح است. بلکه باید به مردم اعتماد داشت که در درازمدت بتوانند بخوبی حکومت کنند؛ برای تصحیح خطاهای خویش به صلاحیت خود تکیه کنند و برای مسائل خود راه حلهای معقولی بیابند.

### نکات

- هیچکس انتظار ندارد که همه ی آمادگیهائی که از آنان سخن رفت، در تمامی اعضای یک اجتماع دموکراتیک بروز کنند. اما بهر روی، موفقیت دموکراسی ایجاب می کند که هر یک از این خصوصیات به میزان قابل ملاحظه ای در اکثر اوقات، بوسیله ی بخش اعظم اجتماع تجلی پیدا کند.

- این ویژگیهای شخصیتی به آسانی بدست نمی آیند و باید پرورش یابند. این ویژگیها را می توان در مدرسه و دانشگاه به دانش آموزان آموخت. مهمتر از آموزش کلاسیک، پرورش این ویژگیها در دموکراسی های محلی جامعه ی مدنی است. در انجمنهای دانش آموزی، دانشجویی، انجمنهای صنفی، اتحادیه ها، تشکلهای سیاسی و شوراهای محلی که اداره ی امور شهرها و روستاها را بعهده دارند. تشکلهای محلی در یک دموکراسی باید بصورت دموکراتیک اداره شوند تا فرصت تمرین دموکراسی و پیدایش شخصیت دموکراتیک در افراد ایجاد شود. بعلاوه، حکومت دموکراتیک در یک کشور زمینه ی مناسبی را برای پرورش شخصیت دموکراتیک فراهم می کند.

## فصل ۵

### دموکراسی، آزادی و اخلاق

#### دلایل و مزایای آزادی

در این قسمت به این سؤالها پرداخته می شود که چرا انسان آزاد است (دلایل)؟ و وجود آزادی چه فوائد و مزایایی برای انسان دارد (مزایا)؟:

#### ۱- آزادی یک حق طبیعی است.

انسان به آزادی نیاز ذاتی دارد. مثل نیاز به غذا، مسکن و نیاز به اجتماع. هر کدام از این نیازهای ذاتی، منشاء حقی برای انسان می شود. همانطور که انسان حق تغذیه ی کافی و حق مسکن دارد حق آزادی نیز دارد. همانطور که محروم کردن انسان از نیازهای ذاتی دیگر مثل تغذیه یا مسکن، موجب آزار او می شود، محروم کردن انسان از آزادی نیز موجب آزار روانی فرد می شود که معروفترین روش ایجاد این آزار، زندان است. حق طبیعی بودن آزادی، توسط اکثر نظریه پردازان کلاسیک و نویسندگان اعلامیه های مختلف حقوق بشر مورد پذیرش بوده است. آسانترین و مطمئن ترین روش برای پی بردن به نیازهای طبیعی انسان، مراجعه به انسان است؛ یعنی مطالعه ی علمی انسان مخصوصا مطالعه ی کودکان در حال رشد. چون کودک هنوز کپی کامل اجتماع نشده است و در روند رشد بتدریج ویژگیها، استعدادها و تمایلات انسان را بروز می دهد. محدود و ممنوع کردن کودک موجب آزردهی وی می شود. چون کودکان هنوز محدودیتهای اجتماعی را درک نمی کنند، مخالفتشان با سلب آزادی، شدید و همراه با جیغ و داد است. افراد بزرگسال نیز از سلب آزادی مثل زندانی شدن می رنجند. همگان از ممنوعیت شنیدن، آموختن و گفتن ناراحت می شوند و واضح است که محروم کردن یک متفکر از آزادی بیان، بزرگترین شکنجه برای وی خواهد بود.

#### ۲- لازمه ی مختار بودن انسان، آزادی است.

بدیهی است که انسان دارای اختیار است یعنی می تواند از بین چند گزینه یا راه، یکی را انتخاب کند. برای اختیار و انتخاب واقعی، آزادی در سه مرحله ی انتخاب ضرورت دارد. اول: آزادی ارائه ی وجوه مختلف مورد گزینش، همراه با دلایل له و علیه آنان. در این مرحله آزادی بیان کاملا ضروری است. چون بدون آزادی بیان نه وجوه مختلف یک موضوع مطرح می شود و نه دلایل هرکدام ارائه می شود. دوم: آزادی انتخاب بین وجوه مختلف. فرد با داشتن اطلاعات در مورد موضوع و وجوه مختلف آن و اندیشیدن و مقایسه ی آنان، یکی از شقوق را برمی گزیند و یا همه را کنار می زند و هیچکدام را نمی پذیرد. واضح است که در این مرحله، نیاز به آزادی گزینش وجود دارد. اگر فرد مجبور باشد که یک طرف را قبول کند، انتخاب بی معنی خواهد بود. بهمین دلیل مجبور کردن انسان

برای رفتن به یک سو، نوعی برخورد حیوانی بحساب می آید چون انسان را از حق اختیار محروم می کند. سوم: باید انتخاب و گزینش، آزادانه بیان شود. این مرحله در مورد کلیه ی امور غیر فردی ضرورت دارد. در مورد مسائل اجتماعی، گزینش درونی کافی نیست. اگر گزینش فرد مشخص نباشد، بیان نشود و یا ارائه نشود، با عدم گزینش فرقی نمی کند. بنابراین در این مرحله آزادی بیان بمعنی عام ضروری است. بنابراین همانگونه که انسان بطور ذاتی مختار است، بطور ذاتی هم آزاد است چون بدون آزادی، اختیار تحقق نمی یابد.

### ۳- نقص و خطای انسان، مستلزم آزادی بیان است.

نقص و خطای انسان از مسلمات است و برای اصلاح نقص و رفع خطا، آزادی بیان ضرورت دارد. باید نظرات و راه حلهای مختلف برای اصلاح و رفع خطا آزادانه بیان شوند، تا امکان مقایسه و بررسی فکری فراهم شود. اگر آزادی بیان وجود نداشته باشد، جامعه از تکامل و رشد باز می ماند و خطاها و نقصانها پایدار می شوند. برای مثال در اروپای قرون وسطی، تحت فشار کلیسا، آزادی بیان وجود نداشت. در نتیجه باورها و نظرات کلیسا حتی در مورد امور طبیعی مثل گردش زمین مورد نقد قرار نمی گرفت و نظریات جایگزین ارائه نمی شد. قطعا در این قرون متمادی، اندیشمندانی به خطا بودن این نظرات پی برده بودند اما با حاکمیت ترس و سلب آزادی بیان، امکان رفع خطا وجود نداشت در نتیجه این باورهای غلط قرنها دوام آوردند.

اگر آزادی بیان وجود نداشته باشد، فرصت ارائه و آزمودن هیچ نظری فراهم نمی شود و طبعاً صحت ادعائی هیچ نظری هم قابل اعتماد نیست. این امر در مورد نظرات علمی محض نیز صادق است، حتی در مورد مطمئن ترین علم یعنی ریاضی. چه بسیار اتفاق افتاده است که قضیه ای ریاضی را کسی اثبات کرده و دانشمند دیگری نقص آنرا کشف کرده است، چه رسد به مسائل سیاسی- اجتماعی.

### ۴- آزادی بیان زمینه ساز خردورزی، خلاقیت و پیشرفت است.

اگر انسان آزاد نباشد چگونه می تواند خرد خویش را بکار گیرد؟ خردورزی، دیدن و شنیدن و درک است و بدنبال آن اندیشیدن و سنجیدن و سپس ارائه ی نتیجه ی اندیشه. در تمام این مراحل، آزادی ضرورت دارد. آنچه فهمیدنی و دیدنی و شنیدنی است باید آزادی ارائه داشته باشد و افراد هم آزادباشند تا ببینند و بشنوند. سپس فرد آزاد باشد که ببیند. گرچه این مرحله بظاهر شخصی است اما با عدم آزادی ارائه ی اندیشه ها، زمینه و محرک اندیشیدن در افراد ایجاد نمی شود و همچنین فشار و ترس موجب می شود که انسانها از اندیشه و اندیشیدن هم هراس داشته باشند.

در مواردی فرد متفکر، وجوه یا راه حلهای ارائه شده را کافی نمی یابد و راه حل یا ایده ی جدیدی را خلق می کند. این خلاقیت موجب گسترش حیطه ی دانش و فن یعنی تکامل می شود. بدیهی است که اگر آزادی نقد و آزادی ارائه ی ایده ی جدید وجود نداشته باشد خلاقیت و پیشرفتی حاصل نمی شود.

نبوغ و خلاقیت و هنر در محیط آزاد ظهور پیدا می کند. این یکی از دلائل مهمی است که عالیترین سطح خردورزی در دموکراسیهای نوین حاصل شده است. بقول آبراهام لینکلن "" در جایی که آزادی نباشد چیزی بنام فرزاندگی ظهور پیدا نمی کند"". نبوغ و خلاقیت و هنر نیاز به زمینه ی پرورشی مناسب دارد. کودکی که استعداد برجسته ای دارد، در صورت حضور در مدرسه ای که به او تفکر را بیاموزد، رشد خواهد کرد. اگر در محیط آموزشی آزادی بحث و انتقاد و ارائه ی نظر باشد، دانش آموز نظر میدهد و آن نظر در بحث و تبادل نظر با دیگر دانش آموزان و معلم اصلاح و پخته می شود. بهمین ترتیب با پیشرفت تحصیلی، نبوغ و خلاقیت فرد رشد و تعالی پیدا می کند و نهایتاً توانائی وی در جامعه ی آزاد به ظهور می رسد. نبودن آزادی بیان در محیطهای تربیتی و در اجتماع موجب نابود کردن خلاقیت و نبوغ می شود. بقول کوهن (فصل ۱۰) ""عدم آزادی موجب از دست رفتن متفکران مبتکر و دلیری می شود که از بیم متهم شدن به بدعت گذاری و یا از ترس زور، رشد فکریشان متوقف و خردشان ترسان می شود و به این صورت کل اجتماع بشری آسیب می بیند. برای پیشرفتهای ارزنده ی فکری، آدمیان باید آزاد باشند که

بی وحشت از مجازات یا انتقام، از عقل خود که راهنمای آنان است پیروی کنند<sup>۱۱۱</sup>. عدم آزادی موجب ویرانی محیط فکری می شود که در آن افراد هوشمند و پژوهشگر و خلاق می توانند پرورش یابند. نه تنها اندیشمندان بلکه افراد متوسط نیز بر اثر سرکوب و تهدید، موقعیتهای رشد خود را از دست می دهند. بقول جان استوارت میل<sup>۱۱۲</sup> هر جا که بحث در باره ی اصول را نهی کنند، جایی که بحث در مورد بزرگترین مسائلی که ذهن بشر را به خود مشغول می کند، مسدود تلقی شود، نمی توان امیدوار بود که فعالیت فکری به سطح بالائی برسد<sup>۱۱۳</sup>. و این یکی از دلائل مهمی است که جامعه ی ما قرنهایست از زادن متفکران بزرگ عقیم است. به این دلیل نیست که ما استعداد برجسته در بین کودکانمان نداریم بلکه به این دلیل است که این استعدادها مجال رشد و بروز پیدا نمی کنند و خفه می شوند.

پیشرفت بشریت در هر زمینه ای مستقیماً با میزان آزادی در آن زمینه تناسب دارد. برای مثال در قرون وسطی در محیط اسلامی، دانش ستاره شناسی و فلسفه و طب آزادتر از محیط اروپا بود و در نتیجه رشد این دانشها در محیط اسلامی بیشتر بود. در نقطه ی مقابل، مجسمه سازی، نقاشی و موسیقی در اسلام حرام بود و طبعاً در این زمینه ها فرهنگ اسلامی از اکثر تمدنهای دیگر عقب تر است، در حالیکه در اروپا در این زمینه های هنری پیشرفت شگرفی وجود داشته است. مثال دیگر جوامع کمونیستی قرن بیستم است. در این جوامع مثلاً در شوروی سابق، در حیطه ی علوم تجربی آزادی وجود داشت، در نتیجه پیشرفت قابل ملاحظه ای در علوم تجربی و فنی حاصل شد. اما علوم انسانی مثل اقتصاد، جامعه شناسی، تاریخ، ادبیات و فلسفه تحت سیطره ی دگمهای مارکسیستی فلج شدند و از رشد باز ایستادند.

#### ۵- آزادی شرط قطعی دموکراسی است.

چنانچه در فصلهای قبلی ذکر شد، بعضی آزادیها برای دموکراسی ضروری اند یعنی شرط دموکراسی محسوب می شوند و دموکراسی بدون این آزادیها تحقق نمی یابد، مثل آزادی رأی دادن، آزادی کاندید شدن، آزادی بیان، آزادی تشکیل اجتماعات و تظاهرات، آزادی تشکیل و مشارکت در احزاب و آزادی دسترسی به اطلاعات دولتی. این آزادیها همگی برای فرایند مشارکت در اداره ی اجتماع ضروری اند. در مقابل، بعضی آزادیها مثل آزادی انجام اعمال دینی و یا آزادی پرداختن به کارهای اقتصادی خصوصی، گرچه توسط دموکراسی پشتیبانی می شود ولی شرط دموکراسی نیستند.

حکومتیهای استبدادی نیز ممکن است بعضی آزادیها را برای مردم قائل شوند ولی مسلماً شامل آزادیهای سیاسی نمی شود. آزادی های این حکومتها، شامل آزادیهای بی دردسر و سطحی است که به ارکان حکومت خودکامه کاری نداشته باشد؛ مثل آزادی بیان در مسائل ورزشی و یا آزادی انتقاد از مقامات پائین حکومتی که مردم فریبانه است. بدین نحو که انتقاد از مقامات پائین حکومتی، این تصور را در مردم ایجاد می کند که آزادی وجود دارد در حالیکه اینگونه انتقادات موجب تطهیر و حفاظت ارکان و مقامات اصلی حکومت از انتقاد می شود. بهر روی آن آزادیهای را که دموکراسی لازم دارد، استبداد قدغن می کند.

در دموکراسی، آزادی بیان موجب رشد ذهنی و تواناییهای شهروندان برای مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی می شود. در مقابل در حکومتهای خودکامه عدم آزادی مشارکت و عدم آزادی بیان موجب می شود که افراد جامعه در اداره ی جامعه ی خویش ناتوان باشند و بهمین دلیل است که هرگاه حکومت خودکامه ای فرو می ریزد بجای آن هرج و مرج ایجاد می شود و مردم با اشتیاق بدنبال خودکامه ی دیگری می گردند و سر به اطاعت او می نهند.

پوپر بر اساس فلسفه ی روش شناختی اش، یعنی حذف خطا، معتقد است که بهترین شیوه برای رسیدن به جامعه ی بهتر، حل تدریجی مسائل مبتلا به جامعه است. همچنانکه پیشرفت علمی نیازمند نقد مستمر است، در سیاست نیز راه رشد و توسعه در آزادی انتقاد و عرضه ی پیشنهادات و راه حلها ی گوناگون و حل مسائل بر اساس آنهاست. راز پیشرفت دموکراسیهای غربی را نه در ثروت و منابع طبیعی آنها، بلکه در سابقه ی وجود اندیشه ی

آزادی و انتقاد باید جست. بعبارت دیگر دموکراسی، علت اصلی رشد علمی و اقتصادی غرب است. دموکراسی این امکان را فراهم می کند که سیاستهای دولت همچون فرضیاتی تلقی شوند که مدام باید در معرض حک و اصلاح قرار گیرند. هر چه پیش اندیشی و بحث و انتقاد در مورد یک خط مشی یا سیاست بیشتر باشد، امکان توفیق آن بیشتر است. در سیاست گذاری حسن نیت کفایت نمی کند؛ تصمیمات سیاسی باید دائماً آزمایش شوند بدین منظور که نارسائی ها و معایب آنها مشخص شود. خطا در تصمیمات سیاسی، همانند نظریات علمی، وقتی آشکار می شود که انتقاد ممکن باشد و این خود مستلزم وجود جامعه ی باز و تکثر گراست. در جامعه ی باز سیاستهای دولت با انتقادات مستمر، تعدیل و دگرگون می شوند. البته دگرگونی در سیاستهای اساسی، گاهی مستلزم تغییر دولت است؛ از اینرو وجود احزاب مخالف سازمان یافته و امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت از گروهی به گروه دیگر، شرط تحقق جامعه ی باز است. بنابراین دموکراسی فقط روشی که بر طبق آن حکام را اکثریت مردم انتخاب می کنند نیست. ممکن است اکثریت مردم، چنانچه در دیکتاتوریهایی انقلابی پیش می آید، حکامی را بخواهند که مخالف جامعه ی باز، نهادهای مدنی و آزاد و مخالف انتقاد باشند. چه بسا مردم فریبان و دیکتاتورهایی که توده های مردم را همراه خویش کرده اند و بنام حمایت مردمی، جامعه ی باز و نهادهای دموکراتیک را از بین برده اند. بنابراین صرف رأی اکثریت برای تحقق دموکراسی و جامعه ی باز کافی نیست؛ آزادی و تساهل دو شرط اساسی تحقق جامعه ی باز و دموکراتیک هستند.

آزادی، از خودکامگی سیاسی، انحصار قدرت و فساد سیاسی جلوگیری می کند. آزادی بیان امکان انتقاد از حاکمان و بیان خطاهای آنان را فراهم می کند. آزادی اجتماعات، امکان تظاهرات و تجمع را برای وادار کردن حاکمان به تغییر رویه فراهم می کند. آزادی انتخابات، امکان تعویض حاکمان خودکامه، انحصارطلب و یا نامناسب را فراهم می کند و نهایتاً آزادی دادخواهی، امکان به محاکمه کشیدن و مجازات حاکمان قانون شکن، خودکامه و فاسد را فراهم می کند. چنانچه قبلاً گفتیم، بهمین دلائل است که آزادی مؤثرترین، ارزانترین و مهمترین اهرم کنترل اجتماعی و کنترل دولت است.

آزادی هم در حیطه ی دانش و تکنولوژی و هم در حیطه ی سیاست، موجب فراآمدن شایستگان می شود. محیط آزاد، محیط رقابت اندیشه ها و هنر هاست و طبعاً آنانی بالا می آیند که برترند. در حیطه ی سیاست نیز چنین است؛ در محیط آزاد، آنانکه برنامه ی بهتری دارند، خطای کمتری دارند، توانائی بیشتری دارند، از نظر اخلاقی سالمترند و خدمات صادقانه تری ارائه می کنند، در قدرت می مانند و ضعیفان و فاسدان از قدرت رانده می شوند. بهمین دلیل است که همیشه، خودکامگان، ناتوانان و فاسدان از آزادی می ترسند. به بیان دیگر آزادی در حکومت دموکراتیک موجب شایسته سالاری می شود.

آزادی موجب افزایش صداقت در گفتار و کردار می شود. هنگامیکه تهدیدی برای سخن گفتن یا نقد وجود ندارد، دلیلی ندارد که افراد دروغ بگویند. در مقابل هرگاه از آزادی بیان جلوگیری شود، کسانی که در اقلیتند یا نظر مخالف دارند، مجبور می شوند که برای حفظ امنیت خود، عقائد حقیقی خود را پوشیده دارند و از بیان کامل و آشکار نظرات خود پرهیز کنند. عقائد راسخ فروخورده می شوند و گفتار و کردار به سمت هم سوئی با قدرت سوق پیدا می کند. به گفته ی میل "شهروندان ناگزیرند بجای خادمان حقیقت، نان به نرخ روز خور شوند". و به قول کوهن "نوعی سکوت حاصل می شود به قیمت تمامی شجاعت اخلاقی ذهن آدمی". بطور خلاصه، در استبداد و سلب آزادی، مردم مجبورند دورو و حتی چند رو باشند تا بتوانند جان سالم بدر برند و رخت خویش از آب برکشند. حذف آزادی موجب رخت بر بستن صداقت می شود و مردم مجبورند برای حفظ جان و مال خود، در هر موقعیتی چهره ی خاصی از خود نشان دهند.

آزادی موجب ثبات حکومت دموکراتیک می شود در حالیکه موجب تزلزل حکومت خودکامه می شود. آزادی موجب می شود که مردم باورها، نقدها و نظرات خود را بطور علنی مطرح کنند و چنانچه بتوانند دیگر شهروندان را قانع و با خود همراه کنند، می توانند رئیس جمهوری هم نظر با خود را انتخاب کنند و یا نمایندگانی متناسب با افکار خودشان به مجلس بفرستند و نظرشان را تصویب و اجرا کنند. بنابراین وقتی چنین راه مسالمت

آمیز معقولی برای رسیدن به خواسته های سیاسی وجود دارد، دیگر نیازی به خشم و خشونت نیست. همچنین اگر مردم از عملکرد نمایندگان خویش یا دولت ناراضی باشند می توانند در انتخابات بعدی به آنان رأی ندهند؛ یعنی نظام دموکراتیک می ماند و حاکمان نامناسب عوض می روند. رضایت واقعی در شرایط آزاد بدست می آید. اگر دنبال رضایتی راستین از سر اعتقاد و داوطلبانه هستیم، نمی توان از بحث آزاد و باز اجتناب کرد؛ زیرا رضایت راستین آنست که مردم در کمال آزادی، شک ها و مخالفت های خود را اعلام کنند. در مقابل، رضایت در حکومت خودکامه صوری و زوری است؛ یعنی مردم مجبورند ناراضی خود را پنهان کنند و این ناراضیها مثل آتشی در زیر خاکستر است که می تواند موجب خشونت اجتماعی بر علیه حکومت شود. همچنین در محیط آزاد رضایت یا عدم رضایت مردم واقع بینانه و معقول است. ممکن است مردم ایرادات و یا خواسته هایی داشته باشند؛ وقتی آزادانه مطرح و بحث می شود ممکن است متوجه شوند که بعضی خواسته های آنان غیر منطقی است یا در شرایط حاضر غیر قابل تأمین است و یا متوجه شوند که برخی ایرادات آنان نابجاست؛ بنابراین در آزادی، مردم از حکومت توقعات معقولتری خواهند داشت. اما معمولاً در عدم آزادی، خواسته ها و ایرادات، افراطی و نامعقول است چون میدان عرضه و بررسی ندارند. بهمین دلائل است که حکومت های دموکراتیک پایدارترین حکومت های تاریخ بشری هستند و همچنین کمترین خشونت سیاسی در آنان مشاهده می شود؛ یعنی حکومت های پایدار و آرام.

در مقابل در حکومت های خودکامه اگر آزادی بیان داده شود موجب علنی شدن مفاسد و معایب حکومت و موجب تزلزل آن می شود. و با توجه به اینکه حاکمان خودکامه نمی خواهند حکومت را از دست بدهند، مجبورند که در مقابل خواست مردم مقاومت کنند و راحت ترین راه را حذف آزادی بیان و سرکوب می یابند. بهمین دلیل است که حکومت های خودکامه، همیشه دشمنان سرسخت آزادی بیان بوده و هستند. خطاها و مفاسد حکومتی، خواسته های برآورده نشده ی مردم و فشار و زور، نهایتاً موجب فروپاشی حکومت خودکامه می شود.

### محدودیت های آزادی

آزادی باید با خردورزی و مقتضیات زندگی اجتماعی هماهنگی داشته باشد. بنابراین آزادی ضد خرد و یا آزادی ضد اجتماع و یا آزادی ضد اخلاق وجد ندارد. ایگونه آزادیها لجام گسیختگی است نه آزادی. آزادی انسان، آزادی موجودی است عقلانی و اخلاقی. در نظر اندیشمندان بزرگ دوره ی روشنگری، ایده ی آزادی از تصویر انسان پاسدارنده ی وجدان جدا نیست. جان لاک تبعیت از مقررات اخلاقی را برجسته کرده که گفته است: "وضعیت طبیعی همانا وضعیت آزادی است نه لجام گسیختگی". خرد به انسان می آموزد که بکارگیری آزادی اش نباید تا حد آسیب رساندن به دیگران پیش برود. بین این آزادی اخلاق آمیز و مقتضیات نظم اجتماعی، هماهنگی کامل وجود دارد. قانونگذار برای تأمین نظم اجتماعی، اعمال زینبار برای جامعه را ممنوع می کند. او با اینکار آزادی را محدود نمی کند بلکه به ذکر ضابطه هایی می پردازد که خرد را از آزادی جدائی ناپذیر می داند؛ یعنی گزند نرساندن به آزادی های دیگران و آسیب نرساندن به جامعه. باید توجه داشت که این ضوابط نه حکمهای قضائی قدرت دولتی، بلکه هنجارهایی هستند جدائی ناپذیر از ایده ای که انسان خردمند درست کردار از آزادی پایدار در سر دارد. بنابراین میان آزادی فردی و مقتضیات نظم اجتماعی تناقضی وجود ندارد. اندیشمندان دوره ی روشنگری، خواستار آزادی نامحدود نبودند آنان در کار بست آزادی، خواهان محدود کردن آن به چهارچوب مصلحت زندگی عمومی و اخلاق بودند.

آزادی در معرض دو نوع محدودیت عقلانی قرار می گیرد. یکی قوانین یک جامعه ی دموکراتیک که برای ایجاد نظم اجتماعی و امنیت مردم و تنظیم امور مختلف اجتماعی وضع شده اند. ساده ترین مثال قوانین راهنمایی و رانندگی هستند. هیچ عاقلی گمان نمی کند که چون آزاداست، حق دارد در خیابان هرگونه که دلش خواست رانندگی کند. مرز دوم آزادی، اخلاق است. اخلاق به دو بخش عمده ی اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تقسیم می شود. در یک جامعه ی دموکراتیک می توان بخش مهمی از اخلاق اجتماعی را قانونمند کرد اما همه ی اخلاقیات اجتماعی مثل بعضی اخلاقیات خانوادگی و همچنین اخلاقیات فردی را نمی توان در قالب قانون حکومتی گنجاند.

لزوم محدودیت آزادی به مقتضیات زندگی اجتماعی و اخلاق در بند ۲ ماده ۲۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر: "۲- هر کس در اعمال حقوق و بهره گیری از آزادیهای خود فقط تابع محدودیت‌هایی قانونی است که صرفاً برای شناسایی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در جامعه ای دموکراتیک وضع شده اند." "۳ و همچنین در بند ۳ ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر رسمیت شناخته شده است.

"۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر بانتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیت‌های معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام حقوق با حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی." "۴

## آزادی و اخلاق

دموکراسی مستلزم آزادی کامل عقل و مهار اخلاقی شهوات است. تمامی دلائلی که توسط متفکران بزرگ لیبرال در تأیید آزادی آورده شده، بر آزادی عقل و اندیشه و زندگی خصوصی دلالت دارد و لاغیر. همگی معتقدند که آزادی برای رشد عقلانی، علمی و انسانی ضرورت دارد. هیچکدام از دلائل آزادی بر آزادی شهوت، فساد اخلاقی، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و یا دیوانگی دلالت نمی‌کنند." "۴ در نظر متفکران عصر روشنگری، آزادی و فضیلت پیوندی ناگسستنی دارند. آزادی رها شده از ضابطه های اخلاقی به جنگ افزار شهوت تبدیل می‌شود و به خدمت توجیه خودپرستی زورمندان و تشویق رذالت تردستان در می‌آید" "۵ (بوردو فصل ۲). "آزادی با خردورزی همراهست و خرد نه به هر شهوتی مشروعیت می‌بخشد، نه سوء استفاده از زور را تبرئه می‌کند و نه میدان آزاد به روی خودپرستی می‌گشاید" "۶ (بوردو فصل ۳).

باید تأمل کرد که کدامیک از مفاهیم آزادی موجب پیشرفت انسانی، علمی، صنعتی و هنری شده است؟ آزادی عقل و اندیشه و یا آزادی تمایلات و شهوات؟ کدامیک از پیشرفتهای بشری نتیجه ی بی اخلاقی، آزادی جنسی و لابلایگری بوده است؟ چنانچه قبلاً به تفصیل بیان شد، بدون آزادی سؤال و آزادی انتقاد، و آزادی اندیشه و آزادی بیان، پیشرفت محال است و پیشرفتهای حیرت انگیز بشر در یکی دو قرن اخیر مدیون آزادی اندیشه و بیان است. اما آزادی بدون قیود اخلاقی، هم دست متفکران و هم دست فاسدان و خبیثان ضد بشری را باز می‌گذارد. و چون تخریب کردن، حرف بی حساب زدن و تحریک شهوات، همیشه آسانتر، ارزانتر و پردرآمدتر است و از طرف دیگر کار سازنده، علمی و صحیح انجام دادن، پرخرج و سخت و کم درآمد است، طبعاً فاسدان دست برتر را خواهند داشت و به تخریب ارزشهای انسانی و اخلاقی جامعه می‌پردازند. در اینجا توجه به چند مثال عینی مناسب است. یکی از مجلات مبتذل اروپائی هر از گاهی عکس عریان زنی را از زوایای مختلف بر روی جلد مجله چاپ می‌کرد. در یک مصاحبه از سردبیر آن مجله پرسیده شد که چرا چنین می‌کنی؟ او جواب داد که هرگاه عکس لخت را چاپ می‌کنیم فروش ما ۱۵ - ۱۰ درصد افزایش می‌یابد. این خبائتی است که امروزه بطور وسیعی جریان دارد. برای اینان اخلاق، خانواده، فرهنگ و دانش و هنر هیچ اهمیتی ندارد و فقط درآمد بیشتر مهم است. مثال دیگر در مورد کانالهای ماهواره ای است. دقت کنید که تهیه ی برنامه برای کانالهای سکسی، که بزرگترین توهین به مقام زن اند، چقدر راحت و ارزان است. کافی است فاحشه ای را بگذارند و از پس و پیش او فیلم برداری کنند. اما در نقطه ی مقابل تهیه ی یک ساعت فیلم مستند علمی و آموزشی مثلاً توسط کانال دیسکاوری، چقدر پرزحمت، وقت گیر و پرهزینه است. طبیعی است که با آزادی مطلق موجود، کانالهای سکسی دست بالا را داشته باشند. آیا نشان دادن

آلات تناسلی در مطبوعات و تلویزیون، آزادی بیان است؟ چند سال پیش فیلم مستندی در آمریکا منتشر شد که در آن یک دختر در عرض ۹ ساعت با ۲۵۰ مرد از تمامی کشورهای جهان آمیزش کرد و اینکار را شاهکار می دانست. آزادی چنین کاری و بدتر از آن، آزادی پخش فیلم آن، چه خدمتی به بشریت می کند؟ آیا این آزادی مورد نظر اندیشمندان دموکراسی است؟ باز در یک مجله ی اروپائی خواندم که هنرپیشه ی زنی از رابطه ی جنسی خود با ۸۵ مرد صحبت کرده بود و بدینکار افتخار می کرد و به زنان هم توصیه کرده بود که به شوهر های قانونی خود بسنده نکنند. یعنی خیانت و نابود کردن خانواده آزاد و تبلیغ خیانت نیز آزاد است! آیا این آزادیی است که در انقلاب فرانسه و در دیگر کشورهای اروپائی هزاران نفر جان خود را بر سر آن دادند؟

مثالهای دیگری از بی مسئولیتی در مطبوعات و تلویزیون عبارتند از: فیلمهای ضد خانواده، چه بسیار فیلمهایی که در آنها همسر خانواده با فردی خارج از خانواده ارتباط جنسی برقرار می کند و نهایتاً ایندو بعنوان قهرمانان فیلم در ذهن بیننده تثبیت می شوند و آنچه در این میان هیچگونه توجهی را جلب نمی کند فرزندان بدبخت خانواده است. نمونه ی دیگر فیلمهای جنائی اند؛ فیلمهایی که روش ها و منشهای جنایت و خشونت را به جوانان می آموزند. نمونه ی دیگر فیلمهای نژادپرستانه اند. شاید دیده باشید فیلمهایی را که در آن چند آمریکائی در مقابل دهها و صدها نفر از قومی دیگر به پیروزی می رسند؛ یعنی بزرگ کردن غیر عادی یک قوم و تحقیر قومی دیگر. نمونه های دیگر بازیهای کامپیوتری اند که در آنان کشتن و زدن و تخریب کردن، سیاق اصلی بازی اند، و طبیعتاً این خصائل را در کودکان پرورش می دهند. نمونه ی دیگر بازیها یا فیلمهایی است که در آنها وحشت و ترس را در کودکان تقویت می کنند و بدتر از همه تبلیغ خودفروشی در تلویزیونها بخصوص تلویزیونهای ماهواره ای است. وضعیت بقدری وخیم است که صدای کلینتون رئیس جمهور اسبق آمریکا را در آورده بود؛ بدین مضمون که وقتی کودکان ما اینهمه فیلم جنائی می بینند، طبیعی است که به قتل همکلاسیهای خود دست می زنند. اصولاً بنظر می رسد فیلمسازان هیچ سوژه ی دیگری جز تخریب و جنایت و کشتار و روسپی گری ندارند. اگر نویسنده یا فیلمسازی، خشونت و نفرت را تبلیغ کرد، آیا می توان گفت که چون شمشیر در دست نگرفته و کسی را نکشته است، مقصر نیست؟ آیا این خود برانگیختن و مشارکت در خشونت و قتل نیست؟ باریدن این رگبار تخریب و فساد و تباهی بر سر نوجوانان، با کدام اصول عقلی، علمی و روانشناسی و تعلیم و تربیت سازگاری دارد؟ آیا اگر مدرسه ای حتی در آمریکا، روشهای فوق را بکار گیرد، مورد اعتراض پدر و مادر ها و مسئولین قرار نمی گیرد؟ چرا باید ما در مدارس سعی کنیم به کودکانمان اخلاق و تعقل و انسانیت بیاموزیم و در بیرون از مدرسه توسط مطبوعات و سینما و تلویزیون، همه ی آن تلاشها را به باد بدهیم؟ این چه کار احمقانه ای است؟

از بین مفاسد فوق بنظر می رسد که آزادی جنسی افراطی ضربه ی بسیار گسترده ای را در درازمدت به جوامع وارد می کند که امروز همگان شاهد بسیاری از آثار آنند از جمله:

- تحریک تمایلات جنسی جوانان و تبدیل کردن لذت جنسی به اولویت بسیار مهم زندگی آنان و سرگرم کردن آنان و کاهش توجه آنان به دیگر مسائل مهم زندگی از جمله توجه به تحصیل و تربیت و مسائل اجتماعی.
- روابط گسترده ی جنسی قبل از ازدواج با مفاسد بسیار از جمله تولد بچه هائی با پدران نامشخص که در مواردی توسط مادر بتنهائی نگهداری می شوند و در بسیاری موارد به مراکز نگهداری کودکان بی سرپرست سپرده می شوند.
- تأخیر و کاهش ازدواجهای قانونی
- روابط جنسی خارج از خانواده که موجب مشکلات فراوانی می شود. از جمله: موجب مشاجرات مستمر خانوادگی می شود که محیط تربیتی نامناسبی را برای کودکان فراهم می کند. دوم: موجب مشکوک بودن پدر واقعی بچه ها می شود و این امر موجب کاهش محبت مرد خانواده نسبت به کودکان و بی توجهی به تربیت و نیازهای کودکان می شود. سوم: موجب کاهش شدید محبت و صمیمیت و مسئولیت متقابل اعضاء خانواده نسبت به هم می شود که وابستگی خانوادگی و فامیلی را تضعیف می کند. چهارم: در بسیاری موارد موجب طلاق می شود که آنهم موجب سرگردانی و رها شدن بچه ها می شود. حال از اینگونه بچه ها چه انتظاری می رود. بخش اعظم دزدیها، جنایات، آزار دیگران، بی نظمیهای اجتماعی و خودفروشیها توسط این کودکان، چه در کودکی و چه در بزرگسالی، انجام می

گیرد. برای نمونه در مطالعه ای که توسط تلویزیون بی بی سی انجام گرفت مشخص شد که در انگلستان، هفتاد درصد از کودکان فاحشه از بچه های بی سرپرست و طلاقند.

با توجه به آنچه گذشت باید اخلاق بعنوان یک حریم مهم آزادی محترم شمرده شود. قانون نمی تواند در اخلاقیات فردی و خصوصی افراد مداخله کند اما اخلاق اجتماعی مورد پذیرش اکثر مردم، باید تا حد امکان قانونمند شود و مورد پشتیبانی قانون قرار گیرد. بعضی از فضائل مهم اخلاقی که باید مورد حمایت قانون یک جامعه ی دموکراتیک قرار گیرند عبارتند از:

- عدالت که باید بر تمامی قوانین و عملکردهای حکومت دموکراتیک حاکمیت داشته باشد. متأسفانه هنوز جوامع دموکراتیک با عدالت مخصوصاً عدالت اقتصادی فاصله ی زیادی دارند.

- صداقت: در گفتار و عمل باید صداقت وجود داشته باشد. بنابراین، دروغ، تهمت، سانسور و عرضه ی یکسویه ی اخبار باید غیر قانونی باشد و مرتکب آن باید مجازات شود. در جامعه ی دموکراتیک راستگویی آزاد است نه دروغگویی. همچنین هرگونه دروغ و فریب در روابط اجتماعی و اقتصادی باید ممنوع باشد.

- حفظ کیان خانواده: در بند ۳ ماده ی ۱۶ اعلامیهء جهانی حقوق بشر آمده است که "خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود." و همچنین در بند ۱ ماده ی ۲۳ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است که: "خانواده عنصر طبیعی و اساسی جامعه است و استحقاق حمایت جامعه و حکومت را دارد." باید با اموری که موجب فروپاشی نظام خانواده می شود مقابله شود؛ از جمله: باید تسهیلات لازم در جهت ازدواجهای قانونی فراهم شود؛ باید آزادی افراطی جنسی منع شود؛ باید روابط جنسی خارج از خانواده ممنوع شوند و باید تبلیغ این موارد در مطبوعات و تلویزیون، غیر قانونی شود. همچنین باید از سوء استفاده ی جنسی از زنان مخصوصاً بصورت خودفروشی جلوگیری شود.

- محبت بین مردم و احساس مسئولیت نسبت به نوع بشر و همزیستی مسالمت آمیز.

- تساهل و مدارا: باید از بی احترامی به دیگران و عقائد آنان و تبلیغ خشونت و جدال جلوگیری شود.

- حفظ احترام و آبروی اشخاص

- حفظ حریم خصوصی مردم

- رعایت حقوق کودکان: دولت دموکراتیک باید امکانات لازم برای رشد استعداد و فضیلت در کودکان را فراهم کند و از عرضه ی فیلمها یا بازیهای ضد اخلاقی و مخالف اصول روانشناسی جلوگیری کند. با توجه به اینکه کودکان در بسیاری موارد نمی توانند بخوبی درست را از خطا تشخیص دهند و معمولاً آنچه را می شنوند یا می بینند باور می کنند و صحیح می پندارند، بنابراین بیشترین دقت علمی و اخلاقی باید در مورد نوشتجات، داستانها، فیلمها و بازیهای کودکان انجام گیرد.

## فصل ۶

### دموکراسی و عدالت

همه ی افراد بشر درک ساده ای از عدالت دارند. اما تعریف دقیق عدالت بسیار مشکل و مجادله انگیز است. درک مصداقهای بی عدالتی از درک عدالت آسانتر است. برای مثال ترجیح افراد بر اساس رنگ و نژاد و مذهب بی عدالتی است. توزیع نایکسان منابع مادی و فرهنگی یک کشور بی عدالتی است. دادن حق اختصاصی حکومت به فرد یا گروه خاص، بی عدالتی است.

عدالت و برابری مفهوم واحدی ندارند. بعضی برابریها عادلانه اند، مثل توزیع یکسان منابع کشور و یا دادن مزد یکسان در برابر کار یکسان. اما بعضی برابریها غیرعادلانه اند مثل مزد یکسان در مقابل کار متفاوت یا دادن مزد یکسان به حرفه های متفاوت؛ مثلا پرداخت مزد یکسان به یک جراح و یک نجار. بنابراین جستجوی عدالت به معنی جستجوی برابری مطلق نیست.

برخی نابرابریها غیر قابل اجتنابند؛ مثل تولد افراد در کشورها، محیط ها و خانواده های متفاوت. و یا میراث مالی متفاوت؛ طبیعی است که میراث بیشتر، امکان رشد و رفاه بیشتری را فراهم می کند. نابرابری ساختار ژنتیکی افراد نیز غیر قابل اجتناب است. بر این اساس، افراد با تواناییهای فیزیکی، بیولوژیکی و استعدادهای متفاوت متولد می شوند. همچنین بسیاری از اتفاقات طبیعی و غیر طبیعی غیر قابل اجتنابند. مسلما اینگونه نابرابریهای غیر قابل اجتناب موجب رفاه و رشد متفاوتی در افراد خواهد شد که تقصیر بشری پشت آن نیست.

برخی نابرابریها عادلانه اند مثلا افراد مختلف در مقابل تلاش مختلف باید درآمد یا پاداش متفاوت در یافت کنند. مثلا دانش آموزان یک کلاس تلاش متفاوتی دارند و طبعا هر کدام باید نمره ای متناسب با تلاشش را بگیرد. مسلما عدالت حکم می کند که هر کس نتیجه ی سعی خودش را بدست بیاورد؛ یعنی بازده کار فرد به خود او برگردد؛ این از بارزترین مصادیق عدالت است.

دسته ی سوم از نابرابریها، عبارتند از نابرابریهای غیر عادلانه ی قابل اجتناب. مثل پارتی بازی، استخدام افراد بر اساس نژاد یا مذهب یا رفاقت نه بر اساس توانائی؛ یا برتری فرد یا گروهی در حق حکومت؛ یا برخورداری متفاوت افرادی که جامعه از امکانات عمومی و منابع کشور، تلاش یک حکومت دموکراتیک برای کاهش یا حذف اینگونه نابرابریهاست.

نابرابریهای غیرعادلانه خلاف عقل، حقوق بشر و اخلاق انسانی است و زیانهای فراوانی برای جامعه دارد. از جمله: نابرابریهای غیرعادلانه موجب کندی یا عدم رشد استعدادهای و تواناییهای طبقات فقیر جامعه می شود، که این زیان بزرگی برای خود افراد و زیان بزرگی برای کل جامعه است چون جامعه از تواناییهای آنان محروم می شود. اصولا رشد و پیشرفت بشری در دوران اخیر، به موازات تأمین بهتر حداقل نیازهای افراد و مخصوصا امکان تحصیل و آموزش نسبتا برابر برای همگان بوده است.

بی عدالتی و فقر به زیان دموکراسی است.<sup>۱۱۱</sup> هیچ اجتماعی نمی تواند برای مدت طولانی به حکومت مستقل دموکراتیک امید داشته باشد مگر آنکه اعضایش از حداقل رفاه اقتصادی برخوردار باشند. امروزه این سخن مورد موافقت همگانی است<sup>۱۱۲</sup> (کوهن فصل ۹). فقر اقتصادی موجب رشد ناکافی استعدادهای و توانمندیهای افراد می شود که آنهم موجب عدم مشارکت یا مشارکت غیرفعال و ناآگاهانه و کم عمق در امور سیاسی میشود، که تضعیف

دموکراسی است. همچنین فقر موجب می شود که مهمترین همت افراد فقیر، تلاش برای تأمین معیشت روزانه باشد که طبعاً فرصت و حوصله ای برای پرداختن به امور سیاسی و اجتماعی باقی نمی گذارد. بنابراین فقر و بی عدالتی اقتصادی موجب مشارکت نایکسان و نامتوازن افراد جامعه و موجب کاهش عمق و کیفیت دموکراسی می شود. طبعاً اگر فقر و بی عدالتی وسیع باشد، دموکراسی از پشتوانه ی وسیع مردم برخوردار نخواهد بود و خطر از دست رفتن دموکراسی زیاد است. یقیناً یکی از دلایل اینکه دموکراسی در کشورهای فقیر متزلزل است همین فقر و بی عدالتی وسیع است. "جائی که نصیب توده ها گرسنگی باشد یا جائی که بیماری بیداد می کند، انتظار دموکراسی راستین از چنین توده هائی ساده لوحی است... هرگاه کسر کوچکی از اجتماع در فقر بسر برند وجود دموکراسی، هر چند ناقص، امکانپذیر است اما هرچه این کسر بزرگتر شود احتمال موفقیت دموکراسی کاهش می یابد" (کوهن فصل ۹). بنابراین حداقل رفاه اقتصادی یک شرط دموکراسی است؛ البته حداقل رفاه مادی را نمی توان بدرستی تعیین کرد و بستگی به زمان و مکان و کیفیت جوامع دارد. رفاه اقتصادی با برابری اقتصادی یکی نیست. برابری اقتصادی شرط دموکراسی نیست اما تفاوت فاحش اقتصادی هم به زیان دموکراسی است. البته تلاش برای رفاه اقتصادی، نابرابریهای فاحش را نیز می کاهد. در نهایت نابرابریهای فاحش اقتصادی می تواند منجر به اختلافات شدید، دشمنی، درگیری و جنگ و فروپاشی شود.

### روشهای برخورد با نابرابریهای غیر عادلانه

روشهای متنوعی برای اصلاح نابرابریهای فاحش اقتصادی مطرح شده است که بطور تقریبی می توان این روشها را در سه دسته ی کلی قرار داد. اول: حذف آزادی اقتصادی، دوم: آزادی مطلق اقتصادی و سوم روش مبتنی بر حقوق بشر. در اینجا بصورت کوتاه این روشها را مورد بررسی قرار می دهیم.

#### روش اول: حذف آزادی اقتصادی

منادیان این روش مارکسیستها بودند. این روش مبتنی بر حذف آزادی اقتصادی، حذف مالکیت خصوصی، مالکیت دولتی همه چیز و اقتصاد متمرکز دولتی است. در این روش دولت سعی می کند نیازهای مادی مثل غذا، لباس، مسکن، بهداشت، و نیازهای فرهنگی مثل آموزش را برای همه بطور یکسان فراهم کند. بدین صورت اختلافات فاحش اقتصادی بکلی از بین می روند. تنها نتیجه ی مثبت این روش، تأمین نیازهای اقتصادی و فرهنگی کل جامعه است. اما زیانهای فراوان و سهمگین این روش در نهایت منجر به فروپاشی نظامهای مارکسیستی شد. بعضی اشکالات مهم این روش عبارتند از:

اول: این روش غیر عادلانه است. چون عدالت اقتضا می کند که نتایج مثبت و منفی تلاش فرد به خود او برگردد. بنابراین کسیکه تلاش بیشتری می کند، مهارت بیشتری دارد و یا خلاقیت بیشتری دارد، باید بهره ی مادی و معنوی بیشتری ببرد. بنابراین تساوی مطلق اقتصادی غیر عادلانه است چون هر کس متناسب با تلاشش سود نمی برد.

دوم: مارکسیسم منجر به حذف یا کند کردن موتور پیشرفت می شود. مالکیت خصوصی، آزادی و اختیار در کار و درآمد و بازگشت سود کار فرد به خودش، سه انگیزه ی روانی اساسی پیشرفت بشرند. انسانها با ملاحظه ی خوشبختی در افزایش دارائیهای خود، هم به ابتکار دست می زنند و هم تن به ریسک می دهند که به توسعه ی اقتصادی دامن می زند. همچنین مالکیت و انباشت دارائی که امکان سرمایه گذاری را فراهم می سازد، سرچشمه ی پیشرفت در جامعه ی صنعتی است. حذف مالکیت خصوصی انگیزه ی تلاش اقتصادی را می کُشد. همچنین آزادی و اختیار در کار و درآمد، زمینه ی خلاقیت و ابتکار و پیشرفت را فراهم می کند. این آزادی عمل نیز در نظام مارکسیستی حذف می شود. همچنین تساوی کامل مادی افراد (عدم بازگشت سود کار فرد به خودش) انگیزه ی تلاش و خلاقیت و کسب مهارت را از بین می برد. بطور ساده فرد احساس می کند که تلاش و مهارت و خلاقیت بیشتر تأثیری در رفاه او ندارد، بنابراین دلیلی برای تشدید فعالیت فکری و عملی نمی بیند. به دلایل فوق، اجرای

نسبی مارکسیسم نیز منجر به کندی پیشرفت و عقب افتادن کشورهای مارکسیستی و در رأس آنان شوروی سابق شد.

سوم: موارد فوق (حذف مالکیت خصوصی، حذف اختیار عمل و عدم بازگشت سود کار فرد به خودش) همگی متضاد با ویژگیهای روانی انسانند. چنانچه این تمایلات را حتی در کودکان خردسال نیز می توان مشاهده کرد. در نتیجه، مقابله با این خصائص ذاتی انسان، نیاز به اعمال زور دائمی دارد. بهمین دلیل، مارکسیسم منجر به دیکتاتوریهایی بسیار خشنی شد. طبعاً دیکتاتوری، همراه با ازبین بردن حقوق بشر است. بطور خلاصه این عیوب و ضعفهای اساسی دیگر، منجر به عدم موفقیت و فروپاشی نظامهای مارکسیستی شد.

### روش دوم: آزادی مطلق اقتصادی (اقتصاد بازار آزاد)

مالکیت خصوصی بی حد و مرز، تبادل اقتصادی صرفاً بر اساس عرضه و تقاضا و عدم دخالت دولت در اقتصاد، مهمترین ویژگیهای اقتصاد بازار آزاد هستند. برای اقتصاد بازار آزاد محاسنی بر می شمارند که به بعضی از مهمترین آنان اشاره می شود.

- اقتصاد بازار آزاد با دموکراسی متناسب تر است. یک نظام تولید و توزیع مبتنی بر اصل مبادلات آزاد می تواند راهگشای دموکراسی باشد. اقتصاد بازار نیز مثل دموکراسی، مردم را بهترین داور برای تشخیص مصالح خود و مسئول انتخابهای خود می شمارد. همانگونه که در دموکراسی پیروزی احزاب بستگی به میزان حمایت رأی دهندگان دارد در اقتصاد بازار آزاد نیز پیروزی شرکتها بستگی به میزان حمایت مصرف کنندگان از آنها بستگی دارد. البته اقتصاد بازار آزاد الزاماً با دموکراسی پیوند ندارد؛ یعنی بازار آزاد برای دموکراسی ضرورت ندارد، چنانچه دیکتاتوری و بازار آزاد هم در کنار هم وجود دارند.

- حسن دیگر بازار آزاد، محدود کردن قدرت دولت است که یکی از اهداف اساسی دموکراسی است. اگر اقتصاد کاملاً در دست دولت باشد، دولت براحتی می تواند اراده اش را بر مردم تحمیل کند و مردم نیز آزادی عمل و توان لازم را برای اجرای خواسته های خویش نخواهند داشت. به دو دلیل فوق، اقتصاد بازار آزاد می تواند پشتوانه ای برای دموکراسی بحساب آید.

- جنبه ی مثبت دیگر اقتصاد بازار آزاد این است که تمرکز زدائی در تصمیم گیریهای اقتصادی، توزیع فرصتها، اطلاعات و امکانات در درون جامعه ی مدنی و آزادی بکارگیری سرمایه و فکر توسط مالکان، موجب احساس مسئولیت بیشتر و ایجاد خلاقیت و ابتکار و نهایتاً تشدید رشد اقتصادی می شود. بهمین دلیل بعید است که رشد اقتصادی در اقتصاد دولتی به پای اقتصاد آزاد برسد. این رشد اقتصادی طبعاً موجب افزایش سطح زندگی و رفاه عمومی می شود. یعنی موجب می شود که طبقات کم درآمد و ضعیف جامعه نیز از این رشد برخوردار شوند و از این لحاظ به عدالت اجتماعی کمک می کند.

### چند مورد مهم از نقاط ضعف اقتصاد بازار آزاد عبارتند از:

- در اقتصاد بازار آزاد، مالکیت خصوصی بر میراثهای عمومی بشری مانند منابع طبیعی از قبیل زمین، منابع آب، جنگلها، مراتع و معادن برسمیت شناخته می شود که بشدت غیر عادلانه و غیر معقول است. چون این منابع متعلق به همه ی اعضای ملت است و مالکیت خصوصی بر آنها هیچ توجیهی ندارد.

- اقتصاد بازار آزاد موجب می شود که برابری سیاسی که لازمه ی دموکراسی است به خطر بیفتد. لیبرالیسم اقتصادی موجب شکاف وسیع طبقاتی می شود. درست است که رشد اقتصادی جامعه موجب بهبود سطح زندگی همگان می شود، ولی شکاف طبقاتی در کشورهای دارای اقتصاد آزاد خیلی شدیدتر از گذشته است. علت اینست که سرمایه داران بدلیل داشتن پول، از میراث عمومی بشری یعنی منابع طبیعی و تکنولوژی، بنحو شدیدی استفاده می کنند. تکنولوژی میراث عمومی بشری است که در اثر تلاش نسلهای طولانی بشری بدست آمده است. این تکنولوژی در اختیار سرمایه دار است. از طرف دیگر تکنولوژی موجب می شود که استفاده از منابع طبیعی نیز تشدید شود؛

مثلا برداشت مواد معدنی بشدت افزایش می یابد. همچنین با اتوماتیک شدن تکنولوژی (ابزار تولید)، نیاز به کارگران کاسته شده است. بنابراین سرمایه موجب می شود که منابع طبیعی و منابع فکری بشر در دست سرمایه دار باشد و با استفاده از آن بیشترین تولید را با حداقل دستمزد بدست آورد. این امر منجر به ثروتهای بیکران می شود که شکاف طبقاتی را بشدت تشدید می کند. شکاف طبقاتی علاوه بر اینکه غیر انسانی است موجب تضعیف مشارکت سیاسی می شود و طبعا از ژرفای دموکراسی می کاهد. از طرف دیگر، سرمایه موجب می شود که غولهای اقتصادی مثل شرکتهای عظیم صنعتی بتوانند بر سیاست گذاری های جامعه تأثیر مستقیم بگذارند؛ در صورتیکه این تأثیر از طریق رأی مردم بدست نیامده است. مثلا سرمایه داران مخارج انتخاباتی احزاب یا کاندیداها را تأمین می کنند و طبعا انتظار دارند که در قانونگذاری و اجرا، جانب آنان را بگیرند. یا شرکتهای بزرگ، ارتباطات نزدیک و آسانی با مقامات مملکتی دارند و از این طریق هم بر سیاست اثر می گذارند. و مهمتر از همه چون سرمایه داران ارکان اقتصادی مملکت را در دست دارند، بسیاری از تصمیم گیریها و قانونگذاریهای اقتصادی و سیاسی، بدون توجه به نظر آنان امکانپذیر نیست. بنابراین نابرابری اقتصادی موجب نابرابری سیاسی می شود. درست است که در هنگام رأی دادن، هر کس حق یک رأی دارد، اما نفوذ و تأثیرگذاری سرمایه داران بسیار بیشتر از افراد عادی است. این مشکل در مورد شرکتهای عظیم چند ملیتی بسیار وخیمتر است. چون این شرکتهای با داشتن وضعیتی فرا ملی، براحتی خود را از اجرای قانون تمام ملتها رها می کنند و سر به هیچ قانونی نمی نهند. مثلا اگر تولید یا فروش کالائی در یک کشور ممنوع باشد یا مالیات سنگین داشته باشد، براحتی تولید و فروش را به کشور دیگری با مقررات سهلتر انتقال می دهند و یا بسیاری معاملات را در خارج از مرز کشورها انجام می دهند و این درحالیست که رگ اقتصاد جهانی در بسیاری موارد در چنگ آنانست. برای مثال کارتلهای نفتی را ملاحظه کنید که در حالیکه نبض اقتصاد جهانی در دست آنانست، تقریبا تن به قانون و بازرسی هیچ کشوری نمی دهند. مشکل عظیم دیگر شرکتهای بسیار بزرگ آنست که عملا رقابت، که لازمه ی بازار آزاد است و بفع مصرف کنندگان است، را از بین می برند و تقریبا قدرتهای انحصاری اقتصادی هستند و بدین طریق می توانند کالای تولیدی یا تجاری خود را تقریبا با نرخ دلخواه به مردم بفروشند.

- اقتصاد کاملا آزاد، کشور را در مقابل نوسانات قیمتها و معاملات بین المللی آسیب پذیر می کند و کشور را از تصمیم گیری مستقل در مورد سیاستهای اقتصادی خود تا حدودی محروم می کند.

- اقتصاد کاملا آزاد با کارگران و کارکنان طوری رفتار می کند که گویی کالائی مثل سایر کالاها هستند که قوانین عرضه و تقاضا شاملشان می شود و هرگاه نیاز به آنان نباشد اخراج می شوند. این رفتار با شأنی که حقوق بشر برای انسانها قائل است سازگاری ندارد.

### روش سوم: روش مبتنی بر حقوق بشر

با توجه به بی عدالتی های گسترده ای که در اقتصاد آزاد وجود دارد، تعجب آور نیست اگر نخستین کشورهای صنعتی اروپا، بازار آزاد را با حق دموکراتیک در تضاد می دانستند و در بیشتر دوره ی قرن نوزدهم در مقابل آن مقاومت می کردند. از جنگ دوم جهانی به این سو، دولتهای غربی برای حفاظت از افشار آسیب پذیر در مقابل نوسانات بازار، از طریق اعمال نظارت و دخالتهای اساسی در اقتصاد و تعدیل درآمدها و ایجاد نظامی مبتنی بر رفاه عمومی، در پی منطبق کردن اقتصاد بازار با دموکراسی و حقوق بشر بوده اند.

افراد بشر به صرف انسان بودن، دارای مالکیتها و حقوقی هستند. که در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی به آنها تصریح شده است. در فصلهای قبل، حقوق سیاسی و قضائی تا حدودی مورد بحث قرار گرفت. اما حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شامل:

- حق کار و مزد منصفانه:

ماده ۲۳ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بیکاری حمایت شود.

۲- همه حق دارند که بی هیچ تبعیضی، در مقابل کار مساوی، مزد مساوی بگیرند.

۳- هرکسی که کار میکند حق دارد مزد منصفانه و رضایت بخشی دریافت دارد که زندگی او و خانواده اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود.

ماده ۲۴ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

هر شخص حق استراحت، فراغت و تفریح دارد و به ویژه باید از محدودیت معقول ساعات کار و مرخصیها و تعطیلات ادواری با دریافت حقوق بهره مند شود.

ماده ۶ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

۱. کشورهای طرف این میثاق حق کارکردن را که شامل حق هر کس است به اینکه فرصت یابد بوسیله و کاری که آزادانه انتخاب یا قبول می نماید معاش خود را تأمین کند - به رسمیت می شناسند و اقدامات مقتضی برای حفظ این حق معمول خواهند داشت.

۲. اقداماتی که کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین اعمال کامل این حق به عمل خواهند آورد باید شامل راهنمایی و تربیت فنی و حرفه ای و طرح برنامه ها و خط مشی ها و تدابیر فنی باشد که از لوازم تأمین توسعه مداوم اقتصادی - اجتماعی و اشتغال تام و مولد است تحت شرایطی که آزادیهای اساسی سیاسی و اقتصادی را برای افراد حفظ نماید.

ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع عادلانه و مساعد کار که بویژه متضمن مراتب زیر باشد به رسمیت می شناسند:

الف - اجرتی که لااقل امور ذیل را برای کلیه کارگران تأمین نماید:

۱. مزد منصفانه و اجرت مساوی برای کار با ارزش مساوی بدون هیچ نوع تمایز به ویژه اینکه زنان تضمین داشته باشند که شرایط کار آنان پائین تر از شرایط مورد استفاده مردان نباشد و برای کار مساوی مزد مساوی با مردان دریافت دارند.

۲. مزایای کافی برای آنان و خانواده شان طبق مقررات این میثاق.

ب - ایمنی و بهداشت کار

ج - تساوی فرصت برای هر کس که بتواند در خدمت خود به مدارج مناسب عالیتتری ارتقاء یابد بدون در نظر گرفتن هیچگونه ملاحظات دیگری جز طول مدت خدمت و لیاقت.

د - استراحت - فراغت و محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی ادواری با استفاده از حقوق و همچنین مزد ایام تعطیل رسمی.

- حق خوراک، پوشاک، مسکن و تأمین اجتماعی:

ماده ۲۵ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش، به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود. همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی مستقل از اراده خویش وسایل امرار معاش را از دست داده باشد، از تأمین اجتماعی بهره مند گردد.

۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت ویژه برخوردار شوند. همهء کودکان، اعم از آن که در پی ازدواج یا بی ازدواج زاده شده باشند، حق دارند که از حمایت اجتماعی یکسان بهره مند گردند.

ماده ۱۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک پوشاک و مسکن کافی همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند.

کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین این حق، تدابیر مقتضی اتخاذ خواهند کرد و از این لحاظ اهمیت اساسی همکاری بین‌المللی براساس رضایت آزاد را اذعان (قبول) دارند.

۲. کشورهای طرف این میثاق با اذعان به حق اساسی هر کس به اینکه از گرسنگی فارغ باشد منفرداً و از طریق همکاری بین‌المللی تدابیر لازم از جمله برنامه‌های مشخصی به قرار ذیل اتخاذ خواهند کرد:

الف - بهبود روشهای تولید و حفظ و توزیع خواربار با استفاده کامل از معلومات فنی و علمی با اشاعهٔ اصول آموزش تغذیه و با توسعه یا اصلاح نظام زراعی بنحوی که حداکثر توسعهٔ مؤثر و استفاده از منابع طبیعی را تأمین نمایند.

ب - تأمین توزیع منصفانهٔ ذخایر (منابع) خواربار جهان بر حسب حوائج با توجه به مسائل (مبتلا به) کشورهای صادر کننده و وارد کنندهٔ خواربار (غذا).

- حق بهداشت

ماده ۲۵ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر که قبلاً ذکر شد.

ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت می‌شناسند.

۲. تدابیری که کشورهای طرف این میثاق برای تأمین استیفای کامل این حق اتخاذ خواهند کرد شامل اقدامات لازم برای تأمین امور ذیل خواهد بود:

الف - تقلیل میزان مرده متولد شدن کودکان، تقلیل مرگ و میر کودکان و رشد سالم آنان.

ب - بهبود بهداشت محیط و بهداشت صنعتی از جمیع جهات.

ج - پیشگیری و معالجه بیماری‌های همه گیر - بومی - حرفه‌ای و سایر بیماریها همچنین پیکار علیه این بیماریها.

د - ایجاد شرایط مناسب برای تأمین مراجع پزشکی و کمکهای پزشکی برای عموم در صورت ابتلاء به بیماری.

- حق آموزش و پرورش

ماده ۲۶ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش، و دست کم آموزش ابتدایی و پایه، باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه ای باید همگانی شود و دست یابی به آموزش عالی باید با تساوی کامل برای همه امکان پذیر باشد تا هر کس بتواند بنا به استعداد خود از آن بهره مند گردد.

۲- هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبهٔ شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت‌های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.

ماده ۱۳ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی:

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به آموزش و پرورش به رسمیت می‌شناسند.

کشورهای مزبور موافقت دارند که هدف آموزش و پرورش باید نمو کامل شخصیت انسانی و احساس حیثیت آن و تقویت احترام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد. علاوه بر این کشورهای طرف این میثاق موافقت دارند که آموزش و پرورش باید کلیه افراد را برای ایفای نقش سودمند در یک جامعه آزاد آماده سازد و موجبات تفاهم و تساهل و دوستی بین کلیه ملل و کلیه گروه‌های نژادی - قومی یا مذهبی را فراهم آورد و توسعه فعالیت‌های سازمان ملل متحد را به منظور حفظ صلح تشویق نماید.

دسته ی دیگر از حقوق انسانها، حق همه ی ملت بر کلیه ی منابع طبیعی یک کشور است. یعنی تمام افراد یک کشور دارای حق مساوی از زمین، معادن، مراتع، جنگلها و منابع آب هستند و مالکیت خصوصی غیر مساوی بر این منابع، غیر عادلانه است. امروزه در اکثر کشورهای جهان، اکثر مردم مالک زمین نیستند در حالیکه اکثر زمینها در مالکیت اقلیتی از مردم است. یعنی مالکان بزرگ زمینها را بناحق در اختیار دارند. همین بی عدالتی در مورد دیگر منابع هم وجود دارد. در صورتیکه باید کودکی که در خانواده ی فقیری متولد می شود با کودکی که در خانواده ی ثروتمندی متولد می شود، دارای حق مساوی از منابع کشور باشند.

یکی از دیگر حقوق انسانها، حق برابر کلیه ی انسانها از دانش و تکنولوژی است. دانش و تکنولوژی ملک بشر به معنی عام است و دانشمندان تولید کننده ی دانش نیز آنرا منحصر به خودشان نمی دانند. بنابراین دانش و تکنولوژی میراث عمومی بشریت است. البته شرکت یا فردی که تکنولوژی جدیدی را تولید می کند باید از ثمره ی آن بطور معقول و در طی زمان معین سود ببرد تا هم حق تلاش و مخارج او گزارده شود و هم مشوق تولید دانش و تکنولوژی بیشتر شود. این حق را در اصطلاح امروزی حق copyright می گویند و عادلانه و صحیح است. پس از گذشتن زمان copyright، تکنولوژی ملک عمومی بشریت می شود.

بنابراین افراد بشر حداقل دارای حقوق اساسی اقتصاد ی فوقند که باید این حقوق به آنان تعلق گیرد. در مورد چگونگی اعطای این حقوق، اختلاف نظر فراوان وجود دارد و راه حل نهائی وجود ندارد. اما روشهایی مورد تجربه قرار گرفته اند که در جهت تأمین این حقوق و سوگیری عادلانه دارند، نه اینکه عدالت کامل ایجاد کنند، که مهمترین این روشها عبارتند از:

اول: ایجاد موقعیت رشد یکسان (equal opportunity) برای همه ی افراد کشور. باید کودکی که در خانواده ی کم درآمدی یا نقطه ی دور دستی متولد می شود با کودکی که در مرکز یا در خانواده ی ثروتمندی متولد می شود، از امکانات آموزش و پرورش و رشد و کار یکسانی برخوردار باشند. بنابراین منابع فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی باید متناسب با جمعیت در سراسر کشور بطور مساوی توزیع شوند. البته واضح است که ایجاد موقعیت رشد صد در صد یکسان برای همگان غیر ممکن است، اما بطور نسبی و موفقیت آمیزی قابل اجراست، و در بسیاری از کشورهای دموکراتیک جهان سعی فراوان بر اجرای آن شده و عدالت نسبی را تأمین کرده است.

دوم: تأمین حداقل نیازهای زندگی برای کسانی که قادر به تأمین آن نیستند. یعنی همگان باید از غذا، لباس، مسکن، بهداشت و آموزش برخوردار باشند. لازمه ی این امر آنست که دولت در جهت رشد و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی کشور برنامه ریزی و سرمایه گذاری کند تا افراد جامعه بتوانند با داشتن کار مناسب، زندگی خود را تأمین کنند. اما بهر روی باز هم عده ای قادر به تأمین نیازهای اساسی زندگی خویش نیستند که دولت باید از منابع درآمد کشور و در صورت لزوم با گرفتن مالیات، این حقوق اساسی را برای آنان تأمین کند. این روش بطور نسبی در بسیاری از کشورهای دموکراتیک غرب اجرا شده و اثرات بسیار مثبت انسانی و اجتماعی در بر داشته است. البته مکانیسمهای تأمین این حقوق و تعریف حداقل نیازها و سود و زیانهای این روش، مورد بررسی و مناقشه ی فراوان است ولی در مجموع این روش هم انسانی است و هم بطور نسبی موفق بوده است.

سوم: مالکیت خصوصی به عنوان حقی طبیعی و بعنوان انگیزه ی تلاش و پیشرفت باید برسمیت شناخته شود و مورد پشتیبانی و تضمین دولت قرار گیرد. همچنین بازار آزاد و آزادی فعالیت‌های اقتصادی باید تأمین شود.

منتهی هم مالکیت خصوصی و هم بازار آزاد باید محدود و مقید به شرائطی باشند که به تأمین عدالت کمک کند، که در اینجا به مهمترین موارد آنان اشاره می شود:

- مالکیت خصوصی نباید شامل منابع طبیعی کشور شود. یعنی زمین، معادن، مراتع، جنگلها، دریاها و رودخانه ها و منابع آبی دیگر باید در اختیار دولت دموکراتیک باشد تا استفاده از این منابع و توزیع آنان تا حد ممکن عادلانه باشد و از سود این منابع همه ی ملت بطور یکسان استفاده کنند. البته اجرای این امر در زمان حاضر که بخش عظیمی از منابع ملی قبلا در مالکیت خصوصی است کار آسانی نیست و معضلات و مشکلات گسترده ای خواهد داشت و اجرای کامل آن تقریبا غیر ممکن بنظر می رسد. ولی قطعاً گامهای مثبتی حداقل از زمان حاضر به بعد می توان برداشت و وجود مشکلات، توجه گر بخشیدن حق مردم به افراد خاص نمی تواند باشد. برای مثال دولت می تواند زمین لازم برای مسکن را بطور نسبتا مساوی در اختیار همه ی خانواده های کشور قرار دهد و زمینهای کشاورزی را بصورت اجاره در اختیار کشاورزان قرار دهد ولی کشاورز نباید مالک باشد و هنگامیکه از ادامه ی کشت دست کشید حق نداشته باشد که زمین را بفروشد یا به ارث بگذارد و زمین در اختیار دولت باشد تا به کشاورز دیگری اجاره دهد. البته حق الزحمه و مخارج کشاورز قبلی بر روی زمین باید بطور عادلانه پرداخت شود. بهمین نحو زمینهایی که در اختیار صنایع و یا بنگاههای اقتصادی یا خدماتی قرار می گیرد نباید به مالکیت اشخاص در آید.

- لزوم نظارت کامل دولت بر کلیه ی امور اقتصادی و بخش خصوصی در جهت عادلانه کردن مسیر اقتصاد، تشویق و کمک به رشد اقتصادی و علمی و صنعتی کشور، تعدیل و معقول کردن مصرف منابع ملی، تأمین امنیت مالی، حفظ محیط زیست و سلامت مردم، رعایت استانداردها و جلوگیری از اجحاف بخش خصوصی.

- لزوم سرمایه گذاری دولت در امور اقتصادی بسیار بزرگ که از عهده ی بخش خصوصی بر نمی آید، مثل نفت، گاز، پتروشیمی و ذوب آهن.

- لزوم دولتی بودن یا نظارت شدید دولت بر امور اقتصادی که زندگی روزمره ی مردم به آن وابسته است. مثل ذخیره سازی و تأمین غذاهای اصلی مردم مثل گندم، و همچنین بهداشت و درمان، صنایع آب و برق و گاز.

- لزوم دخالت دولت در حد ضرورت برای جهت دهی عادلانه ی امور اقتصادی مثلا تعیین حداقل دستمزد برای کارگران، تأمین بیمه ی بیکاری و تضمین دیگر حقوق کارکنان و کارگران و همچنین مداخله ی دولت برای تضمین عادلانه بودن قیمت کالاها و حمایت از تولید کنندگان و مصرف کنندگان.

- تضمین رقابت آزاد اقتصادی توسط دولت. روشن است که اگر رقابت آزاد در امور اقتصادی وجود نداشته باشد، نظام سرمایه داری به ظالمانه ترین سیستم اقتصادی تبدیل می شود. هرگونه انحصار توسط بخش خصوصی بشدت نادرست و ظالمانه است و تنها در سایه ی رقابت آزاد است که کیفیت کالاها بهبود پیدا می کند و قیمت کالاها عادلانه تر می شود و حقوق مشتری بهتر تأمین می شود.

- لزوم نظارت دقیق دولت بر تجارت خارجی به سود صنایع و کشاورزی داخلی و به نفع مردم. لازمست که تجارت خارجی بطور کامل دولتی نباشد یعنی بخش خصوصی هم نقش داشته باشد. اما اگر دولت بر تجارت خارجی نظارت نداشته باشد، سودجویی شرکتهای تجاری خصوصی، اقتصاد داخلی بخصوص در کشورهای جهان سوم، را در معرض ورشکستگی قرار می دهند.

- لزوم عادلانه بودن مالیاتها. باید مرزی از درآمد برای مالیات تعیین شود. یعنی کسانی که در آمد کمتر از آن حد دارند از مالیات معاف شوند و مالیات بر درآمدهای بالاتر، بصورت تصاعدی افزایش یابد، بنحویکه ثروتمندان و سرمایه داران در صد مالیات بالاتری بپردازند. البته واضح است که تعیین در صد مالیات نیاز به کارشناسی دقیق اقتصادی دارد که هم عادلانه باشد و هم موجب ورشکستگی و تضعیف بخش خصوصی نشود.

- لزوم تعیین مالیات سنگین و تصاعدی بر ارث. ارث امکانات و پولی را در اختیار فرد قرار می دهد که برای آن تلاش نکرده است. بنابراین لازمست که بخشی از این ثروت به نفع جامعه مصرف شود.

- لزوم ایجاد یک سیستم کارآمد نظارت بین المللی بر شرکتهای بزرگ چندملیتی و جلوگیری از پیدایش غولهای اقتصادی غیر قابل کنترل که فرادولتی عمل می کنند.

## فصل ۷

### مزایای دموکراسی

در تأیید و توجیه دموکراسی دلائل متعددی توسط متفکران مختلف ذکر شده است که فصلهای ۱۴-۱۵ کتاب کوهن منبع خوبی برای این دلائل است. بنظر می رسد که کارآترین دفاع از دموکراسی، بیان شایستگیهای دموکراسی در عمل است. بهمین دلیل در این فصل بعضی مزایای دموکراسی را بطور خلاصه ذکر می کنیم. (بیشتر مباحث این بخش، برگرفته از فصل ۱۴ کوهن است).

#### ۱- دموکراسی خردمندانانه ترین نوع حکومت است.

در میان همه ی شکل‌های حکومت، دموکراسی تنها شکلی است که بیش از همه احتمال می رود که در درازمدت به خط مشی خردمندانانه بینجامد. این سخن بی این معنی نیست که در دموکراسی مردم دچار اشتباه نمی شوند، اما مهم اینست که در چه حکومتی بهتر و بیشتر می توان از خطاهای بزرگ اجتناب کرد و بهتر و راحتتر می توان خطاهای گذشته را اصلاح کرد؟ آیا زمانیکه خط مشی جامعه در دست یک یا چند نفر است (دیکتاتوری) و یا هنگامیکه خط مشی جامعه را اکثریت مردم (دموکراسی) تعیین می کنند؟

وجود فرد مستبدی که فوق العاده خردمند باشد، فوق العاده اخلاقی باشد، میل به قدرت نداشته باشد، بهترین افراد را بعنوان مسئولین انتخاب کند و عالیترین قوانین را وضع و اجراء کند و عدالت را در غایت خردمندی به اجرا در آورد، آرمانی است محال، چون چنین انسانی وجود خارجی ندارد. بقول استوارت میل "" این آرمان تصویری است یکسره باطل که در عمل از هر گول بی شاخ و دمی بی شعورتر و خطرناکتر در خواهد آمد"". لازمه ی چنین موجودی، استعدادها و توانائیهای فوق بشری است که در افسانه ها به شاهزادگان خیالی نسبت داده می شود. نگاهی به تاریخ بشری نشان می دهد که بقول میل "" در برابر هر یک فرد مستبد که گهگاه خرابی را اصلاح می کند، نود و نه مستبد دیگر قرار دارند که کاری جز خراب کردن ندارند"". ایرادهای استبداد فردی با همان درجه از اعتبار یا بیشتر د رمورد حکومت استبدادی گروهی کوچک نیز صادق است. احتمال وجود گروهی از رهبران فوق العاده خردمند و عمیقا خیر اندیش، از یافتن یک فرد با چنین مشخصاتی کمتر است.

اما دموکراسی خردمندانانه است چون: اول در دموکراسی از خرد و توانمندیهای جمعی استفاده می شود. دموکراسی امکان می بخشد و بر اینکار توفیق یافته است که در جامعه، خردی جمعی بوجود آورد، که بر خرد افراد معدود برتری دارد. چون هرچه افراد بیشتری در یک تصمیم گیری دخالت کنند، احتمال خطا کمتر می شود. برتری دموکراسی ناشی از آنست که از طریق مباحثه و مشاوره ی اجتماعی می توان به قضاوتهای جمعی و موشکافانه رسید. در حقیقت گرد آمدن داوریهای مردم موجب تعالی داوری آنان می شود.

دوم: دموکراسی بهترین زمینه ساز مدیریت علمی است. مدیریت علمی، مدیریتی است که در آن تصمیمها بر اساس تحقیقات و بررسی های علمی اتخاذ می شود. چون دموکراسی تصمیم گیری بر اساس قدرت و زور را حذف می کند، امکان تبادل آزاد اطلاعات و گفتگو و نقد فراگیر را فراهم می کند و طبعاً بهترین شرایط را برای

اظهار نظر و مشارکت متخصصان تأمین می کند. مثلاً در کشورهای دموکراتیک غربی، تدوین قوانین معمولاً مراحل زیر را می گذراند. در مورد موضوع، بحث آزاد و طولانی در رادیو تلویزیون و مطبوعات با مشارکت مردم و متخصصان انجام می گیرد. متخصصین دستگاههای اجرائی با در نظر گرفتن نتایج مباحثات قبلی در جامعه، قوانین اجرائی را تنظیم و پیشنهاد می کنند. سپس پیشنهادات دستگاههای اجرائی، توسط کمیته های علمی-تخصصی پارلمان مورد بررسی دقیق قرار می گیرد و نتیجه ی همه ی این بررسیها توسط اعضای پارلمان مورد بررسی و تصویب قرار می گیرد.

سوم: دموکراسی با پدیده ی انتخابات منجر به انتخاب افراد خردمند و توانا می شود. یعنی دموکراسی منجر به شایسته سالاری می شود. چون مردم بطور طبیعی سعی می کنند بهترینها را انتخاب کنند و نمایندگان مجلس و اعضای دولت هم تلاش می کنند که چهره ی مطلوبتری از خود در مقابل مردم نشان دهند.

چهارم: در حکومتهای دموکراتیک، اصلاح خطاها بسیار سهل است و اساساً دموکراسی در جهت نقد و اصلاح مستمر گام بر می دارد. در حالیکه، مستبدان حاضر به قبول خطاهای خود نیستند و این امر منجر به تکرار خطاها در اداره ی کشور و زیانهای جبران ناپذیر می شود. در صورتیکه در دموکراسی چون مدیریت جمعی است و تصمیم گیریها شورائی است و آزادی کامل جریان اطلاعات وجود دارد، خطاها، آشکار و پذیرفته و اصلاح می شوند. حتی اگر یک حزب یا رئیس جمهور منتخب، متوجه خطاهایش نشود و یا به آنها بی توجه باشد، رئیس جمهور یا حزب منتخب بعدی سعی میکند خطاهای حاکمان قبلی را پیدا کند و اعلام و اصلاح کند. در نتیجه دموکراسی در نقد مستمر است و این نقد دائمی موجب رفع خطاها و تکامل جامعه می شود. بنابراین دموکراسی دینامیک ترین و متکاملترین نوع حکومت است.

## ۲- دموکراسی، فساد سیاسی را به حداقل می رساند.

جاه طلبی، قدرت پرستی و منفعت طلبی موجب فساد حکومتی می شوند. یعنی موجب سوء استفاده از قدرت، سوء مدیریت، زورگوئی و ظلم و تصاحب حقوق ملت می شوند. قدرت آنقدر دلپذیر است که بخش عظیمی از جنگهای تاریخ، برای کسب و حفظ قدرت بوده است. استبداد میدان وسیع بدون مزاحمی برای این تمایلات فسادانگیز فراهم می کند. دیکتاتوری منجر به افسارگسیختگی اخلاقی فرد قدرتمند می شود، زیرا مانعی در راه انجام خواسته هایش نمی بیند. چون نگرانی از عدم انتخاب مجدد ندارد، آزادی بیان وجود ندارد که او را مورد نقد قرار دهند، نمایندگان واقعی مردم نیز وجود ندارند تا او را مورد پرسش قرار دهند و دستگاه قضائی هم اسیر فرد مستبد است. بنابراین هر گونه دخل و تصرف دلبخواهی در قدرت و اموال عمومی می تواند اتفاق بیفتد. استبداد ذاتاً فسادآور است. چون قدرت مطلق موجب فساد مطلق می شود. بعلاوه حتی اگر فرد مستبد آدم فوق العاده صالحی باشد (که پیدا نمی شود). افرادی که زیر نظر او اجزاء حکومت را تشکیل می دهند، بشدت به فساد آلوده می شوند. بقول انیشستین<sup>۱۱۱</sup> استبداد، افراد رذل را دور خود جمع می کند<sup>۱۱۱</sup>. حکومت استبدادی مملو از بی لیاقتی، ظلم، سوء استفاده، چپاول، مداحی مستبد، ذلت مردم و زیردستان و فردپرستی است.

دموکراسی مدعی نیست که برای حکومت، فرشتگان را بکار می گیرد، بلکه با وجود همه ی این تمایلات فسادانگیز در حاکمان، دموکراسی قادر است فساد سیاسی را به حداقل برساند. بقول پوپر<sup>۱۱۱</sup> دموکراسی سیستمی است که موجب می شود حتی حاکمان شریر نیز نتوانند فساد یا سوء استفاده ی جدی مرتکب شوند<sup>۱۱۱</sup>. زیرا در دموکراسی اولاً: حاکمان توسط مردم انتخاب می شوند و مردم سعی می کنند افراد درستکارتر را انتخاب کنند. ثانیاً: اگر یک مسئول سیاسی یا نماینده ی مردم مرتکب فساد شد، مردم او را از کار برکنار می کنند و بار دیگر او را انتخاب نمی کنند. بنابراین، مسئولین در حکومت دموکراتیک پیوسته نگران حذف شدن توسط مردم اند در نتیجه سعی می کنند دچار فساد نشوند. سوم: در دموکراسی قدرت پراکنده است و در دست یک نفر نیست، که موجب می شود سوء استفاده کمتر شود. چهارم: در دموکراسی دوره ی زمانی قدرت محدود است که کنترل بهتر مردم را بر حاکمان امکانپذیر می کند. پنجم: قوای سه گانه ی مستقل در دموکراسی بر یکدیگر نظارت دارند. مخصوصاً قدرت

حکومتی تحت کنترل و نظارت مجلس و دستگاه قضائی است. ششم: آزادی در حکومت دموکراتیک موجب نظارت دائمی دستگاههای خبری و مطبوعات و مردم بر صاحبان قدرت می شود.

### ۳- دموکراسی عادلانه ترین نظام حکومتی است.

در میان همه ی نظامهای حکومتی، احتمال بیشتری میرود که حکومت دموکراتیک به رفتار درست و عادلانه با افراد جامعه منجر شود. منظور از عدالت، رسیدن حق هر کس به خود اوست. اگر همه یا اکثریت اعضای جامعه در فرایند تصمیم گیریها مشارکت کنند، مجموعاً تصمیمهای عادلانه تری گرفته خواهد شد نسبت به زمانیکه یک یا چند تن تصمیم بگیرند.

چون در دموکراسی خود مردم اعضاء حکومت را برمی گزینند، دموکراسی بیش از هر نظام دیگری منافع و خواستههای مردم را در نظر می گیرد. چون مردم عادی بهترین قاضی برای تشخیص عادلانه بودن خدمات دولتی هستند و همانها هستند که دولت را برمی گزینند یا برکنار می کنند، می توانند کسانی را به نمایندگی خویش برگزینند که خط مشی عادلانه تری دارند. سرشت دموکراسی، چون منبعث از مردم است، گرایش به توزیع عادلانه ی کالاها و خدمات دارد. یعنی سعی می کند امکانات، خدمات و منافع را با خواسته های عموم مردم تطبیق دهد. گرایش طبیعی دموکراسی به تأمین عدالت برای مردم، هیچ جا آشکارتر از قلمرو اقتصادی نیست. بی عدالتی اقتصادی دو شکل عمده دارد. یکی فقیر شدن توده ها یا شکاف شدید اقتصادی بین ثروتمندان و توده ی مردم. دوم: توزیع غیر عادلانه ی کالاهای اقتصادی. واضح است که توده ی مردم به هیچکدام از این دو نوع بی عدالتی اقتصادی راضی نیستند و بطور طبیعی افرادی را به حکومت می گمارند که با این بی عدالتی ها مبارزه کنند. ظهور بی عدالتی های فوق در حکومت استبدادی بسیار محتملتر است و برطرف کردن این بی عدالتی ها در حکومت دموکراتیک خیلی محتملتر است.

عدالت قضائی واقعی فقط در دموکراسی ممکن است. چون تنها در حکومت دموکراتیک است که دستگاه قضائی آزاد، مستقل و بی طرف است و می تواند بدون تطمیع و تهدید قضاوت کند. در حکومتهای غیر دموکراتیک محال است که دستگاه قضائی زیر فشار مستبدان، نظامیان و نیروهای امنیتی نباشد. در مجموع هیچ نظامی بغیر از دموکراسی قادر نیست که جهت گیری مثبت عادلانه هم در سیاست و هم در اقتصاد و هم در قضاوت داشته باشد.

### ۴- دموکراسی موجب حل آشتی جویانه ی جدالها می شود.

دموکراسی بیش از هر نظام دیگری زمینه ی خشونت و نیاز به خشونت را از بین می برد. نگاهی به تاریخ، بخوبی نشان می دهد که دموکراسی موفق ترین نظام در حل مسالمت آمیز جدالها بوده است، چون: اولاً: در دموکراسی توافق عمومی وجود دارد که مردم خواستهها و اختلافات خود را از طریق مباحثه و گفتگو حل کنند. هر کس می داند که رأی او اهمیت دارد و شنیده می شود و اگر بتواند دیگران را با استدلال قانع کند، می تواند نظر خود را به تصویب برساند و به اجرا در آورد؛ بنابراین دلیلی یا نیازی به خشونت نمی بیند. دوم: در دموکراسی مردم به این علو عقلی می رسند که اگر در رأی گیری در اقلیت قرار گرفتند، به رأی اکثریت احترام بگذارند. و اگر در اکثریت قرار گرفتند به حقوق و آزادیها و خواستههای اقلیت احترام بگذارند و موجب رنجش آنان نشوند، تا زمینه ی خشونت فراهم نشود. اکثریت حاکم می فهمد که اگر می خواهد باز هم در انتخابات برنده شود باید با همه ی مردم بطور انسانی رفتار کند و خشم و نفرت آنان را بر نینگیزد، بهمین دلیل سعی می کند تصمیم های افراطی و خشونت برانگیز نگیرد.

سوم: در دموکراسی راههای قانونی برای اقلیت باز است تا خواسته هایش را بطور مسالمت آمیز دنبال کند. لازم نیست که اقلیت خشم خود را فروخورد و خاموش شود. اقلیت از تمام آزادیهای لازم، مثل آزادی تشکیل حزب،

آزادی تجمع و تظاهرات، آزادی بیان، آزادی داشتن مطبوعات و حتی آزادی داشتن رادیو و تلویزیون، برخوردار است تا بطور انسانی بتواند خواسته هایش را تبلیغ و دنبال کند.

چهارم: مردم در دموکراسی می فهمند که راه رسیدن به خواستهها، اطلاع رسانی، استدلال و اقناع دیگر شهروندان است. بدین طریق گروههای سیاسی می توانند به افزایش جمعیت طرفداران خود بپردازند و به قدرت برسند و یا خواسته هایشان را به تحقق برسانند. همچنین مردم در دموکراسی فهمیده اند که اقدام خشونت بار موجب نفرت دیگر شهروندان از آنان و موجب از دست دادن طرفدارانشان می شود. یعنی با اقدام خشونت بار احتمال رسیدن به خواسته هایشان کاسته می شود.

پنجم: تغییر پذیری دموکراسی و آرام بودن تغییرات در دموکراسی، زمینه ی خشونت را از بین می برد. دموکراسی بیش از هر نظام دیگری آماده ی پذیرش تغییرات ضروری است؛ به بیان دیگر دموکراسی در مقابل تغییرات لازم مقاومت نمی کند تا به خشونت بینجامد. چون مردمی که نیاز به تغییر در زمینه ای را احساس می کنند، کسانی را انتخاب می کنند که آن تغییرات را انجام دهند. بنابراین نیازی نیست که تغییر از طریق خشونت تحقق پیدا کند. از طرف دیگر تغییرات در دموکراسی آرام و معقول است. چون تغییرات با مدتها بحث و گفتگو و با بررسیهای مفصل انجام می گیرد، منجر به زیانهای فاحش غیر قابل تحمل برای شهروندان نمی شود که منجر به خشونت شود. در صورتیکه در استبداد یک نفر یا چند نفر بدون بررسیهای آزاد دست به ایجاد تغییرات فاحش می زنند که معمولاً منجر به مقاوت توده ها یا اقشار زیان دیده می شود. نمونه ی اینگونه تغییرات در تمام کشورهای کمونیستی اتفاق افتاد.

#### ۵- دموکراسی، وفاداری و تعهد ملی را افزایش می دهد و قومیت گرایی افراطی را می کاهد.

دموکراسی بیش از هر نظام دیگری، وفاداری عاقلانه را نسبت به کشور تقویت می کند و از تجزیه طلبی قومی جلوگیری می کند چون:

اولاً: برخلاف دیکتاتوری، دموکراسی یک قالب زبانی یا فرهنگی یا قومی را به همگان تحمیل نمی کند و هیچ قومیت و یا زبان خاصی را به زور سرکوب نمی کند. بنابراین در دموکراسی، قومیتها و فرهنگها و ادیان و عقاید مختلف، همگی فرصت ظهور و پرورش دارند. که موجب می شود از طرفی وفاداری و علاقه ی عاقلانه و آگاهانه ی شهروندان را به ملت و کشوری که چنین امکاناتی را برایشان فراهم کرده افزایش دهد و از طرف دیگر نیاز به تجزیه طلبی را از بین ببرد. چون بسیاری از تجزیه طلبی ها با این دلیل ایجاد می شود که یک قوم نمی تواند فرهنگ و زبان و عادات خود را حفظ کند و حقوقش تأمین نمی شود، بنابراین راه را در جدائی از کشور می یابد. ولی در دموکراسی هیچیک از این عوامل جدائی، وجود ندارند بنابراین دلیل معقولی برای تجزیه طلبی وجود ندارد.

دوم: در دموکراسی، هر فرد، کشور و حکومت را از خود می داند نه بیگانه. چون می داند که این حکومت تنها از خواست تک تک مردم نشأت گرفته و در این کشور او و نظر او، بعنوان یک شهروند، محترم است. و می داند که اگر در اقلیت هم قرار بگیرد بازهم مورد احترام اکثریت است و حقوقش ضایع نمی شود و امید آن وجود دارد که با تلاش وی و همفکرانش بتوانند رأی بیشتری بیاورند و نقش بیشتری در حکومت ایفا کنند. بنابراین نوعی وابستگی عمیق بین هر شهروند و ملیت ایجاد می شود.

سوم: در دیکتاتوری ها وفاداری و عشق به فرد خاص، یعنی رهبر، به مردم تحمیل می شود که طبیعتاً این وفاداری صوری و ناپایدار است. در حالیکه در دموکراسی، وفاداری ملی، وفاداری به ملت و کشور و قانون است نه وفاداری به فرد خاص، که بسیار معقولتر و پایدارتر است.

به دلائل فوق است که کشورهای دموکراتیک پایدارترین ملیت ها و کشورها ی تاریخ را تشکیل داده اند. نگاه کنید به آمریکا، این کشور عظیم و گسترده، با ۵۲ ایالت که هر کدام در حد کشور کوچکی هستند، اما هیچکدام تقاضای تجزیه ندارد و همگی افتخار می کنند که عضو چنین جامعه ی قدرتمند و آزادی هستند. نگاه کنید به اروپا، که پس از پیدایش دموکراسی در آن، نه تنها تجزیه ای صورت نگرفته بلکه با تشکیل اتحادیه ی اروپا، بیش از ۲۰

کشور اروپائی، هر روز به هم نزدیکتر می شوند. اما نگاه کنید به شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی کمونیستی، به محضی که زور از سرشان برداشته شد بسرعت دچار فروپاشی و تکه تکه شدند. این نشان می دهد که وفاداری معقول ملی در دموکراسی بهتر رشد می کند تا هر نظام دیگری و افراطی گری قومی نیز در دموکراسی بوجود نمی آید که منجر به تجزیه ی کشور شود.

#### ۶- دموکراسی پایدارترین نوع حکومت است.

ما با چشم می بینیم که عملاً حکومت‌های دموکراتیک پایدارترین نوع حکومتند. مثلاً نگاه کنید به کشورهای دموکراتیک اروپائی که اکثر قریب به اتفاق آنان، چند صد سال است که حکومت پایدار بدون کودتا و بدون انقلاب و بدون تزلزل جدی داشته اند، چون:

اولاً: اصل تعریف دموکراسی تضمین کننده ی پایداری آنست. دموکراسی یعنی حکومت مردم بر خودشان، یعنی هر شهروند حق حکومت بر خودش دارد. کدام انسان عاقلی است که این کرامت و حق بزرگ را نپذیرد، و حاضر باشد سر به بردگی دیکتاتور بسپارد.

دوم: چنانچه قبلاً اشاره شد در دموکراسی، وفاداری ملی، وفاداری به ملت و کشور و قانون است نه وفاداری به فرد خاص، که بسیار معقول و پایدار است. وفاداری و عشق به یک فرد مثلاً رهبر، نه پایدار است و نه فراگیر؛ بنابراین حکومت استبدادی بشدت متزلزل است. اما شهروند دموکراسی سر پیش کسی خم نمی کند و فرد و گروه خاصی را نمی پرستد، بلکه به خواست و قانون ملت وفادار است و احترام می گذارد که عیناً احترام به خودش است و کدام عاقلی است که بر علیه خود بشورد. در دموکراسی افراد می روند و می آیند ولی نظام دموکراتیک پیوسته بر جاست.

سوم: یکی از علل ناپایداری حکومت‌های استبدادی این است که مستبد حاضر نیست از قدرت کنار برود و می خواهد به هر قیمتی حکومت را حفظ کند. در چنین شرائطی مخالفان دیکتاتور مجبور به براندازی و تخریب حکومت می شوند. اما در دموکراسی، حاکمان با خواست مردم می آیند و بدون هیچ زحمتی با خواست مردم می روند و ساختار حکومتی و قانون بطور استوار باقی می ماند. عمل تحویل دادن قدرت حکومتی به رقیبان به تبعیت از اراده ی توده های رأی دهنده از جمله شریفترین جلوه ها و استوارترین نشانه های دموکراسی است. چهارم: علت دیگر ناپایداری حکومتها، بی توجهی به خواست و حقوق مردم است که مردم را از حکومت متنفر می کند و بر علیه حکومت می شوراند. اما در دموکراسی خود مردمند که به دنبال تأمین خواست خودند و حاکمانی را برمی گزینند که به خواست و حقوق آنان توجه بیشتری داشته باشند.

#### ۷- دموکراسی آزادی بیان را ارتقاء می دهد.

قبلاً گفتیم که آزادی از جمله آزادی بیان از پیش شرطهای دموکراسی است. یعنی بدون این آزادیها دموکراسی تحقق نمی یابد. بکارگیری و پشتیبانی آزادی بیان در دموکراسی، موجب رشد و تعمیق آزادی بیان هم می شود. البته این بشرطی است که شهروندان و دولت‌های دموکراتیک باندازه ی کافی عاقل باشند که آزادی بیان را با بی بند و باری اخلاقی یکسان نگیرند. آزادی مورد دفاع دموکراسی، آزادی خرد است نه آزادی شهوت و بی اخلاقی. آزادی شهوت درست بر عکس، موجب تضعیف و سطحی کردن آزادی بیان می شود و مشارکت و استفاده ی عموم را از آزادی خرد می کاهد. در این مورد در فصل "دموکراسی، آزادی و اخلاق" بطور مبسوط سخن گفتیم.

#### ۸- دموکراسی رشد فکری را می افزاید.

استبداد برای دوام خود، نیاز به بی خبر نگاه داشتن مردم و ناتوان کردن فکری آنان دارد. در حکومت‌های استبدادی جریان اطلاعات و نوع اطلاعاتی که در اختیار مردم قرار می گیرد به خواست حاکمان است و پیوسته تلاش می شود که مردم، از نحوه ی اجرای امور مملکت و امور سیاسی بی اطلاع باقی بمانند تا برای حکومت در دسر

ایجاد نکنند. حکومت استبدادی تنها بخشهای سطحی از اطلاعات را، آنهم بصورت دستچین شده و تحریف شده در اختیار مردم می‌گذارد بنحویکه آن اطلاعات به نفع دستگاه حاکمه باشد و مردم را نسبت به مستبد خوشبین کند. محدودیت و انحرافی بودن شدید اطلاعات در استبداد، طبعاً موجب بی‌خبری و جلوگیری از رشد فکری مردم می‌شود. این یکی از دلائلی است که مردم در حکومت استبدادی، ناتوان و کودک اندیشه بار می‌آیند و خود را لایق اداره‌ی امور خویش نمی‌بینند و برای اداره‌ی امور اجتماع، بدنبال آزمایه‌تران که همان مستبدان باشند، می‌گردند.

در مقابل، دموکراسی برای حفظ و دوام خود نیاز به آگاه کردن مردم و رشد فکری آنان دارد. جریان وسیع اطلاعات در دموکراسی و بحثهای آزاد مستمر در وسائل ارتباط جمعی، موجب افزایش دامنه‌ی اطلاعات مردم و تعمیق اندیشه‌ی آنان می‌شود. بهمین دلیل است که مردم رهبران سیاسی را نمی‌پرستند و برخلاف حکومت استبدادی، مردم خود را لایق اداره‌ی امور کشورشان می‌دانند و از رفتن رؤسا هراسی ندارند.

در حکومت‌های استبدادی دستگاه‌های خبری یا در مالکیت دولتند و یا بدقت توسط دولت کنترل می‌شوند، در حالیکه در دموکراسی، مطبوعات و دیگر دستگاه‌های خبری از دولت مستقلند و با آزادی کامل و بدون هراس، اطلاعات و اخبار را در اختیار مردم می‌گذارند و با بحث‌های همه‌جانبه و مشارکت دادن مردم در مباحثات، رشد فکری مردم را می‌افزایند.

در حکومت‌های استبدادی، آموزش و پرورش و دانشگاه هم در اختیار دولتند و دولت بدقت مواظب است که در مورد امور اجتماعی و سیاسی چیزهایی آموزش داده شود که به نفع استبداد باشد. مثلاً سعی می‌کنند ایدئولوژی مؤید استبداد را به کودکان بیاموزند. چنانچه در جمهوری اسلامی ایران، عشق و اعتقاد به ولایت فقیه را در تمام سالهای آموزش ابتدائی، راهنمائی، متوسطه و دانشگاه به کودکان و جوانان می‌آموزند و از انواع حیل‌ها برای این امر استفاده می‌کنند. همچنین دولت استبدادی مواظب است که جوانان در امور اجتماعی و سیاسی، بیش از اندازه آگاه نشوند و توان فکری آنان بیش از حد دلخواه حکومت بالا نرود. تلاش استبداد آنست که جوانان را افرادی مطیع و بدون استقلال فکری بار بیاورد. هر چه مردم کمتر بدانند برای استبداد بهتر است. استبداد به یک سیستم نظامی مشابه است، که برای اطاعت بی‌چون و چرای دستورات نظامی، لازمست که زیردستان از حداقل اطلاعات، فقط در حد نیاز برای انجام مسئولیتشان، آگاه شوند و نه بیشتر. برخلاف استبداد، در دموکراسی برنامه‌ریزیهای آموزش و پرورش توسط متخصصان تدوین می‌شود نه سیاستمداران و دانشگاه‌ها نیز مستقل از دولتند و دولت نمی‌تواند در آنان دخالت کند. از طرف دیگر، دموکراسی به شهروندان عاقل بافکر نیاز دارد و تلاش می‌کند که این ویژگیها در شهروندان رشد یابند. دولت، مسئولین آموزش و پرورش، معلمان و اساتید، خبرنگاران و دیگر مسئولین فرهنگی و همچنین شهروندان بخوبی می‌دانند که دوام حکومت مردم بر خودشان، مستلزم افزایش حیطة و عمق آگاهی و اندیشه و اعتماد به نفس مردم است و طبعاً تلاش می‌کنند که آگاهی و عمق فکری مردم افزایش یابد.

در استبداد، مشارکت واقعی مردم در امور سیاسی، وجود ندارد که موجب تضعیف فکری مردم می‌شود. در مقابل، در دموکراسی، مشارکت مردم در انتخابات و در جامعه‌ی مدنی، موجب رشد آگاهی و توان فکری مردم می‌شود.

#### **۹- دموکراسی موجب ارتقای شرائط روانشناختی خود می‌شود.**

هر نوع حکومت منش هائی را رشد می‌دهد که با آن حکومت مناسب است. استبداد خوی استبدادی را پرورش می‌دهد. تقریباً هر فرد از یک جامعه‌ی استبدادی، خود یک مستبد کوچک است. افرادی مطیع رده‌های بالا و سرکوبگر رده‌های پائین، گریزان از مشارکت دادن دیگران و عاشق خودرأیی و فرماندهی، پیوسته بدنبال جاسوسی و به دام انداختن دیگران، عاشق و مترصد تصاحب قدرت و عاشق مداحی و ذلت زیردستان. تناسب تشکیلات نظامی با تشکیلات استبدادی و احساس قدرت در تشکیلات نظامی و نیاز به قدرت نظامی برای سرکوب مردم، موجب میشود که تشکیلات استبدادی، پیوسته در پی تقویت قدرت نظامی و نظامی کردن همه چیز باشد.

مثال روشن آن، استبداد دینی فعلی ایران است. که تشکیلات نظامی و نظامی گری را در تمام زوایای مملکت، تحت عنوان بسیج گسترش داده است و تلاش می کند هر فرد ایرانی یک نظامی مطیع و فداکار ولایت فقیه باشد تا جائیکه سعی می کنند که اساتید دانشگاهها را نیز در این قالب درآورند.

دموکراسی هم منش های خود را پرورش می دهد. تمام منش هائی که در فصل "شخصیت دموکراتیک" مطرح کردیم، در دموکراسی رشد می یابند و بالنده می شوند. تعویض مستمر مسئولین حکومتی و نقد آزاد آنان، به شهروندان می آموزد که هیچ فرد فرشته گونه و بی خطا و بی نقصی نیست. در دموکراسی، کسی فرد دیگری را نمی پرستد، کسی دست دیگری را نمی بوسد، کسی در مقابل دیگری خم نمی شود و کسی ذلیل دیگری نیست. گستردگی نقد خویش و دیگران و مخصوصا نقد مستمر عملکرد و شخصیتهای حکومتی، مردم را نقاد بار می آورد. بعلاوه در آموزش و پرورش دموکراتیک، به کودکان هنر نقد و اندیشه و خلاقیت را می آموزاند که هم برای حکومت دموکراتیک مفید است و هم در اعتلای دانش و تکنولوژی نقش دارد.

شهروندان، در تغییر پیوسته و تکامل اجتماع، لزوم آمادگی برای تغییر و قبول آنرا می فهمند و به تغییرات ضروری و متکامل، گردن می نهند.

به دور از خیالپردازیهای مستبدان و با متکی بودن همه چیز جامعه به دانش و تجربه، واقع گرائی را می آموزند. شهروندان دموکراسی، از هیچکس انتظار معجزه و حل نهائی مشکلات را ندارند و می فهمند که باید به حل تدریجی مشکلات و اصلاح نسبی امور، متناسب با واقعیات موجود، تن داد.

با مشارکت در امور اجتماع و دیدن خواستها و نظرات متفاوت، به لزوم مصالحه و سازش با دیگر انسانها، برای اداره ی بهتر و انسانی امور جامعه، پی می برند و از خودرأیی و لجاجت دست بر می دارند.

در همکاری با دیگران و انتقاد کردن از دیگران و شنیدن انتقاد آنان، همزیستی انسانی و تحمل و بردباری حتی در مقابل نظرات غلط را می آموزند و می فهمند راه پیشرفت به سوی کمال و درستی، تحمیل و زور و ناپردباری نیست.

شهروندان دموکراسی می آموزند که برای زندگی بهتر و اداره مطلوبتر جامعه، باید برون گرا باشند. سر به لاک خویش فرو نبرند و در مقابل جامعه، احساس مسئولیت کنند و در اداره ی فعال آن مشارکت کنند. قطعا مشارکت واقعی شهروندان در اداره ی جامعه، این برونگرایی و احساس مسئولیت را در آنان پرورش می دهد.

برخلاف استبداد که مردم را ذلیل و وابسته به مستبد می طلبد، دموکراسی مردم عزیز، صاحب رأی و دارای اعتماد به نفس می طلبد. مشارکت مردم در امور، ابراز نظر و ابراز وجود کردن، موجب پی بردن شهروندان به تواناییهای خویش و ایجاد اعتماد به نفس در آنان می شود.

بنابراین، بهترین محیط برای پرورش شخصیت دموکراتیک، محیط دموکراسی است. و نباید به بهانه ی نبودن شرائط روانشناختی دموکراتیک در مردم، تشکیل حکومت دموکراتیک را به تأخیر انداخت.

+++++

مراجع بخش اول به ترتیب میزان استفاده:

- Cohen Carl, Democracy, The University of Georgia Press, 1974.
- Beetham D. and Boyle K. Introducing Democracy, UNESCO, 2009.
- Arblaster Anthony, Democracy, Minnesota Press, 1994.
- Burdeau Georges, Le Liberalisme, Editions du Seuil, 1979.
- Locke John, A letter concerning toleration,

## بخش دوم

آیا احکام اسلام برای حکومت در جهان امروز مناسبند؟

## فصل ۸

### حقوق بشر و اسلام

در این فصل، دو اصل بسیار اساسی حقوق بشر یعنی اصل مساوات انسانها و اصل آزادی بشر را در اسلام مورد بررسی قرار می دهیم.

#### اصل برابری

ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر:  
تمام افراد بشر آزاد زاده میشوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند.

ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر:  
هر کس میتواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشا ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادیهای ذکرشده در این اعلامیه بهره مند گردد.

شیخ فضل الله نوری: “محال است با اسلام، حکم مساوات” (رسائل، اعلامیه ها و مکتوبات.. شیخ فضل الله نوری ج ۱ ص ۶۴)

تساوی انسانها، از اساسی ترین اصول حقوق بشر است که بدون آن، عدالت معنی نخواهد داشت. در اکثر فرهنگهای گذشته و ادیان، نوعی کاست (cast) یا طبقه بندی اجتماعی وجود دارد که افراد را بر اساس جنس، مذهب و غیره تقسیم میکنند و برای هر طبقه حقوق خاصی قائل می شوند. اسلام نیز اصولا تساوی انسانها را قبول ندارد و انسانها را بدلائل ذاتی مثل جنسیت یا اکتسابی مثل مذهب، متفاوت در ارزش و حقوق می داند. طبقه بندی اسلام شامل: مسلمان، غیر مسلمان، مرد، زن، برده و آزاد می شود. در اینجا به طبقه بندیهای مذکور می پردازیم.

#### کفار

قال النبی: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله، عصم منی نفسه و ماله (صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۸).

ترجمه: پیامبر گوید من مامور شده ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس کسی که لا اله الا الله بگوید جان و مالش از دست من در امان است.

شیخ فضل الله نوری (تاریخ مشروطه، کسروی ص ۲۹۴) “یک کلمه در نظامنامه ی آزادی قلم ذکر شد این همه مفسد روزنامه ها!! وای اگر آزادی در عقائد بود.”

ماده ۱۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

منشور حقوق بشر کوروش:

من امروز اعلام می کنم که هر کس آزاد است هر دینی را که میل دارد بپرستد.  
دین و آیین و رسوم ملت‌هایی را که من پادشاه آنها هستم محترم خواهم شمرد.

یکی از طبقه بندی های مردم در اسلام، تقسیم انسانها به دو طبقه ی عقیدتی مسلمان و غیر مسلمان (کافر) است. در قرآن لغت کافر در مورد تمام غیر مسلمانان بکار برده شده که شامل بی خدایان، مشرکان، بت پرستان، منافقان و اهل کتاب (یهودی و مسیحی) می شود. در حدود ۶۰٪ از آیات قرآن در مورد کفار بحث شده است. این آیات پر است از تحقیر و دستور کشتار و وعده ی مرگ و عذاب برای کفار. در حالیکه مسلمانان از همه ی حقوق و مزایا برخوردارند کفار از بیشتر حقوق انسانی محرومند و بخش اعظم کفار از حق حیات هم محرومند. در اینجا به احکام اسلام در مورد کفار می پردازیم.

- کفار پلیدند، مثل حیواناتند و از حیوانات هم بی شعورتر و گمراه ترند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ (توبه ۲۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حقیقت این است که مشرکان ناپاکند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (انفال ۵۵)!

ترجمه: بی تردید بدترین جنبندها پیش خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی‌آورند

.. وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ (محمد ۱۲)

ترجمه: و کسانی که کافرند مثل چارپایان لذت می برند و می‌خورند و جایگاه آنها آتش است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ (اعراف ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم دل‌هایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند آنها همان غافلانند.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (فرقان ۴۴)

ترجمه: یا گمان داری که بیشترشان (کفار) می‌شنوند؟ یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

### سیر تاریخی برخورد پیامبر با کفار

در مکه که پیامبر فاقد قدرت بود برخورد با کفار بصورت دعوت، برخورد ملایم و نهی جنگ بود فقط تهدید به آتش جهنم وجود دارد. از جمله آیات این دوران عبارتند از:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ: بگو ای کافران
۲. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ: آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم
۳. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و آنچه را من می‌پرستم شما نمی‌پرستید
۴. وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ و نه من پرستنده ام آنچه را شما پرستیدید
۵. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نه آنچه را من می‌پرستم شما پرستنده اید
۶. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ دین شما برای خودتان و دین من برای خودم

در بیش از ده آیه ی قرآن ذکر شده که وظیفه ی پیامبر فقط ابلاغ دین است یعنی وظیفه ی الزام و اجبار ندارد. مثلا:

ما علی الرسول الا البلاغ (مائده ۹۹) ترجمه: بر رسول جز ابلاغ نیست.

در آیه ی ۲۵۶ بقره به صراحت گفته شده که اکراه در دین نیست:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ: در دین اکراهی نیست.

و در آیه ی زیر دستور گذشت و ملایمت صادر شده است:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا  
وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره ۱۰۹)

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست

از اینگونه آیات بعضی روشنفکران مسلمان مثل دکتر شریعتی و برخی روحانیون کم اطلاع یا فریبکار، نتیجه گرفته اند که در اسلام آزادی عقیده وجود دارد. غافل (یا تغافل) از اینکه اینگونه آیات با دهها آیه ی بعدی، در دوران قدرت گرفتن پیامبر در مدینه، نسخ شده است.

در مورد نسخ برای کسانی که اطلاع ندارند توضیح کوتاهی می‌دهم: پیامبر برای رفع تناقضها یا تضادهای موجود در قرآن، روش بسیار زیرکانه ی نسخ را مطرح کرد بدین صورت که هر آیه ای که از نظر زمانی دیر تر نازل شده باشد و حکمش با آیه یا آیات قبلی در تضاد باشد، حکم قبلی را فسخ (نسخ) و حکم جدید را جایگزین می‌کند. آیه ی نسخ عبارتست از:

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره ۱۰۶)

ترجمه: ما هر آیه ای را نسخ کنیم یا آن را به فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا ماندنش را می‌آوریم مگر نمی‌دانی که خدا بر هر کاری تواناست.

اما دنباله ی مطلب: در حقیقت درآیه ی ۱۰۹ بقره (آیه ی قبلی) گفته شده " عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد" از مومنین خواسته که فعلا با کفار با ملایمت رفتار کنید تا دستور بعدی خدا برسد. دستور بعدی همانا جنگ با کافران است. و با نزول آیات متعددی مخصوصا در سوره ی توبه (که آخرین سوره ی نازل شده است) آیات آزادی عقیده و گذشت و ملایمت نسخ شدند و به پیامبر دستور داده شد که غیر مسلمانان را با زور شمشیر، مسلمان کند، در تفسیر طبری (ج ۱ ص ۴۹۰) که اولین و معتبرترین تفسیر مستند به سنت است در ذیل این آیه در دو حدیث از ابن عباس و قتاده، همین نسخ، مورد تایید قرار گرفته است. اما توضیح بیشتر:

لزوم غلبه ی اسلام بر همه ی ادیان (عدم همزیستی ادیان)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (آیه ۳۳ توبه)  
ترجمه: او (خدا) کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

بنابراین فرار است اسلام، علی رغم عدم تمایل کفار، بر تمام ادیان غلبه پیدا کند و همه ی مردم کره ی زمین به دین اسلام بگردند، چه تمایل داشته باشند و چه تمایل نداشته باشند. علی رغم عدم تمایل یعنی با زور. استفاده از زور برای این مقصود به صراحت در آیات زیادی آمده است که مورد بحث قرار خواهد گرفت.

وجوب دشمنی جاودانه بین مسلمانان و کفار

در آیات متعددی در قرآن، مسلمانان موظف شده اند که به هیچ وجه با کفار دوست نشوند از جمله:  
قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ (ممتحنه ۴)  
ترجمه: قطعاً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که به خدای واحد ایمان آورید.

و در آیه ی زیر حکم به نفی دوستی با کافر داده حتی با پدر و مادر و برادر کافر.  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (توبه ۲۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادراتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند.  
نتیجه ی این دسته آیات، دشمنی جاودانه با غیر مسلمانان است و ادعای رابطه ی دوستانه بین کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دروغی بیش نیست. عدم جنگ با کفار، زیستن در صلح مسلح است که مسلمانان هر لحظه منتظر زمان مناسب برای حمله اند. مسلمانان تنها می توانند قراردادهای موقتی آتش بس با غیرمسلمانان ببندند و بس. دقیقاً روشی که پیامبر در مدینه عمل می کرد. قراردادهای موقتی می بست تا بتواند با اطمینان از گروهی از کفار به گروههای دیگر کفار حمله کند و آنگاه که بر گروه دوم پیروز می شد به سراغ گروه طرف قرارداد می شتافت. این استراتژی پیامبر بود. مثلاً وقتی به مدینه آمد ابتدا قراردادهای صلح با طوائف مختلف یهودیان بست و در طول حضورش در مدینه در فرصتهای مناسب و به بهانه های کوچک، قراردادهای را یکطرفه لغو کرد و به آنان حمله کرد و آنانرا نابود ساخت.

وجوب جنگ فراگیر جاودانه با کفار

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (انفال ۳۹).

ترجمه: و با کفار بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد (اسلام غالب شود) پس اگر [از کفر] بازایستند قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

در احادیث متعدد هم به لزوم استفاده از زور برای مسلمان کردن تصریح شده است از جمله: قال النبی: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله، عصم منی نفسه و ماله (صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۸).

ترجمه: پیامبر گوید من مامور شده‌ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس کسی که لا اله الا الله بگوید جان و مالش از دست من در امان است.

دستور جنگ عام با اهل کتاب: یا مسلمان شوند یا مرگ یا جزیه و ذلت:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹ توبه)

ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق (اسلام) نمی‌گردند جنگ کنید تا با ذلت به دست خود جزیه دهند.

بر اساس این آیه و سنت پیامبر در جنگ با یهود، مسلمانان باید با اهل کتاب بجنگند تا اهل کتاب: - یا کشته شوند و کودکان و زنانشان به بردگی مسلمانان گرفته شوند و اموال و سرزمینشان به غنیمت (غارت) مسلمانان در آیند و

- یا مسلمان شوند که طبعاً با بقیه‌ی مسلمانان مساوی و همگی تحت حکومت اسلامی خواهند بود و - یا اگر خواستند دینشان را حفظ کنند (مسلمان نشوند) و زنده بمانند باید بخشی از درآمد خود را بطور مرتب به مسلمانان بپردازند و با ذلت و خواری در تحت سلطه‌ی حکومت اسلامی قرار گیرند.

پیامبر در مورد یهودیان بنی قریظه، حالت اول را اعمال کرد. در جنگ با یهودیان بنی قریظه، پیامبر آنان را بکلی پاکسازی قومی کرد. تمام مردان این قوم را باضافه‌ی تعدادی از زنان آنان که حدود ۷۰۰ نفر بودند قتل عام کرد و کلیه‌ی کودکان و دختران و بقیه‌ی زنان را به غلامی و کنیزی در آورد و مسلمانان در همان شب قتل عام، این دختران و زنان را برای کامگیری به خانه‌های خود بردند. همچنین کلیه‌ی اموال و زمینها و کشتزارهای آنان را غارت کرد. مدتی بعد پیامبر عده‌ای از این بردگان را در یمن فروخت و بجای آنها سلاح خرید (سیرت رسول الله: ترجمه‌ی سیره‌ی ابن اسحق، ص ۳۷۶ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۰۸۲).

اما حالت دوم: در زمان پیامبر تعداد انگشت شماری از یهود مسلمان شدند که طبعاً جدا از قوم خود در بین مسلمانان زندگی می‌کردند.

اما حالت سوم: جنگ با یهودیان خیبر است. بطور خلاصه: پیامبر روزهای طولانی با آنان جنگید تا هر پنج قلعه‌ی آنان را تسخیر کرد. هر قلعه که تسخیر می‌شد مردان آنان کشته می‌شدند و زنان و کودکان به بردگی گرفته می‌شدند و اموال آنان به غارت برده می‌شد. کنانه ابن ربیع رئیس یهود خیبر بود. پس از دستگیری، او را پیش پیامبر آوردند. پیامبر از او جایگاه پنهان کردن طلاهای بنی نضیر را خواست و او نمی‌گفت. پیامبر دستور شکنجه‌ی او را صادر کرد و او را بسیار شکنجه کردند و او محل طلاها را نگفت. نهایتاً در شرف مرگ در زیر شکنجه، پیامبر دستور بریدن سر او را صادر کرد.

صفیه زن زیبایی بود و همسر کنانه بود. پیامبر بعد از کشتار قوم او و کشتن پدر و کشتن شوهرش در زیر شکنجه، آن زن را به کنیزی برای خود برداشت و همان شب در چادر خویش با آن زن نزدیکی کرد و یکی از مسلمانان تا صبح از چادر کامگیری پیامبر محافظت می‌کرد.

پیامبر یک پنجم اموال غارت شده را برای خویش برداشت و آنرا بین خویشان، زنان و اهل بیت خود قسمت کرد و بقیه‌ی اموال را بین مسلمانان تقسیم کرد.

پیامبر با باقیمانده ی اهل خیبر که تسلیم شده بودند، قرارداد بست که، آنان روی زمینهای کشاورزی خودشان کار کنند و نصف محصول را بعنوان جزیه به پیامبر بدهند تا در امان باشند. البته عمر در زمان خلافتش، بنا به سفارش پیامبر، بقیه ی اهل خیبر را نیز از سرزمینشان بیرون کرد و املاکشان را مصادره کرد (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۴۱۶-۴۲۵).

بیش از هر کسی عمر بعد از پیامبر دستور مسلمان سازی را به اجرا در آورد. در اینجا بعضی شروط و محدودیتهائی که برای اهل ذمه (اهل کتاب که تحت حکومت اسلامی با جزیه و ذلت زندگی می کنند) توسط عمر وضع شده ذکر می شود که دلیل کردن اهل کتاب، از آن بخوبی پیداست:

"در شهرها یشان و اطراف آن کلیسا و کنیسه و صومعه نسازند. و برای راهبان عبادتگاه نسازند. و اگر این مراکز دینی خراب شده باشند حق تجدید بنای آنانرا ندارند. نباید مانع ورود مسلمین به خانه هایشان شوند و باید سه شبانه روز به مسلمانی که به خانه شان آمده غذا بدهند. نباید جاسوسی را پناه دهند. غش نسبت به مسلمانان را پنهان نکنند. مانع مسلمان شدن خویشانان نشوند. باید به مسلمانان احترام بگذارند و در مجالس، جلوی مسلمانان بر خیزند. باید هیچ چیزی از لباسشان شبیه مسلمانان نباشد، شامل شب کلاه، عمامه، کفش و فرق موی سر. نباید بر اسب سوار شوند. باید هیچ سلاحی از جمله شمشیر بر نگیرند. روی خاتم انگشترهایشان به عربی ننویسند. شراب نروشند. بزرگترین رؤسایشان باید جزیه را بپردازند (برای دلیل کردنشان). باید زنان به کمر ببندند (تا در اجتماع شناخته شوند). صلیب و کتب دینی شان را در راه مسلمانان آشکار نکنند. مردگانشان را در مجاورت مسلمین به خاک نسپارند. ناقوس را آهسته به صدا در آورند. صدایشان را در قرائت در کلیساها در حضور مسلمین بلند نکنند. صدایشان را بر مردگانشان بلند نکنند. شمعیهایشان را ظاهر نکنند... و اگر یکی از این شروط را اجرا نکنند دیگر اهل ذمه نخواهند بود و حلال است شبیه آنچه از اهل عناد و شقاق بر مسلمین حلال است (یعنی جان و مالشان بر مسلمین حلال خواهد شد) (کتاب الفقه فی الجهاد ص ۱۶۰)"

شبیه این شروط در کتب دیگر فقهی هم آمده است (مثلا: مغنی ۶۱۸/۱۰). اما اگر امروز مسلمانان بخواهند این احکام را در مورد اهل کتاب یعنی مسیحیان و یهود اجرا کنند، یعنی باید احکام فوق در مورد تمام ممالک مسیحی از جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، دیگر کشورهای اروپائی، کانادا، استرالیا و کلیه ی کشورهای دیگر مسیحی اجرا شود. جنگ، کشتار، بردگی و غارت آنان و در نهایت جزیه ی همراه با ذلت. جزیه ی همراه با ذلت یعنی چه؟ یعنی همگی با ذلت تحت امر حکومت اسلامی باشند. حق استقلال نداشته باشند. ارتش نداشته باشند. مذاهبشان را ترویج نکنند. قدرت اقتصادی و صنعتی نداشته باشند. حق حاکمیت بر خویش نداشته باشند. حق دخالت در امور سیاسی نداشته باشند و همه جا در مقابل مسلمانان ذلیل باشند و تحت امر حکومت ملا عمر در افغانستان و بقول شیعه تحت امر خامنه ای در ایران باشند!!! آیا این احکام بیشتر شبیه جوک نیست تا واقعیت؟ عاقل که هیچ آیا هیچ ابلهی می پذیرد که این احکام قابل اجرا باشد؟ و بالاتر از همه، آیا این احکام انسانی اند؟ عادلانه اند؟

### - جنگ با کفار غیر اهل کتاب

از نظر اسلام رفتار با کفار غیر کتابی (شامل پیروان کلیه ی ادیان دیگر [غیر از مسیحیت و یهودیت] و بی دینان) از آنچه گفته شد نیز بدتر است. یا مرگ یا اسلام. شق سومی ندارد. یعنی آنان نمی توانند زنده بمانند و دین خود را نگه دارند. جزیه و ذلت از آنان پذیرفته نیست، یا مرگ یا اسلام.

سوره ی توبه در اوج قدرت پیامبر نازل شده و آخرین دستورهای جنگی اسلام را ابلاغ می کند این سوره شدید الحن ترین سوره ی قرآن است و در این سوره است که آخرین آیات مربوط به جنگ مسلمان سازی نازل شده است:

توبه: وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ

يَنْفُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يَظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۚ! فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْصِرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ! ۵!

ترجمه: و این اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند اگر [از کفر] توبه کنید آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید پس بدانید که شما، خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از غذایی دردناک خیر ده (۳) مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید چرا که خدا پرهیزگاران را دوست دارد (۴) پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵) همانطور که از آیات فوق روشن است تنها راه نجات کفار از مرگ، اسلام آوردن است و لا غیر.

و آیه ی: وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (آیه ۳۶ توبه) ترجمه: و همگی با مشرکان (آنانکه بیش از یک خدا را می پرستند) بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

و آیات زیر که وجوب جنگ با کفار و منافقین و لزوم اعمال خشونت نسبت به آنان را بیان کرده: - يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس المصير (آیه ی ۷۳ توبه) ترجمه: ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (آیه ی ۱۲۳ توبه) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانید که خدا با تقوایپیشگان است.

و آیات زیر که لذت انتقام گیری را برای مومنین مطرح کرده: قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ! توبه ۱۴! وَيُدْهِبُ عُيُظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ! توبه ۱۵!

ترجمه: با آنان بجنگید خدا آنان را به دست شما عذاب و ذلیل می کند و شما را بر ایشان پیروزی می بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را شفا می دهد (۱۴) و خشم دل‌هایشان را می برد (لذت انتقام را به آنان می چشاند) و خدا توبه ی هر که را بخواهد می پذیرد و خدا دانای حکیم است (۱۵)

آیات فوق و آیات دیگر و سنت پیامبر تقریباً هر گونه تجاوز به کفار را مجاز می داند: مثلاً در آیه ی ۷۳ و ۱۲۳ توبه (فوق) دستور داده شده که به کفار سخت بگیرید و با آنان با خشونت رفتار کنید. این سخنگیری شامل موارد مختلف می شود از جمله:

- لزوم سخنگیری اقتصادی بر کفار: مثلاً پیامبر در دهها مورد گروههایی را برای کاروان زنی و چپاول اموال کفار ارسال کرد که بدر اولی و بدر و دهها مورد دیگر را شامل می شود. ضربه ی اقتصادی شامل غارت اموال کفار در جنگ هم می شود. غارت اموال کفار، یک روال عادی در جنگهای پیامبر بود. تقریباً روی هر جنگی دست بگذارید به خطا نرفته اید. شبیخون زدن و غارت اموال کفار بقدری پسندیده است که قرآن به ان قسم می خورد: فَالْمَغِيرَاتِ صُبْحًا! یعنی سوگند به غارت کنندگان در صبحدم (کسانیکه در صبحدم به کفار شبیخون می زنند و آنان را غارت می کنند).

در آیات متعددی در قرآن به مسلمانان وعده ی غنیمت (همان غارت) داده شده تا به جنگ تشویق شوند از جمله:

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ (فتح ۲۰). ترجمه: و خدا به شما غنیمت‌های فراوان وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما تسریع کرد. خود پیامبر هم گفته است که:

قال النبي: جعل رزقي تحت ظل رمحي (صحيح بخاری ج ۶ ص ۱۰۶۷). یعنی رزق من در سایه ی سرنیزه ام قرار داده شده است. به بیان دیگر، پیامبر افتخار می کند که روزی اش را با زور سرنیزه با کاروان زنی و غارت بدست می آورد. اصولاً در مدینه مسلمانان هیچ برنامه ی تولیدی یا تجاری نداشتند و تنها راه درآمد اقتصادی مسلمانان، سر نیزه بود. و با توجه به اینکه یک پنجم غنائم، به پیامبر میرسید، ثروت هنگفتی را برای پیامبر به ارمغان می آورد (برای اطلاع از بخشی از ثروت پیامبر، به تاریخ طبری ج ۴ مراجعه کنید). البته شخص پیامبر راههای درآمد دیگری هم داشت. شامل ۱- زکات و ۲- هدایا و ۳- صفی (بخشی از غنائم ارزشمند مثل اسب عالی، دختر یا زن یا کنیز زیبا و یا شمشیر عالی، که پیامبر قبل از تقسیم غنائم، برای خود دست چین می کرد) و ۴- انفال و ۵- فیه، فیء اموالی بود که کفار یا اهل کتاب از ترس مسلمانان به پیامبر می دادند تا در امان باشند. فدک فیء است. فدک دهکده ای بسیار آباد و سرسبز و پر درآمد بود که ملک یهودیان بود. بدنبال فتح خیبر، یهودیان فدک از ترس پیامبر، فدک را به پیامبر دادند تا جانشان در امان باشد و پیامبر فدک را به دخترش فاطمه داد (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۴۲۵). در این غارها به نیاز و زندگی صاحبان اصلی اموال توجهی نمی شد. شترها، گوسفندان، مواد غذایی و کشتزارها و نخلستانها به غارت می رفت بدون اینکه توجه شود که افراد باقیمانده ی غارت شده چگونه می توانند زنده بمانند. مثلاً در جنگ با یهودیان بنی نضیر، پیامبر به یهودیان اجازه داد که هر سه نفر یک بار شتر از اموال خویش بردارند و مابقی را بگذارند و بروند. کشتزارها و خانه ها و بقیه ی اموالشان ماند. یعنی راه کسب روزی و درآمد و محل سکونت نداشتند و راه بیابان پیش گرفتند (تاریخ طبری ج ۳ و سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۳۵۴).

یکی دیگر از روشهای سختگیری اقتصادی که پیامبر بکار گرفت بریدن نخلهای بنی نضیر بود (مرجع فوق). یعنی تباہ کردن دارائیهای کفار حتی مزارع. آیا امروزه، دزدی، غارت و چپاول اموال غیر مسلمانان، کاری شدنی و پذیرفتنی است؟ و با چنین کارهایی، اساساً جهان امنی برای زندگی باقی خواهد ماند؟!

### - ترور

قرآن به صراحت مسلمانان را به ترور کفار امر می کند: **فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِنَّا تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ! توبه ۵!**

ترجمه: پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵)

جملات: "هر کجا یافتید بکشید" و "در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید" بوضوح روش ترور را تجویز می کنند.

علاوه بر این، پیامبر تقریباً کلیه ی افرادی را که به نحوی به او توهین کرده بودند ترور کرد از جمله: ترور عصماء دختر مروان. عصماء زنی شاعر بود و شوهرش را مسلمانان کشته بودند وی در اشعار خود بر اسلام عیب می گرفت. پیامبر عمیر بن عدی را برای کشتن او فرستاد. عمیر شبانه وارد خانه ی عصماء شد. کودکانش در کنار او خوابیده بودند از جمله کودک شیر خواری بر سینه ی مادر قرار داشت. عمیر کودک را کنار زد و آنچنان با شمشیر بر سینه ی عصماء فرو کرد که شمشیر از پشت عصماء خارج شد. سپس خود را برای نماز صبح به پیامبر رسانید و مورد تمجید پیامبر واقع شد. و از پیامبر سؤال کرد که آیا مشکلی پیش می آید. پیامبر گفت برای این امر

دو بز هم بهم شاخ نمی زنند (یعنی هیچ اتفاقی نمی افتد و هیچ اهمیتی ندارد. دقت کنید که اکنون کودکان کوچک و کودک شیرخواره ی عصماء، پدر و مادر نداشتند ولی این امر برای پیامبر هیچ اهمیتی نداشت). (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۵۳۷ و سیره ی حلبی ج ۳ ص ۱۵۷).

آیا امروز می توان به ترور غیر مسلمانان دست زد؟ البته طالبان و ولایت فقیه می گویند آری. و سالهاست در حال ترورند. ولی آیا این روش قابل دوام است؟ آیا انسانی است که ما چون مسلمانیم حق داشته باشیم که انسانهای بیگناهی که مسلمان نیستند را ترور کنیم؟.

#### - نیرنگ به کفار مجاز است -

قال النبی: الحرب خدعه (کنز العمال ج ۴ ص ۲۰۱)

ترجمه: پیامبر گفته که جنگ نیرنگ است.

با توجه با اینکه ما در حال جنگ دائمی با غیر مسلمانان هستیم (بجز قراردادهای آتش بس موقتی و تاکتیکی) بنابراین ما مجاز به خدعه زدن دائمی به آنانیم.

در قرآن هم خداوند بعنوان برترین حيله گر (مکار) معرفی شده که به کفار نیرنگ میزند تا آنان را شکست دهد و به جهنم بفرستد. از جمله:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ (نساء ۱۴۲)

ترجمه: منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آنکه خدا به آنان نیرنگ می زند

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ! آل عمران ۵۴!

ترجمه: و کفار نیرنگ ورزیدند و خدا نیرنگ زد و خداوند بهترین حيله گران است.

پیامبر در برخورد با کفار نیرنگ بکار می برد از جمله در جنگ خیبر و ترور کعب بن اشرف. در ترور کعب، پیامبر شبانه برادر رضاعی او را با چند تن دیگر به در خانه ی وی فرستاد. برادر رضاعی از اعتماد کعب به خودش استفاده کرد و کعب را از خانه بیرون آورد و او را کشتند. (سیرت رسول الله: ترجمه ی سیره ی ابن اسحق، ص ۳۱۶).

بنابر این نیرنگ به کفار کار پسندیده ای است. آیا نیرنگ زدن به غیر مسلمانان انسانی و قابل اجرا است؟ آیا با این روش هیچ کشوری در جهان می تواند به مسلمانان اعتماد کند؟ و آیا ارتباطات و تبادلات عظیم بین ملتها با دغلكاری یکطرف، امکانپذیر است؟.

#### - همه چیز کفار برای مسلمانان حلال است -

با توجه به آنچه از قرآن و سنت ارائه شد روشن می شود که جان و مال و ناموس و سرزمین کفار بر مسلمانان حلال است مگر اینکه مسلمان شوند.

در حدیثی که قبلا هم ذکر شد. پیامبر، جان و مال کافر را هدر می داند مگر اینکه مسلمان شود:

قال النبی: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله، عصم منی نفسه و ماله (صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۸).

ترجمه: پیامبر گوید من مامور شده ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس کسی که لا اله الا الله بگوید جان و مالش از دست من در امان است.

در حدیث مفصلی از امام صادق (کافی ج ۵ ص ۱۱) آمده است:... و من كان منهم فی دار الحرب حل لنل سببهم و اموالهم و لم یحل مناكحهم و لم یقبل الا الدخول فی دار الاسلام او الجزیه او القتل.

ترجمه: اهل کتابی که در دارالحرب هستند (جزیه نمی پردازند) کنیز گرفتن از آنان (به عبارت ساده یعنی دزدیدن و یا اسیر گرفتن زنان و دخترانشان برای کنیزی) و اموالشان برای ما حلال است. و ازدواج با آنان برای ما جایز نیست

(یعنی نمی توانیم از آنان همسر انتخاب کنیم، زنان آنان کنیزما هستند نه همسر). و از آنان پذیرفته نمی شود جز اسلام یا جزیه و یا مرگ. سپس در مورد کفار غیر کتابی می گوید:..فهلولاء لن یقبل منهم الا القتل او الدخول فی الاسلام. ترجمه : و از آنان پذیرفته نمی شود جز مرگ یا اسلام.

در حدیث دیگری از امام صادق (کافی ج ۵ ص ۲۸) سوال شده در مورد شهری از مدائن (بخشی از ایران) که آیا مجاز است که به شهر آب بیندازیم یا آنرا آتش بزنیم و یا با منجنیق آنرا بکوبیم تا مردم آن کشته شوند، در حالیکه در بین آنان کودکان و زنان و پیرمردان و اسرای مسلمان و تجار وجود دارند. امام گفت این کار را بکنید و بخاطر اینان (کودکان و زنان و پیرمردان و اسرای مسلمان و تجار) از تهاجم (به روشهای فوق) به شهر جلوگیری نمی شود. و دیه و کفاره ای (بخاطر این کشتارها) بر مسلمین نیست.

#### نامه ی عمر به یزدگرد و جواب او

در اینجا متن نامه ی عمر و جواب یزدگرد سوم به او را نقل می کنیم که بخوبی رفتار اسلام را با ایرانیان نشان می دهد. اصل نامه ها در موزه ی لندن وجود دارد:

#### متن نامه عمر بن الخطاب ، به یزدگرد سوم

از عمر بن الخطاب خلیفه مسلمین به یزدگرد سوم شاهنشاه پارس  
یزدگرد، من آینده روشنی برای تو و ملت تو نمی بینم مگر اینکه پیشنهاد مرا بپذیری و با من بیعت کنی. تو سابقا بر نصف جهان حکم می راندی ولی اکنون که سپاهیان تو در خطوط مقدم شکست خورده اند و ملت تو در حال فروپاشی است. من به تو راهی را پیشنهاد می کنم تا جانت را نجات دهی.  
شروع کن به پرستش خدای واحد، به یکتا پرستی، به عبادت خدای یکتا که همه چیز را او آفریده. ما برای تو و برای تمام جهان پیام او را آورده ایم، او که خدای راستین است.  
از پرستش آتش دست بردار و به ملت خود فرمان بده که آنها نیز از پرستش آتش که خطاست دست بکشند، بما بیوند الله اکبر را پرستش کن که خدای راستین است و خالق جهان.  
الله را عبادت کن و اسلام را بعنوان راه رستگاری بپذیر. به راه کفر آمیز خود پایان بده و اسلام بیاور و الله اکبر را منجی خود بدان. با این کار زندگی خودت را نجات بده و صلح را برای پارسیان بدست آر. اگر بهترین انتخاب را می خواهی برای عجم ها انجام دهی با من بیعت کن.

الله اکبر

خلیفه مسلمین

عمر بن الخطاب

\*\*\*\*\*

نامه یزدگرد به عمر:

به نام اهورا مزدا آفریننده زندگی و خرد

تو در نامه ات نوشته ای می خواهی ما را به راه راست هدایت کنی، به راه خدای راستینت، الله اکبر، بدون اینکه هیچگونه آگاهی داشته باشی که ما که هستیم و چه را می پرستیم.

این بسیار شگفت انگیز است که تو لقب فرمانروای عربها را برای خودت غصب کرده ای آگاهی و دانش تو نسبت به امور دنیا به همان اندازه عربهای پست و مزخرف گو و سرگردان در بیابانهای عربستان و انسانهای عقب مانده بیابان گرد است.

مردک، تو به من پیشنهاد می کنی که خداوند یکتا را بپرستم در حالیکه نمی دانی هزاران سال است که ایرانیان خداوند یکتا را می پرستند و روزی پنج بار به درگاه او نماز می خوانند. هزاران سال است که در ایران، سرزمین فرهنگ و هنر این رویه زندگی روزمره ماست.

زمانیکه ما داشتیم مهربانی و کردار نیک را در جهان می پروراندیم و پرچم پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک را در دستهایمان به اهتزاز درمی آوردیم تو و پدران تو داشتند سوسمار میخوردند و دخترانتان را زنده بگور می کردید. شما تازیان که دم از الله می زنید برای آفریده های خدا هیچ ارزشی قائل نیستید ، شما فرزندان خدا را گردن می زنید، اسرای جنگی را می کشید، به زنها تجاوز می کنید، دختران خود را زنده به گور می کنید، به کاروانها شیخون می زنید، دسته دسته مردم را می کشید، زنان مردم را میدزدید و اموال آنها را سرقت می کنید. قلب شما از سنگ ساخته شده است. ما تمام این اعمال شیطانی را که شما انجام می دهید محکوم می کنیم. حال با اینهمه اعمال قبیح که انجام می دهید چگونه می خواهید به ما درس خداشناسی بدهید؟

تو بمن می گویی از پرستش آتش دست بردارم، ما ایرانیان عشق به خالق و قدرت خلقت او را در نور خورشید و گرمی آتش می بینیم. نور و گرمای خورشید و آتش ما را قادر می سازد که نور حقیقت را ببینیم و قلبهایمان برای نزدیکی به خالق و به هم نوع گرم شود. این بما کمک می کند تا با همدیگر مهربانتر باشیم و این نور اهورایی را در اعماق قلبمان روشن می سازد.

خدای ما اهورا مزداست و این بسیار شگفت انگیز است که شما تازه او را کشف کرده اید و نام الله را بر روی آن گذارده اید. اما ما و شما در یک سطح و مرتبه نیستیم، ما به هم نوع کمک می کنیم ، ما عشق را در میان آدمیان قسمت می کنیم، ما پندار نیک را در بین انسانها ترویج می کنیم، ما هزاران سال است که فرهنگ پیش رفته خود را با احترام به فرهنگ های دیگر بر روی زمین می گسترانیم ، در حالیکه شما به نام الله به سرزمینهای دیگر حمله می کنید، مردم را دسته دسته قتل عام می کنید، قحطی به ارمغان می آورید و ترس و تهی دستی به راه می اندازید، شما اعمال شیطانی را به نام الله انجام می دهید. چه کسی مسئول اینهمه فاجعه است؟

آیا الله به شما دستور داده قتل کنید، غارت کنید و ویران کنید؟

یا اینکه پیروان الله به نام او این کارها را انجام می دهند؟ و یا هردو؟

شما می خواهید عشق به خدا را با نظامی گری و قدرت شمشیر هایتان به مردم یاد بدهید. شما بیابان گردهای وحشی می خواهید به ملت متمدنی مثل ما درس خداشناسی بدهید. ما هزاران سال فرهنگ و تمدن در پشت سر خود داریم، تو بجز نظامی گری، وحشی گری، قتل و جنایت چه چیزی را به ارتش عربها یاد داده ای؟ چه دانش و علمی را به مسلمانان یاد داده ای که حالا اصرار داری به غیر مسلمانان نیز یاد بدهی؟ چه دانش و فرهنگی را از الله ات آموخته ای که اکنون می خواهی به زور به دیگران هم بیاموزی؟

افسوس و ای افسوس ... که ارتش پارسیان ما از ارتش شما شکست خورد و حالا مردم ما مجبورند همان خدای خودشان را این بار با نام الله پرستش کنند و همان پنج بار نماز را بخوانند ولی اینکار با زور شمشیر باید عربی نماز بخوانند چون گویا الله شما فقط عربی می فهمد. من پیشنهاد می کنم که تو و همدستانت به همان بیابانهایی که سابقا عادت داشتید در آن زندگی کنید برگردید. آنها را برگردان به همان جایی که عادت داشتید جلوی آفتاب از گرما بسوزند، به همان زندگی قبیله ای ، به همان سوسمار خوردن ها و شیر شتر نوشیدنها. من تو را نهی نمی کنم از اینکه این دسته های دزد را ( ارتش تازیان) در سرزمین آباد ما رها کنی ، در شهر های متمدن ما و در میان ملت پاکیزه ما.

این چهار پایان سنگدل را آزاد مگذار تا مردم ما را قتل عام کنند، زنان و فرزندان ما را بربایند، به زنها ما تجاوز کنند و دخترانمان را به کنیزی به مکه بفرستند. نگذار این جنایات را به نام الله انجام دهند، به این کارهای

جنایتکارانه پایان بده. آریایها بخشنده، خونگرم و مهمان نوازند، انسانهای پاک به هر کجا که بروند تخم دوستی، عشق ، آگاهی و حقیقت را خواهند کاشت بنابراین آنها تو و مردم تو را بخاطر این کارهای جنایتکارانه مجازات نخواهند کرد. من از تو می خواهم که با الله اکبرت در همان بیابانهای عربستان بمانی و به شهرهای آباد و متمدن ما نزدیک نشوی ، بخاطر عقاید ترسناکت و بخاطر خوی وحشی گریت.

یزدگرد سوم ساسانی

جالب است که نظر خمینی را هم در این مورد بدانید:

" اسلام آن بود که شمشیر را کشید و تقریباً نصف دنیا یا بیشتر را گرفت ، با شمشیر گرفت ، ... اسلام آن بود که این ممالکی که شما حالا تحت اسارت او هستید، تحت اسارت آورد. آنها که به احکام اسلام عمل می کردند فی الجمله البته ، همین که به حسب ظاهر به احکام اسلام عمل می کردند همچو قدرتی پیدا کردند که یک بیست و چند هزار جمعیت عرب ، این مملکت به این وسیعی (ایران) را همچنین پایمال کرد و رفت تا آن آخر برای اینکه متمدنش کند، آدمش کند و کرد" (سخنرانی سال ۴۳ ، صحیفه ی نور ج ۱)

جملاتی از خمینی و بن لادن در لزوم جنگ تا محو کفر:

خمینی: تا ندای لاله الا الله در سراسر زمین طنین نیفکند مبارزه هست.  
خمینی: قرآن میگوید "قاتلوهم حتی لا تكون فتنة" (متن آیه: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ بقره ۱۹۳ - ترجمه: با کفار بجنگید تا فتنه ای(کفر) باقی نماند و دین مخصوص خدا شود (همه مسلمان شوند)) باقی نماند یعنی همه ی بشر را دعوت میکند به مقاتله. اینکه امروز می گوئیم جنگ جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که امری خلاف قرآن بگوئیم. بلکه فقط یک ذره ای از آنچه را میگوئیم که قرآن گفته است. اگر ما امروز در جنگ با صدام پیروز هم بشویم، فقط یک کمی فتنه را کم کرده ایم. اگر در جای دیگری هم بعد از آن پیروز بشویم، باز یک کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه ی دنیا را هم فرض کنیم که جنگ بکنیم و پیروز شویم باز فقط در دنیای عصر خودمان پیروزی درست کرده ایم. در صورتی که قرآن اینرا نمی گوید، می گوید جنگ تا رفع فتنه. یعنی باید رفع فتنه از همه ی عالم بشود. بنابراین درک غلطی است از قرآن که جنگ برای رفع فتنه به یک جایی می تواند تمام شود. قرآن گفته است جنگ جنگ و بالاتر از این را هم گفته است. خدای تبارک و تعالی از غایت توسعه ی رحمت است که مردم را دعوت به مقاتله کرده است.

نظرات طالبان و بن لادن را همگان می دانند از جمله:

به نقل از تلویزیون الجزیره، بن لادن مردم آمریکا را به اسلام دعوت کرده بود که یا مسلمان شوند یا مرگ. همچنین بدنبال سخنرانی اوباما در قاهره که ادیان را به همزیستی مسالمت آمیز دعوت کرد. هم خامنه ای در ایران و هم بن لادن در افغانستان موضع سختی بر علیه وی گرفتند. بن لادن گفت: بجنگید تا کافری بر روی زمین باقی نماند.

با توجه به آنچه آمد متوجه شدید که نظر خمینی و بن لادن، عین قرآن و سنت است.

## نتایج عملی جنگهای گسترش اسلام

تخمین زده می شود که از زمان پیامبر تا پایان حکومت عثمانی، حدود ۲۷۰ میلیون انسان در جنگهای مسلمان سازی کشته شده اند. ۱۲۰ میلیون آفریقائی (Woman's Presbyterian Board of Missions, David Barrett, Todd M. Johnson, *World Christian Livingstone*, p. 62, 1888), ۶۰ میلیون مسیحی (David B. Barrett, Todd M. Johnson, *World Christian Trends AD 30-AD 2200*, William Carey Library, 2001, p. 230, table 4-10 Koenard), ۸۰ میلیون هندو (David B. Barrett, Todd M. Johnson, *World Christian Trends AD 30-AD 2200*, William Carey Library, 2001, p. 230, table 4-10), ۱۰ میلیون بودائی (Elst, *Negationism in India, Voice of India*, New Delhi, 2002, pg. 34) و ۲۷۰ میلیون، کشتار عظیم زرتشتیان در امپراطوری بزرگ ایران محاسبه نشده است. دهها میلیون انسان هم با زور به برده و کنیز تبدیل شده اند بنحویکه بزرگترین سیستم برده گیری و برده داری و برده فروشی در تاریخ بشریت، مربوط به مسلمانان است.

درگیریهای معاصر در فلسطین، بوسنی، کروزی، هند و پاکستان و آفریقا همگی دنباله ی تاریخی جنگهای مسلمان سازی است. بدستور عمر فلسطین اشغال شد و از دست یهودیان ساکن آنجا خارج شد و در بیت المقدس (اورشلیم) روی سنگ بنای معبد بزرگ یهودیان مسجد ساخته شد. و آتش جنگ بین دو مذهب برافروخته شد. و در قرن بیستم یهودیان باز قدرت گرفتند و به سرزمین موعود و مقدس خود بازگشتند. و جنگهای ۷۰ سال گذشته آغاز شد. این جنگ هیچگاه پایان نمیپذیرد. چون اسلام و یهودیت پیوسته هستند و در هر گروه افرادی وجود دارند که بخواهند با کشتن طرف مقابل به بهشت بروند.

مسائل بوسنی و کروزی هم ریشه در جنگهای مسلمان سازی دولت عثمانی دارد. و درگیریهای بین مسلمانان و غیر مسلمانان در شبه قاره ی هند نیز ریشه در جنگهای مسلمان سازی مخصوصا جنگهای سلطان محمود غزنوی دارد. هیچ تهاجمی در تاریخ بشریت به اندازه ی تهاجمهای اسلامی، موجب نابودی تمدنها نشده است. فقط در زمان عمر، دو تمدن عظیم ایران و روم و آثار تمدنهای دیگری چون بابلی و مصری نابود شدند. آثار ظاهری این تمدنها نابود شد، فرهنگ و هنر این تمدنها از بین رفت و کتابخانه های آنان به آتش کشیده شد. دهها زبان و خط بطور دائمی از بین رفتند و زبان و خط عربی جایگزین آنان شد. برای مثال زبان عراق فعلی، زبان فارسی دری در ایران و خط میخی و زبان و خط مصری و زبانهای متعدد آفریقائی همگی نابود شدند. با توجه به اینکه اسلام مدعی است که همه چیز دارد و برای هر مشکلی راه حل و قانون دارد، اسلام در هر کجا وارد شده آنجا را پاکسازی تمدنی کرده است. یعنی تقریبا همه ی آثار گذشته را در تمام زمینه ها از بین برده است و فرهنگ عربی را جایگزین آن کرده است.

بعد از متلاشی شدن دولت عثمانی، جنگهای مسلمان سازی متوقف شد تا اینکه خمینی دوباره این اژدهای خفته را بیدار کرد. تاثیر خمینی در بقیه ی جهان اسلام، منجر به پیدایش گروههایی چون طالبان شد. نتیجه ی کارهای خمینی و طالبان را همگان می دانند. حدود یک میلیون کشته و معلول در جنگ ۸ ساله ی ایران و عراق نتیجه ی تلاش خمینی برای گسترش حکومت اسلامی به عراق بود. و کشته شدن دهها هزار انسان در انفجارهای داخل عراق و در افغانستان و کشته شدن هزاران انسان غیر مسلمان در کشورهای غربی، نتیجه ی تلاش طالبان برای گسترش اسلام است. البته در این جنگها شیعیان بیش از همه کشته داده اند چون طالبان شیعه را مشرک می دانند. و اکنون هم حکومت ایران و هم طالبان بدنبال دست یابی به سلاح هسته ای هستند چون روشهای متعارف کشتار، باندازه ی کافی کشتار نمی کنند.

## تهدید دائمی امنیت جهانی توسط اسلام

واضح است که دستور جنگ دائمی و فراگیر با غیر مسلمین، منجر به یک جنگ سرد دائمی در جهان می شود که هر زمان ممکن است توسط کسانی نظیر طالبان و خمینی شعله برکشد. این خطر عظیم را نه مسلمانان

عادل و نه غیر مسلمانان نباید کوچک بگیرند. مثلا متأسفانه کمک بعضی کشورها چون شوروی و چین و سهل انگاری کشورهای غربی، ایران را در چند قدمی دسترسی به سلاح هسته ای قرار داده است. اما راه حل چیست؟ با کمال تأسف هیچ راه حل قطعی نهائی وجود ندارد. چون تا اسلام هست این دستورات مسلمان سازی نیز وجود دارد و پیوسته این خطر وجود دارد که گروهها یا حکومتهای متعصبی در جهان اسلام سر برآورند که بخواهند این احکام را اجرا کنند. بنابر این نیاز به یک سیستم کنترل و هشدار دائمی است. باید گروههایی مثل طالبان و حکومت مداران فعلی ایران، بهیچ عنوان توسط مسلمانان عاقل و غیر مسلمانان تحمل نشوند. باید از ظهور هر گونه گروههای مشابه جلوگیری کرد و به تعبیر دیگر باید اسلام سیاسی از صحنه ی حیات اجتماعی بشر حذف شود و اسلام بعنوان یک اعتقاد به مساجد برگردد.

مسلمانان نیز باید بدانند که شر اسلام سیاسی بیش از همه دامن خود آنان را می گیرد. می بینید که پس از سر برآوردن اسلام سیاسی تا کنون، بخش اعظم کشته ها مسلمان بوده اند (البته کشتن هر انسانی خطاست) و این وضع ادامه خواهد داشت. چون هر گروه یا حکومت اسلامی، خود را حق مطلق و دیگران را باطل می داند. هم اکنون ایران و عربستان و طالبان، هر یک خود را حق مطلق می دانند. و چون تعصب با عقل، سر سازگاری ندارد، جنگ ناگزیر خواهد بود. مخصوصا که جنگ توسط اسلام بشدت تشویق شده است. سالهاست که طالبان کشتار گسترده ی شیعیان را در عراق آغاز کرده اند و ایران هم گروههای مسلح فراوانی را در کشورهای عربی مسلح کرده و پشتیبانی می کند. بیندیشید که اسلام سیاسی چه جهنمی را برای شما تدارک دیده است.

نتیجه: بنابر قرآن و سنت (که بخشهایی از آنها در بالا ارائه شد) اسلام باید با شمشیر بر همه ی ادیان غلبه یابد و برای این امر دستور جنگ عام با کل غیر مسلمین جهان صادر شده است و فقط جزیه و خواری از اهل کتاب پذیرفته است بقیه یا مرگ یا پذیرفتن اسلام. یعنی کفار غیر کتابی (حدود ۴ میلیارد جمعیت امروز کره ی زمین) هیچ حق انسانی ندارند حتی حق حیات. و کفار کتابی هم فقط حق حیات با ذلت و تحت امر مسلمین دارند.

## ارتداد

ارتداد به معنی خروج از دین اسلام است. در اسلام همانطور که ورود به دین اجباری است، ماندن در دین هم اجباری است یعنی خروج از دین امکانپذیر نیست. چه فردی خودش مسلمان شده باشد یا از پدر و مادر مسلمان زاده شده باشد، باید برای همیشه مسلمان بماند و اگر از اسلام خارج شد، تمامی حقوق انسانی اش را از دست میدهد که مهمترینشان حق حیات است. در حکم مرگ مرتد بین کلیه ی فرق اسلامی اجماع وجود دارد. در اینجا دو حدیث نقل می کنیم.

ابن عباس از پیامبر نقل کرده که "من بدل دینه فاقطوه" (اهل سنت: صحیح بخاری ج ۴/۷۵- مغنی ۱۶/۹)  
ترجمه: "کسی را که تغییر دین داد، بکشید"

قال الصادق: کل مسلم بین مسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمدا عن نبوته و کذبہ فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه وامراته بائنه منه یوم ارتد و یقسم ماله علی ورثته و تعدد امراته عده المتوفی... (وسائل الشیعه ج ۲۸ ص ۳۲۴)  
ترجمه: هرکس از مسلمانان که مرتد شد و نبوت محمد را انکار کرد، خونسش برای کسی که شنید مباح است. زنش از او جدا می شود. اموالش بین ورثه اش تقسیم می شود و زنش عده ی وفات نگه می دارد.  
جالب است که اسلام انتظار دارد که مثلا مسیحیان از دینشان خارج شوند و مسلمان شوند ولی اگر کسی خواست از اسلام خارج شود و به دین دیگری بگراید او را می کشد.

سوال مهم این است که چرا نباید انسان حق داشته باشد که عقیده اش را ترک کند؟

## اما سوال اصلی: آیا این احکام فوق خشن، انسانی اند؟ عادلانه اند؟ قابل اجرا هستند؟

گمان میکنم پاسخ این سؤالات بر هر عاقلی روشن باشد و نیازی به توضیح نداشته باشد. اما چند نکته بطور کوتاه ذکر می شود:

- دینداری امری ارثی و تقلیدی است. بدین معنی که تمایل به پذیرش دین جزو ساختار ژنتیکی انسان است و دقیقا در یکی از مراحل تکاملی انسان ظاهر شده است (به کتب تکامل زیستی انسان مراجعه کنید). این تمایل موجب می شود که کودکان همانطور که زبان را از خانواده و محیط پیرامونشان می پذیرند، دین را هم صرفا بصورت تقلیدی بپذیرند. اما نسبت به دیگر باورها و رفتار های تقلیدی ما، دین با تعصب کورکورانه ی فوق العاده ای همراه است. بدین بیان که اولاً: در اکثر قریب به اتفاق موارد، پذیرش و دوام دینداری بدون دلیل است. یعنی پذیرش و دوام دین، صرفا تقلیدی است. ثانياً: انسان متدین در مقابل استدلالهای مخالف بشدت مقاومت می کند. و نوعی تمایل روانی به در نظر نگرفتن و بی اهمیت کردن شواهد مخالف دارد. ثالثاً: شواهد موافق عقیده اش را بسیار بزرگ می کند. و به شواهد مخالف دینش بی توجهی می کند. یعنی انسان متدین به شواهد موافق و مخالف دین، نمی تواند بی طرفانه بنگرد. کسانیکه در مورد دینشان تحقیق واقعی می کنند بسیار بسیار نادرنند. و اصولا تحقیق بیطرفانه ی فرد دیندار در مورد دین خودش، تقریباً غیر ممکن است (بسیار بسیار سخت است). رابعاً دینداری بشدت با احساس عاطفی ما بهم آمیخته است، بنحویکه فرد دیندار به دینش عشق می ورزد و از مخالفان دینش متنفر است.

بنابراین اگر کودکی در آمریکا متولد شود مسیحی و اگر در اسرائیل متولد شود یهودی و اگر در ایران متولد شود شیعه و اگر در هند متولد شود هندو خواهد بود. اکثر قریب به اتفاق ما انسانها، هیچ نقش عقلانی- ارادی در پذیرش دینمان نداریم. پس چرا یکدیگر را تحقیر کنیم و بدتر از آن با هم بجنگیم.

- آیا اصولا قبولاندن یک باور از طریق زور امکانپذیر است؟ اگر کسی نظری را صحیح نداند هرچند او را بزنید بر باور خودش محکمتر می شود. اصولا درک انسانی زورپذیر نیست مخصوصاً در دنیای امروز. اگر دینی حرف درستی داشته باشد. راه تبلیغ آن استدلال است نه شمشیر.

- آیا ممکن است خدای عالم عاقل عادل در جهان باشد و این حقیقت ساده را نفهمد که هدایت انسانها شمشیر پذیر نیست و بجای آن باید انسانها را با شواهد و استدلالهای متین راهنمایی کرد؟ چرا خدا باید از این همه خونریزی لذت ببرد؟

## حق دفاع

از نظر عقل و حقوق بشر، تنها و تنها جنگ دفاعی آنهم در حد ضرورت قابل قبول است و بس. یعنی هیچکس حق حمله به دیگری را ندارد ولی اگر مورد تهاجم قرار گرفت می تواند از خود دفاع کند آنهم تا حدی که مهاجم را دفع کند نه بیشتر.

\*\*\*\*\*

## بردگی

ماده ۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر

هیچ کس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت. بردگی و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد، ممنوع است. منشور حقوق بشر کوروش:

من تا روزی که به یاری مزدا سلطنت می کنم نخواهم گذاشت که مردان وزنان را بعنوان غلام و کنیز بفروشند... و رسم بردگی باید بکلی از جهان برافتد.

طبقه بندی دیگر انسانها در اسلام، تقسیم انسان به برده و آزاد است. بردگی نیازی به تعریف ندارد. برده یک کالا است که خرید و فروش می شود. به ارث برده میشود. دائماً به کار اجباری برای مالکش مشغول است. از اکثر حقوق انسانی محروم است در مقابل خطاها تنبیه بدنی و روحی میشود و در مقابل کار اجباری و نوکری لقمه نانی دریافت میکند.

پیامبر، اکثر صحابه و همه ی امامان شیعه مالک غلام و کنیز بودند مخصوصاً در زمان عمر و عثمان رقم بردگان بعضی صحابه به بیش از هزار میرسید. دهها آیه ی قرآن و صدها حدیث در مورد احکام بردگی وجود دارد که به نمونه ی کوچکی از آنان می پردازیم.

- عدم تساوی برده و ارباب خواست خداست

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ (نحل ۷۱)

ترجمه: و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است و کسانی که فزونی یافته‌اند روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند آیا باز نعمت خدا را انکار می‌کنند.

- برده کالا است (مملوک است) و با اربابش مساوی نیست

سَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (نحل ۷۵)

ترجمه: خدا مثلی می‌زند بنده‌ای که مملوک (زرخرید) است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید (چیزی از خود ندارد) آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسانست؟ سپاس خدای راست [نه] بلکه بیشترشان نمی‌دانند.

- فرار بردگان گناهی بس بزرگ است.

قال رسول الله اثنان لا تجاوز صلاتهما رؤوسهما عبد ابق من موالیه حتی يرجع وامرأه عصت زوجها حتی ترجع (مستدرک علی صحیحین، حدیث ۷۳۳۰ اهل سنت)

ترجمه: نماز دوکس از سرشان بالاتر نمی‌رود (پذیرفته نمی‌شود) یکی برده ای که فرار کرده باشد تا برگردد دوم زنی که فرمان شوهرش را اطاعت نکرده باشد مگر اینکه برگردد (جبران کند).

حضرت علی در آغاز خلافتش فرمان داد که " هر برده ی فراری که به سوی اربابش برنگردد خونش هدر است (تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۳۳۹)

این حکم تضمین میکند که بردگان مبارزه ای برای آزادی انجام ندهند.

- برده نمی تواند در مالش تصرف کند مگر با اجازه ی اربابش

عن ابی عبدالله: لا یجوز للعبد تحریر و لا تزویج و لا اعطاء من ماله الا باذن مولاه (وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۱۳).

ترجمه: امام صادق: آزادی، ازدواج و مصرف مال توسط برده جایز نیست مگر با اجازه ی اربابش.

- نزدیکی جنسی با کنیزان خریداری شده یا دختران و زنان اسیر شده جایز است.

در آیات متعددی در قرآن لغت مالکیت در مورد کنیزان و جواز نزدیکی جنسی با آنان بکار برده شده است از جمله: وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ (مومنون ۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (مومنون ۶) ترجمه: (در دنباله ی صفات مومنان می گوید) (مومنان) کسانی هستند که آلات جنسی خود را حفظ می کنند (از گناه) مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. در احادیث متعددی در منابع اهل سنت و شیعه آمده است که خریداری کنیز و نزدیکی با او کاری نیکو (مستحب) است (از جمله در وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۸۱ و مغنی ج ۷).

حتی نزدیکی جنسی با کنیزی که قبل از دستگیری یا خرید، شوهر داشته نیز جایز است  
الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (نساء ۲۴)

ترجمه: (در آیه ی قبل از این آیه، زنانی را که نزدیکی با آنان حرام شده را ذکر می کند و بدنبال آن می گوید) زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید (کنیزان). این آیه به اعراب صدر اسلام این امکان را داد که بتوانند با زنان شوهرداری که در جنگها به اسارت می گرفتند نیز نزدیکی کنند.

- ارباب می تواند کنیزش را برای برادر مؤمنش برای نزدیکی کردن حلال کند

احادیث متعدد از جمله:

امام صادق: لا باس بان یحل الرجل جاریته لایحه (وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۲۶).

ترجمه: عیبی ندارد که فردی کنیزش را برای برادر مؤمنش حلال کند.

قال ابو عبدالله یا محمد خذ هذه الجارية تخدمک و تصیب منها فاذا خرجت فاردها الینا (وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۲۶).

ترجمه: امام صادق: ای محمد (یکی از یاران) این کنیز را ببر برای اینکه به تو خدمت کند و تو از او لذت جویی و هرگاه که خواستی خارج شوی (مسافرت کنی) او را به ما برگردان.

بنابراین کنیز یک کالای جنسی است، چیزی نزدیک به فاحشه، که با خرید و فروش و هدیه و حتی حلال کردن برای دیگری، افراد زیادی می توانند از او لذت جنسی ببرند. و در این میان تنها چیزی که مهم نیست خواست خود کنیز است چون او کالا است نه انسان.

- ازدواج و طلاق غلام و کنیز بدست ارباب است

قال رسول الله ایما عبد تزوج بغیر إذن موالیه فهو عاهر. - قال رسول الله ایما عبد تزوج بغیر إذن موالیه فهو زان: ترجمه: پیامبر فرمود هر بنده ای که بدون اجازه ی اربابش ازدواج کند زناکار است (مغنی ج ۷ ص ۴۹- اهل سنت). طلاق برده هم بدست مالک است (مغنی ج ۷ ص ۶۶- اهل سنت)

عن ابی جعفر: از امام محمد باقر سوال شد در مورد برده ای که بدون اجازه ی اربابش ازدواج کرده او گفت "ذلک الی سیده ان شاء اجازه و ان شاء فرق بینهما" یعنی این امر بدست اربابش می باشد اگر خواست اجازه دهد (با اجازه ی ارباب جائز است) و اگر خواست آنها را از هم جدا کند (وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۱۱۴)

فرزندان بردگان نیز برده اند و ملک اربابند.

احادیث متعددی در منابع شیعه و سنی وجود دارد مبنی بر اینکه فرزندان زن وشوهر برده نیز برده خواهند بود. اگر یکی از طرفین آزاد و دیگری برده باشد فرزند به آزاد ملحق می شود (مثلا در: کافی ج ۵ ص ۴۹۲ و مغنی ج ۷ ص ۶۶).

- نحوه ی بدست آوردن برده

در اسلام، برده از راههای خرید، هدیه و جنگ با غیر مسلمانان بدست می آید. هر سه مورد در زندگی پیامبر وجود داشت. اما منبع اصلی برده سازی افراد آزاد (برده گیری) جنگ بود. این سنت شناخته شده ی پیامبر بود که در جنگها، زنان و کودکان غیر مسلمان بعنوان غلام و کنیز توسط فاتحان مسلمان دستگیر می شدند و اسیران مرد نیز یا کشته می شدند یا با گرفتن مالی از کفار آزاد می شدند و یا برده می شدند. در بحث کفار قبلا در این مورد توضیح داده شد و نمونه هائی از سنت پیامبر آورده شد. این سنت پیامبر قرنها (تا اواخر دولت عثمانی) ادامه داشت و دهها میلیون انسان آزاد که حاضر نشدند با زور شمشیر مسلمان شوند به بردگی گرفته شدند. بلا شک عظیم ترین برده گیری در تاریخ بشری در طی جنگهای اسلامسازی پس از پیامبر اتفاق افتاد.

اما سوال اساسی، آیا برده داری عادلانه است؟ مگر برده چه فرقی با بقیه ی انسانها دارد که باید از حقوق اساسی انسانی محروم باشد؟ آیا تو حاضری که غلام یا کنیز شوی؟ و نهایتا آیا امروزه احکام برده داری اسلام قابل اجراست؟

## زنان

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره ۲۲۸)

ترجمه: و مردان را بر زنان برتری است و خدا عزیز و حکیم است.

ماده ۱۶ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت، یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند.

۲- ازدواج حتما باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد.

در مورد زنان در اسلام بسیار نوشته شده است بنا بر این در اینجا مختصرا نمونه ی کوچکی از آیات، احادیث و احکام زنان را مرور می کنیم.

- برتری ذاتی مردان و حقارت ذاتی زنان در قرآن

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره ۲۲۸)

ترجمه: و مردان را بر زنان برتری است و خدا عزیز و حکیم است.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ (نساء ۳۴)  
ترجمه: مردان به شدت (قوامون مبالغه است) بر زنان غلبه دارند (مسلط هستند) بدلیل اینکه خداوند بعضی از انسانها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است، و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) خرج می‌کنند.

الْكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى ۲۱ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى ۲۲ (النجم)  
ترجمه: آیا شما پسر دارید و خدا دختر دارد (۲۱) در این صورت این تقسیم نادرستی است (که برترها را شما برداشته اید و حقیرها را به خدا داده اید) (۲۲)

### زنان برای مردان آفریده شده اند

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم ۲۱)  
ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام بگیرید. این آیه مترادف آیه اول سوره ی نساء است " يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا " ترجمه: ای مردم از پروردگارتان بترسید که شما را از نفس واحدی (آدم) آفرید و جفتش (حوا) را از او آفرید. در مجموع حوا از آدم ساخته شده برای آرامش آدم.

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ (بقره ۲۲۳)  
ترجمه: زنان شما کشتزار شما هستند پس بهر نحو [هر گونه و هر زمان] که می‌خواهید به کشتزار خود وارد شوید. این آیه تحقیر آمیز ترین آیه در حق زنان است. شان نزول این آیه آنست که مردی از انصار خواست به نحو خاصی با همسرش نزدیکی کند. همسرش ناراحت شد. آن مرد از پیامبر سوال کرد و این آیه نازل شد. دقت کنید زنان کشتزار مردانند، همانطور که کشاورز بر کشتزار مالکیت دارد زن نیز مال شوهر است. زنان برای بچه آوردن مناسبند و در ارتباطات جنسی خواست آنان هیچ اعتباری ندارد چنانچه در حدیثی از پیامبر آمده است که " زن هرگز نباید از برآوردن کام شوهر سرپیچی کند، حتی اگر بر زین شتر باشد" و این نظر اسلام آنچنان واضح و روشن است که بعضی از بزرگترین علمای اسلامی گفته اند که زنان حیواناتی هستند که خدا برای لذت و کامجویی مردان آفریده است.

در سراسر قرآن آنچنان سخن گفته شده که انگار زنان انسانهای دست دومند. روی سخن در اکثر مواقع با مردان است. در بحث بهشت انگار زنان مطرح نیستند در حالیکه برای شهوترانی مردان حوری در نظر گرفته شده برای زنان چنین چیزی مطرح نشده و قس علی هذا.

### عقل و دین زنان ناقص است

در حدیثی پیامبر اشاره می‌کند که زنان ناقص عقل و ناقص دینند. زنی سوال می‌کند چرا؟ پیامبر در پاسخ گفت: قال أما نقصان العقل فشهاده امرأتین تعدل شهادة رجل فهذا نقصان العقل وتمكث الليالي ما تصلى وتفطر في رمضان فهذا نقصان الدين (صحيح مسلم ج ۱ ص ۸۶ اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر گفت اما نقصان عقل اینست که شهادت دو زن برابر یک مرد است و نقصان دین بدلیل اینکه (بدلیل حیض) مدتی نماز نمی‌خواند و (برخی از) رمضان را روزه نمی‌گیرد.  
شبهه همین حدیث در نهج البلاغه خطبه ی ۸۰ از حضرت علی نقل شده است.

### - اکثر اهل دوزخ زنانند

قال النبي أريت النار فإذا أكثر أهلها النساء (صحيح بخاری ج ۱ ص ۱۹ Ó اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر گفت من می بینم که اکثر اهل دوزخ زنانند. شبیه این حدیث بطور مکرر نقل شده است.

### - زیانبارترین فتنه برای مردان، زنان هستند

قال رسول الله ما تركت بعدى فتنه أضر على الرجال من النساء (صحيح ابن حبان ج ۱۳ ص ۳۰۶ Ó اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر گفت من بعد از (مرگ) خودم، فتنه ای زیانبارتر از زنان، برای مردان باقی نمی گذارم.

### - شومی زنان

النبي قال الشؤم في ثلاثه في المسكن والفرس والمرأة (سنن نسائي ج ۵ ص ۴۰۲- اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر گفت در سه چیز شومی است در مسکن و اسب و زن.

### - از زنان بپرهیزید

قال رسول الله: ألا فاتقوا الدنيا واتقوا النساء (سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۵ Ó اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر گفت هشدار! از دنیا و زنان پرهیز کنید.

### - زن شر کامل است

قال علي: المراه شر كلها و شر ما فيها انه لا بد منها (نهج البلاغه حکمت ۲۳۰)  
ترجمه: همه چیز زن شر است و شریرترین چیز زن آن است که (مرد را) چاره ای از زن نیست (مرد به زن برای زناشوئی محتاج است).

### - زن منشاء فساد است

قال علي في النهج البلاغه: ان النساء همهن زينت الدنيا و الفساد فيها  
ترجمه: علی: بدستیکه همت زنان در جهت زینت دنیا و فساد در دنیا است

### - زنان در دست مردان اسیرند و باید از شوهر اطاعت کنند

من رسول الله في حجة الوداع: حمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ ثم قال استوصوا بالنساء خيرا فإنهن عندكم عوان (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۹۴- اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر در حجة الوداع خدا را حمد و ثنا گفت و سپس گفت با زنان نیکی کنید زیرا زنان در دست شما اسیرند.

...فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ... (النساء ۳۴)

ترجمه... پس زنان صالح، فرمانبردار اند (فرمانبردار شوهر: به قرینه ی دنباله ی ایه) و به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند...  
در این مورد احادیث فراوانی در منابع سنی و شیعه آمده است که سه نمونه ذکر می‌شود:

النبي خطب النبي النساء ذات يوم فوعظهن وامرهن بتقوى الله والطاعة لأزواجهن (صحيح ابن حبان ج ١٦ ص ٥٢١ أ  
اهل سنت)

ترجمه: روزی پیامبر زنان را مورد خطاب قرار داد و آنان را به تقوای الهی و اطاعت از شوهرانشان امر کرد.

قال رسول الله ائتان لا تجاوز صلاتهما رؤوسهما عبد أبق من موالیه حتی یرجع وامرأة عصت زوجها حتی ترجع (مستدرک علی صحیحین، حدیث ٧٣٣٠ أ اهل سنت)

ترجمه: نماز دوکس از سرشان بالاتر نمی‌رود (پذیرفته نمی‌شود) یکی برده ای که فرار کرده باشد تا برگردد دوم زنی که فرمان شوهرش را اطاعت نکرده باشد مگر اینکه برگردد (جبران کند).

حدیث مفصلی در فروع کافی ج ٦ آمده که امام محمد باقر از پیامبر نقل می‌کند که زنی نزد پیامبر آمد و گفت ای پیامبر حق شوهر بر زن چیست. پیامبر گفت: زن باید از شوهر اطاعت کند و نافرمانی نکند واز خانه اش بدون اجازه ی شوهر صدقه ندهد و بدون اجازه ی شوهر روزه ی مستحبی نگیرد و مانع لذت جنسی شوهر از خودش نشود حتی اگر بر پالان شتر سوار باشد. زن نباید از خانه خارج شود مگر با اجازه ی شوهر و اگر زن بدون اجازه ی شوهر از خانه خارج شود ملائکه ی آسمان و زمین و غضب و رحمت بر زن لعنت می‌فرستند تا زمانیکه به خانه برگردد. سپس زن سوال کننده پرسید ای پیامبر چه کسی بیشترین حق را به گردن مرد دارد. پیامبر گفت پدرش. آنگاه پرسید ای پیامبر چه کسی بیشترین حق را به گردن زن دارد. پیامبر گفت شوهرش. سپس زن سوال کننده گفت آیا حق زن به گردن مرد مساوی حق مرد به گردن زن نیست؟ پیامبر گفت نه نه از هر صد تا یکی (یعنی در مقابل هر صد حقی که مرد به گردن زن دارد، زن یک حق به گردن مرد دارد). سپس زن سوال کننده گفت قسم به کسی که تو را به پیامبری مبعوث کرد که من هرگز گردنم را در مالکیت مردی نمی‌آورم (شوهر نمی‌کنم).

- در صورت ترس از نافرمانی زن، مرد می‌تواند او را کتک بزند

..وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (النساء ٣٤)

ترجمه: و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید پندشان دهید و در رختخواب از ایشان دوری کنید و اگر تاثیر نکرد [آنان را بزیند پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید که خدا والای بزرگ است (٣٤).

در تفسیر مجمع البیان (٢/٤٣-جزء سوم) در مورد شان نزول این آیه آمده است که: زنی از انصار از شوهرش سرپیچی کرد. شوهر سیلی به صورت او زد. زن و پدرش نزد پیامبر به گلایه آمدند. پیامبر حکم به قصاص داد (که زن هم در مقابل، یک سیلی به شوهر بزند). روز بعد که برای قصاص آمدند پیامبر آیه ی فوق را خواند و گفت در مورد زدن همسر، حکم قصاص برداشته شد.

خوانندگانی که آشنائی به حقوق بشر و روانشناسی تربیتی دارند می‌دانند که زدن هیچ انسانی درست نیست حتی کودکان. حتی زدن حیوانات هم امروزه ممنوع است.

### - منع زنان از فعالیت اجتماعی

در قرآن و احادیث فراوانی توصیه شده که زنان از خانه خارج نشوند جز در صورت ضرورت، در حدیقه آنان کسی را شناسند و کسی آنانرا شناسد. این دستور، یعنی منع هرگونه فعالیت اجتماعی. برای نمونه به یک آیه و چند حدیث اشاره می‌کنیم:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (احزاب ۳۳)

ترجمه: (ای زنان پیامبر) در خانه‌های خود بنشینید و مانند دوره‌ی جاهلیت خودآرایی (خودنمایی) نکنید. توضیح: با توجه به اینکه بهترین فضائل برای زنان پیامبر در نظر گرفته شده طبعاً در خانه ماندن همه‌ی زنان فضیلتی بزرگ برای آنان محسوب می‌شود.

عن النبی خیر مساجد النساء قعر بیوتهن (المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۱۲۷- اهل سنت)  
ترجمه: بهترین مسجدهای زنان قعر خانه‌های آنان است (بهتر است به نماز جماعت شرکت نکنند).

عن علی: و ان استطعت ان لا یعرفن غیرک فافعل (نهج البلاغه نامه ی ۳۱)  
ترجمه: (علی در نامه به امام حسن می‌گوید) و اگر توانستی طوری عمل کن که همسرانت کسی را غیر از تو شناسند (پا را از خانه بیرون نگذارند)

از امام صادق به نقل از پیامبر در حدیث مفصلی نقل شده که "پیامبر نهی کرد از اینکه زنی با غیر شوهر یا محارمش بیش از پنج کلمه‌ی ضروری حرف بزند" (وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۲۱۱).

### - کراهت یادگیری خواندن و نوشتن برای زنان

عن ابی عبدالله عن رسول الله قال:..و لا تعلموهن الكتابه و علموهن المغزل و سوره النور(وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۷۶).

ترجمه: امام صادق از پیامبر نقل کرد که: به زنانتان خواندن و نوشتن نیاموزید و به آنان پشم ریسی و سوره‌ی نور را بیاموزید.

### - با زنان مشورت نکنید

احادیث زیادی در این مورد وجود دارد از جمله:

عن ابی عبدالله: ایاکم و مشاوره النساء فان فیهن الضعف و الوهن و العجز (وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۸۲).  
ترجمه: امام صادق گفت: از مشورت با زنان پرهیز کنید زیرا در آنان ضعف و سستی و عجز است.

عن علی: ایاکم و مشاوره النساء فان رایهن الی افن و عزمهن الی وهن (نهج البلاغه نامه ی ۳۱)  
ترجمه: حضرت علی گفت: از مشورت با زنان پرهیز کنید زیرا اندیشه‌ی اینان رو به ناتوانی و تصمیمیشان رو به سستی است.

بنابر این زنان نمی‌توانند عضو شوراها یا مختلف باشند و بطریق اولی نمی‌توانند عضو مجلس شوری شوند.

### - زن نمی‌تواند مدیر یا قاضی شود

احادیث زیادی در این مورد وجود دارد از جمله:

فقال النبي هلك الرجال حين أطاعت النساء (المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۳۲۳ Ó اهل سنت)  
ترجمه: پیامبر گفت: مردان اگر از زنان اطاعت کنند هلاک می شوند

زمانی که به پیامبر خبر رسید که دختر کسری، پادشاه ایران شده است گفت: "لن یفلح قوم ولو امرهم امراه" یعنی هرگز رستگار نمی شود قومی که زنی را به ریاست خویش برگزینند (صحیح بخاری ج ۳ ص ۹۰-اهل سنت)

إذا كانت امرؤکم شرارکم و اغنیوکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الرض خیر لکم من ظهرها (سنن ترمذی ج ۳ ص ۳۶۱-اهل سنت)

ترجمه: هرگاه رهبران شما بدترینتان و ثروتمندان شما بخیلترینتان و کارهای شما بدست زنانتان باشد پس برای شما زیر خاک بهتر از روی آن است.

قال ابو جعفر...ولاتولی امراه القضاء و لاتولی الاماره و لاتستشار (خصال ص ۵۸۵-شیعه)  
ترجمه: از امام محمدباقر نقل شده است که زن قضاوت را به عهده نمی گیرد و مسئول (حاکم) نمیشود و مورد مشورت قرار نمی گیرد.

قال علی فی نهج البلاغه: " لا تطیعوهن فی المعروف حتی لا تطمعن لکم فی المنکر  
ترجمه: امام علی: در امور خیر هم از زنان تبعیت نکنید تا در شما به امور شر طمع نکنند.

عن ابی عبدالله عن علی: فی خلاف النساء برکه (کافی ج ۵ ص ۵۱۸)  
ترجمه: امام صادق از امام علی نقل می کند که در مخالفت کردن با زنان برکت است

قال علی: کل امرء تدبره امراه فهو ملعون (کافی ج ۵ ص ۵۱۸)  
ترجمه: هر مردی را که زنی اداره کند ملعون است.

### - برخی احکام دیگر در مورد زنان

با توجه به طولانی شدن این عنوان به چند حکم دیگر که همگان می دانند و در کتب فقهی ساده نیز مثل توضیح المسائل (شیعه) و یا فقه آسان (سنی) وجود دارد فقط اشاره می کنیم از جمله:

- تعدد زوجات برای مردان جایز است. پیامبر ۲۰ همسر و کنیز و امام علی ۱۲ و امام حسن ۶۴ عدد داشتند و قس علی هذا. اینکه در جمهوری اسلامی ازدواج دوم را منوط به اجازه ی همسر اول کرده اند برای ساکت کردن زنان و حفظ حکومت است. تعدد زوجات مشکلات عظیم روانی، تربیتی و اجتماعی ایجاد می کند و برای زنان بهیچ روی قابل تحمل نیست.

- طلاق در دست شوهر است. زن با ازدواج و گرفتن مهریه، در واقع خود را به شوهرش می فروشد چون دیگر نمی تواند خودش را از شوهر آزاد کند. این کار شبیه خرید کنیز از بازار است و کنیز هم تا آخر عمر اسیر مالک است. این حکم، سلب یکی از اساسی ترین حقوق یک انسان است. مهریه که روحانیون آنرا بعنوان مزیتی برای زن مطرح می کنند خود بزرگترین توهین به زن است. مهریه بهای فروش حقوق اساسی زن به شوهر است. مهریه همان پول خرید کنیز است تنها اسمش را عوض کرده اند. در قوانین حمورابی که قدیمیترین (بیش از ۳۷۰۰ سال پیش) حقوق مدون بشری است بجای مهریه لغت خرید بکار برده شده که صحیحتر است و چنانچه می دانید هنوز هم در بسیاری از اقوام بجای لغت مهریه، بطور صادقانه لغت خرید دختر را بکار می برند. اگر زن و مرد مساوی

اند (که از نظر دانش تجربی و حقوق بشر مساوی اند) معنی ندارد که در ازدواج، یکی به دیگری پول بدهد و از طرف دیگر هر یک از طرفین ازدواج هر زمان که ادامه ی ازدواج را غیر قابل تحمل دید باید بتواند از ازدواج خارج شود چه زن و چه مرد.

- نفقه ی زن با شوهر است. این حکم نیز که روحانیون آنرا بعنوان مزیتی برای زن مطرح می کنند توهین بزرگی به زن است. بردگان، کنیزان، کودکان و ناتوانانند که محتاج خرجی بابا یا ارباب هستند نه انسانی کامل و بالغ و توانا چون همسر. اگر زن و مرد مساوی اند، که هستند، معنی ندارد که یکی مخارج دیگری را بپردازد. در یک ازدواج برابر، هر دوی زن و مرد در پرداخت مخارج مشترک زندگی مسئولند و انسانیت اقتضاء می کند که اگر یکی از طرفین ناتوان یا بیکار است، طرف مقابل به او کمک کند تا از مشکل خارج شود چه زن باشد و چه مرد. بنابراین زن هم می تواند مسئول نفقه ی مرد باشد.

- شهادت دو زن بابر یک مرد است و رد بعضی موارد اصلا شهادت زن پذیرفته نیست.

- زن نصف مرد ارث می برد.

- خونبهای زن نصف مرد است. اگر مردی به عمد زنی را بکشد. قصاص نمی شود و نصف خونبها را می پردازد. اما بالعکس اگر زنی مردی را بکشد قصاص می شود یا کل خونبها را می پردازد. البته اخیرا جمهوری اسلامی این حکم را نیز تغییر داده است. اینکار نیز در جهت حفظ قدرت است. حتی روحانیون حاکم هم فهمیده اند که این احکام قابل اجرا نیستند بنابراین یک یک آنها را کنار می گذارند تا قدرت خویش را دوام بخشند.

- بلوغ عقلی دختر در ۹ سالگی: در اسلام بلوغ جنسی دختر (توانائی بار دارشدن) با بلوغ عقلی یکسان گرفته شده است که از نظر علمی غلط است. دختر ۹ ساله همان مسئولیتهای شرعی و قانونی را دارد که یک فرد ۴۰ ساله. در صورتیکه دختر در سن ۹ سالگی کودکی بیش نیست و حتی بلوغ روانی- جنسی هم نیافته و درک درستی از مسائل جنسی و بارداری و شوهر و فرزند و خانواده ندارد. متأسفانه بر اساس این حکم اسلام، در طول تاریخ، این کودکان را شوهر می دادند و از آنان مسئولیتهای سنگین طلب می کردند و آنها را در مقابل دادگاه چون فردی بالغ مورد بازخواست قرار می دادند. این حکم بر اساس رفتار پیامبر است که عایشه را در سن ۶ سالگی برای خود عقد کرد در حالیکه خود بیش از ۵۰ سال سن داشت و در ۷ سالگی با او زناشوئی انجام داد (تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۹۲). در صورتیکه عایشه در سنی نبود که بتواند تصمیم بگیرد. عایشه می گوید روزی پیامبر به خانه ی ما آمد. من داشتم بازی می کردم. مادرم آمد. دست مرا گرفت و صورتم را شست (دقت کنید که تا چه حد کودک بوده است) و مرا کشید و نزد پیامبر آورد و پیامبر با من زناشوئی انجام داد. و هنگامیکه می خواستم به خانه ی پیامبر بروم اسباب بازیهای خودم را نیز همراه بردم (تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۹۲). بهر صورت با توجه به عدم بلوغ روانی و عقلی کودک در سن ۹ سالگی، شوهر دادن او و بار کردن مسئولیتهای افراد بالغ بر او، تزییع حقوق انسانی اوست.

- تزویج کودک: در اسلام پدر یا جد پدری می تواند کودک غیربالغ (دختر یا پسر) را شوهر یا زن بدهد و کودکان هنگامیکه بالغ شدند موظفند که آن ازدواج بدون اختیار را محترم بشمارند (اهل سنت: مغنی ج ۷ ص ۳۹۲، شیعه: عروه الوثقی ج ۲ ص ۶۹۹ و رساله های توضیح المسائل). پایه ی این حکم ازدواج پیامبر با عایشه ی ۶ ساله است. این حکم، حق انتخاب فرد در یکی از اساسیترین امور زندگی را از او سلب می کند.

با توجه به آیات و روایات ذکر شده و دهها روایت دیگر، از زن چه می ماند؟؟ تقریباً هیچ! در اسلام، زنان موقعیتی تقریباً شبیه کنیز دارند. کمی از کنیز بالاترند. و بسیاری از حقوق اساسی و آزادیهای آنان حذف یا محدود شده است. اکنون متوجه می شوید که نظرات طالبان در مورد زنان، برگرفته از متن اسلام است و البته نظرات علمای گذشته و حال شیعه و سنی نیز همین است. مثلاً یکی از مراجع فعلی شیعه می گفت در اسلام زنان کنیز مردانند. و یا در سال ۴۱ به بعد آیه خمینی بشدت با دادن حق رای به زنان مخالفت نمود و اینکار را موجب فساد در جامعه می دانست. مثلاً در سخنرانی سال ۴۳ می گوید: " مگر با چهار تا زن فرستادن به مجلس ترقی حاصل می شود؟ ...

ما می گوئیم اینها را فرستادن در این مراکز جز فساد چیزی نیست ، شما بعد تجربه کنید، ببینید بعد از ده سال ، بیست سال ، سی سال دیگر اینها را بفرستند، به خیال خودتان ، ببینید اگر شما جز فساد چیز دیگری دیدید؟" (صحیفه ی نور ج ۱).

در سال ۴۱ نیز خمینی به همراه ۸ تن دیگر از مراجع در اعلامیه ای حکم تحریم شرکت زنان را در انتخابات صادر کردند:

«چون دولت آقای علم با شتابزدگی عجیبی بدون تفکر در اصول قانون اساسی و در لوازم مطالبی که اظهار کرده اند، زن ها را در انتخاب شدن و انتخاب کردن به صورت تصویبنامه حق دخالت داده ، لازم شد به ملت مسلمان تذکراتی داده شود... روحانیت ملاحظه می کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانس ها اجازه می دهد که گفته شود قدم هائی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است (یعنی مرگ)... روحانیون با صراحت می گویند: تصویبنامه اخیر دولت راجع به شرکت نساء در انتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است... امضاء: مرتضی الحسینی النگردی - احمد الحسینی الزنجانی - محمدحسین طباطبائی - محمد الموسوی الیزدی - محمد رضا الموسوی الگلپایگانی - سیدکاظم شریعتمداری - روح الله الموسوی الخمینی - هاشم الاملی - مرتضی الحائری» (صحیفه ی نور ج ۱).

اما چرا خمینی بعد از به قدرت رسیدن تا حدودی اجازه ی حضور زنان را در جامعه داد؟. جواب بسیار ساده است: حفظ حکومت. همانطور که می دانید خمینی در نامه ای که به توکلی وزیر کار دولت موسوی نوشت مطرح کرد که دولت اسلامی می تواند هر حکمی از احکام اسلامی را بر حسب مصلحت حکومت تعطیل کند. بنابر این بنا به نیاز حکومت، این حرام را نیز حلال کرد.

شاهد دیگر بر اتفاق نظریامبر، صحابه، امامان شیعه و علمای سنی و شیعه در مورد زنان این است که همسران هیچیک از آنان در طول تاریخ افراد ارزشمندی نبوده اند. کدام نویسنده، محقق یا فرد مفید اجتماعی در بین زنان آنان وجود دارد؟! هیچ!

از نظر دانش فیزیولوژی و روانشناسی، زن و مرد و سیاه و سفید همه ساختار کلی جسمی و روانی یکسانی دارند و همه انسانند و طبعا باید از حقوق انسانی مساوی برخوردار باشند. البته هیچ دو انسانی از نظر جزئیات تمام استعدادها و توانائی ها صد در صد یکسان نیستند چه مرد و چه زن. ولی این دلیل بر عدم مساوات از نظر حقوق انسانی نمی شود. این مطلب در بخش اول کتاب مورد بحث واقع شد.

اما سوال اساسی: آیا این احکام زنان، در جهان امروز قابل قبولند و آیا این احکام قابل اجرا هستند؟! آیا تو بعنوان یک زن حاضری اینهمه تحقیر شوی؟ و آیا تو بعنوان یک مرد حاضری با همسرت مثل یک مادون انسان رفتار کنی؟

## روحانیون

در تمام ادیان از جمله اسلام، عالمان دین عملا یک طبقه ی برتر اجتماعی را تشکیل می دهند. بلاشک طبقه ی روحانیون بعد از پادشاهان برترین طبقه ی اجتماعی بوده اند. احادیث فراوانی با تاکید بسیار بر لزوم احترام و لزوم تبعیت از عالمان دین (روحانیون) وارد شده است این احادیث به همراه سوء استفاده ی اکثریت آنان، روحانیون را به طبقه ی برتری تبدیل کرده که از دسترنج مردم ارتزاق میکنند. تقریبا در هیچ امری مساوی و برابر با مردم بحساب نمی آیند و همیشه برترند. مردم بهترین های خود را در اختیار آنان می گذارند. مردم بدون چون و چرا از آنان تبعیت می کنند. تسلیم در مقابل خدا و پیامبر عملا به تسلیم برده وار در مقابل روحانیون بدل شده است. چون خدا که در دسترس نیست پیامبر هم که مرده است، طبعا این تسلیم به تسلیم در مقابل روحانیون تعبیر شده است. و بطور خلاصه روحانیون بر جان و فکر و فرهنگ و مال و ناموس مردم غلبه دارند.

نمازهای جماعت و جمعه و امامت روحانیون و لزوم سکوت و تبعیت مطلق از امام، بطور پیوسته درس فرمانبرداری و سکوت فکری و تبعیت گوسفند وار از روحانی را القاء می کنند. در رابطه ی بین روحانی و مردم چیزی که هیچگاه مطرح نیست تفکر، رای، آزادی و استقلال فکری مردم است. ایا تا کنون دیده اید فردی در برابر امام جماعت نظر متفاوت و مستقلى ارائه کند. اگر بندرت چنین کسی پیدا شود بقیه مردم او را سر جای خود می نشانند.

بعضی زیانهائی که از این برتری متوجه جامعه می شود عبارتند از:

- در تاریخ معمولا اکثر روحانیون پشتوانه ی مستبدان و حاکمان بوده اند.
- با توجه به تغذیه ی روحانیون از ثروتمندان، معمولا روحانیون پشتوانه ی بازار و ثروتمندان بوده اند.
- اکثر روحانیون سکوت و سکون و تسلیم را در برابر وضع موجود تلقین می کنند.
- تبعیت بی چون وچرای مردم این امکان را به روحانیون میدهد که بتوانند مردم را در حد بسیار وسیع فراخوانی کنند یا بالعکس مردم را به تسلیم و سکون وادارند. برای مثال در نهضت مشروطه در حالیکه تعدادی از روحانیون مردم را به پشتیبانی مشروطه فراخواندند، اما عده ای دیگر به رهبری شیخ فضل الله بیشترین ضربات را به مشروطه زدند. همچنین در مخالفت با نظام جمهوری و تأیید رضا شاه، این روحانیون آن زمان مثل مدرس و مراجع اصلی آن زمان مثل آیت الله نائینی بودند که نقش محوری ایفا کردند. و در نهضت ملی در حالیکه پشتیبانی اولیه ی آیه الله کاشانی، نقش مهمی در نهضت ملی داشت، اما در انتها، پشتیبانی وی و مرجع اول آن زمان، آیه الله بروجردی و روحانیون دیگر از کودتا، نقش مهمی در شکست نهضت ملی و تسلیم مردم به کودتا داشت. جالب است بدانید که خمینی هم با مشروطه مخالف بود و شدیداً طرفدار شیخ فضل الله بود و هم با نهضت ملی شدن نفت مخالف بود. بقول یکی از امرای ارتش، خمینی رهبری عده ای از طلاب را بعهده داشت که در روز کودتا بر علیه مصدق شعار می دادند. در انقلاب اسلامی، مردم بره وار از خمینی تبعیت کردند. هیچکس نمی دانست که جمهوری اسلامی چیست و ولایت فقیه یعنی چه؟ صرفاً مردم ناآگاهانه بدنبال خمینی پیش رفتند و نتیجه ی نهائی آن، استبداد دینی وحشتناکی شد که تاریخ کمتر به خود دیده است. در اوائل انقلاب، مردم با دستور خمینی تمام کسانیکه از آزادی و حقوق انسانی آنان دفاع می کردند را طرد و نابود کردند. مردم بدون آگاهی، صرفاً در تبعیت از خمینی، در جنگ ۸ ساله شرکت کردند و حد اقل یک میلیون انسان بیگناه را به خاک و خون کشیدند. مردم ۳۰ سال است که در تبعیت از ولایت فقیه، دشمنی احمقانه ای را با کل جهان ادامه داده اند و خسارات عظیمی را متوجه خود و جهانیان کرده اند. این مذهب است که افسار ما مردمان را در دست روحانیون می گذارد، و گرنه بسیج یک ملت بدون پشتوانه ی مذهب و بدون روحانی امکانپذیر نیست. خلاصه در ۱۰۰ ساله ی گذشته تمامی تلاشهای مردم ایران برای آزادی، حقوق بشر و دموکراسی توسط روحانیون و بدست مردم تابع، به ناکامی کشیده شده است. این سخن به این معنی نیست که دیگران یا عوامل دیگر نقشی نداشته اند اما نقش روحانیون محوری بوده است. توجه کنید حقوق بشر و دموکراسی در پی تربیت انسانهائی است با کرامت فردی، و دارای استقلال فکری نه گوسفندانی سر بزیر. بس است! اینهمه گوسفند منشی برای ما کافی نیست!!!

- با توجه به اینکه بستر فرهنگی تمام ادیان و از جمله اسلام در جوامع بسیار قدیمی و عقب افتاده بوده و اکثر دستورات غیر عبادی آنان امروزه کارائی ندارند. روحانیون بعنوان متولیان ادیان، پیوسته بعنوان سدی نیرومند در مقابل تغییر و پیشرفت و علم و تمدن عمل کرده اند. و این یک عامل اساسی در عقب افتادگی پایدار در قرون وسطای اروپا و در جوامع اسلامی در سده های اخیر است. هر آنچه از مظاهر علم و تمدن هم که بصورت صوری به جهان اسلام آمده است توسط افراد ضعیف الایمان آورده شده و به جوامع ما با تاخیر فراوان تحمیل شده است. کسانیکه سن بالائی دارند بیاد می آورند که روحانیون با ایجاد مدارس جدید مخالفت کردند، با دانشگاه مخالفت کردند و هنوز هم در باطن مخالفند چنانچه می بینید که همیشه از دانشگاه و استاد و دانشجو، بد می گویند و هرگاه عصبانی می شوند، نوکران خویش را به حمله به دانشگاه و دانشجویان وا می دارند. البته اکثر روحانیون این مخالفت را بصورت علنی ابراز نمی کنند مگر افراد معدودی که صادقانه این مخالفت را ابراز داشته اند. مثلاً آیت الله

خمینی در کتاب کشف الاسرار چند صفحه در مذمت پزشکی جدید قلم فرسائی کرده است (کشف الاسرار ص ۲۷۹). و علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی تهرانی، در بیش از ده صفحه (۱۰۹-۱۲۰) از کتاب خویش بشدت با علم جدید مخالفت می ورزد و صادقانه می نویسد: استعمار برای در هم شکستن علم و تحقیق، دانشگاهها را در مقابل مدارس علمیه (حوزه ها) گشود. هم مدارس علمیه را بست و هم در دانشکده ها محصلین را به فرمول خوانی و جزوه نویسی از استادان کم سواد، با هدف اخذ گواهینامه مشغول کرد تا ریشه ی تحقیق را بر اندازد (نگرشی بر مقاله ی بسط و قبض تئوریک شریعت ص ۱۱۴). واقعیت این است که این نظر اکثر قریب به اتفاق روحانیون است، فقط امثال ایشان، شهادت و صداقت کافی برای بیان را داشته اند.

رو حانیون همچنین با رادیو و تلویزیون مخالفت کردند و با هر تغییر مثبتی مخالف بودند. و جوانان هم بیاد می آورند که جنتی و امثال او با ویدئو و اینترنت و امثالهم چه مخالفت‌هایی کردند.

قطعا در بین روحانیون نیز استثنائاتی بوده و هستند. آنچه گفته شد روند کلی و غالب است که نقش اصلی را در روند اجتماعی ایفا می کند. خود روحانیون می دانند که پیوسته اکثریت روحانیون بوده اند که سر معدود اندیشمندان روحانی را نیز به سنگ کوفته اند (برای مثال مراجعه کنید به مقدمه ی اسفار اربعه اثر ملا صدرا).

جالب است که نظر انیشتین را نیز در مورد روحانیون بدانید: او می گوید هر مذهبی در درجه ی اول از ترس از جهان ناشناخته سرچشمه می گیرد و سپس می گوید " در تاریخ بشر، این ترس بطور منظم توسط روحانیت دامن زده شده و مورد بهره برداری قرار گرفته است. اینها خود را رابط بین انسانها و قدرتهای رعب انگیز قلمداد می کنند تا از این راه سلطه ی خویش را تثبیت کنند... زمامداران نیز گاه از این ترس برای حفظ قدرت خویش استفاده کرده اند... و گاه میان آنان و طبقه ی روحانی ائتلاف نزدیکی برقرار شده است که از اشتراک منافع ایندو در امر استیلاجویی اقلیتی ممتاز بر اکثریتی مطیع و استثمار این اکثریت توسط این اقلیت سرچشمه می گیرد... کار اساسی همه ی تشکیلات مذهبی، اعم از کنیسه و کلیسا و مسجد، در هر مقطع زمانی-مکانی، مبارزه با دانش و سرکوبی آزاد اندیشان به جرم انحراف از مذهب بوده است، زیرا تثبیت حاکمیت آنان مستلزم این بوده که پیروان مذهب همواره صغیرانی باقی بمانند که حق و اجازه ی سوال در باره ی صحت دستورات مذهبی نداشته باشند. " (The world as I see it, Einstein)

بهر روی، مذاهب یک طبقه ی ممتاز بنام روحانی را ایجاد کرده اند که از برترین امتیازات طبقاتی بعد از پادشاهان برخوردار بوده اند و این امتیازات در جمهوری اسلامی به اوج خود رسید. امروز آنان همه چیز ما هستند: هم پادشاه و هم روحانی و هم سرمایه دار. و البته، خود را با ما انسانهای عادی (بقول خودشان عوام کالانعام) هم مخلوط نمی کنند لباس ویژه دارند، دادگاه ویژه دارند و حقوق و امکانات ویژه.

## سادات

طبقه ی اجتماعی برتر دیگری که اسلام به رسمیت شناخته، سادات هستند. در قرآن دوستی خویشان پیامبر جزو وظائف همه ی مسلمانان بحساب آمده است:

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (شوری ۲۳)

ترجمه: ای پیامبر بگو من هیچ پاداشی در مقابل رسالتم نمی خواهم مگر دوستی خویشانم.

بر این اساس فرزندان پیامبر (بقول اهل سنت فرزندان هاشم- بنی هاشم- و فرزندان عباس عموی پیامبر) تا قیامت از دوستی مردم و تبعات فراوان آن برخوردار هستند صرفا به این دلیل که خویشان پیامبرند. دوستی طبعاً تبعاتی هم دارد مثل اولویت اجتماعی، احترام، کمک مالی و امثالهم.

برای سادات بخش عمده ای از خمس هم در نظر گرفته شده است که میزان آن بسیار عظیم است (در مورد خمس در فصلهای آتی بحث می کنیم). یعنی اگر سادات هیچ کاری هم نکنند زندگی آنان به بهترین وجه باید توسط

خمس اداره شود. اینهمه اولویت نه بدلیل لیاقت یا تلاش بلکه صرفا بدلیل خویشاوندی با پیامبر است. پیامبر بدین طریق برتری و زندگی مرفه نسل خویش را تا ابد تضمین کرده است.

طبعا اینهم با تساوی انسانها ناسازگار است و عقل سلیم انسان نمی پذیرد که افرادی به صرف تولدشان بر دیگر انسانها برتری داشته باشند این در واقع نوعی نژاد پرستی است.

\*\*\*\*

در پایان این بحث لازم است به دو آیه دیگر بپردازیم  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ! حَجرات ۱۳!

ترجمه: ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعبه و قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی تردید خداوند دانای آگاه است

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ! غافر ۴۰!

ترجمه: هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند

بعضی خواسته اند از این دو آیه نتیجه بگیرند که انسانها از جمله زن و مرد مساوی اند. آنچه این شائبه را بر می انگیزد این است که گفته شده که بهترین افراد نزد خدا متقی ترین افرادند و در آیه ی دوم گفته شده که عمل صالح چه از مرد و چه از زن موجب بهشت می شود. اما نکته ای که دقت نکرده اند این است که عمل صالح و تقوی بر حسب طبقه ی اجتماعی فرق می کند. غلام صالح غلامی است که فرمان ارباب را اطاعت کند و ارباب خوب هم اربابی است که خوب فرمان بدهد. زن متقی زنی است که کاملا مطیع شوهر باشد و در خانه بنشیند و با مرد بیگانه تا حد امکان هم صحبت نشود و قس علی هذا. بنابر این این آیات بهیچ عنوان تساوی انسانها را نمی رسانند.

### نتایج عدم مساوات انسانها

عدم مساوات ریشه ای انسانها در اسلام، منجر به عدم مساوات و بی عدالتی در تمام زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضائی می شود به بیان دیگر احکام فقهی، در این حیطه ها، بر اساس بی عدالتی بنیان نهاده شده است. نگاهی به احکام مختلف فقهی در این زمینه ها نشان می دهد که این احکام متناسب با طبقه ی فرد متفاوت است. مثلا زن نصف مرد ارث می برد. غلام مالک کار و مزد کار خودش نیست. غارت اموال کفار و بدبخت کردن و کشتن و بی خانمان کردن آنان کار پسندیده ای است و قس علی هذا. طبعا اجرای این احکام منجر به ایجاد جامعه ای بشدت غیر عادلانه می شود. البته اسلام این احکام را عادلانه می داند. ولی عقل بشر این طبقه بندی و عدم مساوات را بی عدالتی می داند. نشانه ی واضح آنهم این است که هیچ فردی مایل نیست در جایگاه طبقه ی حقیر باشد. مثلا هیچکس مایل نیست برده باشد حتی اگر فوق العاده متدین باشد و تقریبا همه ی مردان مسلمان خدا را شکر می کنند که زن نشده اند.

## اصل آزادی

ماده ۱۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر: هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

ماده ۱۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر: هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق، مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن، و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

قبلا نشان داده شد که آزادی عقیده ی دینی، مورد قبول اسلام نیست. اما آزادی اندیشه و بیان چه؟ در شرایط ایده آل، این نوع آزادی ها به اصول و احکام اسلامی محدود می شود. یعنی هیچکس حق ندارد اصول و فروع مذهب را مورد انتقاد قرار دهد یا مطلبی غیر مذهبی را مطرح کند که بطور مستقیم یا غیر مستقیم، در عقائد دینی شبهه ایجاد کند. اینکه گفتم در شرایط ایده آل، از اینجهت است که معمولا محدودیتهای مذهبی خیلی فراتر از این است و شامل محدودیت نقد روحانیون و سنتهای منسوب به مذهب هم می شود. مثلا آیا در ایران، شما می توانید خمینی یا مراجع را مورد نقد قرار دهید؟ حتی در نقد امام جمعه ی شهرتان نیز محدودیت دارید. باز حتی نمی توانید امام جماعت مسجدها را نیز نقد کنید. مثال دیگر اینکه آیا شما می توانید امام زاده ای را مورد نقد قرار دهید؟ آیا میتوان کتابهای دینی مشهور حتی غیر از قرآن (مثلا مفاتیح الجنان) را بدون ترس مورد نقد قرار داد. خلاصه هر چیزی که بنحوی منتسب به مذهب باشد نقد ناپذیر است. چنانچه در جمهوری اسلامی انتقاد از روحانیون و یا مسئولین حکومتی، جرم سیاسی محسوب می شود که بدترین جرم در جمهوری اسلامی است. بهمین دلیل است که جمهوری اسلامی، بالاترین آمار زندانیان سیاسی، بالاترین آمار توقیف روزنامه ها، و بالاترین آمار روزنامه نگاران زندانی را در جهان دارد. مذهبی بودن حکومت، مردم را از بدیهی ترین حقوقشان که حق تعیین سرنوشت (حق حکومت بر خویش) و آزادی بیان و آزادی نقد دستگاههای حکومتی است محروم کرده است. این ترس دو جنبه دارد یکی ترس اخروی و یکی ترس از مجازات دنیوی. نقد مسائل ضروری دین (البته لغت ضروری هم گستره ی وسیعی دارد و تقریبا شامل همه ی امور دینی و منسوب به دین می شود). بمعنی بی اعتقادی به دین است که جزای دنیوی آن مرگ است چون ارتداد محسوب می شود و جزای اخروی هم که سوختن جاودانه است.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ! حج ۵۱!

ترجمه: و کسانی که در [نقد] آیات ما با هدف عاجز کردن (بی اعتبار کردن) آنها می کوشند اهل دوزخند. بد نیست که جملاتی از شیخ فضل الله نوری و خمینی که با امثال آیه ی فوق همخوانی دارند، را ذکر کنیم:

شیخ فضل الله نوری: "حریت (آزادی) اصل موذی خراب کننده ی قوانین الهی است..." زیرا "بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است" (مکتوبات ص ۶۵).

باز می گوید "عجب است که به خلط مبحث اشاعه می دهند که اسلام طلبان مستبدند و حال آنکه باید مستبد باشند. اساس اسلام بلکه هر دینی بر استبداد است" (مکتوبات ص ۳۴۸).  
خمینی در کتاب کشف الاسرار، که بر ضد کسروی نوشته، در ص ۱۰۴ می نویسد:

" دانشمندان (روحانیون)... اگر خود را عهده دار نگاهداری دین و قرآن و مقدسات مذهبی می دانند خود آنان یا مشت آهنین دهان این بیخردان (منتقدین) را خرد و سر آنها را زیر پای شهادت خود پایمال کنند و ما انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که بر خلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصیکه این یاهه سرائیها را می کنند، در حضور هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه جویان را که مفسد فی الارض هستند از زمین بر اندازد تا فتنه انگیزان دیگر دامن به آتش فتنه گری و تفرق کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز نکنند"

و باز خمینی در ص ۲۸۴ کتاب فوق می نویسد:

" اگر احساسات میهن دوستی و شرفخواهی آنها (مردم) نمرده بود خوب بود اوراق این روزنامه ها و هفتگی ها در میدان شهرستانها آتش زده شود تا نویسندگان برای همیشه تکلیف خود را بفهمند" و دیدید که هنگامیکه خمینی به قدرت رسید همین کارها را با قلمها و نشریات و نویسندگان کرد.

گمان می کنم صراحت صادقانه ی گفتار شیخ و خمینی، ما را از توضیح بیشتر بی نیاز کرد. نگاهی به تاریخ اندیشمندان در جوامع اسلامی این وضع را آشکار می کند. نمونه های متعددی در تاریخ می توان یافت که افرادی که جسارت آن را داشته اند که اندکی از خطوط قرمز مذهبی رد شوند، زندان، بدبختی و مرگ را برای خود فراهم کرده اند، مثل محمد بن زکریای رازی و نمونه ی مشهور معاصر ما کسروی است که با نوشتن کتاب شیعه گری موجب مرگ خویش شد و نهایتاً به فتوای خمینی (به احتمال قوی) و بدست فدائیان اسلام ترور شد.

چون اسلام سعی کرده برای همه ی جنبه های زندگی انسان تکلیف تعیین کند طبعاً حق هرگونه اختیار و اندیشه و نقد در این امور را از بشر سلب کرده است. یعنی آزادی فکر و بیان فقط در اموری قابل تصور است که اسلام از آنها حرفی نزده باشد. این گستردگی قانونگذاری موجب شده که زندگی افراد متدین بیش از هر چیزی با دین بگذرد. حتی نحوه ی توالد رفتنشان را نیز دین تعیین می کند و این در حالیست که از نقد و خردورزی در مورد این احکام منع شده اند. این پرهیز از تفکر در بخش عظیمی از امور زندگی، منجر به رکود و ایستائی ذهن و خرد آنان میشود. اینان بطور مستمر خود را به تسلیم، عدم نقد و عدم تغییر، توصیه می کنند. این امر قدرت نقد و خلاقیت (قدرتهای ذهنی که تنها وسیله ی پیشرفت اند) آنان را فلج می کند. چنانچه می بینید کمترین خلاقیتهای فکری، هنری و فرهنگی مربوط به متدین ترین افراد است. توضیح بیشتر در این مورد در بحث "موانع پیشرفت در اسلام" خواهد آمد.

راه حل چیست؟ متأسفانه هیچ راه حل قطعی وجود ندارد. ولی با کنار گذاشتن اسلام سیاسی از حکومت، می توان امیدوار بود که سیاست، حقوق، اقتصاد، آموزش و پرورش و تکنولوژی و امثالهم از دستان تنگ روحانیون نجات پیدا کنند و امور کشور بر اساس علوم تجربی و خرد اداره شوند. همانگونه که در بخش اول کتاب بیان کردیم، دموکراسی بهترین زمینه ساز استفاده از آخرین دست آوردهای علمی و فکری بشر، در اداره ی امور کشور است.

## فصل ۹

### احکام سیاسی اسلام

ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر:

- ۱- هر شخص حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا به واسطه نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.
- ۲- هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد.
- ۳- اراده ی مردم اساس قدرت حکومت است، این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رای مخفی یا به طریقه ای مشابه برگزار شود که آزادی رای را تامین کند.

برای فرد مؤمن، هر کجا مذهب سکوت می کند جا برای خرد باز می شود. خوشبختانه اینجا یکی از آنهاست. اسلام در مورد نوع حکومت و اینکه حکومت حق کیست، و اینکه مشروعیت حکومت به چیست و اینکه چه روش اداری باید بکار گرفته شود، سکوت کرده است. در اسلام هیچ مکتب سیاسی یا روش مدیریتی خاصی وجود ندارد. پیامبر هم، مدینه را شبیه دیگران به سبک کدخدا اداره می کرد. تشکیلات اداری، مالی یا نظامی وجود نداشت. این وضع در حدی و خیم بود که خلفای راشدین از جمله حضرت علی، حتی کالا یا پولی را برای اداره ی کشور نگه نمی داشتند، یعنی خزانه ی دائمی وجود نداشت. و معمولاً پولی که از زکات یا غارت کفار به مدینه می رسید هر چه سریعتر بین مسلمانان قسمت می شد. مدینه فاقد پلیس بود حتی خلیفه فاقد مراقب بود بنحویکه سه خلیفه (عمرو عثمان و علی) از ۴ خلیفه ترور شدند. بلا شک پیشرفته ترین سیستم اداری آنزمان در ایران و روم بود و پس از اینکه خلافت اسلامی گسترش پیدا کرد خلفای بنی عباس مجبور شدند از علم و تجربه ی ایرانیان (خاندان برمکی) در اداره ی حکومت بهره بگیرند. با اینحال روحانیون ساده لوح (یا فریبکار) القاء می کنند که چند نصیحت علی به مالک اشتر یک مدیریت جامع است! علت آنست که نمی دانند که مدیریت و سیاست دانشهای بسیار گسترده ای هستند که در دهها شاخه دارای مدارک دکترای تخصصی می باشند.

بعد از فوت پیامبر، دو مسیر برای اداره ی جامعه مطرح شد. یکی خلافت که اهل سنت بدان راه رفتند و دیگری امامت که شیعیان برگزیدند. علت اساسی این اختلاف این است که از پیامبر هیچ نص صریحی در مورد نحوه ی حکومت بعد از خودش وجود نداشت. - این یک اصل کلی است که در فقه، هر کجا اختلافات شدید وجود دارد حتماً نص صریح معتبری برای آن موضوع وجود ندارد. - چندین نفر از صحابه مثل ابوبکر و عمر روش خلافت را بر اساس نظر خویش (نه سنت پیامبر) برگزیدند. و با تاخیر بسیار طولانی نظریه ی شیعه زاده شد. با قبول نظریه ی

شیعه ی دوازده امامی هم، تکلیف حکومت برای دوره ی کوتاهی مشخص شد و بعد از غیبت امام دوازدهم باز سکوت وجود دارد.

## ولایت فقیه

با گذشت ۱۴۰۰ سال، نظریه ی ولایت فقیه توسط آیت الله خمینی و منتظری تدوین شد. اما این نظریه هم بدعتی بیش نیست و خود این تاخیر ۱۴۰۰ ساله، مؤید عدم وجود نصی از قرآن و سنت برای آنست. اگر مایلید از جدالهای فقهی و بی اعتباری این نظریه مطلع شوید به کتاب "حکومت ولایتی" اثر محسن کدیور و یا به بخش ولایت فقیه کتاب "تکامل فکر سیاسی شیعه" اثر احمد کاتب مراجعه کنید. با توجه به منابع خوب مذکور بنده در اینجا وارد بحث مبسوط آن نمی شوم و فقط بصورت خیلی کوتاه به آن اشاره می کنم.

برای ولایت فقیه هیچ سندی در قرآن و سنت پیامبر وجود ندارد. همین کافی است که آنرا صد درصد بی اعتبار کند، چون چیزی که در قرآن و سنت پیامبر نباشد جزو اسلام نیست. البته ایرانیان صدها بار شنیده اند که منظور از اولی الامر در آیه ی ۵۹ نساء، ولایت فقیه است. *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ* (نساء ۵۹).. ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر و اولیای امر خود اطاعت کنید. اما اینهم از تولیدات روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی است. خلاصتا: این آیه در مورد فرمانده انتخابی پیامبر در یک سریه (جنگی که پیامبر در آن حضور ندارد) است که به مسلمانان توصیه می کند که از فرمانده منصوب پیامبر تبعیت کنند. اما در شیعه، منظور از اولی الامر، امامان دوازده گانه هستند چون کلیه ی احادیثی که در منابع شیعه وجود دارند همین معنی را بیان می کنند (برای تفصیل به المیزان مراجعه کنید). اما ناگهان بعد از به قدرت رسیدن روحانیون در ایران، معنی آیه هم عوض شد و به دلخواه حکومت، شامل ولایت فقیه هم شد تا موقعیت ولی فقیه را در دل مردم کم سواد تحکیم کند.

آیه الله خمینی در کتاب ولایت فقیه، بر اساس چند حدیث ضعیف (از نظر سند و دلالت) از امامان شیعه سعی کرده ولایت فقیه را اثبات کند. سپس آیه الله منتظری در کتاب "دراسات فی ولایه الفقیه" کلیه ی احادیث مزبور را از نظر سند و دلالت رد کرده است. جالب است که بدانید مهمترین ای احادیث مقبوله ی عمر بن حنظله است که آیه الله غروی در کتاب "فقه استدلالی" با بیش از ۲۰ دلیل، جعلی بودن آنرا اثبات کرده است. سپس آیه الله منتظری با تمسک به استدلال ضعیف و نارسائی خواسته ولایت فقیه را اثبات کند. بدین نحو که در اسلام ویژگیهایی برای مدیر یا مسئول مطرح شده از جمله: عقل و علم و عدالت و توانائی. سپس علم را به معنی علم دین (فقه) گرفته و گفته پس رئیس جامعه باید فقیه باشد. در صورتیکه این ویژگیها عقلی اند و اسلام ارشاد به عقل کرده و مفهوم آنها این است که هر کس می خواهد پستی را بگیرد باید در مورد آن پست آگاهی و توانائی کافی داشته باشد و آدم فاسدی هم نباشد. مثلا کسی که می خواهد رئیس یک دبستان شود باید تجربه ی کافی آموزشی و اطلاعات تربیتی کافی داشته باشد اگر آگاهی یعنی فقه، پس رئیس دبستان هم باید فقیه باشد. کسی هم که می خواهد رئیس کشور شود باید فرد با تجربه ی سیاسی و دارای آگاهی سیاسی و اداری باشد و آدم توانا و پاکی باشد. این چه ربطی به ولایت فقیه دارد. مگر رئیس جمهور می خواهد نماز و روزه و حج و حیض و نفاس و زکات و خمس ووو انجام دهد که باید فقیه باشد. این برداشت غلط آقایان از آنجا ناشی می شود که گمان می کنند همه چیز در اسلام هست. و بعد از ۳۰ سال کشتار و ظلم و خرابی و عقب افتادگی هنوز هم گمان می کنند که با رساله ی عملیه می شود جهان را به بهترین وجه تا قیامت اداره کرد. یکی از هدفهای اصلی این کتاب این است که نشان دهد که در اسلام قوانین لازم حتی برای ۱۰٪ امور کشوری نیز وجود ندارد و تازه این احکام، اکثرا قابل اجرا نیستند، پس تقریبا هیچ چنانچه تا کنون دیدید که احکام زنان و بردگان و جنگ و اسارت و اهل کتاب و دیگر کفار و ..نه انسانی اند و نه قابل اجراء. وه که ما مردم از جمود و یخ زدگی ذهن این روحانیون چه ها کشیده ایم و چه ها خواهیم کشید. مراجع گذشته و بیشتر مراجع معاصر شیعه هم، ولایت فقیه (بمعنی حاکم سیاسی) را قبول ندارند. از جمله آخوند خراسانی، محسن حکیم، سید احمد خوانساری، و خوئی. مثلا آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه می گوید "

ولایت در زمان غیبت با هیچ دلیلی برای فقها ثابت نمی شود". کسانی که با فقه آشنائی دارند می دانند که فقهای بزرگ، چه سنی و چه شیعه، بسیار محتاط هستند اما انسان وقتی ادله ی خمینی و منتظری را بر ولایت فقیه می خواند از بی احتیاطی حیرت انگیز آنان به حیرت می افتد. امیدوارم ایت الله منتظری در روزهای پایانی عمر خویش، این شر و بدعت وحشتناک ولایت فقیه را که با کمک خمینی درست کرد، اصلاح کند. جالب است که نکبت این بدعت، دامن خود او را هم گرفت

خمینی بر این پایه ی پوشالی، کاخ عظیمی ساخت و ولایت را مطلقه، مادام العمر و فرا قانونی و حتی فراتر از اسلام دانست بطور خلاصه اختیاراتی به ولی فقیه داد که پیامبر و امامان هم برای خودشان قائل نبودند.

در اینجا توجه شما را به سوال و جوابهایی از آیه الله مصباح که مشابه نظرات آیه الله خمینی است جلب می کنم:

س: آیا ولی فقیه در مقابل سایرین پاسخگوست؟

ج: خیر، ایشان فقط در مقابل خداوند تبارک و تعالی پاسخگوست و در مقابل سایر افراد غیر پاسخگوست.

س: آیا ولی فقیه برای مردم عادی نقد شدنی است؟

ج: خیر همانگونه که عنوان شد عقل مردم عادی قاصر از ورود به این مسائل است و اساسا مردم عادی حق ورود به سیاسترا به این معنا ندارند

س: آیا ولی فقیه از طرف سایر فقها نقد شدنی است؟

ج: خیر، سایر فقها حق دخالت در حکومت را از حیث اینکه فقیه هستند ندارند و از این لحاظ فرقی با مردم عادی ندارند، لذا موضع سایر فقها و حتی مراجع، ولی فقیه برای فقها نیز مثل سایر مردم غیر قابل نقد است.

س: آیا اعضا مجلس خبرگان رهبری یا رئیس آن میتوانند از رهبری سؤال نمایند؟

ج: مجلس خبرگان رهبری مجرای تجلی و ظهور مقام عظمای ولایت است ولی در ادامه کار هر گونه نظارت به هر صورت باطل است و حتی نوشتن نامه به ایشان حرمت شکنی محسوب می شود چون همانگونه که گفته شد از ایشان نباید در مورد اعمالشان سؤال کرد

س: اختیارات مقام عظمای ولایت محدود است یا نامحدود.

ج: مقام عظمای ولایت دارای اختیارات نامحدود است و می توانند در زمانی که لازم می بینند حتی واجبات شرعی مثل حج را نیز برای مدت محدود تعطیل کنند تا چه رسد به تصمیمات جزئی تراز قبیل عزل و نصب مقامات و ...

س: آیا اختیارات مقام عظمای ولایت به مکان خاصی (مثلا یک کشور خاص) محدود میشود؟

ج: خیر، اختیارات مقام عظمای ولایت هیچ قید مکانی ندارد و ایشان ولی امر مسلمین جهان هستند

س: آیا قانون اساسی قیدی برای اختیارات مقام ولایت محسوب می شود؟ توضیح این که دریافتیم که اختیارات مقام عظمای ولایت در قید مکان و زمان خاص نیست، حال در خصوص قوانین وضع شده از طرف بشر (مثل قانون اساسی چگونه)؟

ج: خیر آنچه در قانون اساسی در رابطه با اختیارات مقام عظمای ولایت آمده صرفا نمونه و کف اختیارات است و نه سقف آن و همانگونه که از عنوان ولایت مطلقه مشخص است، این ولایت مطلقه بوده و در هیچ قید قانونی نمی گنجد و الا مطلقه نبود.

س: موضع مردم عادی در مقابل ولایت فقیه چیست؟

ج: چون ایشان نایب امام زمان (عج) می باشند، موضع مردم عادی ما در قبال ولایت مطلقه، باید اطاعت مطلقه باشد و تفکرو سؤال در مورد عملکرد ایشان از وساوس شیطان است که باید به خداوند متعال پناه برد.

## نتایج عملی ولایت فقیه

استبداد بدترین نوع حکومت است و استبداد دینی بدترین نوع استبداد است و استبداد ولایت فقیه بدترین نوع استبداد دینی است. امثال من که هم استبداد شاهنشاهی را دیده اند و هم استبداد ولایت فقیه را، جمله ی فوق را کاملاً لمس می کنند.

در زیانهای استبداد کتب بسیار نوشته شده، بنابر این خوانندگان را به اینگونه کتب ارجاع می دهم از جمله توصیه می کنم که فصل ولایت فقیه از کتاب ارزشمند " تولدی دیگر" اثر دکتر شجاع الدین شفا را بخوانید. در اینجا بطور اختصار به بعضی نتایج ویژه ی استبداد ولایت فقیه می پردازیم:

- ذلت ظاهر و باطن: در استبداد غیر دینی، استبداد ظاهری است و در استبداد مذهبی استبداد باطنی است. مردم در مقابل دیکتاتورها از روی ترس در ظاهر تسلیم و خاضعند اما در حکومت دینی مردم هم در ظاهر و هم در باطن تسلیم و خاضعند. چون استبداد دینی به خدا و مذهب منسوب است، مردم مؤمن از حاق باطنشان ذلت و بردگی خویش و فرمانبرداری از حاکم مذهبی را می پذیرند.

- نابودی کرامت انسانی: برکشیدن یکی تا فلک، لاجرم منجر به فروکشیدن دیگران می شود. از کرامت و عزت ما ۷۰ میلیون انسان در مقابل ولایت فقیه چه مانده است؟ هیچ! ما افراد ناهم و صغیری محسوب می شویم که قادر به تشخیص مصلحت خویش نیستیم و تنها یک نفر، ولایت فقیه است که مصلحت ما را تشخیص می دهد و طبعاً به زور هم می تواند ما گوسفندان را به سوی مصلحتمان سوق دهد. مردم خوب در جمهوری اسلامی چه مردمی اند. مردمی که هیچگاه در صحت فرامین ولی فقیه تردید نکنند، مردمی که اصلاً فکر نکنند، مردمی که هر چه ولی فقیه می گوید بدون تامل با فریاد بلند تایید کنند، مردمی که چون سگان دست آموز به فرمان ولایت فقیه به هر که او بخواهد حمله کنند. او سعی دارد همه ی ما را به بسیجی تبدیل کنند نوجوانانیکه باید در شروع جوانیشان، تفکر و نقد و خلاقیت و دانش بیاموزند توسط این سیستم، شستشوی مغزی می شوند و به بدترین درندگان تبدیل می شوند.

- خفقان: خفه کننده ترین و بدترین خفقانها در حکومت مذهبی ایجاد می شود. در اینجا نیز خود مومنین به ناتوانی و عدم لیاقت خود برای شنیدن بعضی اخبار و شنیدن بعضی حرفها و خواندن بعضی کتابها اعتقاد پیدا کرده اند. خود مومنین باور کرده اند که نمی توانند فکر کنند. آیا از این بیشتر می توان فکر انسان را لگدکوب کرد؟

هر سخنی که کمترین تفاوتی با برداشت رایج مذهبی و یا با سخن رهبر داشته باشد منکوب می شود. حتی برترین متخصصان هم باید مواظب باشند که در گفته و نوشته شان مطیع رهبر باشند و گرنه سرکوب می شوند. آیا دقت کرده اید که بیشترین سرکوب صاحب نظران و متفکران و اساتید و هنرمندان در حکومت مذهبی اتفاق افتاده است. حکومت ولایت فقیه افتخار بیشترین فرار متفکران و هنرمندان را دارد. آیا با این حجم سرکوب فکر و متفکر، دیگر امکان رشدی برای ما باقی مانده است؟

کل دستگاه آموزشی از دبستان تا دانشگاه در اختیار ولی فقیه است. بیچاره کودکان ما که بهترین دوران آموزشی خویش را مشغول تکرار طوطی وار آموزه های اینانند. کودکان ما بجای اینکه اندیشیدن را بیاموزند از بر کردن را می آموزند بجای اینکه نقد را بیاموزند انقیاد را می آموزند. بجای اینکه خلاقیت را بیاموزند تقلید را می آموزند و بسیاری از آنان هم به شکار بسیج در می آیند.

کل دستگاه فکری و تبلیغی کشور در اختیار ولایت فقیه است. رادیو تلویزیون، روزنامه های مهم کشور، مساجد، نمازهای جمعه و حوزه ها. دیگر بندرت روحانی مستقلی پیدا می شود. چون از طرفی تا حلقوم در دریای پول نفت ولایت فقیه فرو رفته اند و از طرف دیگر شمشیر ولایت فقیه در بالای سرشان در حرکت است. کشور ما در هیچ تاریخی چنین خفقانی را به خود ندیده است.

-کشتار و شکنجه: افتخار برترین سیستم کشتار و شکنجه نیز بعد از کشورهای کمونیستی از آن حکومت ولایت فقیه است. مذهب هر گاه دستور شکنجه و کشتن بدهد، بدترین شکنجه گران و قاتلان تاریخ را تولید می کند. علت آنست که یک فرد مومن از روی وظیفه الهی شکنجه می کند و از روی وظیفه الهی می کشد و عقیده دارد که هر چه شدیدتر شکنجه کند و هر چه خشن تر بکشد و هر چه تعداد بیشتری را بکشد صواب بیشتری می برد و حوریان بیشتری را در آغوش می گیرد. یکی از متفکران که مدتی طولانی در سلول انفرادی و زیر شکنجه بود می گفت که هر گاه می خواستند ما را شکنجه کنند وضو می گرفتند و آیات قرآن می خواندند. عاطفه و انسانیت در مقابل اعتقاد مذهبی رنگ می بازد، چنانچه قرآن می گوید:

لَا تَأْخُذُكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ (نور ۲)!

ترجمه: در دین خدا شما را رافت و دلسوزی نگیرد

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ (محمد ۴)

ترجمه: پس چون با کفار برخورد کردید گردنهایشان را بزیند تا زمانیکه خونریزی بسیار کردید (و پیروز شدید) پس اسیران را محکم در بند کشید.

به جنگ بنی قریظه در صفحات قبل اشاره کردم. مسلمانان تمام مردان و برخی از زنان این قوم (حدود ۷۰۰ نفر) را به فرمان پیامبر در یک روز گردن زدند و دختران و زنان داغدیده را شب به رختخواب خود بردند.

مثال دیگر واقعه ی عرنیها است: عرنیها ۴-۸ نفر بودند. نزد پیامبر رفته اسلام آوردند و چون لاغر و ضعیف بودند پیامبر آنها را به نزد چوپانش فرستاد تا از شیر و ادرار (در آن زمان ادرار شتر نقش دارو داشت) شترها بخورند و بهبود یابند. آنان چنین کردند و پس از بهبودی، چوپان پیامبر را کشتند و شترها را با خود به سرقت بردند. پیامبر پس از اطلاع، عده ای را بدنبال آنان فرستاد. آنها را دستگیر کرده نزد پیامبر آوردند. پیامبر دستور داد تا چشمان آنها را با میخ گداخته کور کردند و دستها و پاهای آنانرا قطع کردند و آنان را در زیر آفتاب قرار دادند تا مردند (سیره ی حلبی ۱۸۵/۳ و تفسیر طبری ۲۰۵/۶). و آیه ی ۳۳ مائده در این مورد نازل شد.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ! مائده ۳۳!

ترجمه: سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این ذلت آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

بنابراین چندان عجیب نیست که در وقایع پس از انتخاب دوم احمدی نژاد، پاسداران و اطلاعاتیها جوانان مردم را زنده می گرفتند و آنها را زیر شکنجه می کشتند و جسد ها را به مادرانشان تحویل می دادند. حتی دهان پسر یکی از یاران خودشان (روح الامینی) را چون حاضر نشده بود آنچه می خواهند بگویند، خرد کردند تا مرد. این است جزای دهانی که چیزی غیر از نظر ولایت فقیه از آن خارج شود. ولی فقیه می گوید احمدی نژاد رئیس جمهور است پس هست و هر دهانیکه خلاف آن گوید باید زیر چکمه ی پاسداران خرد شود.

-مادام العمر بودن ولی فقیه

مادام العمر بودن ولایت فقیه هم فاجعه ی دیگری است. ضرورت موقتی بودن پستهای حساس حکومتی امری است که توسط بنیانگذاران حقوق بشر و دموکراسی کشف شد و امروز جزء مسلمات دموکراسی است. در این مورد در بخش اول این کتاب گفتگو کردیم. در اینجا اشاره ی کوتاهی به زینهای مادام العمر بودن ولایت فقیه می کنیم:

- با توجه به اینکه همه چیز در انحصار ولی فقیه است، در تمام طول عمرش کل مملکت را در چارچوب درک و نظرات خود نگه می دارد. و طبعاً هم موجب رکود و ایستائی می شود و هم ناتوانیها و خطاها یش استمرار می یابد. و هیچ راه نجاتی هم وجود ندارد.

- مادام العمر بودن موجب محرومیت جامعه از اندیشه های نو و افراد توانا تر می شود و فرصت استفاده از استعدادها را از جامعه صلب می کند.

- چنانچه در بخش اول گفتیم دیکتاتوری لانه ی فساد است. یعنی افراد فاسد و رذل و نادان و مدیحه گو اطراف دیکتاتور را می گیرند. حال با دائمی بودن ولایت فقیه این فساد گسترده نیز دوام می آورد و راه نجاتی وجود ندارد.

- غیر قابل سوال و مافوق قانون بودن ولایت فقیه

بر اساس این نظر، ولی فقیه مجاز است که هر کاری انجام دهد و هر اصل قانونی، اخلاقی یا دینی را نقض کند. و هیچکس هم حق ندارد در مورد دستورات و رفتار او کوچکترین تردید و سؤال کند. دادن قدرت مطلقه به یک نفر و برداشتن همه ی ابزارهای کنترل، آیا کاری احمقانه تر از این می توان کرد!! او می تواند پول نفت را بهر نحو که خواست خرج کند. می تواند به مردم دروغ بگوید و مردم را فریب دهد. اصولاً دستگاه جمهوری اسلامی از قبل از شروع بر دروغ و نیرنگ استوار بوده و هست. چنانچه خمینی چنین کرد. خمینی قبل از به قدرت رسیدن، وعده ی آزادی و دموکراسی و عدم حکومت روحانیون می داد (به مصاحبه های وی در پاریس مراجعه کنید) بنحویکه، هم مردم ایران فریب خوردند و هم کشورهای غربی. چنانچه مقامات آمریکائی مطرح کرده بودند که خمینی شبیه گاندی است و یک دموکراسی بدون خونریزی را در ایران پایه گذاری می کند. اما به محضی که قدرت را گرفت، خشن ترین دیکتاتوری اعصار را ایجاد کرد. همچنین رادیو تلویزیون ولایت فقیه دائماً به دروغگوئی و فریب مردم مشغول است. من که تلویزیونهای متعددی را بمدت طولانی مشاهده کرده ام تلویزیونی دروغگو تر و فریبکار تر از سیمای ایران ندیده ام. ولایت فقیه می تواند هر که را خواست بی آبرو کند، شکنجه کند و بکشد. چنانچه دستگاه ولایت فقیه ۳۰ سال است چنین می کند و چنانچه خامنه ای بهترین شکنجه گر و جلادش (سعید امامی) را قربانی خودش کرد و همسرش را به بدترین تهمتهای ممکن آلوده کرد. حتی اگر ولی فقیه از همسر کسی خوشش آمد می تواند زن او را برای خودش اختیار کند. چنانچه پیامبر اینکار را کرد. که بطور خلاصه چنین است: پیامبر پسر خوانده ای داشت بنام زید. زید همسر زیبائی داشت بنام زینب بنت جحش. روزی پیامبر به در خانه ی زید رفت پرده ی در را که کنار زد زینب را بدون حجاب مشاهده کرد و تحت تاثیر زیبائی او قرار گرفت و به او علاقمند شد. وقتی که زید به خانه آمد زینب ماجرا را برای او گفت. زید گفت پس من ترا طلاق می دهم تا پیامبر ترا بگیرد. زید نزد پیامبر آمد و همین را گفت ابتدا پیامبر گفت برو همسرت را نگه دار در حالیکه علاقه ی به زینب را در دل پنهان می داشت. سپس آیه ی ۳۷ احزاب نازل شد، تا پیامبر را به عشقش برساند. عایشه پس از نزول این آیه به پیامبر گفت عجب خدای تو مطابق دل تو رفتار می کند.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا! احزاب ۳۷!

ترجمه: و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو به او نعمت داده بودی (زید) گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود (علاقه به زینب را) در دل خود پنهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن [زن] کام بر گرفت وی را به نکاح تو درآوردیم تا در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان گناهی نباشد و فرمان خدا اجرا گردید (۳۷)

و بدین نحو همسر پسر خوانده اش را تصاحب کرد و خانواده ی دو جوان را از هم پاشید (تفسیر طبری ج ۲۲ ص ۱۲). البته مفسران بسیار تلاش کرده اند که اینکار پیامبر یک کار معنوی جلوه دهند ( به قول معروف عبدالغنی در کتاب ارزشمند و محققانه اش: شخصیت محمدی یا حل آن معمای مقدس، "کار مفسران پاره دوزی است") از جمله به تعلیل آیه ی فوق که "تا در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان مشکلی نباشد" متمسک شده اند. که پیامبر اینکار را کرد که از آن به بعد مومنین هم بتوانند زنان پسر خوانده شان را بعد از طلاق بگیرند. اما آیا پیامبر نمی توانست این حکم را شفاهی اعلام کند حتما لازم بود عاشق شود و یک زوج جوان را از هم جدا کند و از زن

زیبای پسر خوانده اش کام بگیرد. این عذر بدتر از گناه است. لازم به ذکر است که پیامبر بعد از عایشه، زینب را بسیار دوست داشت و در هنگام عروسی با او، از خوشحالی، سورا نیز داد که در مورد سورا دادنش نیز آیه ای نازل شده است.

### از اسلام، دموکراسی هم در نمی آید

اخیرا عده ای با مستمسکهای سست می خواهند دموکراسی را از اسلام استخراج کنند. اموری که به آن تمسک می جویند یکی بیعت است که آنرا نوعی رای دادن بحساب می آورند و دیگری شورا است که در اسلام به آن توصیه شده است و آنرا شبیه پارلمان یا مجلس شوری بحساب آورده اند. اما بررسی بیشتر موضوع:

چنانچه در بخش اول کتاب بحث شد، پایه ی دموکراسی "حق مردم بر حکومت بر خودشان" است. که به چنین چیزی مطلقا در اسلام اشاره نشده است. پس بیعت چیست؟ بیعتی که در زمان پیامبر وجود داشته قبول تسلیم و اطاعت همیشگی مردم از پیامبر است نه انتخاب. این بیعت در صلح حدیبیه اتفاق افتاد که صحابه با پیامبر بیعت کردند که تا پای جان در صورت وقوع جنگ ایستادگی کنند و آیه ی زیر در مورد این بیعت است:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا  
افتح ۱۸! ترجمه: به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود بازساخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

پس بیعتی که سنت نبی است این است و اینهم که ربطی به انتخابات ندارد. بعد از فوت پیامبر نوع دیگری از بیعت توسط صحابه ی پیامبر برای انتخاب خلیفه انجام گرفت که تعداد کمی از بزرگان صحابه، خلیفه را تعیین می کردند. این روش برای انتخاب خلفای راشدین بکار گرفته شد و حضرت علی هم در نهج البلاغه در نامه هایش به معاویه به این بیعت برای اثبات حقانیت خودش تمسک بسته است. در این نوع بیعت است که انتخاب وجود دارد. اما دقت کنید به سه نکته ی اساسی: اولاً این نوع بیعت را صحابه انجام دادند نه پیامبر. بنابراین سنت پیامبر محسوب نمی شود و جزو اسلام نیست. چنانچه قبلا گفتیم پیامبر در هیچ جا نگفته است که بعد از من چگونه مسئول حکومت را برگزینید. ظاهرا این روش در محیط عربستان وجود داشته و صحابه هم همان را بکار گرفته اند. ثانیاً: در این نوع بیعت فقط بزرگان حاضر قوم، رئیس را بر می گزینند نه مردم عادی. اگر اینرا دموکراسی بدانید باید تمام قبائل عربستان آنزمان را دارای حکومت دموکراسی بدانید. دقت کنید که در دموکراسی بزرگ قوم و فرد عادی هر دو یک رای دارند. این روش بعداً در اهل سنت بعنوان روش انتخاب خلیفه توسط اصحاب حل و عقد تثبیت شد و روش انتخاب امیرالمومنین در حکومت طالبان هم همینطور بود. مسلماً شما که حکومت طالبان را دموکراتیک نمی دانید. ثالثاً: پس از انتخاب توسط بزرگان قوم، مردم عادی مجبورند که بیعت بمعنی تسلیم و اطاعت را انجام دهند. یعنی حاکم برگزیده ی بزرگان به زور به مردم تحمیل می شود. این کجا و انتخابات دموکراتیک کجا؟ این تحمیل خلیفه به مردم توسط خلفای راشدین از جمله حضرت علی انجام گرفت چنانچه بعد از روی کار آمدنش از تمام اقوام در سراسر کشور برای خویش بیعت گرفت و با کسانی که بیعت نکردند جنگید مثلاً در مصر عده ای تقاضای مهلت برای بررسی خواستند و علی به آنان مهلت نداد و به فرماندارش دستور جنگ با آنان را داد.

اما شورا: در اسلام به مشورت توصیه شده که طبعاً توصیه ی نیکوئی است. اما شوری، دموکراسی نیست. مشورت با هر نوع حکومتی سازگار است. معمولاً دیکتاتورها هم برای اداره ی امور با بزرگان کشوری و عقلاً مشورت می کردند. و پایدارترین و موفق ترین حاکمان کسانی بوده اند که از صاحب نظران مشورت می طلبیدند. در اسلام هم به همین نوع مشورت توصیه شده است که در انجام امور بهتر است که با افراد عاقل باتجربه و عادل مشورت کرد. بر خلاف دموکراسی، در اسلام افراد مورد مشورت را خود حاکم انتخاب می کند نه مردم. و باز بر خلاف دموکراسی که مجلس شوری قدرت اصلی حکومت و تصمیم گیرنده است، در اسلام، طرفهای مشورت هیچ نقش حکومتی ندارند و تصمیم گیرنده، خود حاکم است. آیه ی زیر در مورد مشورت پیامبر با اصحاب است که این مطلب را می رساند:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (آل عمران ۱۵۹)

ترجمه: با آنان مشورت کن و چون تو تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن (پیامبر تصمیم می گیرد نه شوری).

بنابر این مردمسالاری دینی و حکومت دموکراتیک دینی و دموکراسی اسلامی، واژه هایی بی معنی بیش نیستند. همانطور که مارکسیسم اسلامی و سوسیالیسم اسلامی بی معنی اند.

### اسلام کشورهای جغرافیائی را به رسمیت نمی شناسد.

مرز وطن یا کشور اسلامی مرز اسلام و کفر است. یعنی تمام مناطق مسلمان نشین و اهل جزیه، بصورت یکپارچه یک کشور اسلامی را تشکیل می دهند و تحت یک حکومت اداره می شوند. این روشی است که پیامبر در زمان خودش به اجراء گذاشت و پس از او هر چهار خلیفه راشدین هم بدان عمل کردند. و چون اسلام می خواهد بر کل جهان غلبه پیدا کند باید یک حکومت جهانی واحد ایجاد شود. واضح است که اجرای این روش در زمان حاضر نه قابل اجرا است و نه مفید. هیچ کشوری حاضر نیست ملیت و وطن خود را از دست بدهد. بعلاوه اداره جهان توسط یک حکومت مرکزی زیانبار است. کشورهای مجزا، امکان مشارکت بیشتر مردم را در حکومت فراهم می کنند و بهتر می توانند به خواستهها و مشکلات هر منطقه رسیدگی کنند.

### نتیجه گیری

در اسلام الفبای سیاست هم وجود ندارد. از دهها موضوع اولیه ی سیاسی مثل مفهوم حکومت، قدرت، نقش مردم در حکومت، مشروعیت حکومت، انواع حکومت، حقوق سیاسی، دولت، ساختار دولت، کنترل دولت، محدوده ی اختیارات دولت و دهها موضوع سیاسی دیگر هیچ اثری در اسلام نیست. پیامبر هم به روش کدخدائی، بدون هیچ سازمان و روش مشخصی مدینه را اداره می کرد. اینکه اسلام فاقد یک سیستم سیاسی است یک فرصت طلائی را به مسلمانان می دهد که در این دوره، بهترین و پیشرفته ترین نوع حکومت یعنی دموکراسی را برای خود برگزینند.

## فصل ۱۰

### احکام اقتصادی اسلام

گوش ما پر است از اینکه اسلام بهترین و کاملترین و عادلانه ترین مکتب یا سیستم اقتصادی را دارد که می تواند برای کل جهان تا قیامت عدالتی ایده آل فراهم کند. در صورتیکه اصلا اسلام سیستم اقتصادی ندارد و صرفا بعضی از رفتارهای ساده ی اقتصادی (مثل خرید و فروش، قرض، اجاره، مضاربه، ارث و غیره) که در محیط عربستان و نقاط دیگر رواج داشته با اندک تغییراتی وارد اسلام شده و بس. افسوس که دکتر شریعتی یک بار هم رساله ی عملیه را با تامل نخواند! که بفهمد با این احکام ساده ی ابتدائی نمی توان سوسیالیسم اسلامی برقرار کرد و خمینی و دیگر روحانیون هم که از جهان بی اطلاع بودند و گمان می کردند اگر احکام رساله را اجرا کنند جهان از همه ی جهات بهشت می شود. سی سال است که انواع تلاشها شده که چیزی بنام اقتصاد اسلامی درست کنند و به نتیجه ای نرسیدند. و اقتصاد ایران هم که قاعدتا بر اساس اسلام اداره می شود یکی از ضعیفترین و ناعادلانه ترین اقتصاد های جهان است و اگر به مدد پول نفت و دانش اقتصاد نوین نبود باید به شرائط عربستان ۱۴۰۰ سال قبل بر می گشتیم.

#### بررسی احکام مالی اسلام:

در اینجا احکام مالی اسلام را یک به یک مورد بررسی قرار می دهیم. برای سهولت بررسی، مجبوریم که کمتر به بحثهای فقهی و آیات و احادیث مربوطه بپردازیم. البته قبل از بررسی، از مستند بودن احکام به قرآن و سنت اطمینان حاصل کرده ام. برای منبع می توانید به کتب فقهی ساده مثل رساله های توضیح المسائل شیعه، فقه آسان (شافعی) و امثالهم مراجعه کنید. برای مقایسه ی آسان بین مذهب شیعه و چهار مذهب سنی می توانید به کتاب "الفقه علی مذاهب الخمسه" اثر محمد جواد مغنیه مراجعه کنید. و برای بحثهای تفصیلی می توانید به کتبی مثل مغنی ابن قدامه (اهل سنت) و جواهر یا مستمسک عروه الوثقی (شیعه) مراجعه کنید.

#### زکات:

زکات نوعی مالیات است که از بعضی کالاها گرفته می شود و به نیازمندان و اداره ی امور تعلق می گیرد. زکات شامل گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند و مال التجاره می شود. بعضی از علمای اهل سنت مواد غذایی دیگری را نیز اضافه کرده اند ولی از روی قیاس چنین کرده اند و نصی از پیامبر بر آن وجود ندارد (مغنی ج ۲ ص ۵۵۰). هرکدام از این موارد نصاب (حداقل مشمول زکات) مشخص و در صد معینی مالیات دارد.

زکات به چند دلیل غیر قابل اجراء و غیر عادلانه است:

اولا: امروزه گرفتن زکات از محصولات کشاورزی (گندم، جو، خرما، کشمش) و دامداری (شتر، گاو، گوسفند) غیر اقتصادی و غیر منصفانه و طبعا غیر قابل اجرا است. کشاورزی و دامداری پرزحمت، پر خرج و نسبت به کارهای

اقتصادی دیگر کم بازده است. بهمین دلایل امروزه همه ی کشورها مجبورند به کشاورزان و دامداران کمک مالی کنند. به اصطلاح دولتها برای سر پا نگاه داشتن کشاورزی و دامداری نه تنها از آنان مالیات نمی گیرند بلکه سوبسید هم می پردازند.

ثانیا: دهها تولید کشاورزی دیگر که برخی سوددهی بیشتری از گندم، جو، خرما و کشمش دارند مشمول زکات نمی شوند. مثل برنج، کلیه ی حبوبات، کلیه ی میوه جات، سبزیجات، علوفه، تولید چوب و امثالهم. این تبعیض، غیر معقول و غیر عادلانه است و اینهم موجب غیر قابل اجراء شدن زکات می شود.

ثالثا: امروزه بخش اعظم در آمد اقتصادی ناشی از فعالیتهای غیر کشاورزی است مانند صنعت. اما صدها فعالیت اقتصادی دیگر از جمله کلیه ی امور صنعتی و خدماتی که بسیار پر در آمدتر از کشاورزی اند مشمول زکات نمی شوند. که بشدت غیر معقول و غیر عادلانه است.

رابعا: تعیین نوع مشخصی از محصولات و تعیین در صد ثابتی برای زکات برای همه ی زمانها و مکانها، کاری غیر اقتصادی و نامعقول و طبعا غیر قابل اجرا است. نوع محصول مشمول مالیات و در صد مالیات در هر منطقه و در هر زمان باید توسط کارشناسان اقتصادی تعیین و به اجرا در آید. هیچ نوع کالا و هیچ در صد خاصی را نمی توان برای همه ی مکانها و همه ی زمانها معین کرد. این مطلب از بدیهیات دانش اقتصاد است

### خمس:

خمس شامل: غنیمت جنگی، معدن و گنج می شود این سه تا، مورد اتفاق سنی و شیعه است. ولی شیعه چندمورد دیگر را نیز مشمول خمس می داند شامل: درآمد مازاد بر مخارج سالیانه، مال حلال مخلوط به حرام، جواهر بدست آمده از غواصی و زمینی که ذمی از مسلمان بخرد. خمس معدن و درآمد مازاد بر مخارج سالیانه بسیار زیاد است. البته خمس درآمد مازاد بر مخارج سالیانه، سابقه ای در سنت پیامبر ندارد پس جزو اسلام نیست.

تمام اشکالاتی که در مورد زکات ذکر کردیم در مورد خمس هم صادق است، بعلاوه اشکالات مهم دیگری نیز در مورد خمس وجود دارد.

اولا: اسلام بر غارت کردن همه چیز کفار یا دشمن، صحه گذاشته است اما با درک بشر امروزین، اینکار بشدت غیر انسانی است و بهیچ عنوان کار درستی نیست. در صدر اسلام هدف نابودی دشمن بود بنابراین غارت تمامی مایملک دشمن و از جمله غارت زنان و کودکان نیز پذیرفته بود. اما امروزه هدف دفع تجاوز است نه نابودی دشمن. مقررات مبنی بر حقوق بشر امروزین اجازه ی چپاول غیر تسلیحات مخصوصا مواد غذایی و بهداشتی و مسکن و غیره را نمی دهد که سخن درستی هم هست. جالب است که طبق مقررات بین المللی، ارتشی که جایی را اشغال می کند (حتی در روند دفاع) مسئول حفظ جان، سلامتی، تغذیه و امنیت مردم آنجاست.

بنابراین غنائم جنگی امروزی عمدتا شامل تسلیحات می شود که معنی ندارد که رزمندگان برای خودشان بردارند. مثلا فردی یک تانک را از کافر می گیرد آیا ۸۰٪ قیمت تانک مال خود اوست؟ این امکانپذیر نیست.

ثانیا: معدن متعلق به تمام افراد مملکت است و به هیچ عنوان نباید به مالکیت فرد خاصی در آید، که خمس بدهد ثالثا: پرداخت ۲۰٪ از در آمد معدن برای بسیاری از معادن امروزی مثل نفت و گاز و آهن و امثالهم بسیار ناچیز و غیر عادلانه و غیر معقول است. یعنی ۸۰٪ در آمد معدن ملک شخصی صاحب معدن می شود که هیچ عقل سالمی آنرا نمی پذیرد.

رابعا: در مورد موارد مصرف خمس تفاوتی در بین فرق مذهبی وجود دارد که نیازی به ذکر نیست. آیه ی مربوطه عبارتست از:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ (انفال ۴۱)

ترجمه: و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راهمندگان است.

طبق نظر شیعه نصف خمس سهم خدا و رسول است که امروزه به فقیه جامع الشرائط داده می شود و نصف دیگر خمس به سادات فقیر یا یتیم یا در سفر مانده پرداخت می شود.

با توجه به اینکه مقدار خمس بسیار زیاد است، (یعنی ۲۰٪ در آمد کل معادن شامل نفت و گاز و فلزات و غیره باضافه ی ۲۰٪ سود سالیانه ی تمامی فعالیتهای اقتصادی و خدماتی)، بر تقسیم خمس حداقل دو اشکال اساسی وارد است: اول: تخصیص نصف این در آمد عظیم (یعنی ۱۰٪ در آمد نفت و...) به سادات فقیر، کاری بشدت غیر معقول و غیر عادلانه است و نژادپرستی است. دوم: پرداخت نصف خمس به فقیه!! که چه کند؟ چرا این دریای ثروت باید به فقیهان داده شود که بنا بر صلاحدید خود خرج کنند؟

واقعیت این است که هیچگونه نصی بر اینکه سهم خدا و رسول را باید به فقیهان داد نه در منابع سنی و نه در منابع شیعه وجود ندارد. بهمین دلیل حنفیه سهم خدا و رسول را با مرگ پیامبر ملغی می دانند و بسیاری از فقههای قدیم شیعه هم می گفتند که باید سهم خدا و رسول را نگه داشت تا امام زمان ظهور کند تا به او بپردازیم. ولی با پیدایش فقههای سیاسی شیعه مخصوصا ولایت فقیه که خود را جانشین تام وتمام پیامبر و امام می داند نه تنها ۱۰٪ پول تمام معادن از جمله نفت، در اختیار ولی فقیه است بلکه باورکنید، کل جهان در اختیار ولی فقیه است. چون شیعیان معتقدند که همه ی جهان در اختیار امام است و چون ولی فقیه هم جانشین اوست پس عملا همه ی ثروت و قدرت جهان در دست اوست که بهر نحو که بخواهد خرج کند و گفتیم که در مقابل کسی هم پاسخگو نیست. بهمین دلیل خامنه ای هر آنچه خواست از درآمد کل کشور از جمله نفت بر می دارد و مابقی را لطف کرده در اختیار دولت خویش می گذارد تا صرف ما مردم ذلیل شود.

بنابراین خمس غیر عادلانه تر و غیر عملی تر از زکات است. واقعیت این است که زکات و خمس بر اساس شرائط اقلیمی عربستان و زمان خاص پیامبر تنظیم شده بهمین دلیل از محصولات کشاورزی (مثل برنج و حبوبات و موز واکثر میوه جات) و دامداری (مثل مرغ و ماهی) که در محیط آنروز عربستان وجود نداشتند، صحبتی نشده است. این احکام در همان شرائط اقلیمی و تاریخی قابل اجرا بوده اند و بهیچ عنوان در سراسر کره ی زمین و در تمام تاریخ قابل اجراء نیستند. مثلا معادن نفت و گاز و دهها نوع معدن که ما امروز می شناسیم در آن روزگاران شناخته شده نبود. طبعا برای معادن کم ارزش آن زمان که با کار دستی باید استخراج می شد حکم خمس قابل اجرا بود ولی برای معادن امروز نه.

جالب است که خمینی در کتاب کشف الاسرار ادعا می کند که خمس و زکات بهترین و عادلانه ترین مالیاتها هستند و در همه حال و همه جا قابل اجراء هستند از جمله در مورد خمس درآمد مازاد بر مخارج سالیانه می نویسند "این مالیات یکی از بزرگترین مالیاتهای است که اگر کسی با حساب درست مالیات یک شهر تجاری مثل تهران یا یک شهر صنعتی را جمع آوری کند برای مصالح نصف کشوری مانند ایران کفایت می کند" (تعجب نکنید این جمله ی خمینی است بهتر است یکبار دیگر بخوانید. کشف الاسرار ص ۲۵۷). اما هنگامی که به قدرت رسید متوجه شد که خمس و زکات قابل اجراء نیستند و همانطور که شاهدید هیچ اقدامی در طی این ۳۰ سال برای گرفتن خمس و زکات انجام نگرفت و آقایان هم به مالیاتهای معمولی و پول نفت پناهنده شدند. ناعادلانه تر از همه آنست که مثلا کشاورزان یا دامداران هم مجبور باشند خمس و زکات بدهند و هم مالیاتهای متنوع دیگر به دولت بپردازند. اگر دولتی بخواهد واقعا اسلامی باشد نباید مالیاتی غیر از خمس و زکات از مردم بگیرد.

## دیگر احکام اقتصادی اسلام

بعضی روابط ساده ی اقتصادی که در تمام ملل وجود داشته نیز وارد اسلام شده است شامل: خرید و فروش، شرکت، صلح، اجاره، قرض، رهن، جعاله (پرداخت در مقابل انجام کاری)، مضاربه (سرمایه از یک نفر و کار از فرد دیگر)، مزارعه (کشاورزی در زمین دیگری)، مساقات (پرورش درختان میوه ی دیگری) و وقف.

لازم به ذکر است که احکام اسلام به دو دسته تقسیم می شوند احکام تاسیسی و تصویبی. احکام تاسیسی احکام جدیدند و احکام تصویبی آنانند که در محیط عربستان وجود داشته و پیامبر به آنان عمل کرده یعنی آنانرا مورد تصویب قرار داده و بدین نحو جزو فقه شده اند. بیشتر احکام اقتصادی و اجتماعی و قضائی اسلام و حتی بعضی اعمال عبادی مثل حج، تصویبی هستند یعنی از محیط عربستان گرفته شده اند. البته در مواردی در این احکام تصویبی تغییراتی داده شده است. معاملات فوق نیز احکام تصویبی هستند. یعنی فرم ساده ی معاملات بین افراد است که در همه جا وجود داشته و پیامبر هم به آنان عمل کرده است و بدین طریق جزو فقه اسلامی شده است. و احکام این معاملات برتری خاصی نسبت به موارد مشابه در کشورها یا فرهنگهای دیگر زمان خود ندارند. منتهی این معاملات در دنیای امروز بسیار پیچیده شده و دارای مقررات بسیار مفصلی شده اند که در زمان پیامبر ناشناخته بوده است و طبعا در اسلام بحثی از آنان نشده است. کافی است به یک کتاب ساده ی اقتصاد و یا حقوق مراجعه کنید و یکی از معاملات مثلا شرکت را بخوانید و با رساله ی عملیه مقایسه کنید.

### قرض الحسنه و ربا

ربا در اسلام بشدت نهی شده و به قرض بدون بهره (قرض الحسنه) توصیه شده است. آیا قرض ربوی واقعا همه جا ظالمانه است و قرض الحسنه در همه ی موارد عادلانه و صحیح است؟. اصولا افراد تمایل ذاتی دارند که از سرمایه شان در آمدی کسب کنند. مردم حاضر نیستند که سرمایه ی بزرگی را برای مدت طولانی در اختیار دیگری بگذارند بدون آنکه سودی عایدشان شود. به بیان دیگر سرمایه گذاری وقتی انجام می شود که سود معقولی از آن انتظار برود. بنابراین قرض الحسنه در مقیاس کلان و برای مدت طولانی عملا امکانپذیر نیست. بهمین دلیل است که علی رغم تشویق معنوی و مادی و تبلیغات زیاد برای قرض الحسنه در ۳۰ سال گذشته، باز هم سرمایه های قرض الحسنه بخش بسیار کوچکی از سرمایه ی بانکها را تشکیل می دهد. از طرف دیگر قرض الحسنه ی طولانی مدت و زیاد، غیر عادلانه هم هست. چون فردی که قرض گرفته با پول قرض گرفته شده، سرمایه گذاری می کند، تولید میکند و یا کار تجاری میکند و در آمد بدست می آورد. آیا عادلانه است که از این سود چیزی به صاحبان اصلی سرمایه نپردازد؟ قطعاً خیر. بعد از انقلاب صندوقهای قرض الحسنه ی خصوصی چون قارچ روئیدند و منشاء مشکلات فراوانی هم بودند. یکی از دلائل آن همین ناعادلانه بودن قرض الحسنه است چون دست اندر کاران صندوقها، پول مردم را جمع می کنند و با آن کار اقتصادی، مخصوصا تجارت می کنند و سودهای کلان بدست می آورند و چیزی از سود را هم به مشتریان نمی دهند. چه چیز از این بهتر؟ بنابر این قرض الحسنه در مقیاسهای بزرگ نه عادلانه است و نه قابل اجرا. بالعکس قرض ربوی هم عادلانه است و هم قابل اجراء. تمام کارهای عظیم اقتصادی در جهان امروز با تکیه به قرض ربوی ایجاد شده اند که هم به جامعه سود می رساند هم به صاحبان پول و هم به قرض گیرندگان. قرض الحسنه برای کارهای خیر و کمک به افراد بی بضاعت مناسب است مثلا برای ازدواج جوانان، برای مخارج روزمره زندگی، برای بهداشت و درمان و کمک به مسکن. آنها هم باید توسط دولت دموکراتیک نظارت شود که پول مردم خیر دستمایه ی ثروت اندوزی نشود. شاید علت اینکه ربا حرام شده این باشد که در زمان پیامبر سرمایه گذاری و صنعت و تجارتهای بزرگ وجود نداشته و افراد بی بضاعت برای مخارج رو زمره ی زندگی مخصوصا تغذیه ی فرزندانشان دچار مشکل می شدند و مجبور به قرض ربوی می شدند و مجبور بودند در سال بعد برای خرما یا گندم قرض گرفته شده مقدار بیشتری بپردازند که این امر آنها را بیشتر در تنگنا می گذاشت. بنابر این لازمست که دولت منتخب مردم شرائطی را فراهم کند که برای نیازهای ضروری زندگی از جمله تغذیه و درمان و مسکن به افراد نیازمند قرض الحسنه بدهد. بنابر این قرض الحسنه در موارد محدود به نیازهای زندگی، کارائی دارد و نمی تواند روشی برای رشد و توسعه باشد. همچنین تحریم کلی ربا برای زمان و محیط پیامبر مناسب بوده است ولی امروزه نه اجرائی است و نه عادلانه.

شواهد تجربی فراوانی هم بر این نتیجه گیری وجود دارد. از جمله بانکهای ایران بهیچ عنوان نتوانستند بهره را حذف کنند و نرخ بهره هم اکنون بسیار بالاست. تنها کاری که روحانیون کردند، ایجاد نوعی کلاههای شرعی است که در

مواردی وام تحت عنوان شرکت یا مضاربه و امثالهم پرداخت می شود. و گرنه هم بانک و هم قرض گیرنده می دانند که این معاملات صوری است و همان قرض ربوی است مثلاً با نام مضاربه.

## وقف

وقف تعیین زمین یا ساختمان یا چیز قابل استفاده ی دیگری است برای مصرف خیر خاصی بطور دائمی. مثل وقف زمینی برای مسجد یا مدرسه و امثالهم. قطعاً انجام کار نیکو پسندیده است. اما اشکال مهمی که وقف ایجاد می کند این است که کاربری موقوفه را برای همیشه تثبیت می کند. موقوفه را نمی توان فروخت و نمی توان کاربری اش را تغییر داد. یعنی قابلیت تغییر و تبدیل به احسن را از دست می دهد و طبیعی است که با تغییرات پیوسته ای که در استفاده از دارائیهها و املاک ایجاد می شود تثبیت دائمی سرنوشت موقوفه، امری بازدارنده و دست و پاگیر است.

## ابهام در مالکیت زمین، منابع و تکنولوژی در اسلام

هر انسانی در یک شرائط تاریخی و جغرافیائی خاص متولد می شود. این انسان نسبت به منابع اقتصادی که در شرائط تولدش موجود است مثل زمین، منابع آب، معادن، جنگلها، مراتع و غیره چه حقی دارد؟ همچنین آیا نسبت به دانش و تکنولوژی و ابزار تولید موجود حقی دارد یا نه؟ و آیا به او حقوق اساسی اقتصادی و غیر اقتصادی دیگری مثل غذا، بهداشت و درمان، مسکن و آموزش تعلق می گیرد؟ دانش اقتصاد تعیین کننده ی این حقوق نیست. این انسان است که بر اساس ارزشهای مورد قبولش و بر اساس اصول اخلاقی و انسانی از جمله عدالت، این حقوق را تعیین می کند. تعیین تکلیف این حقوق اساسی، تاثیر بسیار جدی بر عدالت اقتصادی و اجتماعی دارد. برای مثال اگر زمینهای یک کشور عمدتاً متعلق به عده ای خاص و نه عموم مردم باشد واضح است که هیچگاه عدالت مطلوبی در آن کشور برقرار نمی شود.

## زمین

زمین منشاء زندگی و تمام درآمدهای ماست و توزیع عادلانه ی آن نقش کلیدی در ایجاد عدالت دارد. بنابر این تعیین تکلیف زمین اساسی ترین حق اقتصادی است که باید مشخص شود. مالکیت زمین در اسلام سه گونه است:

۱- ملک شخصی: افرادی که بدون زور مسلمان شده اند زمینهایشان در مالکیت خودشان باقی می ماند.

۲- ملک عموم مسلمین: اینها شامل اراضی است که از طریق زور از کفار گرفته می شود بهمین دلیل به آنان "اراضی مفتوح عنوة" می گویند (شرائع الاسلام ۲۷۱/۳ و مغنی ۵۷۹/۲)

۳- ملک پیامبر (یا امام): که به آن انفال می گویند که شامل این موارد می شود. زمینهایی که اهل کتاب برای حفظ جانشان به مسلمانان داده اند(فیء) مثل فدک- اراضی موات (غیر آباد) - اراضی آباد بدون مالک - ساحل دریاها و رودخانه ها- قتل کوهها- زمینهای پادشاهان که مغلوب اسلام شده اند Ó ارث بدون وارث- اشیاء برجسته و قیمتی غنائم که پیامبر برای خود بر می گزیند مثل دختر یا زن زیبا، لباس فاخر، اسب عالی و امثالهم (شیعه: وسیله النجاه، باب انفال). اهل سنت انفال را غنائم می دانند و شامل زمین نمی شود و طبعاً زمینهای مطرح شده در دسته ۳ جزو دسته ی ۲ محسوب می شوند (تفسیر طبری ۱۶۹/۹).

اشکالات برجسته ای که در مالکیت زمین در اسلام وجود دارد عبارتند از:

اولا: اسلام مالکیت زمین را برای انسانها مطرح نکرده بلکه برای مسلمین مطرح کرده است. چون اصولا کفار غیر اهل ذمه حق مالکیت و حتی حق حیات ندارند و املاک آنان جزو اراضی اشغالی به زور یا اراضی که از روی ترس به مسلمین داده میشود بحساب می آیند. نفی حق غیر مسلمین، غیر انسانی، غیر عادلانه و غیر قابل اجراست. ثانيا: اسلام مالکیت شخصی (خصوصی) زمین را برسمیت شناخته است و هیچگونه محدودیتی نیز برای آن مشخص نکرده است. در حقیقت اسلام هیچ ایده ی عادلانه ی جدیدی در مالکیت زمین ابداع نکرده و همان روش قبل را ادامه داده است. تنها ایده ی جدید، گرفتن زمینهای کفار به زور است که اینهم غیر انسانی است. زمینهای موات و و ساحل در یاها و قلل کوهها، هم در محیط عربستان وهم در اکثر نقاط دیگر جهان آنروز، مالک نداشته و ملک عموم بحساب می آمده است. مالکیت شخصی زمین بدون محدودیت یکی از بزرگترین علل بی عدالتی اقتصادی بوده و هست. و با توجه به اینکه تصرف زمین در طول تاریخ بستگی به قدرت افراد داشته، بنابر این زمینهای مناسب جهان در دستان زورمداران قرار گرفته است و زمین و درآمدهای آن پشتوانه ی زورگویی و بی عدالتی آنان بوده است. چنانچه در بخش اول کتاب توضیح داده شد، اصولا مالکیت شخصی زمین و منابع عمومی غیر معقول و غیر عادلانه است. زمین و منابع کشور باید در دست دولت منتخب مردم باشد. دولت منتخب مردم باید زمین لازم برای مسکن را بطور عادلانه در اختیار تمام خانواده های کشور قرار دهد (این حق هر انسانی است که زمین لازم برای مسکن را داشته باشد چون او شریک تمام زمینهای کشور است) که می تواند بصورت مالکیت باشد یا اجاره. اما زمینهای کشاورزی، مراتع و زمینهای لازم برای امور تولیدی و خدماتی را دولت باید بصورت اجاره (نه مالکیت) در اختیار افراد قرار دهد.

ثالثا: اسلام زمینهایی که مالک خصوصی ندارند (عمدتا زمینهای موات) را ملک عموم می داند. که این ایده از قبل از اسلام هم وجود داشته است و ایده ی درستی هم هست. اما حداقل دو اشکال بزرگ در مورد موات در اسلام وجود دارد. اول در مورد اختیار زمین موات دو نظر است یکی اینکه اختیار زمینهای موات در دست امام مسلمین است که امام (چنانچه قبلا بحث شد) بصورت دموکراتیک انتخاب نمی شود. اهل سنت هر حاکمی را امام می دانند و شیعیان امامان دوازده گانه را امام می دانند و پس از آنان هم فقها را. دیگر اینکه موات آزاد است و اختیارش در دست هیچ کس نیست و هر کس قطعه ای از آن را آباد کر مالک می شود و نیازی به اجازه ی امام ندارد (مغنی ۱۴۷/۶ و فقه آسان ۴۳۱). در صورتیکه باید اختیار کلیه ی اموال عمومی از جمله زمین در دست خود مردم یا نمایندگان آنان (حکومت دموکراتیک) باشد. وقتی اختیار اموال عمومی در دست نمایندگان واقعی مردم نباشد طبعا منافع واقعی مردم و عدالت در نظر گرفته نمی شود. چنانچه در تمام دوره ی خلافتهای اسلامی و دوره حاکمیت ولایت فقیه در ایران، بسیاری از زمینها و منابع کشور به افراد قدرتمند و خویشان رؤسا تعلق گرفته است. دومین عیب در مورد نحوه ی مالکیت موات است. در حدیثی از پیامبر نقل شده که "من احیا ارضا میتة فهی له" (مغنی ۱۴۷/۶ و فقه آسان ۴۳۱). یعنی هر کس زمین غیر آبادی را آباد کند ملک او خواهد شد. البته از قول عمر و بعضی امامان شیعه (نه از قول پیامبر) نقل شده که زمینی را که کسی احیا می کند اگر ۳ سال رها کند افراد دیگر می توانند آن زمینرا تصرف و آباد کنند. البته این سه سال مورد اختلاف است چون از پیامبر نیست. بهر صورت مالکیت بدنبال احیاء حرف غلطی است. چون بستگی به قدرت مالی و سیاسی فرد دارد و طبعا موجب می شود زمین به مالکیت قدرتمندان در آید و دیگر مردم عمده ی آنان شوند. روش معقول و عادلانه آنست که زمین موات در دست حکومت منتخب مردم باشد و حکومت، زمین را به افرادی که می خواهند کار کشاورزی و یا صنعتی کنند به مقدار حساب شده و عادلانه بصورت اجاره واگذار کند و اگر زمین بلا استفاده ماند حکومت آنرا در اختیار افراد دیگر قرار دهد.

رابعا: اشکال دیگری اختصاصا به نظر شیعه وارد است که انفال را شامل زمینهای موات و سواحل و ..هم می داند(در بالا توضیح داده شد) و انفال را ملک پیامبر و یا امامان دوازده گانه می داند. یعنی عملا بخش عمده ی کره ی زمین ملک امام است. برای مثال فقط در اصول کافی ۲/ ۲۶۶ تحت عنوان "ان الارض کلها للامام" هشت حدیث نقل کرده است از جمله: امام باقر از قول پیامبر نقل کرده: "انا و اهل بیته الذین اورثنا الله الارض و نحن

المتقون و الارض كلها لنا" ترجمه: من و اهل بیت من کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما ارث داده است ما متقون هستیم و تمام زمین مال ماست.

چنانچه قبلا در باب ولایت فقیه بحث کردیم امامان شیعه هم، وضعیت مسئولیت بعد از خودشان را مشخص نکرده اند. بر این اساس بیشتر فقهای شیعه معتقدند که انفال در زمان غیبت برای شیعیان (فقط) حلال شده است (مثلا: وسیله النجاه، باب انفال). که این یعنی بی عدالتی محض نسبت به دیگر انسانها و حتی نسبت به دیگر مسلمانها و در مورد شیعیان هم یعنی شیر تو شیر. اما بعضی فقهای سیاسی مثل خمینی، خود را جایگزین امام کرده اند که بدتر از قبل است یعنی ولی فقیه مالک بخش اعظم زمین و منابع جهان است!!!

## معدن

ابهام در مورد معدن بیش از زمین است. علت این ابهام این است که در ۱۴۰۰ سال پیش در محیط عربستان معادن کوچک کم اهمیت مثل معدن نمک و امثالهم شناخته بوده است و پیامبر هم بر اساس همان اطلاعات دستور وضع کرده است. آنچه از پیامبر دیده شده عبارتند از: واگذاری معدن به فرد (مغنی ۱۵۸/۶) و نفی تملیک اختصاصی معدن نمک (مغنی ۱۵۸/۶) و گرفتن زکات از معدن. پس قطعی است که اسلام مالکیت شخصی بر معدن را برسمیت شناخته است. و بهمین دلیل بر معدن خمس قرار داده شده است. نظر اکثر فقهاء سنی و شیعه این است که معدن از زمین تبعیت می کند. بنابراین کسی که معدنی را استخراج می کند در حقیقت آن زمین را آباد کرده است و ملک شخصی اوست و فقط مکلف به پرداخت زکات (اهل سنت) یا خمس (شیعه) است (مغنی ۱۵۸-۱۵۹/۶).

کلیه ی اشکالاتی که بر انواع مالکیت زمین مطرح شد در مورد معدن نیز صادق است. در زمان حاضر بدیهی است که مالکیت شخصی معادن فاجعه است، اوج بی عدالتی است مخصوصا در معادن عظیم مثل نفت و چنین کاری غیر معقول و غیر قابل اجرا است.

روش عادلانه و معقول آنست که معادن هم مثل زمین در اختیار دولت دموکراتیک باشد و معادن عظیم را خود دولت استخراج کند و معادن کوچک را با مشارکت بخش خصوصی استخراج کند بنحویکه سود معقولی هم به بخش خصوصی برسد و معدن مطلقا نباید به مالکیت شخصی کسی درآید.

## منابع طبیعی

در اسلام در مورد مالکیت منابع دیگر مثل دریاها و ذخائر آنان، چشمه ها، رودخانه ها، مراتع و جنگلها ابهام وجود دارد. علت این ابهام شاید این باشد که بعضی از این منابع در محیط مکه ومدینه وجود نداشته است. و اهمیت این منابع هم شناخته نبوده است. آنچه در سنت پیامبر وجود دارد عبارتند از: مالکیت خصوصی چاهی که توسط فردی کنده می شود (مغنی ۱۷۱/۶) و حدیث "الناس شركاء فی الماء و الکلاً و النار" (مغنی ۱۵۸/۶) ترجمه: مردم در سه چیز شریکند آب و مرتع و آتش، که بعضی از علما این حدیث را ضعیف دانسته اند (فقه آسان ۴۳۲). بهر صورت با توجه به موقعیت بیان حدیث، پیداست که منظور از آب، مخازن مختصر آب عربستان بوده است. بهر روی، روش عادلانه و معقول آنست که منابع هم نباید به مالکیت شخصی در آید و باید استفاده از آنان تحت نظر دولت دموکراتیک باشد.

در مجموع در اسلام، تکلیف زمین، معادن و منابع بطور واضح و عادلانه مشخص نیست. همین ابهام موجب شده که در جمهوری اسلامی وضعیت زمین و منابع هیچ تغییر جدی نسبت به زمان شاه نکند. فقط نوع زمینداران تفاوت کردند. در ابتدای انقلاب تحت تاثیر سوسیالیسم سعی کردند همه چیز را دولتی کنند و بسیاری از اموال را بدون بررسی صحیح مصادره کردند و با گذشت چند سالی تقریبا اکثر آنان را برگرداندند و در چندین سال گذشته،

از سردمداران سیستم سرمایه داری هم، معتقد تر به سرمایه داری شده اند. این برای آنست که اسلام خود طرح و سیستم اقتصادی ندارد.

معقولترین و عادلانه ترین روش آنست که، زمین، معدن و دیگر منابع طبیعی حق همه ی مردم بطور مساوی است نه حق شخصی و نه حق امام و نه حق ولایت فقیه است. و استفاده ی عادلانه و صحیح از آنان تنها در حکومت منتخب خود مردم امکانپذیر است

### دانش و تکنولوژی (ابزار تولید)

علم و تکنولوژی محصول تلاش پیوسته ی بشر در طول تاریخ و در سراسر جهان است و در جهان امروز، مهمترین عامل تولید کالا و ثروت است. واضح است که همه ی انسانها مولد علم و تکنولوژی نیستند. علم و تکنولوژی توسط نخبگان که اقلیت کوچکی از جوامع را تشکیل می دهند تولید می شود. دوم: تمام کشورها بصورت یکسان در تولید علم نقش ندارند و سوم اینکه تولید علم و تکنولوژی نیاز به سرمایه گذاریهای بزرگی دارد. بر اساس سه نکته ی فوق عقلا نمی توان گفت که علم و تکنولوژی حق همه ی بشر است و تولید کنندگان آن، باید آنرا به رایگان در اختیار بشر قرار دهند. اما انسانیت (نیکی به مردم) اقتضاء می کند که دانش و تکنولوژی را فی الجمله در مالکیت عمومی بشر بدانیم. خوشبختانه دانشمندان معمولاً انسان ترین افرادند و معمولاً نتیجه ی تلاش خویش را به رایگان در اختیار بشریت قرار می دهند. از طرف دیگر تولید علم در دنیای معاصر امری جهانی شده است و هر دانشمندی در هر نقطه ی جهان می تواند به آخرین یافته های علمی جهانی دسترسی داشته باشد و تولید علمی خود را نیز با افتخار در اختیار تمام جهان می گذارد. استثناء معقولی که وجود دارد حق انحصاری تولید (copyright) است. چون در تولید تکنولوژی معمولاً مخارج بسیار سنگینی مصرف می شود. مثلاً یک شرکت داروسازی میلیونها دلار صرف تولید یک دارو می کند یا یک شرکت صنعتی سرمایه ی عظیمی را صرف تولید و گسترش تکنولوژی خاص میکند. در این موارد لازمست که سود این تولیدات بطور معقولی به تولید کنندگان برگردد و گرنه تولید علم و تکنولوژی متوقف می شود. برای سود بردن شرکت یا فرد تولید کننده حق copyright را ابداع کرده اند بدین نحو که تولید آن تکنولوژی تا زمانی که جایگزین نشده، انحصاراً در اختیار تولید کننده ی اولیه ی آن است. البته لازمست که اصلاحاتی جهانی در این قانون انجام گیرد که از سود افراطی بعضی شرکتها جلوگیری بعمل آید و از تولید کنندگان تکنولوژی هم باندازه ی معقول حمایت شود. متأسفانه حق copyright در اسلام وجود ندارد و خمینی هم آنرا رد کرده است، بهمین دلیل در ایران، کتابها بدون رضایت نویسندگان و ناشران اصلی ترجمه و یا چاپ می شوند. نرم افزارها بصورت دزدی و مفت در اختیار همگان است و محصولات صنعتی نیز بدون توجه به حق تولید کننده، کپی سازی می شوند. جالب است که بیشترین دزدی علمی یعنی دزدیدن مقالات علمی و کتابها و اختراعات محققان خارجی و مدارک قلابی در بین مؤمنترین افراد مخصوصاً در دولت احمدی نژاد که متعصبترین مؤمنان را تشکیل می دهند، جریان داشته و دارد. بنحویکه به هیچیک از مدارک سران جمهوری اسلامی نمی توان اعتماد کرد. دانشگاهیان مخصوصاً کسانی که در خارج، در دانشگاههای معتبر درس خوانده اند می دانند که برای گرفتن دکترای تخصصی (PhD)، حد اقل ده سال درس خواندن عالی از سطح دیپلم نیاز دارد و هم استعداد برجسته و هم سالها مطالعه و تحقیق شبانه روزی در دوره ی دکترای تخصصی نیاز دارد. در حالیکه در ابتدای انقلاب، اکثر سران جمهوری اسلامی، مخصوصاً جهاد و سپاه، یا زیر دیپلم بودند و یا دیپلم داشتند، و در حالیکه اینان مثلاً یک وزارتخانه را اداره می کردند و یا در جنگ بودند و یا فرماندهی یک لشکر را بعهده داشتند به ناگهان دارای لقب دکتر هم شدند. اینهم از معجزات سیستم آخوندی است! جالب است که بسیاری از اینان با روابطی که داشته اند در دانشگاهها بعنوان هیئت علمی استخدام شده اند و جای اساتید لایق را گرفته اند (بقول یکی از اساتید برجسته ی دانشگاه تهران، بعد از انقلاب هفتاد درصد اساتید دانشگاه تهران از طریق پارتی وارد دانشگاه شده اند و این در حالیکه اساتید با سواد درستکار را یا اصلاً استخدام نمی کنند و یا به دورترین نقاط ایران پرتاب می کنند) و به اینهم قانع نیستند و در دانشگاه هم می خواهند ارتقاء پیدا کنند در حالیکه نه سوادش را دارند و نه حال تحقیق

دارند. طبعاً در دانشگاه هم دست به نیرنگ و دزدی می زنند. از جمله به معبود محققان سالم فشار می آورند که اسمشان را در مقالات بنویسند و دانشجویان را مجبور می کنند برای آنان کار کنند و مقالات خارجی را کپی برداری می کنند و به اسم خودشان به چاپ می رسانند. و احمدی نژاد هم به این مقالات قلابی در تلویزیون افتخار می کند. یک لحظه بیندیشید آیا آخوندها هیچ جای آلوده نکرده را در این مملکت باقی گذاشته اند؟.

البته این تضييع حق بیش از همه به تولید علم و تکنولوژی داخلی ضربه می زند. چون هر ایرانی می داند که اگر سرمایه و کار فراوانی را صرف تولید یک نرم افزار، یک دارو و یا یک قطعه ی تکنولوژیک بکند به محض ورود به بازار، کپی برداری می شود و حتی مخارجش را هم بدست نمی آورد. بنابراین گرچه حکومت ولایت فقیه از این دزدی از غریبها خوشحالتند ولی بیشترین ضربه را در درازمدت به ملت ایران وارد می کنند.

در مورد مالکیت علم و تکنولوژی، چیزی در اسلام وجود ندارد چون در زمان پیامبر علم و تکنولوژی وجود نداشته است. بنابر این تکلیف این عامل اساسی تولید و ثروت نیز در اسلام مهمل گذاشته شده است.

### حقوق اقتصادی دیگر

براساس میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی به هر انسان حقوق اساسی دیگری از جمله غذا، بهداشت و درمان، مسکن و آموزش تعلق می گیرد. این موارد در مواد ۱۱-۱۳ این میثاق آمده اند: ماده ی ۱۱: ۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده اش شامل خوراک - پوشاک و مسکن کافی همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می شناسند. ماده ی ۱۲. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت می شناسند. ماده ۱۳-۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به آموزش و پرورش به رسمیت می شناسند.

البته تعیین این حقوق بدین معنی نیست که افراد از کار سرباززنند و منتظر باشند دولت زندگی آنانرا تامین کند. چنانچه در همین میثاق آمده است دولت با همکاری مردم با گسترش دانش و آموزش، سرمایه گذاری، ایجاد زمینه ی کار و استفاده ی بهینه از منابع طبیعی و انسانی زمینه ی بکارگیری افراد جامعه را فراهم می کند و بدین طریق حقوق مزبور برای همگان تامین می شود. طبعاً بازهم عده ای قادر به تامین این حقوق خویش نیستند و دولت با استفاده از مالیات، حقوق آنانرا تامین می کند.

در اسلام چنین حقوقی برای انسان برسمیت شناخته نشده است، در اکثر ادیان از جمله اسلام در ارتباط با روزی (رزق) سه ایده مطرح شده است:

اول: اختلافات مالی بین طبقات اجتماعی از جمله فقر دسته ای و ثروت دسته ای دیگر، خواست خداوند است. مثلاً:

أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ! زخرف ۳۲.

ترجمه: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را درجاتی بالاتر از بعضی قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را مسخر خویش کنند(در خدمت گیرند) و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است.

امام باقر از قول پیامبر نقل کرده است: جبرئیل به من خبر داد که هیچکس نمی میرد مگر اینکه رزقش را تمام می کند، پس تقوی پیشه کنید و طلب رزق را کوتاه کنید (کافی ۸۰/۵)

دوم: وقتی تفاوت به خواست خداست و رزق هر کس هم به او می رسد، پس افراد تهیدست باید به این تفاوتها راضی باشند و اعتراضی نکنند. مثلاً:

لَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ (حجر ۸۸)

ترجمه: و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز.  
این ایده‌های دوگانه، آرامش و پذیرش را در طبقات پائین اجتماع ایجاد می‌کند و آنها را در پی گیری حقوق اساسی شان سست می‌کند. این ایده‌ها تفاوت بین غنی و فقیر را طبیعی جلوه می‌دهد و آنها را تثبیت و پایدار می‌کند. بهمین دلیل است که معمولاً در جوامع بسیار مذهبی کمترین درگیری برای حقوق اقتصادی وجود دارد.  
مذهب چون مخدری مردم را آرام می‌کند و آنها را به رضا و قناعت فرا می‌خواند

سوم: افراد ثروتمند به فقراء بعنوان یک کار خدایسندانه کمک کنند، بصورت زکات و صدقه.  
پرداخت صدقه در تمام ادیان وجود دارد. صدقه پرداختی اختیاری است. صدقه کاری تحقیر آمیز و نوعی گداپرووری است. در صورتیکه با به رسمیت شناختن حق مردم در زمین، معادن و منابع دیگر و برسمیت شناختن حق آنان بعنوان انسان، طبقات کم در آمد یا بیکار، حق خود را از جامعه می‌گیرند و منتظر گدائی از ثروتمندان نمی‌مانند.

اما زکات اجباری است و چنانچه قبلاً گفتیم زکات عمدتاً غیر قابل اجرا است. بهر روی با این سه ایده گرچه تا حدود کمی وضع طبقات ضعیف بهبود می‌یابد ولی چنانچه تاریخ کشورهای اسلامی نشان داده، عدالت برقرار نمی‌شود و فقر از بین نمی‌رود. بلکه فقر و ناداری از نظر روانی قابل تحمل می‌شود. در جمهوری اسلامی نیز می‌بینید که کل تلاش حکومت برای رفع فقر، به گذاشتن صندوقهای گدائی بر سر هر کوی و برزن خاتمه یافته است.

### نتیجه گیری

واقعیت این است که اقتصاد یک علم مفصل و تخصصی پیچیده است که در دهها شاخه دارای دکترای تخصصی است. حل مشکلات اقتصادی متناسب با ارزشهای انسانی، متکی به استفاده ی بهینه از دانش اقتصاد است و سختی این موضوع را همگان امروزه درک کرده اند. آنچه در اسلام آمده است، مطالبی ساده در حد زندگی ابتدائی ۱۴۰۰ سال قبل عربستان است. همانطور که قبلاً اشاره شد همان معاملات ساده مثل خرید و فروش و مزارعه و غیره که در عربستان جریان داشته در اسلام هم تداوم یافته است. اسلام به معاملات ساده ی آنزمان زکات و خمس را هم اضافه کرده که بخش عمده ای از این مالیاتها برای گرداندن دستگاه مذهبی است و البته بخشی هم به مستمندان پرداخت می‌شود. گرچه این دو نوع مالیات در صدر اسلام قابل اجرا بوده اند، امروزه غیر عادلانه و غیر قابل اجرا هستند. در اسلام از مسائل اساسی اقتصادی مثل ابزار تولید، نقش سرمایه در تولید، سرمایه گذاری، ارزش کار، ارزش اضافی، برنامه ریزی اقتصادی، توسعه ی اقتصادی، قیمت گذاری کالاها، مسائل پول و بانک، تورم و دهها موضوع دیگر اقتصادی صحبتی نشده است. در اسلام، مالکیت زمین، معادن و مخصوصاً مالکیت منابع و تکنولوژی مبهم گذاشته شده است. در اسلام هیچ تعریف واضحی از عدالت اقتصادی وجود ندارد، و در تمام طول تاریخ در کشورهای اسلامی، اقتصادی برتر و عادلانه تر از کشورهای غیر اسلامی هم عصر، وجود نداشته است. ارزشهای اقتصادی مثل حقوق اقتصادی مردم که در حقوق بشر امروز مطرح است، در اسلام وجود ندارد. خلاصه اسلام نه دانش اقتصاد دارد و نه ارزشهای درست اقتصادی دارد. اقتصاد موجود در اسلام، روابط ساده ی اقتصادی محیط کوچک و عقب افتاده ای مثل مدینه است و بس که تفاوت مهمی هم با روابط اقتصادی در قیل از اسلام ندارد. پیامبر هم هیچ کار برجسته ی اقتصادی انجام نداد، نه کشاورزی، نه تولید برجسته یا کاری متفاوت با قیل. اصولاً زندگی پیامبر و یارانش متکی به غارت اموال کفار بود چنانچه در تاریخ نقل شده و از خود او در صفحات قبل نقل کردم که رزق او متکی به سرنیزه بوده است به هزینه ی نابود کردن همه چیز مردم غیر مسلمان.  
علاوه بر آنچه گفتم متاسفانه در اسلام یک سری ایده‌های ضد پیشرفت و توسعه هم وجود دارد که وضع را وخیمتر می‌کند این ایده‌ها در فصل آتی بحث می‌شوند.

بنابراین اگر جامعه ای مؤمن باشد و بخواهد بر اساس مسائل اقتصادی اسلام واقعا عمل کند، نه تنها پیشرفت نمی‌کند بلکه بیشتر و بیشتر، واپس می‌رود. چنانچه طالبان و حکومت ایران هر دو نشان دادند. در ایران

۳۰ سال است که لغت عدالت لقلقه‌ی زبان ولایت فقیه است و از عدالت هیچ خبری نیست. نه اینکه مسئولین نخواهند، چیزی در اسلام نیست که بتوان با آن عدالت برقرار کرد. در ایران اگر فروش سرسام آور منابع ملی مثل نفت و گاز و دهها نوع معدن دیگر نبود، همه چیز فرو می‌ریخت. اگر نانی هست به برکت نفت است و اگر سیستم اداری-اقتصادی دست و پا شکسته‌ای وجود دارد به برکت دانش اقتصاد و مدیریت نوین است. فروش منابع آینده‌ی کشور و درماندگی دائمی در مشکلات اقتصادی، دال بر ناکارائی چیزی بنام اقتصاد اسلامی است. همه‌ی تلاشهایی هم که در ۳۰ سال گذشته برای تولید چیزی بنام اقتصاد اسلامی شده با شکست مواجه شده است. مثلاً مطهری کتاب کوچکی بنام اقتصاد اسلامی نوشته که در مجموع کمتر از ۱۰ صفحه‌ی آن بر گرفته از احکام اسلامی است و بقیه، مباحث متمایل به سوسیالیسمی است که هیچ ربطی به اسلام ندارد و جالب است که خمینی دستور توقف چاپ آن کتاب را صادر کرد چون با اسلام سازگار نبود.

## فصل ۱۱

### موانع پیشرفت و توسعه در اسلام

در اسلام آموزه‌هایی وجود دارند که موجب کند کردن توسعه و پیشرفت می‌شوند. در این فصل به این آموزه‌ها می‌پردازیم.

#### علم ارزشمند در اسلام، علم دین است

با توجه به اینکه پایه‌ی تمام پیشرفتهای جدید بشری، علوم تجربی است، لازم است بدانیم که نظر اسلام در مورد علوم تجربی چیست.

در قرآن تاکید فراوانی بر اهمیت و ارزش تفکر، تعقل و علم شده است و همچنین در سنت نیز این اهمیت تکرار شده است. آیات و احادیث بسیار زیادند در اینجا چند نمونه ذکر می‌کنیم:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ! زمر ۹!

ترجمه: بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند تنها خردمندانند که پندپذیرند (۹)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ! انفال ۲۲!

ترجمه: قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که تعقل نمی‌کنند

آل عمران: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ! ۱۹۰! الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ! ۱۹۱!

ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی است (۱۹۰) همانان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند. پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار (۱۹۱)

قال النبي: من سلك طريقا يطلب به علما سهل الله له طريقا الى الجنة (اهل سنت: صحيح بخاری ۲۷/۱)

ترجمه: کسی که راهی را در طلب علم طی کند خداوند راهی به بهشت را برایش تسهیل می‌کند.

الامام علی: العلم اصل کل خیر (غررالحکم ۲۰) ترجمه: علم اصل هر خیری است.

آیا منظور از علم ارزشمند در اسلام، همه‌ی علوم است؟

منظور از اینهمه تاکید بر علم، علم دین است و تعقل و تفکر مورد نظر اسلام تعقل و تفکر در دین است.

برای اثبات این امر شواهد بسیاری وجود دارد از جمله:

اول: اگر در آیاتی که در آنان از علم، تفکر و تعقل یاد شده دقت کنید همگی در زمینه ی ایمان و عمل به اسلام است. برای مثال به آیات زیر توجه کنید:

-أَمْ مَنْ هُوَ فَايَتْ أَنْاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ! زمر ۹!

ترجمه: [آیا چنین کسی (کافر) بهتر است] یا آن کسی که در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می کند [و] از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند تنها خردمندانند که پندپذیرند (۹)

منظور آیه کاملا واضح است یعنی کسانی که در طول شب به اطاعت خدا مشغولند، علم دارند (یعلمون) و در مقابل کسانی که عبادت نمی کنند علم ندارند (لا يعلمون) بنابر این منظور از علم، علم به خدا و دین است.

آیات ۱۹۰-۱۹۱ آل عمران که در بالا ذکر شد نمونه ی عالی هستند از اینکه تفکر مورد نظر قرآن تفکری است که منجر به ایمان شود: ترجمه: مسلما در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی است (۱۹۰) همانان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می کنند. پروردگارا اینها را ببوده نیافریده‌ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار (۱۹۱)

دوم: ایندو آیه از سوره ی انفال را مجاور هم بگذارید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ! انفال ۲۲!

ترجمه: قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که تعقل نمی کنند

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ! انفال ۵۵!

ترجمه: قطعا بدترین جنبندگان پیش خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی‌آورند

نتیجه این می شود: کفر و بی ایمانی = تعقل نکردن، به عبارت دیگر: ایمان = تعقل

سوم: أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا! فرقان ۴۴!

ترجمه: یا گمان داری که بیشترشان (کفار) می شنوند یا می‌اندیشند آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

در آیه فوق کفار را فاقد تعقل قلمداد کرده است.

چهارم: وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ! ملک ۱۰!

ترجمه: و (کافران) گویند اگر شنیده بودیم یا تعقل کرده بودیم در دوزخیان نبودیم.

در این آیه اصحاب جهنم را فاقد تعقل می داند. این تفحص را می توانید در بقیه ی آیاتی که لغت فکر یا عقل و یا علم دارند ادامه دهید به همین نتیجه می رسید.

بنابراین با توجه به کلیه ی آیات مربوط به علم و تعقل در قرآن (که چند مورد آن ذکر شد)، کسی که ایمان ندارد فاقد تعقل و تفکر و علم بحساب می آید هر چند استاد ریاضی یا نجوم و یا فیزیک باشد. به بیان دیگر، علمی که یادگیری و آموزشش صواب دارد و معلم و متعلمش محترم است دانش دین است.

اما شواهدی از احادیث:

النبي: من ابتغى العلم من غيره اضله الله (تفسیر عیاشی ۶/۱)  
ترجمه: کسیکه برای علم به غیر از قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می کند.

امام کاظم از پیامبر نقل کرده: روزی پیامبر وارد مسجد شد. دید عده ای دور فردی جمع شده اند. پرسید این کیست؟ گفتند علامه (بسیار دانا). پرسید علامه چیست؟ گفتند او داناترین فرد به انساب عرب و وقایع عرب و ایام جاهلیت و اشعار آنست (تاریخ و ادبیات و نسلهای عرب را میداند). پیامبر گفت این علمی است که ندانستنش ضرری نمی رساند و دانستنش نفعی ندارد. سپس گفت "انما العلم ثلاثه: آیه محکمه، او فریضه عادلانه او سنه قائمه و ما خلاهن فهو فضل" یعنی علم سه گونه است: آیه ی محکم، یا واجب الهی عادلانه و یا سنت استوار (که هر سه علم دینند) و غیر از آن فضل است (اصول کافی ۳۲/۱).

یعنی پیامبر غیر از علم دین را علم نمی داند. و بقیه ی علوم را فضل می داند. فضل به معنی زیادی است یا زیادی نیکو (فضیلت) و یا زیادی بیهوده. با توجه به فحوای سخن پیامبر بنظر می رسد که منظور وی زیادی بیهوده باشد. نظر اکثریت قریب به اتفاق علمای دینی هم همین است. در اینجا برای نمونه نظر دوتن از بزرگترینها را می آورم:

مولوی بزرگترین شاعر و عارف اسلامی می گوید:

خرده کاریهای علم	هندسه	یا نجوم و علم طب و فلسفه
کان تعلق با همین دنیستش		ره به هفتم اسمان بر نیستش
این همه علم بنای آخور است		که عماد بود گاو و اشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز		نام آن کردند این گیجان رموز
در جای دیگر می گوید:		

علم های اهل حس شد پوزبند تا نگیرد شیر زان علم بلند

یعنی همانطور که پوزبند بره یا گوساله، مانع شیر خوردن آنان از پستان مادر می شود، علوم غیر الهی هم پوزبندی بیش نیستند که مانع یادگیری علم الهی می شوند.

صدر المتالهین شیرازی بزرگترین فیلسوف تاریخ اسلام به بو علی سینا خرده می گیرد که چرا عمر باارزش خویش را در علوم بی ارزش طب و ریاضیات و امثالهم سپری کرده است.

بنابراین دانشهای غیر دینی در اسلام ارزشی ندارند از جمله علوم تجربی. در قرآن و سنت هیچ آیه و یا حدیثی یافت نمی شود که با اطمینان بتوان گفت در مورد علوم تجربی است، که طبیعی است چون علوم تجربی حدود ۲۰۰ سال عمر دارند و در زمان پیامبر ناشناخته بوده است. محمدرضا حکیمی در کتاب الحیات، بسیار تلاش کرده که حدیثی در مورد علوم تجربی پیدا کند اما نیافته است. ایشان حدود ۲۰ حدیث که در آنان لغت تجربه یا مفهوم آن وجود داشته گرد آورده است (مثل: قال علی: "کل معونه تحتاج الی التجارب" یعنی هر کاری نیاز به تجربه دارد). ولی خودش هم می داند که این تجربه همان تجربه ی روزمره ی شناخته شده بین مردم است نه علم تجربی.

بنابر این دانش تجربی به مفهوم امروزی، در اسلام ناشناخته است و اگر هم شناخته شده بود تازه می شد علم آخور و بی ارزش، و این است گوهر عقب افتادگی، چون گوهر پیشرفت، علم تجربی است. در نظر یک انسان مؤمن خواندن یک آیه ی قرآن یا ذکر یک صلوات، صواب و ارزشش بیش از خواندن یک کتاب فیزیک است. بنابر این هیچگاه یک مؤمن آگاه به اسلام، یک دانشمند موفق علوم تجربی نمی شود. مؤمن ترینها، از علوم تجربی گریزانترینند. این وضعیت اسف باری است که در سراسر جهان اسلام وجود دارد. توجه کنید که کشورهای اسلامی جزو اولین کشورهایی بودند که دانشجو به اروپا اعزام کرده اند از حدود ۱۰۰ سال قبل (مثلا ما از زمان امیر کبیر چنین کردیم). و هنوز هم اعزام می کنند ولی سطح علمی و تولید علمی چه تغییری کرده است؟ نزدیک به هیچ. هنوز هم کشورهای اسلامی از نظر علمی در پائین ترین رده های کشورهای جهان هستند.

## اعتقاد به همه چیز داشتن اسلام

در قرآن بیان شده که قرآن شامل همه چیز است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (نحل ۸۹)

ترجمه: ما بر تو کتابی نازل کردیم که بیان کننده ی همه چیز است

مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (انعام ۳۸)

ترجمه: ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم.

عن النبی: .. و انزل علی القرآن فیہ تبیان کل شیء (تفسیر طبری ۸/۱۵)

ترجمه: بر من قرآن نازل شد که در آن بیان همه چیز هست

النبی: من ابتغی العلم من غیره اضله الله (تفسیر عیاشی ۶/۱)

ترجمه: کسیکه برای علم به غیر قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می کند (یعنی همه ی علوم در اسلام هست).

النبی: من التمس الهدی فی غیره اضله الله (تفسیر عیاشی ۳/۱)

ترجمه: کسیکه برای هدایت به غیر قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می کند.

الامام صادق: ان الله انزل فی القرآن تبیان کل شیء، حتی والله ما ترک شیئا یحتاج العباد الیه الا بینه للناس.

(تفسیر قمی ۷۴۵)

ترجمه: امام صادق: خداوند در قرآن بیان همه چیز را نازل کرده است. حتی به خدا سوگند چیزی که مردم به آن

احتیاج داشته باشند را ترک نکرده است.

بنابراین بر اساس قرآن و سنت، مسلمانان بر این باورند که اسلام همه چیز دارد و پاسخگوی تمام نیازهای

آنان است. علاوه بر قرآن، تقریباً هر آنچه پیامبر گفته یا انجام داده جزو سنت شده است و خودش هم محدوده ای

برای آن مشخص نکرده یعنی نگفته که کدام جزو سنت است و کدام نیست. بنابراین از رفتار خصوصی جنسی او با

زنانش تا نحوه دستشویی رفتن وی و ... همگی جزو اسلام محسوب می شوند. بنابراین در طی ۲۳ سال پیامبری،

برخورد با انواع پدیده ها روی داده و حداقل اشاره ای به بسیاری امور، در اسلام وجود دارد. پیامبر نیز گمان می

کرده که چون هر موردی در زندگی اعراب زمانش را پاسخ داده، پس چیز دیگری نمانده و اسلام همه نیازهای

دنیوی و اخروی را در بر می گیرد.

بهر روی مسلمین از آغاز تا کنون بر این تصورند که حداقل در امور خصوصی، پاکیزگی و حتی پزشکی،

تربیتی، اجتماعی، سیاسی، قضائی، اقتصادی و اخلاقی نیازی به غیر قرآن ندارند. بر اساس این اعتقاد بود که

مسلمانان در طی جنگهای مسلمان سازی، تمامی مظاهر تمدن و فرهنگ از جمله کتابخانه های ملل مغلوب را نابود

می کردند. مثلاً در فتح مصر، عمرو عاص، فرمانده ی مسلمانان، از عمر در مورد کتابخانه ی عظیم اسکندریه کسب

تکلیف کرد. عمر در پاسخ نوشت: "اگر در آن کتابها مطالبی موافق کتاب خدا (قرآن) است، با وجود قرآن ما را به این

کتابها نیازی نیست. و اگر در آنها چیزی بر خلاف کتاب خداست، حاجتی به آنها نیست. پس به نابودی آنها اقدام

کن." بدنبال در یافت این دستور، عمرو عاص کل کتابها را که محصول فرهنگ چند هزارساله ی مصر بود به آتش

کشید (تاریخ علوم عقلی ص ۳۳).

پس از فتح ایران نیز سعد بن ابی وقاص از عمر در مورد کتابخانه های ایران سوال کرد. عمر به او نوشت " آنها درآب انداز" (تاریخ علوم عقلی ص ۳۳). و بدین نحو آثار تمدن عظیم ایران هم نابود شد. ممکن است بعضی بگویند که عمر اینکار را خودسرانه انجام داده، اما جالب است که هیچ اعتراضی از سوی هیچیک از صحابه از جمله علی بر اینکار عمر وجود ندارد یعنی اینکارها مطابق اسلام بوده است.

بر اساس این تصور است که در صدر اسلام و حکومت امویان و اوائل عباسیان هیچ کتابی از یونان ترجمه نشد. (چون مسلمانان تا آنزمان یونان را فتح نکرده بودند کتابها و تمدن یونان برای بشریت باقی ماند. و گر نه امروز هیچ اثری از سقراط و افلاطون و ارسطو و فیثاغورث و امثالهم و کتابهایشان وجود نداشت. و آگاهان می دانند که کتب و فرهنگ و هنر یونان چه اثر عظیمی در تمدنهای بعدی از جمله تمدن امروز داشته است). عباسیان چون دانش دوست بودند اجازه دادند که کتب یونانی ترجمه شود و در همان زمان هم مترجمان با مخالفت شدید روبرو بودند. و تنها از آنزمان بود که دانشهای دیگر به سرزمینهای اسلامی وارد شد و بعد ها دانشمندانی چون بوعلی دینبالی دانش یونان را در طب و فلسفه و ریاضیات گرفتند و مقداری هم بدان افزودند.

بر اساس این باور است که علمای اسلام معتقد بودند که با وجود اسلام، بشر به هیچ قانون دیگری نیاز ندارد. چنانچه شیخ فضل الله نوری می گوید " قانون الهی ما مخصوص به عبادات نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسی را بر وجه اکمل و اوفی داراست..لذا ما ابدًا محتاج به جعل قانون نخواهیم بود" (مکتوبات ص ۵۷). باز می گوید " ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است" (لوايح ص ۳۱).

همچنین خمینی در کشف الاسرار ص ۲۳۸ خطاب به کسروی می نویسد " ای بی خرد که عیب قانون اسلام را این می دانی که برای مردگان و مردم دوسر نیز تکلیف معین کرده. این قانون خدائی است که از قبل از ولادت تا پس از مردن و از تخت سلطنت تا تخته ی تابوت، هیچ جزئی از جزئیات اجتماعی و فردی را فروگذار نکرده است. اینجا قانونگذار خدای داناست که غفلت از هیچ چیز بشر ندارد در حالیکه زندگی مادی او را به بهترین طرز و بزرگترین اساس تمدن و تعالی اداره می کند زندگی معنوی او را با نیکوترین و سعادت مند ترین طور تامین می نماید. و در عین حال که تکلیف انسان دو سر را گفته، تکلیف انسان خود سر افسار گسیخته چون شماها را نیز معین کرده است و بخواست خدا یکروز عملی می شود" (که عملی شد و کسروی را کشتند). غیر از موضوع مورد بحث، امیدوارم از ادب والا و قلم زیبا و استدلال اوفای خمینی نیز لذت ببرید!!!!

خمینی در ص ۲۸۹ کشف الاسرار می نویسد " جمله ی کلام آنکه بشر چنین حقی (قانونگذاری) ندارد و هر قانونی که وضع کند جز سیاه مشقی نیست"

این باور که جواب همه ی نیازهای بشر در اسلام هست یک فاجعه ی بزرگ است و یک عامل اساسی در عقب افتادگی مسلمانان است و موجب می شود مسلمانان از دانش بشری در اداره ی حکومت و امور زندگی شان محروم شوند. مسلمانان بجای اینکه برای امور اجتماعی، تربیتی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضائی به کتب علمی مراجعه کنند به کتب دینی نوشته شده در ۱۴۰۰ سال پیش مراجعه می کنند. این یعنی رکود و سکون. برای مثال اگر به کتابهایی سیاسی و ... روحانیون بزرگ مثل ولایت فقه و کشف الاسرار خمینی، یا دراسات فی ولایه الفقیه منتظری و یا تنبیه الامه و تنزیه المله نائینی مراجعه کنید هیچ ارجاعی به کتابهای دانشمندان علوم جدید نمی بینید. کسانی که مدعیند مشکلات جهان بشری را حل می کنند حتی برای فهم مسائل جدید هم حاضر نیستند به کتب علمی دانشگاهی جدید مراجعه کنند. این نوع دیگری از آتش زدن کتابخانه ها توسط عمر است چه بسوزانی و چه استفاده نکنی، نتیجه یکسان است. این فاجعه خیلی عمیق است چون همراه با فرهنگ دینی جزو ساختار رفتاری مسلمانان می شود. جوانان مومن دانشگاهی هم وقتی می خواهند یک کتاب غیر درسی در امور اجتماعی بخوانند کتب دینی را می خوانند. چند در صد از جوانان مسلمان اعلامیه ی جهانی حقوق بشر را خوانده اند؟ چند در صد یک کتاب خوب در مورد دموکراسی خوانده اند؟ و قس علی هذا. این سؤال را می توان در مورد نمایندگان

مجلس و وزرا و دیگر مقامات کشوری هم مطرح کرد. نتیجه یکسان است. بندرت یک انسان مؤمن کتابی علمی در مورد امور سیاسی اجتماعی می خواند. چون اسلام را کافی می داند. بر اساس آنچه گفته شد، پیدایش دموکراسی در کشورهای اسلامی از هر جای دیگر جهان سختتر است. کشورهای هند و پاکستان را مقایسه کنید. نژاد و سرزمین و تاریخ هر دو یکی است چنانچه می دانید مسلمانان بطور مخلوط با بقیه ی مردم در سراسر هند زندگی می کردند. و پس از استقلال هند، علی رغم مخالفت گاندی، مسلمانها جدا شدند. بنابراین تفاوت هند و پاکستان تنها در مذهب است. مذهب هندو بیشتر به امور معنوی کار دارد بنابر این دست هندوها در تغییر و پیشرفت باز است و بالعکس اسلام به همه چیز کار دارد و هر چه مذهبی احکام بیشتری داشته باشد بیشتر مانع تغییر و پیشرفت می شود. ببینید دموکراسی در پاکستان چه سرنوشت غم انگیزی داشته در حالیکه در هند پایدار بوده و همچنین است سطح علمی و فنی و مسائل دیگر.

## سلب آزادی

در فصل "اسلام و حقوق بشر" نشان دادیم که اسلام بهیچ روی آزادی عقیده را قبول ندارد. بعلاوه، هر گونه نقد احکام اسلامی و هر آنچه به اسلام مربوط است، را گناه و جرم می داند. حال اگر این سلب آزادی را بگذارید در کنار این اصل، که اسلام مدعی است که پاسخ همه ی نیازهای بشری را دارد و عملا هم سعی کرده برای بسیاری جنبه های زندگی انسان تکلیف تعیین کند. نتیجه این می شود که طبعاً حق هرگونه اختیار و اندیشه و نقد در امور وسیعی از زندگی را از بشر سلب کرده است. یک ایدئولوژی فراگیر مثل اسلام، بصورت فراگیری دست محققان و متفکران را می بندد و نقد و تفکر و اندیشه را فلج می کند. یعنی آزادی فکر و بیان فقط در اموری قابل تصور است که اسلام از آنها حرفی نزده باشد. این گستردگی قانونگذاری در اسلام موجب شده که زندگی افراد متدین بیش از هر چیزی با دین بگذرد. حتی نحوه ی توالی رفتنشان را نیز دین تعیین می کند و این در حالیست که از نقد و خردورزی در مورد این احکام منع شده اند. این پرهیز از تفکر در بخش عظیمی از امور زندگی، منجر به رکود و ایستائی ذهن و خرد آنان میشود. این امر قدرت نقد و خلاقیت (قدرتهای ذهنی که تنها وسیله ی پیشرفت اند) آنان را فلج می کند. چنانچه می بینید کمترین خلاقیتهای فکری، هنری و فرهنگی مربوط به متدین ترین افراد است. نبود آزادی، موجب توقف رشد فردی و اجتماعی می شود. برای اینکه استعدادهای فرد بتوانند شکوفا شوند. لازم است که آزاد باشد بیاموزد یعنی به کتب و منابع لازم آزادانه دسترسی داشته باشد، آزاد باشد بیندیشد، آزاد باشد نقد کند و آزاد باشد بنویسد و بیان کند و آزاد باشد نقد و خلاقیت خویش را عرضه کند. نفی هر کدام از این آزادی ها، فرد را از رشد باز می دارد. بقول یکی از بزرگان " بدون آزادی، چیزی بنام فرزندی وجود نخواهد داشت." اصولاً بدون آزادی، اندیشمند و متفکری بوجود نمی آید. رشد اجتماعی هم نتیجه ی جمع و کنش متقابل رشد های فردی است. پس نفی آزادیها، رشد اجتماعی را هم متوقف می کند. در زمینه ی سیاسی هم، عدم آزادی بیان موجب پایدار شدن خطاها و فساد دستگاه حکومتی می شود. همچنین سیستم سیاسی از تکامل، بهبود و رشد باز می ایستد. بطور خلاصه اصلاح و رشد در هر زمینه ای از زندگی فردی و اجتماعی، نیازمند آزادی در آن زمینه است و بدون آزادی همه چیز راکد می شود و به فساد می گراید. نگاهی به تاریخ، این حقیقت را آشکار می کند. مثلاً رشد علمی در مقاطعی از تاریخ اتفاق افتاده که اندیشمندان از آزادی های فوق، بطور نسبی برخوردار بوده اند. در شوروی سابق رشد تکنولوژیک و کشاورزی نسبتاً خوب بود چون در این زمینه ها حساسیت ایدئولوژیک کمتر بود و طبعاً آزادی نسبی وجود داشت. البته این رشد کمتر از غرب بود چون برنامه ریزها در دست دولت بود و بخش خصوصی هم وجود نداشت. اما در زمینه های سیاسی، اجتماعی، حقوق، اقتصاد، تعلیم و تربیت، تاریخ و فلسفه، محدودیتهای شدید ایدئولوژیک موجب رکود و ضعف و عقب افتادگی شد. چون دانشمندان نمی توانستند پا را از حریمهای کمونیسم فراتر بنهند. و همین عقب افتادگی ها قطعاً از عواملی بودند که به سقوط کمونیسم کمک کردند.

همین وضعیت در مورد مسلمانان وجود دارد. اسلام در بسیاری از زمینه ها نظر داده و یا جعل قانون کرده است و طبعاً مسلمین بهیچ روی حق ندارند چیزی بگویند که کمترین برخوردی با این احکام داشته باشد. بنابر این هیچ دانشمندی در اقتصاد، سیاست، روانشناسی، تعلیم و تربیت، انسان شناسی، جامعه شناسی و حتی فیزیک و زیست شناسی و پزشکی و بهداشت نمی تواند چیزی را مطرح کند که با مطالب اسلام اصطکاک داشته باشد. مثلاً به تئوری تکامل در زیست شناسی توجه کنید. در همه ی کشورهای اسلامی صحبتی و تحقیقی در مورد این تئوری پایه در زیست شناسی، نمی شود. و بصورت گذرا و با احتیاط تمام، فقط به آن اشاره می شود. چون این تئوری با سخنان قرآن در مورد خلقت موجودات و انسان ناسازگار است.

حال اگر به محدودیتهای فوق، سلب آزادی ها توسط حکومت اسلامی را هم بیفزائید وضعیت دهشتناک می شود. ببینید چه بلایی بر سر رشته علوم سیاسی در این کشور در ۳۰ سال گذشته آمده است. هر استاد یا محققى که بخواهد چیزی بگوید یا بنویسد و یا تحقیق کند، بنحوی با ولایت فقیه در گیر می شود و مجبور است که لب بگذرد و حرف نزند و با اندک بی احتیاطی، اساتید شغل خود را از دست می دهند.

### پرهیز از غیر مسلمانان نیز موجب عقب افتادگی می شود

عدم دوستی با کافران و دشمنی با آنان، پلید دانستن آنان که اختلاط با آنان را بشدت مشکل می کند موجب می شود که مسلمانان از معاشرت و برخورد با اندیشه ها و فرهنگهای دیگران و از استفاده از دست آوردهای علمی و فرهنگی آنان محروم شوند و از پیشرفت و تکامل بازمانند. اگر دقت کنید بیشتر مسلمانانی که در کشورهای غربی دوام می آورند آنانی هستند که ایمان قوی ندارند. بنظر می رسد که این حکم عمداً توسط پیامبر وضع شده تا مبادا ایمان مسلمانان در اختلاط با غیر مسلمانان تضعیف شود.

### تقدیر گرائی

تقدیر گرائی اعتقاد به این است که سرنوشت فرد از پیش تعیین شده است. اینکه چگونه زندگی می کند، چه مقدار روزی می خورد، چه حوادثی بر سرش می آید، صالح است یا طالح و چه زمانی و به چه نحو می میرد، همه از قبل برنامه ریزی شده است. بنابر این تلاش فرد تاثیری در سرنوشت او ندارد. نتیجه ی تقدیر گرائی، بی تلاشی، عدم برنامه ریزی، بطالت و تسلیم است که طبعاً مانع پیشرفت و توسعه می شود. اگر سرنوشت افراد چنین محتوم است، جامعه هم که از افراد تشکیل شده سرنوشت محتومی دارد و تلاش برای بهبود وضع جامعه هم بیهوده است. این باور برای توسعه و پیشرفت سم مهلك است.

در اینجا نمونه کوچکی از آیات و احادیث مؤید تقدیرگرائی را می آوریم:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ! توبه ۵۱!

ترجمه: : بگو هرگز چیزی جز آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است، به ما نمی رسد، او مولای ماست و مؤمنان باید بر خداوند توکل کنند.

این آیه بوضوح و با قطعیت نقش عوامل دیگر، غیر از خواست خداوند را نفی می کند. این آیه در زمینه ی جنگ است. به مؤمنین می گوید که اگر به جنگ بیایید یا نیابید، در همان زمان و بهمان نحو که خدا مقرر کرده می میرید. طبیعی است که این باور ترس از جنگ را زائل می کند و این همان چیزی است که پیامبر نیاز داشت.

دقیقا همین مطلب در دو آیه ی زیر آمده است و در آیه ی ۷۸ صریحا می گوید که همه (سرنوشت‌های نیک و بد) از جانب خداست:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا! نساء ۷۷! أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا! نساء ۷۸!

ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلا] دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید پس چون جنگ بر آنان مقرر شد بناگاه گروهی از آنان از مردم (کفار) ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند پروردگارا چرا بر ما جنگ را مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی بگو برخورداری دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت (۷۷) هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد هر چند در برجهای استوار باشید و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست، این قوم را چه شده است که سخن را نمی‌فهمند (۷۸)

مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ! حدید ۲۲  
لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ! حدید ۲۳

ترجمه: هیچ مصیبتی در زمین و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (ثبت) است؛ بیگمان این امر بر خداوند آسان است. (۲۲). تا بر آنچه از دست‌شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد (۲۳)  
در آیه ی ۲۲ حدید به صراحت می گوید که هر اتفاقی در زندگی ما می افتد از قبل از خلقت ما در کتاب تقدیر الهی نوشته شده و بتدریج اجرا می شود. در آیه ی ۲۳ سود تقدیر گرائی را ذکر می کند که آرامش است.

در آیه ی زیر پیروزی در جنگ را نتیجه ی کار خدا می داند نه جنگجویان:  
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ (انفال ۱۷)  
ترجمه: پس شما آنان را نکشته‌اید بلکه خداوند کشته است؛ و چون تیر انداختی، به حقیقت تو نبودی که تیر می‌انداختی بلکه خداوند بود که تیر انداخت

در آیه ی زیر و آیات متعدد دیگر به صراحت می گوید که خدا هر که را خواست هدایت می کند و هر که را خواست گمراه می کند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لِقَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ! ابراهیم ۴!  
ترجمه: ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد گمراه میکند و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم.

در آیه ی زیر بیان شده که بسیاری از جن و انس برای رفتن به جهنم آفریده شده اند.  
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلٍ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ! اعراف ۱۷۹!

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم دل‌هایی دارند که با آن درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند آنها همان غافلانند.

آیه ی زیر به صراحت تقدیر گرائی در سیاست را بیان می‌کند. یعنی حکومتها به خواست اوست که می‌آیند و می‌روند و تلاش ملت‌ها بی نتیجه است.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ! آل عمران ۲۶!

ترجمه: بگو بار خدایا تویی که مالک ملک هستی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی ذلیل کنی همه خوب‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی.

و آیه ی زیر به صراحت تقسیم رزق را بدست خدا و ثروت عده ای و فقر عده ای را خواست خدا می‌داند  
أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِمًا وَسُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ! زخرف ۳۲!

ترجمه: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را در جاتی بالاتر از بعضی قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را مسخر خویش کنند(در خدمت گیرند) و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.

آیات تقدیر زیادند و بهمین اکتفاء می‌کنیم. اما احادیث تقدیر هم بسیارند که چند عدد را نقل می‌کنیم:

پیامبر در حدیثی خلقت بشر را در شکم مادر توضیح می‌دهد:

قال النبي إن أحدكم يجمع خلقه في بطن أمه أربعين يوماً ثم يكون علقه مثل ذلک ثم یكون مضغه مثل ذلک ثم یبعث الله ملكاً فيؤمر بأربع كلمات ويقال له اكتب عمله ووزقه وأجله وشقی أو سعید ثم ینفخ فیہ الروح فإن الرجل منکم لیعمل حتی ما یكون بینہ وبين الجنة إلا ذراع فیسبق علیه کتابه فیعمل بعمل أهل النار ویعمل حتی ما یكون بینہ وبين النار إلا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل أهل الجنة (اهل سنت: صحیح بخاری ۱۳۵/۴)

ترجمه: هر کس از شما خلقتش در شکم مادر در ۴۰ روز جمع می‌شود. سپس علقه می‌شود بمدت ۴۰ روز سپس مضغه میشود بمدت ۴۰ روز سپس خدا فرشته ای را مبعوث می‌کند و به او ۴ فرمان امر می‌شود. به فرشته گفته می‌شود که عمل و رزق و مرگ و شقی یا سعید بودنش را بنویس (یعنی همه ی اینها از قبل از تولد مشخص می‌شوند) سپس در او روح دمیده می‌شود. پس فردی از شما عمل (نیکو) انجام می‌دهد تا فاصله ی او تا بهشت یک ذرع است در آن هنگام کتاب (سرنوشتش) بر او غلبه پیدا می‌کند و عمل اهل آتش را انجام می‌دهد (و جهنمی می‌شود) و (با فردی) عمل (شر) انجام می‌دهد تا فاصله ی او تا جهنم یک ذرع است در آن هنگام کتاب (سرنوشتش) بر او غلبه پیدا می‌کند و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد (و بهشتی می‌شود). (یعنی اگر فرد عمری را کار شر یا خیر انجام دهد بی نتیجه است چون در انتها سرنوشت اوست که بهشتی یا جهنمی بودن او را تعیین می‌کند). شبیه این حدیث در جاهای دیگر هم وجود دارد از جمله در ج ۴ صحیح بخاری ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

قال الصادق: ان الله خلق السعاده و الشقاء قبل ان یخلق خلقه فمن خلقه الله سعیدا لم یبغضه ابدان عمل شرا ابغض عمله و لم یبغضه و ان کان شقیاً لم یحبه ابدان عمل صالحاً احب عمله و ابغضه لما یرسیر الیه (شیعه: اصول کافی ۲۱۱/۱)

ترجمه: همانا خدا سعادت و شقاوت را آفرید پیش از آنکه مخلوقش را بیافریند. هر که را خدا سعادت‌مند آفرید هرگز او را دشمن ندارد و اگر عمل شر انجام دهد عملش را دشمن دارد ولی هرگز خود او را دشمن ندارد. و اگر فردی شقی خلق شده باشد خدا هرگز او را دوست ندارد و اگر عمل صالحی انجام دهد عملش را دوست دارد ولی هرگز خود شخص را دوست ندارد بخاطر سرنوشتی که بسوی او می‌رود.

قال النبی اجملوا فی طلب الدنیا فإن کلا میسر لما کتب له منها (المستدرک علی الصحیحین ۴/۲)  
ترجمه: طلب دنیا را کوتاه کنید زیرا به هر کس هر چه قسمت اوست می‌رسد.

امام علی: تذلل الامور للمقادیر حتی یکون الحتف فی التدبیر (نهج البلاغه حکمت ۱۶)  
ترجمه: کارها در مقابل (قضاء و ) قدر ذلیلند بدیکه در تدبیر (پیش بینی و برنامه ریزی) تباهی است.

در قرآن و سنت گفته‌های ضد قضا و قدر یعنی در تایید اختیار هم آمده است. برای مثال حتی در دو آیه ی پشت سر هم دو مفهوم جبر و اختیار آمده است. ملاحظه کنید:

إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَئِنْ أُكْفِرُوا لَا يَكْفُرُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا! نساء ۷۸! مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ (نساء ۷۹)

ترجمه: اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست، این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را دریابند (۷۸) هر چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست (۷۹)

در آیه ی ۷۸ می‌گوید خوب و بد همه از جانب خداست و در آیه ی ۷۹ می‌گوید خوبیها از خداست و بدیها از توست (ضد هم). همچنین تعیین تکلیف و ارسال پیامبر بمعنی نقش و اختیار انسان در سرنوشت خویش است. در اینجا اشاره ی کوتاهی به تاریخچه ی این بحث می‌کنم. وجود این آیات متناقض در قرآن منجر به پیدایش معتزله (طرفداران اختیار) و اشاعره (طرفداران جبر) شد که قرن‌ها جدال داشتند و انسانهای بسیاری در این جدالها کشته شدند و نهایتاً هم راه به جایی نبرد و درگیری به سردی گرائید. شیعیان هم "امر بین الامرین" یعنی حد واسط بین جبر و اختیار را برگزیدند که آنهم ابهامی بر ابهام‌ها افزود. فیلسوفان و متکلمان و مفسرین هم تلاش بی حاصل بسیاری کرده اند که این تناقض را برطرف کنند. من از این مباحث اطلاع دارم و خود نیز تدریس کرده ام. خلاصه سر در گمی ادامه دارد.

اگر از منظر برون دینی نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که پیامبر به هر دو ایده نیاز داشته است. تقدیر گرائی، آرامش و تسلیم ایجاد می‌کند و ترس را زائل می‌کند مخصوصاً در جنگ. بنابر این تقدیر گرائی برای تسلیم مطلق اعراب در مقابل پیامبر و راندن اعراب به جنگ ضرورت داشته است. و اختیار گرائی برای واداشتن آنان به تلاش و مخصوصاً برای ترساندن آنان از قیامت مورد نیاز بوده است و پیامبر از هر دو استفاده کرده است.

بهر روی تقدیر گرائی جزو ساختار روانی هر فرد مسلمانی است که از جملات روزمره ی آنان بخوبی روشن است جملاتی مثل: اگر خدا بخواهد- خواست خدا بود- امان از چیزی که خدا بخواهد- سرنوشت اینطور بود أ تقدیر من چنین بود أ از قضا و قدر نمی‌توان پیشی گرفت و دهها جمله ی مشابه دیگر. تقدیر گرائی موجب کند کردن توسعه و پیشرفت می‌شود. چون فرد تقدیرگرا تلاش را کم نتیجه می‌داند. نقش خود و مردم را در بهبود اوضاع کم ارزش می‌داند. برنامه ریزی را بیهوده می‌پندارد و یا بدان اهمیت کافی نمی‌دهد. آموزش در انجام کارها را دست کم می‌گیرد. محاسبات دقیق و کارشناسی را پیش از انجام کارها کم اهمیت می‌داند. آیا تمام این رفتارها در اکثریت مسلمانان مشاهده نمی‌شود؟ این رفتارها در مسئولین حکومتی و مدیران مسلمانان هم وجود دارد. مثلاً در

حالیکه غریبهها برای دهها و گاه بیش از صد سال برنامه ریزی می کنند مسلمانان بصورت روزمره امور کشور را اداره می کنند. تقریباً تمام رفتارهای فوق در کشورهای پیشرفته بر عکس است.

## پستی دنیا و ثروت آن

در اسلام، دنیا یک پل گذر است، موقتی و بی ارزش. حیات واقعی و پایدار در آخرت است. بنابراین این از مؤمن انتظار می رود که بهمین گونه با دنیا رفتار کند. زندگی ساده در حد کفایت، عدم تلاش زیاد و بی اهمیت دانستن آن. مال دنیا هم همینطور. آیات و احادیث بسیار زیادی در این مورد وجود دارد که به ذکر نمونه ی اندکی اکتفاء می کنیم.

### پستی دنیا و مال

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ  
!حدید ۲۰!

ترجمه: بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک می شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست (۲۰).

النبی: إن الله تعالى لما خلق الدنيا أعرض عنها فلم ينظر إليها من هوانها عليه (کنز العمال ۷۸/۳)  
ترجمه: خدا وقتی دنیا را خلق کرد از آن روی بگردانید و هرگز بدان نگاه نکرد بخاطر پستی دنیا نزد او.

النبی: ما بقى من الدنيا إلا بلاء وفتنة (صحيح ابن حبان ۱۵۹/۷)  
ترجمه: از دنیا باقی نمی ماند بجز بلا و فتنه.

امام علی: انما الدنيا جيفة و المؤاخون علیها اشباه الكلاب (غررالحکم ۱۳۴)  
ترجمه: دنیا مردار است و جویندگان آن مثل سگانند.

امام علی: انا يعسوب المومنين و المال يعسوب الفجار (نهج البلاغه حکمت ۳۰۸)  
من امیر مومنان هستم و مال امیر فاجران است.

نتیجه گیری: وقتی دنیا اینقدر بی ارزش و پست است مؤمن باید از آن پرهیز کند چنانچه در احادیث متعددی به صراحت گفته شده که از دنیا پرهیز کنید. در حالیکه لازمه ی هرگونه پیشرفتی توجه جدی به دنیا، اهمیت دادن به اقتصاد و جدی گرفتن آن است.

### رضایت به فقر

در اسلام به فقرا توصیه شده که به فقر خویش راضی باشند تا در قیامت پاداش گیرند. احادیث فراوانی در این مورد وجود دارد از جمله:

النبي: اطلعت في الجنة فرأيت أكثر أهلها الفقراء (صحيح بخاری ۱۱۸۴/۳)  
ترجمه: بر اهل جنت آگاه شدم و دیدم که اکثر اهل آن فقیرانند

قال رسول الله: قمت على باب الجنة فإذا عامة من دخلها المساكين (صحيح مسلم ۲۰۹۶/۴)  
ترجمه: بر در بهشت ایستادم، پس اکثر کسانی که داخل می شدند مسکینان بودند

عن عبد الله بن عمرو قال كنت عند رسول الله وطلعت الشمس فقال يأتي الله قوم يوم القيامة نورهم كنور الشمس فقال أبو بكر أنحن هم يا رسول الله قال لا ولكم خير كثير ولكنهم الفقراء والمهاجرون الذين يحشرون من أقطار الأرض (مسند احمد بن حنبل ۲۲۲/۲)

ترجمه: عبد الله بن عمرو گوید نزد پیامبر بودم که خورشید طلوع کرد. پس پیامبر گفت در روز قیامت گروهی می آیند که نورشان مانند نور خورشید است. پس ابوبکر گفت آیا ما آنهائیم. پیامبر گفت نه و برای شما خیر فراوانی است. ولیکن آنان فقرا و مهاجرینی هستند که از اقطار زمین محشور شده اند.

النبي: يا معشر الفقراء أعطوا الله الرضا من قلوبكم تظفروا بثواب فقركم وإلا فلا (كنز العمال ۲۰۷/۶)  
ترجمه: ای گروه فقیران به خدا رضایت قلبی خود را ابراز دارید تا به ثواب فقرتان دست یابید و گرنه نه (اگر راضی به فقر نباشید ثواب آنرا نمی برید).

روایاتی در منابع شیعه وجود دارد (الحیات ج ۴) که فقر را سخت و مشکل و رنج آور می داند ولی آن احادیث مخالفی با احادیث رضا و احادیث فوق ندارند.

نتیجه گیری: البته بی قراری و ناراحتی روانی در فقر مطلوب نیست ولی قبول فقر و راضی بودن به آن، موجب عدم تلاش در کسب حقوق و عدم تلاش برای بهبود وضع اقتصادی می شود که طبعا ضد توسعه است.

### قناعت به حد کفاف

مؤمن باید به حداقل ضروری از مال اکتفاء کند و به مقدار کمی که دارد راضی باشد و بدان قناعت کند چنانچه در احادیث فراوانی آمده است

النبي: اتركوا الدنيا لأهلها فإنه من أخذ منها فوق ما يكفيه أخذ من حثفه وهو لا يشعر (كنز العمال ۱۷۵/۳)  
دنيا را به مردم دنیا واگذارید زیرا هر کس از دنیا بیش از حد کفایت برگیرد در هلاک خویش می کوشد ولی نمیداند.  
قال النبي: لتكن بلغة أحدكم من الدنيا مثل زاد الراكب (المستدرک علی الصحيحین ۳۵۳/۴)  
ترجمه: باید بیشترین حد شما از دنیا مثل توشه ی یک مسافر باشد

النبي: وارض بما قسم الله لك تكن أغنى الناس (سنن ترمذی ۵۵۱/۴)  
ترجمه: به آنچه خدا به تو داده است راضی باش تا غنی ترین مردم باشی.

الامام كاظم: من قنع بما يكفيه استغنى (الكافي ۱۸/۱)  
ترجمه: کسی که به حد کفاف قانع باشد بی نیاز میشود

نتیجه گیری: اکتفاء و قناعت در نقطه ی مقابل توسعه هستند. اصولا توسعه ی اقتصادی بشدت بر مصرف تکیه دارد. کاهش شدید مصرف موجب بحران اقتصادی، بیکاری و فقر می شود، چنانچه در بحران اخیر اقتصاد

جهانی مشاهده شد. اگر واقعا مردم جهان به اکتفاء و قناعت عمل می کردند بشر هنوز در خانه های گلین صدر اسلام زندگی می کرد. مثلا در نهج البلاغه آمده است که یکی از والیان امام علی خانه ای بزرگتر از معمول ساخته بود و علی او را توبیخ کرد و گفت تو در آخرت به خانه ی بزرگ محتاج تری. و اگر بشر به قناعت عمل می کرد، برای مسافرت بر الاغ سوار می شد و هیچ پیشرفت و تمدنی ایجاد نمی شد. مثلا وقتی کشاورز با بیل می تواند روزی خود را بدست آورد نباید دنبال تراکتور برود و قس علی هذا.

### مخالفت اسلام با جمع کردن ثروت

اسلام شدیداً با انبوه کردن ثروت (تکاثر) مخالف است:

آیه ی زیر می گوید که ثروتمندان نباید ثروت خویش را انبوه کنند بلکه باید انرا در راه خدا ببخشند.  
وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ! توبه ۳۴! يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ! توبه ۳۵!

ترجمه: و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده (۳۴) روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود اندوختید پس [کیفر] آنچه را می اندوختید بچشید (۳۵)  
دکتر شریعتی می خواست از این آیه سوسیالیسم را بیرون بکشد. غافل از اینکه این آیه نه با سوسیالیسم می سازد و نه با سرمایه داری و نه با دانش اقتصاد.

محمد رضا حکیمی احادیث بسیاری را از منابع شیعه بر ضد تراکم ثروت در کتاب الحیات جمع آوری کرده است. در اینجا فقط ۳ حدیث را برای نمونه ذکر می کنیم.

الامام علی: اعلموا ان كثرة المال مفسدة للدين، مقساة للقلوب (تحف العقول ۱۴۱)  
ترجمه: بدانید کثرت مال موجب مفسده در دین و سخت شدن قلب می شود.

النبي: شر امتی الاغنياء (مجمع البيان ۳۳۴/۱۰)

ترجمه: پیامبر گفت: بدترین افراد امت من ثروتمنداند.

الامام علی: فلتكن مسألتك فيما يبقي لك جماله و ينفى عنك وباله، فالمال لا يبقي لك و لا تبقي له (نهج البلاغه ۹۲۵)

ترجمه: باید چیزی را جستجو کنی که زیباییش می ماند و دردسرش می رود. و مال برای تو نمی ماند و تو برای مال نمی مانی.

بدیهی است که تراکم ثروت برای بیشتر کارهای اقتصادی مخصوصاً برای کارهای بزرگ صنعتی، کشاورزی، تجاری و خدماتی ضروری است. بلی اگر کسی پول یا طلا را در صندوقچه ای بگذارد و پنهان کند کار غلطی است و آن ثروت بلا استفاده می ماند. ولی امروزه حتی سپردن پول به بانک هم به کارهای اقتصادی کمک می کند. چون بانکها انبوه پول حاصله را در سرمایه گذاریهای مختلف بکار می گیرند. بنابر این صرف انبوه کردن ثروت کار غلطی نیست. بکار گیری ثروت در راههای غلط یا غیراقتصادی نادرست است. نکته ی دیگر اینکه در مورد ثروت نباید صرفاً طول زندگی یک فرد یا یک نسل را در نظر گرفت. این نگاهی کوتاه بینانه است. ثروت چه بصورت منابع و چه بصورت سرمایه گذاری، سرمایه ی زندگی نسلهای بشری است. کارخانه ای که ساخته می شود تعداد زیادی انسان را بکار می گیرد، مقدار زیادی کالا تولید می کند، ثروت عمومی جامعه را می افزایش دهد و آسایش عمومی را افزایش می دهد و فقر را نیز می کاهد و نکته ی اساسی دیگر اینکه کارخانه متعلق به یک نسل یا فرد

نیست که با مردن او آن ثروت از بین برود. حتی اگر سرمایه گذاریهای اقتصادی مثل صنعت ملک شخصی یک نفر هم باشد باز فوائد مذکور را به ارمغان می آورد و با مردن مالک، بازهم به خدمت اقتصادی ادامه می دهد. این نکته ای است که در تفکر سوسیالیستی در نظر نمی گرفتند. مالک یک دستگاه تولیدی چیزی بیش از یک مدیر نیست تا هست او دستگاه را اداره می کند و وقتی مرد کس دیگری. بنابر این چه عیبی دارد که افراد با هوش و توانای جامعه بتوانند سرمایه ای از خود جمع کنند و یا مشارکت کنند و یا حتی دولت بصورت استقراض در اختیار آنان بگذارد و آنان وسیله ی رشد و توسعه و رفاه جامعه شوند. رشد اقتصادی چه توسط سیستم خصوصی و چه دولتی موجب رشد و توسعه در جنبه های فرهنگی و هنری و خدماتی هم می شود. بدیهی است که تولید ثروت که در منطقه ای افزایش پیدا کرد، مساکن، مدارس، مراکز آموزشی دیگر، مراکز هنری و امثالهم نیز گسترش پیدا می کند. هیچ سرمایه داری، کارخانه یا دستگاه اقتصادی خود را به گور نمی برد. مالکیت همه ی ما انسانها بر اموال و سرمایه ها، چیزی شبیه یک اجاره کاری دراز مدت است که اجاره کاری با اجاره کار دیگر عوض می شود.

نکته ی مهم دیگری که در اسلام در نظر گرفته نشده است این است که گرچه کمک مستقیم به مستمندان کاری پسندیده است ولی اینکار تسکین دهنده ی زودگذری بیش نیست که هیچگاه فقر را از بین نمی برد. کار اساسی تر این است که سرمایه های خرد و کلان را در کنار هم گذاشت و کار و ثروت تولید کرد تا افراد بیکار، شغل پیدا کنند و روی پای خود بایستند. بنابر این مهمتر و اساسی تر از انفاق، سرمایه گذاری است که در اسلام صحبتی از آن نشده است. علت این بی توجهی این است که این مفاهیم اقتصادی در صدر اسلام اصلاً شناخته شده نبوده است و طبعاً پیامبر نمی دانسته است.

نتیجه گیری: نفی تکاثر (جمع کردن مال) نفی رشد و توسعه است.

## نفی آرزو

اسلام با داشتن آرزو مخصوصاً با آرزوهای بلند مخالف است.

ذَرَّهُمْ يَا كَلْبُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ! حجر ۳

ترجمه: بگذار کافران بخورند و برخوردار شوند و آرزو سرگرمشان کند پس به زودی خواهند دانست.

عن ابن عمر قال أخذ رسول الله ببعض جسدي فقال كن في الدنيا كأنك غريب أو عابر سبيل وعد نفسك في أهل القبور (سنن ترمذی ۵۶۷/۴)

ترجمه: ابن عمر گوید که پیامبر جایی از بدن مرا گرفت و گفت در دنیا آنگونه باش که انگار غریب یا رهگذر هستی، و خودت را جزو مردگان بحساب آور (یعنی آرزو و ایدی برای آینده نداشته باش).

النبی: أخوف ما أخاف علی أمتی الهوی وطول الأمل (کنز العمال ۱۹۶/۳)

ترجمه: بیشترین ترسی که من در مورد امتم دارم هوی (امیال) و آرزوی بلند است.

النبی: لو رأیتم الأجل ومسيره لأبغضتم الأمل وغروره (کنز العمال ۲۳۴/۱۵)

ترجمه: اگر مرگ و مسیر آنرا می دیدید، نسبت به آرزو و فریبش خشمگین می شدید.

النبی: کلکم یحب أن یدخل الجنة قالوا نعم یا رسول الله قال فانصروا من الأمل وثبتوا آجالکم بین أبصارکم (کنز العمال ۳۹۴/۱۵)

ترجمه: (پیامبر به جمعی از یاران گفت آیا) آیا همه ی شما دوست دارید که به بهشت داخل شوید؟ گفتند بلی ای رسول الله. گفت خود را از دست آرزو نجات دهید و مرگتان را در جلوی چشم خود داشته باشید.

امام علی: اشرف الغنی ترک المنی (نهج البلاغه حکمت ۳۳)  
ترجمه: برترین بی نیازی ترک آرزو است.

نتیجه گیری: واقعیت اینست که نداشتن امید و آرزو نوعی مرگ است. اصولاً لازمه ی پیشرفت و توسعه در زندگی فردی و جمعی، داشتن اهداف بلند و برنامه ریزی و تلاش برای رسیدن به آن اهداف است. آرزو های کوتاه فرد را به جایی نمی رساند جوان باید قله های ترقی را هدف خویش قرار دهد و بدنبال آن برود. جامعه ها هم باید اهداف و آرزوهای فرا نسلی را در نظر بگیرند و با طراحی و تلاش بدان برسند. زندگی انسانهای بزرگ و کشورهای پیشرفته نمونه ی عالی از این هدفمندی است. بنابر این مقابله ی اسلام با آرزو، مقابله با پیشرفت و توسعه است.

### حرمت نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی و آواز خوانی

همه ی مسلمانان می دانند که موارد فوق در اسلام تحریم شده است و شعر هم تحقیر شده است. ذکر احادیث و آیات مر بوطه برای هر مورد، بحث را طولانی می کند.  
برای نمونه در مورد نقاشی:

قال النبی: ان الملائکه لا تدخل بیتا فیه صوره و ان من صنع الصوره یعذب یوم القیامه فیقول احیوا ما خلقتم (صحیح بخاری ۱۳۸/۴).

ترجمه: پیامبر گفت: فرشتگان به خانه ای که در آن تصویر باشد داخل نمی شوند و روز قیامت کسی را که نقاشی کرده عذاب می کنند و به او می گویند آنچه را خلق کرده ای زنده کن.

این حدیث صراحت در حرمت دارد چون گفته شده، نقاشی مورد عذاب واقع می شود. بطریق اولی فیلم هم حرام است چون تصویر متحرک است. بنابر این تلویزیون و سینما و عکاسی همگی حرام هستند و دیدید که طالبان هم که تعبد و صداقت بیشتری از روحانیون حاکم در ایران دارند در ابتدای حکومتشان تلویزیونها را خرد کردند و کلیه ی لوازم بصری را نابود ساختند.

شبیه حدیث فوق بطور مکرر در منابع شیعه و سنی وجود دارد. و در احادیث دیگری از جمله در منبع فوق، مجسمه هم تحریم شده است. در مجموع، احادیث حرمت نه تنها شامل رسم نقاشی و مجسمه سازی می شوند بلکه شامل نگهداری آنان هم می شود. چون بارها پیامبر وارد خانه هائی شد که در آنان نقاشی و یا مجسمه بود و پیامبر دستور ازبین بردن و دور انداختن آنانرا صادر کرد. بنابر این مثلاً ساختن و خریدن عروسک و بازی کودک با آن حرام است. بازهم دیدید که طالبان برای اجرای دستورات اسلام مجسمه های بسیار قدیمی بودا را، علی رغم مخالفت تمام جهانیان مخصوصاً یونسکو، تخریب کردند.

سؤال اصلی این کتاب این بود که آیا این احکام صحیح و قابل اجرا هستند؟ امروز مؤمنترین مؤمنان نیز این احکام را اجرا نمی کنند و مراجع نیز این احکام را از رساله های خود حذف کرده اند. آیا می توان تصویر را از زندگی امروز برداریم یعنی حذف تلویزیون، سینما، اینترنت و کلیه ی فیلمهای مستند طبیعت و علمی- آموزشی. آیا امکانپذیر است؟

موسیقی نیز حرام است. تعدد احادیث تحریم موسیقی در منابع شیعه و سنی بر حرمت قطعی موسیقی از هر نوعی دلالت دارد. و در طول تاریخ، اقلیت کمی از علما مثل خمینی آنرا جائز دانسته اند. تازه اینها هم گفته اند که اگر موسیقی متناسب با مجالس لهو لعب باشد حرام است. بنظر من خمینی هم بدلیل سیاسی این جواز نسبی را بعد از به قدرت رسیدن صادر کرد.

آوازخوانی، که همان غناء است، نیز در اسلام تحریم شده است که همگان می دانند. شعر هم بشدت تحقیر شده است. چنانچه در قرآن آمده است:

الشعراء: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۚ ۲۲۴! أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ! ۲۲۵! وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ۚ ۲۲۶!  
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ  
 ۲۲۷!

ترجمه: شاعران را گمراهان پیروی می کنند (به بیان دیگر: شاعران رهبر گمراهانند) آیا ندیده‌ای که آنان در هر  
 وادی سرگردانند (۲۲۵) و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند (۲۲۶) مگر کسانی که ایمان آورده و  
 کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند و کسانی  
 که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت (۲۲۷)

بنابر آیات فوق تنها شعری مجاز است که در باب دین و عمل صالح باشد و بدین صورت اکثر شعرا مثل فردوسی و  
 عنصری و رودکی و... وارد حیطة ی غیر مجاز می شوند. اینکه می بینید متدینین و علماء اسلام، بهائی به بزرگترین  
 شاعر پارسی گوی ایران یعنی فردوسی نمی دهند، بدلیل شرعی است.

به مجموعه ی محرمات فوق اگر تجمل و زینت را هم بیفزائید، که شدیداً مورد نکوهش اسلام هستند، در  
 نتیجه زینت و تجمل در ساختمانها و خیابانها و حتی در مساجد و هنرهائی مثل منبت کاری و کاشیکاری و آینه  
 کاری و امثالهم همگی وارد حیطة ی ممنوعه ی شرعی می شوند. واقعیت این است که تجمل مساجدی مثل مسجد  
 شاه و مسجد شیخ لطف الله اصفهان و مقابر ائمه نیز از نظر شرعی مشکل دارد.

نتیجه گیری: بدیهی است که حرمت موارد فوق، موجب دوری مسلمانان از آنها و عقب افتدگی شدید  
 هنری در جهان اسلام شده و می شود. برای مثال در ایران که در هنر سنگ و مجسمه سازی سرآمد روزگار بود  
 (تخت جمشید را نگاه کنید) پس از آمدن اسلام به ایران، این هنر بکلی نابود شد. در حالیکه در مسیحیت که نقاشی  
 و مجسمه سازی جایز بود این هنرها، حتی در قرون وسطی، بشدت رشد کرد؛ چنانچه دیدن کلیساهای اروپا انسان  
 را به حیرت وا می دارد. همین وضعیت در مورد نقاشی وجود دارد. اگر به گالری و موزه های نقاشی اروپا سری بزنید،  
 انسان از زیبایی و پیشرفت این هنر، انگشت حیرت به دندان می گزد. همین وضع در مورد موسیقی و آواز وجود  
 داشته است. در تمام تاریخ بعد از اسلام، خوانندگان و نوازندگان، قومی مطرود، بی دین و بی ارزش بحساب می آمده  
 اند. و اگر چیز کمی هم باقی مانده است به همت مردان سترگی بوده که این تحقیرها و راندها را بجان خریده اند و  
 از جان خویش برای موسیقی و هنر مایه گذاشته اند و واقعا هم اکثرا ضعیف الایمان بوده اند.

## نتیجه گیری فصل

اینکه می بینید مسلمان بودن با عقب افتادگی سر در گریبان هم دارند و به تعبیر علم آمار، مسلمان بودن  
 با عقب افتادگی رابطه همبستگی مثبت دارد و به بیان دیگر چندین قرن است که مسلمانان هیچ نقش جدی در  
 پیشرفت و توسعه ی جهانی و در تولید علم و تکنولوژی نداشته اند و امروز هم عقب افتاده ترین اقوام جهان را  
 تشکیل می دهند (ممکن است بعضی کشورهای قحطی زده ی آفریقائی بدتر از ما باشند)، همه ی اینها بی دلیل  
 نیست. اعتقادات و احکام باز دارنده ی رشد و توسعه، در متن اسلام است و ما هم مسلمانییم. این احکام در گوشت و  
 پوست ماست چون با آن لحظه به لحظه رشد کرده ایم. فرهنگ اسلامی، فرهنگ بازدارنده است و ما در متن این  
 فرهنگیم.

## فصل ۱۲

### احکام قضائی

قضاوت در اسلام شامل:

- قضاوت در مسائل خانواده از جمله ازدواج، طلاق، مهریه، نفقه و ولایت فرزندان،
- قضاوت در مسائل مالکیت و ارث و معاملات مثل خرید و فروش، اجاره، مضاربه و مساقات،
- مجازات انواع گناهان (جرائم) است، که بتدریج بحث می شود.

با توجه به اینکه اسلام انسانها را طبقه بندی کرده است و مساوات بین آنان قائل نیست، هر کجا که طرفین تخاصم از دو طبقه ی مختلف باشند، دستگاه قضائی بصورت متفاوت و نه مساوی با آنان برخورد می کند. یعنی احکام یکسانی بر همه ی انسانها اعمال نمی شود، جنس فرد، برده یا آزاد بودن و کافر یا مسلمان بودن، اثر شگرفی بر حکم قضائی می گذارد چون در هر مورد یک طرف دارای حقوق بیشتری است. این تفاوتها موجب شده که حقوق پایه ی انسانها در اسلام غیر عادلانه باشد و طبعا قضاوت نیز بر پایه های غیر عادلانه استوار باشد و طبعا نتیجه ی غیر عادلانه بدهد. مثلا اگر دختری که او را در کودکی به ازدواج کسی در آورده اند از ازدواج بی اختیارش راضی نباشد برای او چه حکمی می شود؟ اگر زنی کتک خورده باشد؟ اگر غلامی تنبیه شده باشد یا زندانی شده باشد یا گرسنگی خورده باشد؟ اگر اهل ذمه ای کشته شده باشد؟ اگر کافری مورد تجاوز قرار گرفته باشد؟ در تمام امثال این موارد حکم به نفع متجاوز می شود!! واگر مسلمانی تغییر عقیده داده باشد؟ اگر متفکری به بند کفش پیامبر انتقاد کرده باشد؟ چنین افرادی اصلا نیاز به قضاوت ندارند چون دیگر انسان نیستند و هر مسلمانی می تواند و باید آنان را بکشد. بخشی از این بی عدالتی ها را در فصلهای قبلی بحث کردیم و برخی را در اینجا مطرح می کنیم.

### قضاوت در مسائل خانواده

چون در اسلام، زن رتبه ی بسیار پائینتری از مرد دارد، مخصوصا در خانواده که چیزی قریب به کنیز است، بنابراین در اکثر قضاوتها در اختلافات خانوادگی، زن مورد ظلم واقع می شود. زنی که مورد ضرب و شتم قرار گیرد از نظر اسلام حق اعتراض ندارد مگر اینکه بیش از اندازه شدید باشد که تازه باید در دادگاه اثبات کند که واقعا شوهر او را زده است که نیاز به چند شاهد دارد. زنی که در خانه زندانی است حق اعتراض ندارد. زنی که جانش به لبش رسیده حق طلاق ندارد و واقعا مرد می تواند او را طلاق ندهد تا به اصطلاح موهای سرش چون دندانهایش سفید شوند. زنی که فرزندان را بزرگ کرده در صورت طلاق، بچه ها به پدر تعلق دارند و این یکی از عواملی است

که موجب می شود زنان به هر قیمتی شوهر خویش را تحمل کنند. زنی که زندگی خود و کودکش تأمین نیست باید به بیچارگی بسازد و قس علی هذا. واقعیت این است که هیچیک از احکام اسلام در مورد زنان در خانواده عادلانه نیست. رابطه ی جنسی زن و مرد مساوی نیست و خواست زن هیچگاه مورد نظر نیست و زن نوعی کنیز جنسی مرد است که به هر نوع لذت جوئی مرد در هر شرائطی باید تسلیم باشد. زن فرمانبر مرد است و مکلف به اطاعت از مرد است و اگر اطاعت نکرد مرد می تواند او را بزند. زن حق خروج از منزل را ندارد مگر به اجازه ی شوهر و بسیاری از مردان بی انصاف زنانشان را واقعا زندانی خانه می کنند. زن حق کار بیرون از منزل را ندارد مگر به اجازه ی شوهر. زن حق مهمان آوردن به منزل ندارد مگر با اجازه ی شوهر. بدتر از همه زن نمی تواند خود را از شر شوهرش نجات دهد. کدامیک از این احکام عادلانه است؟ البته در بعضی موارد هم به مردان ظلم شده است. در ازدواج دو انسان برابر، دلیلی ندارد که نفقه و مهریه به مرد تحمیل شود و یا جهیزیه به زن تحمیل شود. دقت کنید که در جامعه ی ما بسیاری زنان دارای شغل هستند و شوهرانشان بیکارند و با اینحال مرد مجبور به تأمین مخارج خانواده است و در صورت ناتوانی ممکن است به زندان بیفتد. یا مهریه که همان قیمت خرید زن در گذشته بوده چه مشکلات عظیمی در شروع و ادامه ی ازدواج ایجاد کرده است که ظلم بزرگی در حق مرد است.

واقعیت این است که این احکام ظالمانه که همگی متکی بر مرد سالاری است دهها هزار سال در سراسر جهان اجرا شده اند و تقریبا بدون تغییر جدی وارد اسلام شده اند. و تنها در ۶۰ سال گذشته است که به مدد علوم تجربی، زن به عنوان یک انسان به رسمیت شناخته شده است. جالب است بدانید که حتی در بعضی تمدنهای گذشته، وضعیت زن بهتر از اسلام بوده است. مثلا در تمدن بسیار قدیمی بابلی در قوانین حمورابی (پادشاه بسیار برجسته ی آنان) در اصل ۱۴۲ آمده است که اگر زن بتواند به دادگاه ثابت کند که شوهرش مناسب نیست می تواند بدون اینکه چیزی به شوهرش بپردازد طلاق بگیرد. یعنی حق طلاق برای زن به رسمیت شناخته شده است.

لازم به ذکر است که مسئولین جمهوری اسلامی هم در ۳۰ سال گذشته متوجه شده اند که این قوانین ظالمانه و غیر قابل اجرا هستند و بارها اصلاحیه هائی را به زور تشخیص مصلحت و حکم ثانویه به تصویب رسانده اند ولی کمک مهمی به رفع بی عدالتی نکرده اند. به قول سعدی:

خانه از پای بست ویران است      خواجه در بند نقش ایوان است

## قضاوت در مسائل مالکیت و معاملات

چنانچه قبلا بحث شد بعضی از مالکیتها در اسلام نادرست است مثل مالکیت زمین و معدن و منابع طبیعی که بخش بسیار مهمی از ثروت عمومی را تشکیل می دهند. بنابر این قضاوت بر اساس آنها، طبعا قضاوتی غیر عادلانه خواهد بود. چنانچه پس از انقلاب اسلامی مالکین بزرگ زمین که از طریق قدرت، بخش عظیمی از زمینهای مفید کشور را تصاحب کرده بودند دست نخورده باقی ماندند و مالکین بزرگ جدیدی از روحانیون و پاسداران و آقا زادگان نیز به آنها افزوده شدند، بی عدالتی فوق بی عدالتی. و همینگونه است در مورد معادن و منابع طبیعی.

ارث نیز در اسلام غیر عادلانه است چنانچه دختران نصف پسران ارث می برند ومثلا شوهر یک چهارم از تمامی اموال همسر (اگر فرزند داشته باشد) را ارث می برد در حالیکه زن یک هشتم (مغنی- فقه آسان) و در شیعه یک هشتم از اموال منقول و ساختمان و درختان شوهر (اگر فرزند داشته باشد) را ارث می برد نه زمین (رساله های عملیه). این امر موجب شده که در بسیاری موارد زنان بعد از مرگ شوهرانشان نه چیزی برای خوردن داشته باشند و نه مسکنی برای سکونت.

در مورد معاملات، چنانچه قبلا گفتیم معاملات مورد بحث در فقه اسلامی معاملات ساده ای است که در ۱۴۰۰ سال پیش رواج داشته است. در دوران معاصر معاملات جدیدی بوجود آمده اند که قبلا نبوده است مثل انواع بیمه. و از طرف دیگر معاملات ساده ی قبلی نیز دارای فرمهای بسیار متنوع و پیچیده شده است. مثلا بحث شرکت

در فقه، نوع اولیه و ساده ی شرکت را در بر می گیرد در حالیکه امروزه انواع متعدد و کاملا متفاوتی از شرکتهای با قوانین مفصل وجود دارد. بنابر این نقشی که فقه در اینجا می تواند بازی می کند این است که بگوید فلان قانون با شرع سازگار است یا خیر.

## مجازاتهای اسلامی

مجازاتهای اسلامی شامل حدود، قصاص، دیات و تعزیرات می شوند که بطور خلاصه بررسی می کنیم. برای منبع می توانید به کتاب "قوانین مجازات اسلامی"، کتب فقهی ساده مثل رساله های توضیح المسائل شیعه (تا آنجا که من دیده ام فقط رساله ی آیه الله منتظری مباحث قضا را دارد)، فقه آسان (شافعی) و برای تفصیل به کتابها ئی مثل مغنی ابن قدامه (اهل سنت) و مستمسک عروه الوثقی (شیعه) مراجعه کنید.

### حدود

حدود مجازاتهایی است که در شرع مقدار و کیفیت آن مشخص است. یعنی برای گناه مشخص، مجازات مشخصی وجود دارد. در اینجا بطور کوتاه به حدود می پردازیم.

### حد زنا

اثبات زنا با چهار بار اقرار و یا چهار شاهد مرد که با چشم دقیقا دیده باشند میسر است. حد زنا ی محصن (کسی که همسر دارد) رجم (سنگسار) است و حد زنا ی غیر محصن ۱۰۰ ضربه شلاق (اهل سنت: و یکسال تبعید) است. رجم خشن ترین و وحشیانه ترین مجازات است که امروزه حتی مسلمانان هم به اجرای آن تن نمی دهند و حتی خمینی دستور محدود کردن آنرا صادر کرده است. نکته ی مهم دیگر این است که چرا باید دو انسانی که بالغ و عاقل اند و اختیار جسم خود را نیز دارند و در اثر غلبه ی شهوت دست به چنین کاری زدند محکوم به چنین مرگ وحشتناکی شوند. بنابراین حتی اگر زنا ی از روی اختیار دو طرف را جرم بدانیم (در بسیاری کشورهای جهان فقط تجاوز به عنف جرم است یعنی مردی به زور با زنی نزدیکی کند)، آیا این مجازات با این گناه تناسب دارد یعنی عادلانه است؟ چرا باید فرد جانش را در یک خطای شهوتش از دست بدهد؟ با اطمینان می گویم که اکثر مردم جهان امروز این مجازات را بسیار نامتناسب با جرم و بسیار وحشیانه می دانند.

### حد همجنس بازی

حد لواط برای دو طرف مرگ است و حد مساحقه (همجنس بازی زنان) صد ضربه شلاق است و راه اثبات هم با چهار بار اقرار و یا چهار شاهد مرد که با چشم دقیقا دیده باشند میسر است. با توجه به اینکه موارد همجنس بازی، بیشتر در سنین نوجوانی اتفاق می افتد که فرد در اوج شهوت است و بخاطر مشکلات ازدواج دسترسی به همسر ندارد، بنابراین مجازات مرگ برای لواط بسیار ناعادلانه و نامتناسب با جرم است. یعنی فرد از همسر محروم است و بخاطر خطایی که تحت فشار فلج کننده ی شهوت انجام داده جانش را از دست می دهد.

در مورد شهادت برای اثبات جرم بعدا بیشتر صحبت می کنیم ولی یک اشکال اساسی در اثبات زنا و لواط از راه شهادت است. فرض کنید زنی یا پسری به زور مورد تجاوز جنسی قرار گرفت این شخص در اسلام چه راه دادخواهی دارد؟ هیچ!! چون اگر به دادگاه مراجعه کند از او چهار شاهد عادل مرد می خواهند که با چشم دیده باشند. یعنی چیزی غیر ممکن از وی می خواهند. جالب است بدانید که در مورد تجاوزهایی که به زندانیان تظاهرات بعد از انتخاب دوم احمدی نژاد در زندانهای جمهوری اسلامی اتفاق افتاد عینا همین موضوع اتفاق افتاد. به بعضی دختران و پسران بطور وحشیانه ای تجاوز جنسی کرده اند و افراد مورد تجاوز که به دادگاه رفته اند از آنان چهار شاهد عادل می خواهند. و جالب است بدانید که دادگاه می تواند این افراد مورد تجاوز را به حد کذف (تهمت تجاوز

جنسی) هشتاد شلاق بزند. و بالاتر، آنان را به جرم تهمت به نظام ولایت فقیه به مجازات سنگینتر و دلخواهی برساند. این یکی از ضعفهای مهمی است که به اثبات جرم از راه شاهد مطرح است.

### قذ ف

قذف نسبت دادن زنا و یا لواط به دیگری است و حد آن هشتاد شلاق است. قبلا اشاره شد که برای اثبات زنا و لواط چهار شاهد مرد عادل لازم است که هر چهار نفر در یک جلسه شهادت دهند. اگر شاهد ها از چهار نفر کمتر باشند حد قذف بر آنان جاری می شود حتی اگر هر چهار نفر در دادگاه حاضر شوند و یکی شهادت ندهد سه نفر دیگر شلاق می خورند. مسلما اینکار درست نیست و غیر عادلانه است. درست است که کسیکه تهمت بزرگی به دیگری بزند باید مجازات شود اما مجازات باید بعد از اثبات عمدی بودن تهمت انجام گیرد. چطور کسیکه جرمش ثابت نشده مجازات می شود. نکته ی مهم دیگر این است که مجازات شاهد های کمتر از چهار نفر، موجب می شود که افرادی که شواهد یا اطلاعی از تجاوز به عنف دارند آنها را به دادگاه عرضه نکنند و متجاوزان به کار خویش ادامه دهند. این عاملی می شود که جنایتکاران حرفه ای به دام قانون نیفتند. بنابراین نباید شاهد های کمتر از چهار نفر را مجازات کرد. فقط هنگامیکه فردی در بین مردم کسی را مورد تهمت قرار دهد و دروغ بودن و تعدد وی ثابت شود باید مجازات شود.

### شرابخواری

از طریق شهادت یا اقرار ثابت می شود و حدش هشتاد ضربه شلاق است (شیعه: و در مرتبه ی سوم اعدام).

اولا شرابخواری فقط در اسلام جرم است و از نظر علمی، خوردن کم شراب زیان جدی ندارد و حتی زیانش از سیگار هم کمتر است. چنانچه اکثر مردم جهان هزاران سال است که مصرف می کنند و در خود عربستان هم قبل از تحریم، معمول بوده است و هیچ فاجعه ای هم رخ نداد. ولی مصرف زیاد شراب در دراز مدت زیانبار است. عقلا مستی در حین رانندگی یا کارهایی که نیاز به دقت دارد مخصوصا کارهای عمومی باید ممنوع باشد که در کشورهای غیر مسلمان هم همینطور است.

ثانیا مجازات شرابخواری با جرم تناسب ندارد و بسیار شدید است، مخصوصا اینکه در مرتبه ی سوم، برای خطائی به این کوچکی، شرابخوار کشته می شود. آیا جان انسان اینقدر کم ارزش است.

ثالثا: مصرف مواد بسیار زیانباری مثل سیگار، تریاک، هروئین و حشیش و داروهای روانگردان در اسلام حتی حرام هم نیست چه رسد به حد. چون در زمان پیامبر در عربستان شناخته شده نبودند و پیامبر از آنان اطلاعی نداشت تا حکمی بدهد. و همینطور که می دانید طالبان یعنی اسلامی ترین گروه در جهان، با تولید ۹۰ درصد مواد مخدر جهان، پول جهاد با کفار را بدست می آورد.

### دزدی

بر دزدی که بطور پنهانی از دیوار بالا برود یا دیوار را سوراخ کند و یا چیزی را از جای نگهداریش مثلا صندوق خارج کند حد جاری می شود. دزدی با شهادت و یا اقرار ثابت می شود. حد دزدی در مرتبه ی اول قطع دست راست در مرتبه ی دوم قطع پای چپ و در مرتبه سوم یا چهارم یا پنجم (اختلاف نظر وجود دارد) مرگ است. میزان مال دزدی باید یک چهارم دینار طلا (چهار نخود و نیم طلا) یا بیشتر باشد. پیامبر برای دزدی یک عبا، دست دزد را از مچ قطع کرد (قفه آسان ۶۴۴).

سه ایراد اساسی به حد دزدی وجود دارد:

اولا: چنانچه گفته شد بر دزدی که بطور پنهانی از دیوار بالا برود یا دیوار را سوراخ کند و یا چیزی را از جای نگهداریش مثلا صندوق خارج کند حد جاری می شود و نه دزدان دیگر. بنابر این کسی که با زور مال دیگری

را می‌ریاید مثلا کسی که با اسلحه بانک می‌زند و یا کسیکه با کلاهبرداری و اختلاس پول افراد یا دولت را می‌دزدد یا کسانی که با ارتباط با مراکز قدرت، زمین و منابع کشور را غارت می‌کند و یا دولتهای دیکتاتوری که همه ی ثروت مملکت را تصاحب کرده اند، حد جاری نمی‌شود. این یعنی رها کردن گردن کلفت و مجازات کردن ضعیف. این چه روش ظالم پرورانه ای است؟! اگر به احتمال ضعیف یکی از این دزدان گردن کلفت به دام افتاد پول دزدی را اگر موجود بود و توانستند از او می‌گیرند و چند ماهی او را زندان می‌کنند، که این زندان هم در اسلام پیش بینی نشده است.

ثانیا: در حالیکه همه ی اموال مسلمانان در زمان پیامبر در مدینه، اموال غارت شده ی (دزدی علنی به زور) کفار بود و بسیاری هم صرفا از طریق کاروان زنی بدست آمده بود، چرا باید دست دزدی که عبائی را از یک مسلمان می‌دزدد قطع کرد. چرا باید دزدی از انسانهای غیر مسلمان جایز و از مسلمان ممنوع باشد؟  
ثالثا: این مجازاتهای دزد هیچ تناسبی با جرم ندارد و بطور وحشتناکی افراطی و خشن و ناعادلانه است. مگر در تقریبا همه ی کشورهای جهان که دست دزد را نمی‌برند همه دزد شده اند و مگر در ایران اسلامی که دست دزد را می‌برند، دزدی تمام شده است. واقعیت این است که اگر جلوی دزدی دولتها و دزدان وابسته به دولتها گرفته شود و حق طبقات پائین تأمین شود دزدی بشدت کاسته می‌شود.

#### ارتداد

به معنی خروج از اسلام که حکمش مرگ است این حکم تزییع بدیهی ترین حق انسان یعنی آزادی عقیده است. و قبلا تو ضیح داده شد.

#### محاربه، فساد فی الارض و بغی

اگر کسی با اسلحه ی سرد یا گرم به قصد ایجاد ترس، ترور و یا غارت به مردم یورش ببرد محارب و مفسد بحساب می‌آید. حکم محارب اعدام یا دار زدن یا قطع دست راست و پای چپ و یا تبعید است، بر اساس آیه ی:  
إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ! مائده ۳۳!

ترجمه: جزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

در قانون مجازات اسلامی کسانی را که مسلحانه بر علیه جمهوری اسلامی قیام کنند و هوادارانشان را، محارب قلمداد کرده در صورتیکه در روایات مربوطه چیزی در مورد حکومت نیست.

اما باغی فرد یا گروهی از مسلمین اند که به گروه دیگری از مسلمین تجاوز کند. اکثر اهل سنت بدون دلیلی از قرآن یا سنت، باغی را به کسی تفسیر کرده اند که بر علیه حکومت (حتی حکومت جائر) اقدام کند (فقه آسان ۶۵۴). با باغی باید جنگید تا تسلیم شود، بر اساس آیه ی:

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلِحُوا بَيْنَهُمَا فإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأْضَلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأُقْسَطُوا إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ! حجرات ۹!

ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

دقت کنید که شیعه از محارب، و سنی از باغی، شمشیر برنده ای بر علیه مخالفان حکومت درست کرده اند. بنابراین به لطف این احکام، حکومت‌های نالایق عربی، پیوسته برسر کار می‌مانند و ولایت فقیه ایران هم مخالفان را درو می‌کند. حکومت‌های اسلامی در حالیکه خود بر علیه مخالفان از انواع سلاحها و خشونت‌ها استفاده می‌کنند به

محضی که فرد یا گروهی سلاحی برای دفاع از خود یا مردم در مقابل حکومت برگرفت، آنرا محارب، مفسد و باغی می خوانند و آنرا قتل عام می کنند.

اگر آزادی و حقوق اساسی مردم برسمیت شناخته شده باشد و مردم در حکومت منتخب خودشان (دموکراسی) زندگی کنند و به راحتی بتوانند با آزادی بیان خواسته هایشان را بیان کنند و از طریق انتخابات آنرا دنبال کنند. تنها در چنین شرائطی است که بر گرفتن سلاح بر ضد حکومت جرم محسوب می شود همانطور که در حکومت‌های دموکراتیک جهان اینچنین است. ولی در حکومت‌های دیکتاتوری اسلامی که مردم حقی در حکومت ندارند و هر نظر مخالفی سرکوب می شود طبیعی است که بعضی حق طلبان مجبور می شوند دست به اسلحه ببرند. البته این به این معنی نیست که هر کس سلاح برگرفت حق طلب است. متأسفانه تاریخ نشان داده که حق طلبانی هم که با شمشیر به قدرت می رسند خود دیکتاتوری بد تر از پیشینیان می شوند. بنابر این بهترین راه مبارزه با حکومت‌های نالایق نافرمانی مدنی است.

### نکاتی کلی در مورد مجازات‌های اسلامی

علاوه بر ایراداتی که قبلاً مطرح شد ایرادات کلی دیگری قابل ذکر است:

اولاً: مجازات‌ها، شامل زدن و بریدن اندام و کشتن است که همگی بسیار سنگین و غیر عادلانه اند و امروزه بهیچ وجه مورد پذیرش نیستند. وقتی تلویزیون‌های غربی دست‌های بریده یا رجم را از کشورهای ایران و افغانستان و سودان نشان می دهند، آنچنان مردم را متاثر و متنفر می کند که باور کردنی نیست. حتی حداقل مجازات‌ها که شلاق است نیز امروزه شکنجه محسوب می شود.

در اینجا بد نیست اشاره ای به تاریخچه ی این قوانین بکنیم. در کشفیات باستانشناسی در منطقه ی شوش در سال ۱۹۰۴ الواح باستانی اکدی یافت شد که مربوط به ۳۷۰۰ سال پیش است (۱۶۸۶-۱۷۲۸ پیش از میلاد). بر یک لوح بزرگ، ۲۸۲ قانون حقوقی از حمورابی پادشاه برجسته ی بابل به خط میخی وجود دارد. این قوانین منظم ترین و کاملترین مجموعه ی حقوقی باستانی است و بصورت جزئی وارد بسیاری مباحث حقوقی شده است. و شامل مجموعه ای از قوانین خشن و ملایم و ظالمانه و عادلانه است. ده فرمان و بسیاری از قوانین حقوقی تورات تقریباً بطور تحت اللفظی از قوانین حمورابی گرفته شده است و سپس این قوانین به اسلام راه یافته است البته هم در تورات و هم در اسلام تغییراتی در بعضی از این قوانین داده شده است ولی هنوز هم قوانین حمورابی کاملتر و در مواردی عادلانه تر از قوانین تورات و اسلام است. مثلاً در مورد دزدی، در اسلام اگر صاحب مالی در هنگام حمله ی دزد، برای دفاع از مالش دزد را کشت مجرم نیست. و دزدی های از قیمت عبا به بالا را محکوم به قطع دست کرده در حالیکه در قوانین حمورابی دزدی یک نوع نیست درجات مختلف با مجازات‌های مختلف دارد از جمله کشتن، قطع دست دزد (فقط در یک مورد) و در بیشتر موارد، جبران خسارت و جریمه ی دزد است. یعنی قانون حمورابی هم دقیقتر است و هم عادلانه تر.

حکم زناى محصنه در قوانین حمورابی مرگ (قوانین ۱۲۹-۱۳۰) و در تورات (سفر تثنیه و لویان) و در اسلام سنگسار است که علی رغم شباهت کلی، باز قانون حمورابی انسانی تر است.

حکم لواط در تورات و اسلام مرگ است و در قوانین حمورابی نیست که باز قانون حمورابی انسانی تر است.

حکم مرتد در تورات سنگسار، در اسلام مرگ و در قوانین حمورابی نیست که باز قانون حمورابی انسانی تر است. جالب است که در قوانین حمورابی مجازات شلاق برای گناهان در نظر گرفته نشده و در بسیاری موارد جریمه ی نقدی در نظر گرفته شده است که باز قانون حمورابی انسانی تر است..

بنظر می رسد که قوانین مجازات با پیشرفت بشر در سیر تاریخی تا زمان امروز، بتدریج انسانی تر شده اند ولی وقتی جزو مذاهب یهودیت و اسلام شده اند راکد شده اند. مثلاً در جوامع قدیمی حکم زندان بندرت وجود دارد مخصوصاً در اسلام، چون جامعه ی عربستان در ۱۴۰۰ سال پیش جامعه ای بدوی و بیابانگرد و فاقد حکومت بود و تشکیلات حکومتی از جمله زندان و دادگاه نداشت. بنابراین در مجازات‌های اسلامی زندان و جریمه ی نقدی بندرت

مشاهده می شود و مجازات‌ها شامل زدن و بریدن و کشتن است. تجربه ی بشر مخصوصا در دوره های اخیر نشان داده که این مجازات‌های وحشیانه هیچ ضرورتی ندارند و به بهبود وضعیت جامعه هم کمکی نمی کنند. اگر جهان امروز را حتی با صد سال پیش مقایسه کنید متوجه می شوید که امنیت، آسایش، همکاری، و انسانیت بطور حیرت انگیزی بیشتر و بهتر از گذشته است؛ شما می توانید به دور کره ی زمین مسافرت کنید و مطمئن باشید که مورد هجوم و تجاوز قرار نمی گیرید. همه ی اینها نه بخاطر بریدن دست و شکنجه و کشتن بدست آمده است بلکه بخاطر تربیت و دانش است.

همچنین وجود زندان در مجازات‌های امروزه موجب می شود که فرد جانی را محبوس نگه دارد و جامعه را از آسیب وی مصون کند. و در بسیاری موارد هم افراد خطاکار متنه می شوند و بعنوان یک انسان خوب به جامعه بر می گردند. لازم به ذکر است که زندان و جریمه های نقدی که در قوانین قضائی جمهوری اسلامی وجود دارد منشاء اسلامی ندارند و بدلیل ناکافی بودن احکام اسلامی در نظر گرفته شده اند.

ثانیا: بعضی اموری که در اسلام جرم محسوب شده اند امروزه جرم بحساب نمی آیند. امروزه در تعریف جرم، آسیب و تزییع حقوق دیگران اصل است. بنابر این امور خصوصی افراد ربطی به حکومت ندارد. امروزه در کشورهای پیشرفته فقط تجاوز جنسی به عنف جرم است که حق انسان دیگری را ضایع می کند. مصرف شراب جرم نیست مگر اینکه موجب تزییع حقوق دیگران شود مثلا در هنگام رانندگی یا در هنگام کار. ارتداد هم که مطلقا جرم نیست، چون انسان آزاد است که هر عقیده ای را که خواست بپذیرد و یا از آن خارج شود.

ثالثا: همانطور که دیدید یکی از راههای اثبات جرائم در اسلام اقرار متهم است. که این دلیل اشکال جدی دارد. چون بطور طبیعی انسان از متهم کردن و آبروریزی و ایجاد مجازات برای خودش پرهیز دارد. از نظر عقلی هم اقرار ناپذیرفتنی است چون فرد متهم اگر مؤمن باشد می داند که می تواند توبه کند و اگر مؤمن هم نباشد که بطریق اولی باید خودش را از مجازات و آبروریزی حفظ کند. بنابر این اقرار امری غیر طبیعی است و بهیچ عنوان نباید افراد را مجبور به اقرار کرد. بهمین دلیل است که در کشورهای دموکراتیک در هنگام دستگیری متهم به او یادآور می شوند که حق سکوت دارد و اگر چیزی گفت ممکن است به زیان او در دادگاه استفاده شود. البته اگر فردی بدون زور اقرار کرد طبعا به عنوان دلیل معتبر استفاده می شود. البته در حکومت‌های استبدادی مثل جمهوری اسلامی استثناء است، مخصوصا در مسائل سیاسی، آنقدر فرد را شکنجه ی جسمی و روحی می دهند که فرد به گناهان نکرده نیز اقرار می کند. جمله ی فرج سرکوهی، روزنامه نگار ایرانی که مدتها زیر شکنجه بود، را هرگز فراموش نمی کنم. او گفته بود که آنقدر مرا شکنجه کرده بودند که من با شکنجه گران شرط کردم که هر آنچه می خواهید می گویم بشرطی که مرا بکشید تا از این شکنجه ها نجات یابم. و یا همسر پاکدامن سعید امامی را آنقدر شکنجه کردند تا اقرار به کارهایی کرد که به ذهنش هم خطور نکرده بود و اقرار به رفتن به جاهائی (اسرائیل) کرد که هرگز ندیده بود همه ی اینها برای این بود تا اقرار هایی متناسب با گفته های خامنه ای را بیان کند که مبدا حرف خامنه ای، این خدای بزرگ، غلط از آب در آید. اینگونه اعتراف گیری ها و دادگاهها به دادگاههای استالینی معروف است. استالین واقعا شاهکار اینگونه اعمال بود. کتاب استالین اثر ادوارد راژینسکی را بخوانید و با اعمال نیروهای امنیتی و دستگاه قضائی جمهوری اسلامی مقایسه کنید.

رابعا: دلیل دیگر اثبات جرم در اسلام شهادت است که اینهم، بنحوی که در اسلام رایج است، اشکال جدی دارد و دلیلی ضعیف برای اثبات جرم است. از جمله اتکاء به شهادت صرف برای اثبات جرم کاری نادرست است. در اسلام شاهد باید ایمان و عدالت داشته باشد تا شهادتش مورد پذیرش واقع شود. عدالت هم به معنی عدم ارتکاب گناهان کبیره است. اما ایمان که ضرورتی ندارد چون اولا اثبات ایمان امکانپذیر نیست. ثانیا موجب می شود که شاهدان غیر مسلمان بی ارزش قلمداد شوند که باز درست نیست. ثالثا متکی بر این پیش فرض است که غیر مسلمانان دروغگو هستند که چنین نیست. اما اثبات عدالت نیز غیر ممکن است و ترک گناهان کبیره مستلزم عدم دروغگوئی نیست و عوامل زیادی مثل دوستی، دلسوزی، کینه و دشمنی و اقناع مالی می تواند فرد را به شهادت یا کتمان شهادت وادارد. همانگونه که می توان چند شاهد در تایید امری پیدا کرد می توان چند شاهد هم بر خلاف

آن پیدا کرد. اثبات جرم در دادگاه باید متکی به همه ی دلائل قابل کشف باشد که در دانش جرم شناسی مورد بحث قرار می گیرد و شاهد هم می تواند دلیلی باشد در کنار دلائل دیگر. و شهادتی ارزش دارد که با انجام روشهای مدرن از جمله باز پرسى متقابل از شاهدان، قابل اعتماد تشخیص داده شود. بنابر این اتکاء به شاهد تنها و در نظر نگرفتن دلائل دیگر کار غلطی است.

نکته ی دیگر اینکه چنانچه قبلا ذکر شد مجازات شاهدان کمتر از تعداد لازم (مثلا کمتر از ۴ در زنا) کار درستی نیست چون موجب می شود افرادی که از جرمی اطلاع دارند آنرا به دادگاه اطلاع ندهند و مجرم به جرمش ادامه دهد. بلی اگر کسی بدون دلیل در جامعه تهمت ناروایی به دیگری زد باید در حد معقول مجازات شود. و باز چنانچه قبلا گفته شد اتکاء به شهادت صرف موجب می شود که کسانیکه خود مورد تجاوز به عنف واقع شده اند نتوانند تجاوزگر را به مجازات برسانند چون نمی توانند چهار شاهد فراهم کنند.

خامسا: چون آغاز بلوغ جنسی با بلوغ عقلی در اسلام یکی گرفته شده است. بنابراین کلیه ی مجازاتهای اسلامی شامل کودکان دختر ۹ ساله و کودکان پسر ۱۵ ساله هم می شود که این امر امروز غیر قابل قبول است و حداقل سن برای مجازات ۱۸ سال تمام در نظر گرفته شده است.

### تعزیرات

در گناهایی که در اسلام برای آنان حد مشخص نشده است مجازات بعهدہ ی قاضی گذاشته شده که هر چقدر مصلحت بداند گناهکار را شلاق بزند.

اولا: اجازه ی تعزیر در حقیقت دادن اجازه ی شکنجه به قاضی است که درست نیست. ثانيا: میزان مجازات گناهان نباید در اختیار قاضی باشد بلکه باید قانون واحدی برای کل کشور وجود داشته باشد که لااقل محدوده ی مجازات را معین کرده باشد. و گرنه برای یک نوع گناه انواع مجازات صورت می گیرد که غیر عادلانه است. البته روحانیون در قانون مجازات اسلامی به اصلاح این نقیصه در احکام اسلام دست زده اند. ثالثا: امور خصوصی افراد نباید مشمول مجازات شود در صورتیکه در اسلام اینگونه نیست مثلا اگر کسی استمناء کرد و قاضی آنرا دانست می تواند او را تعزیر کند.

رابعا: این ابهام در نوع گناه و میزان مجازات در تعزیرات، زمینه ی مناسبی را برای شکنجه گران جمهوری اسلامی فراهم کرده است. یکی از دلائلی که وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد همین است که خودش بتواند برای اقرارگیری در امور سیاسی دستور شکنجه ی دلخواه بدهد بدون نیاز به هیچ قانونی و بدون هیچ کنترلی. و از این اصل بیشترین استفاده در طول ۳۰ سال گذشته در جمهوری اسلامی برای شکنجه ی مخالفان شده است. مثلا فرد را شکنجه می کنند که به جرم سیاسی اقرار کند، متهم می گویند نکرده ام. حال می گویند دروغ گفته پس برای تعزیر دروغ او را می زنند تا جایی که بالاخره به جرم دلخواه شکنجه گر اعتراف کند. البته چنانچه قبلا گفتیم جواز شکنجه را خود پیامبر صادر کرده است؛ چنانچه برای یافتن محل اختفای طلاهای یهودیان، رئیس قبیلہ را در حد مرگ شکنجه کرد. وقتی پیامبر برای طلا شکنجه می کند، مسلم است که ولایت فقیه می تواند برای امور سیاسی، که قطعا از طلا مهمترند، شکنجه کند. من خود از دوستان متفکری که مدتها زیر شکنجه ی جمهوری اسلامی بوده اند شنیده ام که شکنجه گران وزارت اطلاعات وضو می گرفتند و آیه ی قرآن می خواندند و قربه الی الله ما را شکنجه می کردند. و حتما برای این زحمات (شکنجه کردن) علاوه بر پادشاهی عظیم دنیوی ولایت فقیه، بهشت جاوید و حوریان زیبا را در آخرت در آغوش خواهند کشید.

## قصاص

قصاص کیفری است که در آسیب جسمی، بر جنایتکار اعمال می شود و مساوی با جنایت است. مثلا اگر کسی عمدا دیگری را کشت، کشته می شود یا اگر چشم کسی را کور کرد چشمش را کور می کنند. قصاص از هزاران سال قبل، از جمله در قوانین حمورابی (بیش از ۳۷۰۰ سال قبل) و تورات (حدود ۳۰۰۰ سال قبل)، وجود داشته است. قصاص در قرآن در آیاتی چند مورد تأیید قرار گرفته است از جمله:

فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ (بقره ۱۹۴)

ترجمه: پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید.

وَكَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا اَنْ التَّنْفُسَ بِالتَّنْفُسِ وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاَذْنَ بِالْاَذْنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ فَهٗوَ كَفَّارَةٌ لَّهٗ وَمَنْ لَّمْ یَحْكَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ! مانده ۴۵!

ترجمه: و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخمها قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس کفاره [گناهان] او خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نمی کنند آنان خود ستمگرانند.

این آیه بسیار شبیه به قوانین ۱۹۶ تا ۲۰۵ حمورابی است.

بعضی نکات مهم که در مورد قصاص قابل ذکرند عبارتند از:

اولا: قصاص چون مقابله به مثل است بنظر انسان باستانی عادلانه می آمده است. اما انسان امروز بدرستی تشخیص داده است که قصاص در اکثر موارد غیر عادلانه و غیر انسانی است. چون در اکثر موارد، آسیب جسمی به دیگری در هنگام نزاع اتفاق می افتد که در این حالت، فرد بشدت عصبانی است و کنترل ارادی خویش را تا حد زیادی از دست داده است و معمولا پس از آسیب هم بلافاصله پشیمان می شود. با در نظر گرفتن این شرایط اگر فرضا زخمی به دیگری وارد کرد یا چشمی را کور کرد درست نیست که بهمان نحو ضارب را زخمی کنیم. یا چشم او را از حدقه در آوریم. قصاص یک انتقام گیری سبعانه است. البته ضارب باید مجازات شود. اما هدف از مجازات نباید انتقام گیری باشد. هدف از مجازات بازدارندگی است و تجربه ی دوره ی تمدن بشری در کشورهای پیشرفته نشان داده است که بازدارندگی را می توان با مجازاتهای انسانی تر مثل زندان و مجازات مالی ایجاد کرد و نیازی به این اعمال وحشیانه نیست. می دانید که در اکثر کشورهای پیشرفته، مجازات اعدام لغو شده است؛ اما در آمریکا هنوز مجازات اعدام در مورد قتل عمد اجرا می شود ولی مقایسه ی آماری نشان داده است که وجود مجازات اعدام در آمریکا تاثیر جدی در کاهش قتل نداشته است و عامل اصلی بالا بودن قتل در آمریکا، آزاد بودن اسلحه ی گرم است که حتی افرادی که از سلامت روانی نیز برخوردار نیستند، می توانند به آن دسترسی داشته باشند که گهگاه منجر به جنایتهای بزرگ می شود.

البته عده ای معتقدند که قصاص در مورد جنایتکاران حرفه ای و یا نظامیانی که با استفاده از زور و با اراده

ی کامل آدم می کشند و یا شکنجه می کنند مناسب است ولی برای توده ی مردم مناسب نیست.

ثانیا: طبقه بندی غیر عادلانه ی انسانها در اسلام، در قصاص هم اثر گذاشته است و در صورت قبول اصل قصاص، آنرا ناعادلانه کرده است. در آیه ی ۱۷۸ بقره این تفاوتها تصریح شده است: اگر زنی مردی را کشت زن کشته می شود ولی اگر مردی زنی را کشت قصاص نمی شود مگر اینکه نصف دیه به قاتل پرداخت شود چون زن نصف مرد ارزش دارد. نتیجه این می شود که خانواده ایکه مثلا دخترش کشته شده باید در زمان حاضر ۲۵ میلیون تومان هم به قاتل بدهد تا قاتل قصاص شود و طبیعی است که در اکثر موارد خانواده ها توان مالی پرداخت را ندارند و قاتل مرد قصاص نمی شود.

همچنین اگر برده ای فرد آزادی را کشت، برده قصاص می شود اما اگر فرد آزاد برده ای را کشت هرگز

قصاص نمی شود تنها قیمت برده (نه دیه) را به مالک برده پرداخت می کند؛ مثل اینکه گوسفندی کشته شده باشد که پولش را به صاحب گوسفند می دهند.

همچنین اگر یک فرد اهل ذمه (اهل کتابی که جزیه می پردازد) مسلمانی را بکشد، قصاص می شود ولی اگر مسلمانی یک فرد اهل ذمه را بکشد، قصاص نمی شود و تنها دیه ی ناچیزی پرداخت می کند. همچنین اگر مسلمانی هر تعداد از غیر مسلمانان غیر اهل ذمه و غیر معاهد (معاهد: غیر مسلمانانی که بطور موقت با مسلمانان قرارداد عدم تخاصم بسته اند) را بکشد هیچ مجازاتی ندارد؛ تازه صواب هم کرده است که کفار را کشته است. بهمین دلیل است که جمهوری اسلامی و طالبان که دائم به کشتار و ترور کفار مشغولند در ازای این کشتارها منتظر پاداش اخروی اند و البته عاملان این ترورها هم که مورد تشویق قرار می گیرند. چنانچه تروریستها و شکنجه گران جمهوری اسلامی دائما ارتقاء درجه و ارتقاء ثروت می یابند. مثلا وزیر دفاع کابینه ی دوم احمدی نژاد (سرتیپ پاسدار وحیدی)، چون در انفجار یک مرکز یهودیان در آرژانتین دخالت داشته که در آن ۸۵ نفر انسان بیگناه کشته شدند و صدها نفر زخمی شدند، مورد تشویق مجلس ولایت فقیه قرار گرفت و بیشترین رای و الله اکبر را بدست آورد.

آنچه گفته شد در قصاص اعضاء هم صادق است مثلا اگر برده ای دست فرد آزادی را قطع کند دست برده قطع می شود ولی اگر فرد آزاد دست برده ای را قطع کند دستش قطع نمی شود. ثالثا: اگر چند نفر یک نفر را بکشند همگی کشته می شوند مثلا اگر ده نفر با همدیگر یک نفر را بکشند هر ده نفر کشته می شوند. این امر مورد اتفاق شیعه و سنی است. (شرائع ج ۴، فقه آسان، مغنی ج ۸). این حکم ظاهرا برای جلوگیری از کشتارهای قبیله ای در عربستان در نظر گرفته شده است و بدیهی است که امروزه قابل اجرا نیست و بشدت غیر عادلانه است چون مجازات با جرم تناسب ندارد.

رابعا: در اسلام، اگر کسی دستور قتل بدهد و فرد دیگری (مامور) قتل را انجام دهد، مامور کشته می شود ولی آمر محکوم به حبس ابد می شود. این حکم ظالمانه است. چون عامل اصلی آمر است، مخصوصا در سیستمهای نظامی- امنیتی و در گروههای اشرار مثل باندهای قاچاق مواد مخدر، مسئولین و سرکردگانند که همه ی جنایات را رهبری می کنند و معمولا مامورین نمی توانند سرپیچی کنند و گرنه کشته می شوند یا مورد مجازات سنگین قرار می گیرند. این حکم موجب می شود که زیر دستان کشته شوند و سرکردگان نجات یابند. البته مامورین قتل نیز باید مجازات شوند اما عدالت حکم می کند که مقدار مجازات متناسب با میزان اختیار فرد مامور باشد. یک مامور نظامی- امنیتی در سیستمهای دیکتاتوری فاقد اختیار است ولی اگر ماموری مختار بوده باید مجازات سنگینی را تحمل کند، ولی بهر صورت عدالت حکم می کند که آمر مجازات سنگینتری را تحمل کند.

خامسا: قتل به دو شاهد اثبات می شود. چنانچه قبلا مطرح شد شهادت روش ضعیفی برای اثبات جرم است و دقتهای لازم برای درست بودن شهادت باید انجام گیرد و نباید اثبات جرم صرفا متکی به شهادت باشد. اما از نظر اسلام اگر دو شاهد عادل بر قاتل بودن شخصی شهادت دهند، برای قصاص متهم کافی است. این فاجعه است! دو نفر براحتی می توانند باهم قرار بگذارند و قتل خاصی را به گردن فرد بیگناهی بیندازند. این امر نشاندهنده ی این است که روشهای قضائی اسلام بسیار ابتدائی و غیر علمی و متناسب با زندگی ساده ی بیابانی و قدیمی است. آخر چطور می توان جان یک فرد را تنها با شهادت دو نفر گرفت؟

## دیات

دیه مالی است که به سبب کشتن یا آسیب جسمی به فردی به او و یا اولیای او پرداخت می شود. دیه به موارد متعددی تعلق می گیرد شامل:

- قتل عمد که اولیای مقتول بجای قصاص به دیه راضی شوند
- قتل شبه عمد
- قتل خطا

- دیه ی اعضائی که در شرع برای آنان دیه تعیین شده باشد و به دلائلی مثل خطا بودن یا راضی شدن به دیه، قصاص انجام نگیرد.

- مواردی که قصاص جایز نیست مثل جنایت دیوانه یا فرد نابالغ.

پرداخت دیه در سرزمینها و فرهنگهای قبل از اسلام جریان داشته است از جمله در قوانین حمورابی دیه های دقیقی برای جنایات مختلف در نظر گرفته شده است.

### دیه ی قتل

دیه ی قتل مرد مسلمان آزاد یکی از شش چیز است، به انتخاب اولیای مقتول، شامل: ۱- صد شتر با مشخصات خاص ۲- دویست گاو ۳- هزار گوسفند ۴- هزار مثقال طلا ۵- ده هزار درهم ۶- دویست حوله ی تولید یمن. در غیر از شتر، اختلافاتی بین فرق مختلف اسلامی وجود دارد که مورد بحث ما نیست. بعضی اشکالات دیه ی قتل در اسلام عبارتند از:

اولا: تعیین دیه ی ثابت برای تمام کشورها و برای تمام تاریخ (چنانچه اسلام مدعی است) کاری کاملا غلط است. چون قیمت اجناس ذکر شده در طول زمان و در کشورهای مختلف در حال تغییر است. و این امر موجب تغییر قیمت جان و اندامهای انسان می شود. بعلاوه بعضی از این اقلام مثل شتر در همه جا یافت نمی شود. مثلا شتر در عربستان فراوان است، اما در آمریکا وجود ندارد طبعا اگر ولی مقتول در آمریکا، شتر طلب کند، قیمت سر به فلک می زند. همچنین دیه ی ثابت برای همه ی شرائط تاریخی-جغرافیائی غیر عادلانه است. چون سطح اقتصادی مردم در یک زمان در کشورهای مختلف و زمانهای مختلف متفاوت است. مثلا هزار مثقال طلا برای فردی در عربستان فعلی زیاد نیست اما برای فردی در کشورهای فقیر آفریقائی یا افغانستان، کمر شکن و غیر قابل تأمین است. این امر موجب می شود که یک جرم، مکافاتهای متفاوتی را بر جانی تحمیل کند. تعیین حوله ی یمن که فقط در ۱۴۰۰ سال پیش وجود داشته از بقیه ی موارد نامعقولتر است.

تعیین دیه ی ثابت توسط پیامبر نشان می دهد که پیامبر هم شبیه حمورابی و نویسندگان تورات، به این واقعیات ساده آگاهی نداشته است و گرنه دیه ی ثابتی برای همیشه و همه جا تعیین نمی کرد. همانطور که در جوامع پیشرفته ی امروز انجام می شود، دیه نفس و یا اعضاء باید توسط قضات برجسته در هر کشور، متناسب با سطح اقتصادی مردم آن کشور، تعیین شود و در طول زمان هم با تغییر سطح اقتصادی، مورد بازنگری قرار گیرد. و بهتر است دیه دارای حداقل و حد اکثر باشد تا قاضی متناسب با ثروت جانی، آنرا تعیین کند.

ثانیا: طبقه بندی غیر عادلانه ی مردم در اسلام، بر دیه هم اثر گذاشته است. دیه ی زن نصف مرد است. اگر برده ای کشته شود فقط قیمت آن به مالک داده میشود. دیه ی اهل کتاب ذمی یک دوازدهم (فقه شیعه) یا یک سوم (فقه سنی) مسلمان است. یعنی اگر مسلمانی بطور عمد ۱۲ نفر مسیحی ذمی را بکشد قصاص نمی شود و تنها معادل خونبهای یک مسلمان می پردازد. کشتن غیر مسلمانان غیر ذمی یا غیر معاهد هم که صواب دارد و قصاص و دیه ندارد. آیا اینها عادلانه اند؟ آیا اینها قابل اجراء هستند؟

ثالثا: در اسلام دیه ی قتل خطا بعهدہ ی عاقله (خویشان پدری قاتل) است. یعنی دیه را باید خویشان پدری قاتل بپردازند نه خود قاتل. این حکم بشدت غیر معقول است! چه ربطی به خویشان پدری دارد؟ شاید این حکم متناسب با شرائط قبیله ای زمان پیامبر بوده که در مقابل قتلها کل قبیله بنحوی مدیون بودند ولی چه ربطی به زمان حاضر دارد؟ هیچ! همچنین اگر قاتل، دیوانه یا کودک غیر بالغ باشد، دیه بعهدہ ی عاقله است که اینهم غیر معقول است. درست آن است که اگر فرد خاصی مسئول نگهداری کودک یا دیوانه بوده است و در نگهداری او سهل انگاری کرده باشد و منجر به قتل شده باشد، تنها فرد مسئول بحد معقولی مجازات شود نه اینکه کل دیه را بپردازد و نه اینکه خویشان پدری مسئول دیه باشند.

رابعا: اگر قتل در ماههای حرام اتفاق افتاده باشد، دیه باندازه یک سوم افزایش می یابد. اعراب بدوی چون دائما در جنگ و خونریزی بسر می بردند، چهار ماه سال را حرام کرده بودند که در آن ماهها قتل و جنگ ممنوع بود

تا فرصت آرامش و مسافرت و غیره فراهم شود. متأسفانه این موضوع عیناً در اسلام وارد شده و اگر کسی در این ماهها قتل خطا یا شبه عمد انجام دهد باید دیه بسیار سنگینتری را بپردازد. در صورتیکه این موضوع هیچ ربطی به غیرعربستان و زمان حاضر ندارد.

خامسا: در مواردی که احتمال قاتل بودن شخصی وجود دارد ولی قابل اثبات نباشد، مثل حضور شخصی با آثار جرم در محل قتل، یا شهادت یک کودک بر قاتل بودن کسی، اینگونه موارد را لوث می گویند. در چنین مواردی با انجام قسمهای مکرر (قسامه) قاتل بودن یا رفع اتهام، اثبات می شود. مثلاً اگر اولیای مقتول ۵۰ قسم بخورند که فردی قاتل است فرد متهم مجرم شناخته می شود و باید دیه بپردازد. اینهم از عجایب است!! چطور قتلی را با قسم می توان به گردن کسی انداخت!! قسامه بشدت غیر معقول است. قسم خوردن برای اثبات یا رد اتهام در قوانین حمورابی نیز وجود دارد. اما در حقوق امروز، قسم هیچگونه ارزش قضائی ندارد و این کاملاً درست است. بسیاری مردم اصلاً ایمان ندارند بنابر این قسم خوردن برایشان اهمیتی ندارد. و کسانیکه ایمان دارند براحتی قسم دروغ می خورند. مخصوصاً اگر با قسم دروغ بتوانند پول کلانی بدست بیاورند. بنابر این قسم هیچ ارزشی برای اثبات جرم یا رفع اتهام ندارد و غیر عادلانه و غیر قابل اجراست.

#### دیه ی اعضاء

اگر اعضاء بدن آسیب دیده باشد یا از بین رفته باشد یا کارش را از دست داده باشد، فرد جانی باید دیه بپردازد. در اسلام در حدود ۳۰ مورد، دیه ی اعضاء معادل دیه ی کامل (معادل قتل) تعیین شده است (شرائع الاسلام ج ۴ و مغنی ج ۹) شامل: از بین رفتن یا کوری دو چشم، از بین رفتن چهار پلک چشم، بریدن دو گوش، کوری دو گوش، از بین رفتن کل موهای سر، از بین رفتن کل موهای ریش، قطع بینی تا قبل از استخوان، از بین رفتن حس بویائی، بریدن لبها، بریدن زبان، از بین رفتن تکلم، از بین رفتن حس چشائی، از بین رفتن کل دندانها، از بین رفتن آرواره های پائین، قطع دستها، قطع ده انگشت دستها، قطع ده انگشت پاها، قطع رانها، بریدن پستانها در مرد یا زن، قطع آلت تناسلی مرد یا بریدن ظاهر آلت تناسلی زن، قطع بیضه ها، قطع باسنها، ضربه به پشت بنحوی که فرد مضروب دیگر نتواند بنشیند، از بین رفتن کنترل ادرار، از بین رفتن کنترل مدفوع، کج شدن گردن، افضاء غیر همسر، قطع انزال در مرد.

بعضی ایرادات مهم که بر دیه ی اعضاء وارد است عبارتند از:

اولاً: در دیه ی اعضاء انتظار می رود که حداقل دو اصل مهم در نظر گرفته شود: یکی اهمیت عضو برای ادامه ی حیات و دوم اینکه دیه ی کل اعضاء چندان بیشتر از دیه ی نفس (کشتن) نباشد. این دو اصل معقول در ۳۰ مورد فوق در نظر گرفته نشده است. اما اصل اول: نگاهی به ۳۰ مورد فوق نشان می دهد که بعضی آسیبهای کم اهمیت مثل از بین رفتن دائمی موی ریش، بهمان اندازه ی کوری دو چشم دیه دارد. یا مثلاً از بین رفتن قسمت نرم و غضروفی بینی یک دیه ی کامل دارد مثل کوری کامل. باز بریده شدن پستانهای مرد دیه ی کامل دارد در صورتیکه هیچ اهمیتی برای ادامه ی حیات ندارند. یا بریدن ظاهر آلت تناسلی زن یک دیه ی کامل دارد در صورتیکه در ادامه ی حیات و در توالد و تناسل هیچ تأثیری ندارد. همچنین بریدن ظاهر گوشها به اندازه ی کوری کامل، یک دیه ی کامل دارد، در صورتیکه بریدن گوشها هیچ تأثیر جدی در شنوائی ایجاد نمی کند. یا به از بین رفتن چشائی و بویائی و بینائی به یک اندازه اهمیت داده شده که کاملاً غلط است. همچنین انگشتان پاها و دستها معادل هم دیه دارند که بدیهی است که انگشتان دستها در ادامه ی حیات نقش بسیار مهمتری دارند.

ثانیاً: در تعیین دیه ی اعضاء اصل دوم هم در نظر گرفته نشده است. چطور از بین رفتن یک انسان مرد بطور کامل (کشتن) با نرخ امروز ۵۰ میلیون تومان دیه دارد و از بین رفتن موهای ریش یک انسان هم ۵۰ میلیون تومان دیه دارد و همچنین بقیه ی ۳۰ مورد فوق. کشتن یک زن با بریدن ظاهر آلت تناسلی اش یک بها دارد. بقیه را هم خودتان تامل کنید. تعیین بهای یک انسان کامل برای از بین رفتن هر کدام از ۳۰ مورد فوق کاملاً غیر معقول

است. اگر دیه ی ۳۰ مورد فوق را فقط محاسبه کنید ۱/۵ میلیارد تومان می شود و این ۳۰ مورد شامل اعضاء داخلی و جراحات هم نمی شود و گرنه از ۴۰ دیه هم فراتر می رود که بیش از ۲ میلیارد تومان می شود. نتیجه این می شود که یک انسان بطور کامل ۵۰ میلیون تومان بها دارد و بهای کل اعضاء و اندامهای حداقل ۲ میلیارد تومان است. این با کدام عقلی جور در می آید؟ بدلیل این خطای فاحش در دیه ی اعضاء، بسیاری موارد در حوادث رانندگی و امثالهم فرد مقصر مجبور میشود به فرد صدمه دیده چندین دیه ی کامل پرداخت کند که بدیهی است که موجب نابودی فرد مقصر و خانواده اش تا پایان عمر می شود. اینها با الفبای عقل و عدالت هم جور در نمی آید. همچنین این عیب بزرگ موجب شده که در حوادث رانندگی اگر فردی آسیب جدی دیده باشد رانندگان برای نجات از پرداخت چندین دیه، سعی می کنند که فرد مجروح را با ماشین بکشند تا یک دیه بیشتر نپردازند.

ثالثا: طبقه بندی انسانها در اسلام در دیات هم موجب بیعدالتی شده است. مثلا دیه ی اعضای یک زن از یک سوم دیه که بیشتر شد نصف مرد خواهد بود. دیه ی اعضای برده تفاوت قیمت برده است که به مالک برده پرداخت می شود نه به خود برده ی آسیب دیده.

رابعا: بدلیل عدم اطلاع پیامبر از جزئیات و وظائف و اهمیت اعضاء داخلی، دیه ای برای آنان در اسلام معین نشده است. اعضاء داخلی مثل مغز یا اعصاب مختلف، کلیه ها، قلب، ریه، کبد، طحال، معده، روده ی بزرگ و کوچک، کیسه ی صفراء، رحم، تخمدانهای زن، مثانه، پیشابراه، میزنای، غدد داخلی مثل تیروئید، فوق کلیه و اثنی عشر. عدم تعیین دیه برای اعضاء داخلی در اسلام، نقصان بسیار بزرگی است. چون بعضی از اندامهای داخلی، مثل قلب و مغز و ریه و کلیه و کبد، برای حیات اهمیتی بیشتر از تمام اعضاء خارجی دارند چون نبود هر کدام به تنهایی موجب مرگ می شود در صورتیکه نبود هیچکدام از اعضاء خارجی موجب مرگ نمی شود.

در اسلام یک سوم دیه برای جائفه در نظر گرفته شده است (شرائع الاسلام ج ۴ و مغنی ج ۹). منظور از جائفه وارد شدن چیزی مثل کارد یا گلوله به داخل بدن است. این حکم، کلی، مبهم و غیر عادلانه است. چون اینکه کارد یا گلوله به کجا وارد شود و به کدام اندام داخلی آسیب برساند بسیار مهم است، اما در اسلام به آن توجهی نشده است. مثلا گلوله ای میتواند تنها یک سوراخ ایجاد کند و به هیچ اندام مهم داخلی آسیبی نرساند، یک سوم دیه دارد و اگر گلوله ای به غده لوز المعده خورد که منجر به بیماری قند و بیماریهای گوارشی تا پایان عمر می شود، اینهم یک سوم دیه دارد! اینهمه بی اطلاعی واضح قوانین شرع تعجبی ندارد در ۱۴۰۰ سال پیش علمی وجود نداشت.

خامسا: در اسلام برای انواع آسیبهای روانی دیه ای در نظر گرفته نشده است اینهم نقصان بزرگی است در دیات اسلام. در زمان پیامبر و در اسلام فقط مردم را به دیوانه و عاقل تقسیم می کردند و اطلاعی از انواع بسیار گسترده ی آسیبهای روانی نداشتند، در صورتیکه بعضی آسیبهای روانی بسیار مهمتر از آسیبهای جسمی اند.

سادسا: برای ایجاد بیماریهایی که در اثر مواد نامناسب مثل غذای مسموم یا داروی نامناسب ایجاد می شوند و یا ایجاد بیماریهایی که در اثر انتقال میکروب یا ویروس ایجاد می شوند، نیز در اسلام دیه ای در نظر گرفته نشده است چون اینها هم در صدر اسلام ناشناخته بوده است. مثلا اگر یک مسئول انتقال خون در بررسی بیماریهای خونی دقت کافی نکرد و با انتقال خون آلوده، فرد دریافت کننده ی خون بیمار شد چه باید کرد و همچنین صدها مورد دیگر؟ در بسیاری موارد، مسمومیتها و عفونتها، موجب آسیب در اعضاء ظاهری نمی شوند که بتوان بر اساس دیه ی اندامهای ظاهری عمل کرد.

سابعا: برای مشکلاتی که در اثر آلوده کردن منابع طبیعی مثل رودخانه ها و دیگر منابع آبی ایجاد می شوند و برای بیماریهایی که در اثر ایجاد آلودگی منابع دیگر مثل خاک و جنگلها و مراتع و دریاها ایجاد می شود نیز اندیشه ای در اسلام وجود ندارد؛ عرب جاهلی کجا و این اطلاعات کجا؟

در فقه اهل سنت و شیعه اصلی برای مواردی که در اسلام دیه ای تعیین نشده است، وجود دارد بنام ارش یا حکومت. بدین صورت که فرض کنند که فرد آسیب دیده برده باشد در اثر آسیب چه مقدار از قیمتش کاسته می شد آنگاه همان درصد را از دیه ی کامل حساب کنند. مثلا اگر برده ی سالم ۱۰۰ و برده ای با عیب مشخص ۸۰

سکه ارزش دارد برای آن آسیب ۲۰ در صد از دیه ی کل در نظر گرفته شود. این روش باستانی و غیر قابل اجرا و غیر علمی است. چون تاجر برده که بر اساس ضوابط علمی قضاوت نمی کند. و امروزه هم که بازار برده فروشی وجود ندارد که این قیمت گذاریها در آن انجام شود. مگر اینکه طالبان و ولایت فقیه، برای اجرای احکام اسلام در مورد بردگی، بازار برده گیری و برده فروشی را در جهان راه اندازی کنند. البته اگر قدرت قابل ملاحظه ای پیدا کنند چنین هم می کنند چنانچه آیت الله مصباح گفته بود. آخر حیف است که اینهمه احکام اسلامی برای برده داری معطل بمانند.

## نقصانهای حقوقی دیگر در اسلام

تا اینجا احکام قضائی اسلام را مرور کردیم. چنانچه متوجه شدید، واقعیت این است که احکام قضائی اسلام، احکامی ابتدائی و ساده ای هستند برای جرائم ساده ای که در محیط قبیله ای عربستان ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق می افتاد. این احکام فاقد هرگونه پشتوانه ی علمی حقوقی است. و عمدتاً از محیط عربستان یا از فرهنگهای مجاور (مثل تورات و بابل) اخذ شده اند و با تغییرات اندکی وارد اسلام شده اند. چنانچه قبلاً اشاره کردیم مشابه این احکام در منابع تا بیش از ۳۷۰۰ سال قبل یافت شده است. این احکام هیچ برتری ویژه ای نسبت به دوره ی زمانی خویش ندارند و در همان زمان، قوانین حقوقی دقیقتر و کاملتری در حقوق روم، حقوق ایران، حقوق یونان و حقوق بابلی وجود داشت و همانطور که آن حقوق ها نکات مثبت و منفی دارند حقوق اسلامی هم چنین است. و همانطور که بسیاری از قوانین حقوقی باستانی، امروزه غیر عادلانه محسوب می شوند و غیر قابل اجراء هستند احکام حقوقی اسلامی هم چنین است.

اسلام فاقد تقریباً تمامی شاخه های حقوقی امروزی است که به بعضی از آنان اشاره می کنیم. از جمله:

- اسلام نه تنها فاقد حقوق بشر است، بلکه بسیاری از قوانین آن با اصول اساسی حقوق بشر ناسازگار است که بخشی از این تقابلهای را در فصل حقوق بشر مطرح کردیم.
- اسلام فاقد حقوق سیاسی و حقوق شهروندی است که در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و در میثاق بین المللی حقوق مدنی سیاسی مطرح شده اند. چنانچه در فصل امور سیاسی در اسلام، نشان دادیم، اسلام حتی در مورد الفبای مسائل سیاسی هم چیزی ندارد.
- اسلام فاقد حقوق عمومی است که روابط ارگانهای حکومت و اداری را با مردم و تعیین حقوق اساسی و آزادیهای فردی و استقرار نظم و امنیت را بر عهده دارد.
- اسلام فاقد حقوق اداری است. حقوق اداری یکی از رشته های حقوق عمومی است که قوانین حاکم بر ادارات و روابط مردم با ادارات را مورد بحث قرار می دهد. در زمان پیامبر در عربستان اصلاً حکومتی وجود نداشت که اداره داشته باشد. بنابر این، حقوق اداری در اسلام کاملاً ناشناخته است. چنانچه قبلاً گفتیم وقتی از زمان عمر به بعد، کشورهای فراوانی توسط مسلمین اشغال شد و نیاز به تنظیمات اداری ضرورت پیدا کرد، مسلمین از تجربه ی ملل متمدن مخصوصاً ایران استفاده کردند که این استفاده با حضور برمکیان در خلافت عباسی به اوج رسید. امروزه نقض قوانین اداری و قوانین مصوب پارلمان، جرم محسوب می شود که میزان مجازات آن نیز توسط قانون مشخص شده است. در صورتیکه در اسلام نقض هیچ قانونی غیر از احکام اسلام، خطا و یا جرم محسوب نمی شود.
- اسلام فاقد حقوق زندان است. در اسلام مجازات گناهان بصورت کشتن و بریدن و شلاق است و مجازات زندان (بجز موارد نادر مثل آمر قتل) و جریمه ی نقدی (غیر از دیه) برای گناهان در نظر گرفته نشده است. در قوانین جمهوری (اصل ۱۱۶) مجازاتهای برای سوء رفتار و شکنجه ی زندانی در نظر گرفته شده است. اما اصولاً در زمان پیامبر چیزی بنام زندان در مدینه وجود نداشت که از حقوق آن صحبت شود و طبیعتاً چیزی بنام حقوق زندانها و زندانیان در اسلام وجود ندارد.
- اسلام فاقد حقوق بین الملل است. حقوق بین الملل مجموعه ی اصول و قواعد مربوط به روابط مساوی و عادلانه ی بین کشورها است. چنانچه در فصل اسلام و حقوق بشر و فصل امور سیاسی توضیح دادیم، اسلام مرزهای

جغرافیائی را به رسمیت نمی شناسد و در نهایت هیچ کشوری غیر از یک کشور جهانی اسلامی نباید وجود داشته باشد. اهل کتاب که باید با ذلت و بدون استقلال در تحت حکومت اسلامی زندگی کنند و کفار دیگر هم یا باید کشته شوند و یا مسلمان شوند. بنابر این جایی برای حقوق بین الملل باقی نمی ماند، چون مللی نیست تا حقوق فی ما بین داشته باشند.

- اسلام فاقد حقوق دریائی و هوائی است، که وضعیت حقوقی دریاها و خطوط و مرزهای هوائی را مشخص می کنند. بعضی حقوق ساده ی دریائی در قوانین حمورابی وجود دارد؛ اما چون در زمان پیامبر در مدینه چنین مسائلی مطرح نبوده بنابر این در اسلام مطلقاً مورد بحث قرار نگرفته است.

- اسلام فاقد حقوق کار است. حقوق کار کلیه ی قوانین و مقرراتی است که روابط حقوقی بین کارگر و کارفرما را مشخص می کند. تا آنجا که بنده اطلاع دارم اولین جایی که از حقوق کار صحبت شده در قوانین حمورابی است. منتهی حقوق کار و کارگر در نیمه ی دوم قرن بیستم بسیار پیشرفت کرد و توانست اموری چون حداقل دستمزد، محدودیت ساعات کار، حق بیمه، بازنشستگی، مرخصی و استراحت، حق اعتصاب و اعتراض به کارفرما و غیره را برای کارگران فراهم کند. هیچیک از این قوانین در اسلام نیست. بهمین دلیل در زمان نخست وزیری مهندس موسوی، وقتی دولت در پی تصویب قانون کار بر آمد با مقابله ی شورای نگهبان روبرو شد و نهایتاً با فشار خمینی، بعنوان احکام ثانویه به تصویب رسید.

- حقوق ثبت شامل ثبت احوال و املاک و اسناد نیز در اسلام وجود ندارد. این قوانین هم به دلیل گستردگی و پیچیدگی زندگی مدرن ضرورت و تکامل پیدا کرد.

- در اسلام آئین دادرسی وجود ندارد، نه آئین دادرسی مدنی و نه آئین دادرسی کیفری. آئین دادرسی، سازمان و مراجع قضائی کیفری یا مدنی، انواع دادگاهها و حدود صلاحیت هر کدام و طرق کشف جرائم و نحوه ی تعقیب متهمین و مراحل دادرسی و نحوه ی اجرای احکام را مشخص می کند.

در اسلام دلائل قضائی برای اثبات جرم، حقوق و تعهدات، بسیار ساده و ابتدائی است. این دلائل شامل اقرار و شهادت و قسم است و از روشهای علمی و مدرن کشف حقوق و جرم خبری نیست. ضعفهای این دلائل سه گانه بطور مختصر در مباحث قبلی این فصل بحث شد. بطور اشاره گفته شد که اقرار روشی غیر طبیعی است که در اکثر موارد جز با شکنجه و فشار بدست نمی آید که در اینصورت فاقد ارزش است. شهادت به تنهایی نباید ملاک اثبات حق یا جرم باشد. چون شهادت دادن دروغ و انحرافی کاری آسان است. و قسم نیز بهیچ عنوان ارزش قضائی ندارد. چون همه مؤمن نیستند و بعلاوه افراد مؤمن هم براحتهی قسم دروغ می خورند.

در قضاوت اسلامی وکیل وجود ندارد. با توجه به تخصصی بودن امور حقوقی در زمان حاضر، حضور وکیل یک ضرورت است، عدم وجود وکیل موجب تضییع حق متهم یا صاحب حق می شود. بهمین دلیل در سیستمهای قضائی مدرن حتی متهم می تواند قبل از بازجویی، تقاضای وکیل کند. از عدم لزوم وکیل در قضاوت اسلامی، سیستمهای امنیتی جمهوری اسلامی نهایت استفاده را می کنند و متهمان سیاسی را بدون حضور وکیل به مجازاتهای دلخواه میرسانند.

در قضاوت اسلامی چیزی بنام حقوق و جرم سیاسی و مطبوعاتی وجود ندارد. چون در زمان پیامبر حکومت و مطبوعاتی وجود نداشته تا بحث حقوقی آنها مطرح شود. البته نقد اسلام و مخالفت با حکومت اسلامی جرمهای بسیار سنگینی هستند که هر دو می توانند، تحت عنوان مرتد و یا محارب، منجر به اعدام شوند، که این ابزار کشنده ای را به دست حاکمان اسلامی داده است.

در قضاوت اسلامی لازم نیست که دادگاه علنی باشد و به بهانه ی حفظ آبروی اشخاص یا دستگاهها، دادگاه باید ترجیحاً غیر علنی برگزار شود. این نیز بر خلاف حقوق بشر است. علنی بودن دادگاه حق مسلم صاحب حق یا متهم است، چون علنی بودن، امکان تجاوز، زورگوئی، رشوه گیری، سازش با مجرم یا دولت و نقض قوانین و حقوق را بشدت کاهش می دهد. زیرا قاضی و دادستان خود را در معرض دید خبرنگاران آزاد و متخصصان حقوقی می بینند و مجبور می شوند ضوابط حقوقی را رعایت کنند. بر عکس، دادگاه غیر علنی امکان هر گونه فساد و ظلمی

را فراهم می کند. از این ویژگی نیز جمهوری اسلامی نهایت استفاده را کرده و می کند. همانطور که می دانید کلیه دادگاههای مجرمین سیاسی و امنیتی غیر علنی است و بسیاری حتی صورت ظاهری دادگاه را هم ندارند. دقیقا افرادی که بیشترین نیاز را به علنی بودن دادگاه و وکیل دارند، از هر دو محرومند. فرد متهم بیچاره ای که شاکی و طرف مقابلش دستگاههای امنیتی سپاه و وزارت اطلاعات اند و مدتها تحت شکنجه قرار داشته است، باید نیمه جان، یک تنه، بدون هیچ پناهی و در زیر تیغ، در دادگاههای مخفی از خود دفاع کند. واضح است که در چنین دادگاهی رای به نفع چه کسی و به زیان چه کسی صادر می شود! آیا بی عدالتی بیش از این امکان پذیر است؟! از چندین هزار انسانی که تا کنون در جمهوری اسلامی به جرمهای سیاسی امنیتی اعدام شده اند کدامیک از کمترین حقوق انسانی در دفاع از خود برخوردار بوده اند؟

در قضاوت اسلامی دادستان و جود ندارد. در دادگاههای امروزی، دادستان مسئول جمع آوری و ارائه دلایل وقوع جرم است و وکیل مسئول جمع آوری و ارائه دلایل رفع اتهام است. وظیفه ی قاضی آنست که بطور بیطرفانه این دلائل و شواهد متضاد را بشنود، بررسی کند و قضاوت کند. در حالیکه در قضاوت واقعی اسلامی، قاضی خود نقش دادستان را هم بعهده دارد یعنی دنبال جمع آوری مدارک علیه متهم است. حال چگونه چنین کسی می تواند بی طرف باشد؟ امکان ندارد! این امر موجب ناعادلانه کردن قضاوت قاضی در اسلام می شود.

در قضاوت اسلامی، دادگاهها عمومی هستند یعنی از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را مورد قضاوت قرار می دهند. پیدایش دادگاههای تخصصی ضرورت دنیای مدرن است که در گذشته وجود نداشته است. بهمین دلیل هم هست که صفات قاضی در اسلام شامل مسلمان بودن، مرد بودن، مجتهد بودن و عادل بودن است. ضرورتی ندارد که قاضی در بخش خاصی از حقوق مثل حقوق تجارت و امثالهم تخصص داشته باشد. بدیهی است که دادگاه عمومی در زمان امروز فاقد کارائی و ظالمانه است چون بدلیل عدم تخصص و آگاهی قاضی، امکان تضییع حق و حکم خطا بالا می رود. البته تشکیل دادگاههای تخصصی هم خلاف شرع نیست ولی تجویز تشکیل دادگاههای عمومی خود اشکال بزرگی است و نشان دهنده ی این است که واضع احکام قضائی اسلام، متوجه لزوم تخصصی شدن دادگاهها نبوده است. همچنین دستگاه قضائی می تواند از این مجوز، استفاده کند چنانچه در دوره ی یزدی این دادگاهها تشکیل شدند.

در قضاوت اسلامی، حکم قاضی مقطوع است و پژوهش خواهی معنی ندارد. اینهم متناسب با شرائط گذشته است که سیستم قضائی وجود نداشت. بعلاوه عدم پژوهش خواهی، غیر عادلانه است چون در بسیاری موارد قاضی اشتباه می کند یا با گرفتن رشوه یا داشتن رابطه، حکم ظالمانه ای صادر می کند و لازم است که امکان ارجاع پرونده به دادگاه بالاتری وجود داشته باشد. از همین موضوع دستگاههای امنیتی جمهوری اسلامی نهایت استفاده را می کنند. افراد سیاسی بدون وکیل، غیر علنی و بدون امکان پژوهش خواهی محاکمه می شوند که طبعاً از نظر اسلامی عیبی ندارد و لی بر خلاف موازین حقوق بشر است.

در قضاوت اسلامی، هیئت منصفه وجود ندارد. هیئت منصفه موجب عادلانه تر کردن قضاوت می شود و احتمال قضاوت غلط یا جانبدارانه را کاهش می دهد. هیئت منصفه مخصوصا برای متهمین سیاسی و یا مطبوعاتی بسیار ضروری است چون احتمال مداخله ی قدرتهای سیاسی امنیتی در اینگونه موارد بسیار زیاد است.

در قضاوت اسلامی، سلامت روانی افراد در حین ارتکاب جرم در نظر گرفته نمی شود. در اسلام، افراد صرفا به دو دسته ی دیوانه و عاقل تقسیم می شوند و همه ی غیر دیوانگان از نظر مسئولیت در قبال اعمالشان، یکسان قلمداد می شوند. در صورتیکه بهیچ عنوان چنین نیست و تعداد زیادی از بیماریهای روانی وجود دارند که بر روی اراده و تصمیم و انگیزه ی افراد برای انجام یک کار تاثیر جدی میگذارند بعضی بیماریهای روانی فرد را به اعمالی وادار میکنند که همان فرد پس از درمان محال است به آن کار دست بزند. مثلا بیماری افسردگی که یک بیماری شایع در زندگی امروز است موجب کاهش هوشیاری و دقت و احساس مسئولیت در تمامی کارهای فرد می شود و احتمال خطا را بشدت افزایش می دهد و حتی می تواند فرد را به خودکشی وادار کند. عدالت حکم می کند که این عوامل غیر اختیاری در ارتکاب جرم مورد نظر قرار گیرند.

در قضاوت اسلامی، مجازاتهای اسلامی در مورد غیر مسلمانان مثل اهل ذمه نیز به اجرا در می آید. مثلا اگر اهل ذمه ای مرتکب زنا یا محصنه شد، رجم می شود. این نیز غیر معقول و غیر عادلانه است. وقتی کسی به مذهب خاصی اعتقاد ندارد چگونه باید احکام آن مذهب در مورد وی اجرا شود؟ آیا مسلمانان حاضرند که احکام دین یهود یا مسیحیت در مورد آنان اجرا شود؟ مسلما نه. پس چرا آنچه خود نمی پسندیم باید در مورد دیگران بپسندیم. در اسلام انجام بعضی مجازاتها می تواند توسط افراد عادی انجام شود. مثلا افراد عادی میتوانند مهدور الدم (کسیکه حکمش مرگ است) را بدون نیاز به دادگاه به قتل برسانند. مثلا اگر کسی سخنی گفت که نشانگر بی دینی او باشد، شنونده می تواند او را بکشد. یا اگر مردی همسرش را با مرد بیگانه ای در حال جماع یافت، مجاز است هر دو را بکشد. و یا مرد مجاز است در نافرمانی زنش، بدون هیچ محاکمه ای او را بزند. همچنین در امر به معروف و نهی از منکر، اگر فرد بصورت شفاهی تذکر داد ولی فائده نداشت، مجاز است که فردی را که واجبی را ترک میکند و یا گناهی را انجام می دهد، مورد مجازات جسمی و اقتصادی قرار دهد. بدیهی است که مداخله ی افراد عادی در اجرای احکام، آنهم به تشخیص خودشان، هرج و مرج و بی عدالتی ایجاد می کند و بهیچ عنوان پذیرفتنی نیست. بهمین دلیل نیز در هنگام زمامداری خود روحانیون در جمهوری اسلامی ممنوع شده است. اما خود روحانیون در زمان شاه اینکارها را می کردند و حتی حکم ترور افراد را صادر می کردند (مثل قتل کسروی و دکتر فاطمی عضو کابینه ی مصدق) و البته اکنون هم در مورد افراد مخالف و افرادی که در کشورهای دیگر زندگی می کنند و یا تبعه ی کشورهای دیگرند نیز این اقدامات را انجام می دهند. چنانچه می دانید جمهوری اسلامی حداقل در قتل صدها نفر در خارج از کشور دخالت داشته است. همچنین در داخل کشور نیز هنگامیکه متوجه می شوند که نمی توانند فرد یا گروهی را با طی مراحل قضائی به مجازات برسانند یا از بین ببرند، براحتی با استفاده از نیروهای نظامی که در لباس شخصی ظاهر می شوند این اقدامات غیر انسانی را انجام می دهند. این اقدامات ۳۰ سال است که با اشاره ی ولایت فقیه در حال اجراست، مثل قتلهای زنجیره ای، یا سرکوب و زدن روشنفکران و روحانیون مخالف و یا کشتن افراد در تظاهرات بعد از انتخاب دوم احمدی نژاد و دهها مورد دیگر. بهر صورت اینگونه کارها مشکل شرعی ندارد. اما از نظر عقل و عدالت، بهیچ عنوان قابل قبول نیستند.

### نتیجه گیری

در مباحث قبل بوضوح نشان داده شد که اولا احکام حقوقی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی است و بیشتر مباحث اساسی حقوقی، در اسلام وجود ندارد. و ثانیا: احکام قضائی موجود در اسلام نیز، اکثرا غیر قابل اجرا هستند چون یا بسیار خشن و شکنجه اند و یا غیر عادلانه و یا هر دو. جالب است که خود روحانیون نیز متوجه این نقیصه ها شده اند و در جلسات خصوصی به آنها اشاره می کنند و ولایت فقیه و سیستم قضائی نیز تلاش می کند که از زیر بار اجرای قوانین شرعی قضائی، شانه خالی کنند تا از آبروریزی جهانی جلوگیری بعمل بیاورند. و اگر حکمهای بریدن و شلاق و رجم را هم اجرا کنند، سعی می کنند که در خفا باشد و به روزنامه ها و مخصوصا به خارج از ایران درز نکنند. در صورتیکه در خود اسلام و حتی در خود قرآن گفته شده که انجام این مجازاتها باید علنی و در دید عموم مردم انجام شود. این مخفی کاریها، عدم صداقت روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی را نشان می دهد که از طرفی مدعی اند که قوانین اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام آخرین، کاملترین و ایده آلتترین نسخه برای تمام مشکلات بشری تا قیامت است و از طرف دیگر برای حفظ آبرو، یا اجرا نمی کنند و یا پنهانکاری می کنند. طالبان بلا شک بسیار صادقانه تر از روحانیون ایران عمل می کنند چون آنچه در اسلام وجود دارد بدون هیچ واهمه ای و بطور علنی اجرا می کنند.

واقعیت این است که بخش قریب به اتفاق قوانین، بخشنامه ها و سازماندهی قوه ی قضائیه ی و آئین دادرسی در جمهوری اسلامی هیچ ربطی به اسلام ندارد. اینها از زمان شاه موجود بوده و ادامه یافته است و عمده ی مواردی هم که به آنان اضافه شده از فقه اسلام گرفته نشده است بلکه از دانش حقوق مدرن و تجربیات دیگر

کشورها اخذ شده است. اگر دستگاه قضائی وجود دارد هر چند ناکارآ، اگر دادستان و وکیلی وجود دارد، اگر مجازاتها تا حدودی تعدیل شده اند، اگر زندان و جریمه ی نقدی وجود دارد و کشتن و بریدن و شلاق در وسعت مورد انتظار انجام نمی شود، به برکت همین مواردی است که به ناچار از دنیای مدرن اخذ شده است. مهمترین شاهکار قضای اسلامی در ۳۰ سال گذشته، تصویب قانون مجازات اسلامی است که آنهم فقط بخشهای حدود و قصاص و دیه اش عمدتا از اسلام گرفته شده و بقیه ی احکامش مربوط به اسلام نیست حتی تعزیرات را نیز بشدت اصلاح کرده اند و بزور تشخیص مصلحت تصویب شد.

نا کارآترین و غیر عادلانه ترین بخش احکام اجتماعی اسلام، احکام قضائی است. تزریق احکام قضائی اسلامی به سیستم قضائی ایران، تمام نارسائیهای آن احکام را به دستگاه قضائی تحمیل کرده و ناکارآئی، و غیر انسانی بودن و ظالمانه بودن آنرا افزوده است.

## فصل ۱۳

### نتیجه گیری

در این کتاب کلیه ی احکام اساسی اسلام در مورد حقوق بشر، سیاست، اقتصاد و امور قضائی به تفصیل و با تکیه بر منشأ های اصلی اسلام، یعنی قرآن و سنت، مورد بررسی قرار گرفت که نتیجه گیری کلی آنها در این فصل آورده می شود.

#### حقوق بشر

در اسلام چیز مدونی بنام حقوق بشر وجود ندارد و احکام اسلامی با بسیاری از اساسی ترین اصول حقوق بشر در تضادند. در فصل ۸ دو اصل ریشه ای حقوق بشر یعنی مساوات و آزادی را مورد بررسی دقیق قرار دادیم و در ضمن فصلهای بعد، دیگر حقوق انسانها را مطرح کردیم و برخورد یا تضاد اکثر آنان را با احکام اسلامی نشان دادیم. مثل حق غذا، حق مسکن، حق لباس، حق بهداشت، حق آموزش و پرورش، حق تمامی انسانها از تمامی منابع کره ی زمین مثل زمین و معدن و آب و جنگل و مرتع، حق همگانی در علم و تکنولوژی، حق حکومت بر خویش، حق دادرسی و حقوق متعدد دیگر.

در مورد مساوات، نشان دادیم که اسلام بهیچ عنوان تساوی انسانها را قبول ندارد. اسلام انسان را به طبقات مسلمان و غیر مسلمان، برده و آزاد، زن و مرد و طبقه بندیهای کوچکتری مثل سید و عام، روحانی و عامی تقسیم کرده است. این طبقات حقوق کاملاً متفاوتی دارند. عدم مساوات ریشه ای انسانها در اسلام، منجر به عدم مساوات و بی عدالتی در تمام زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضائی شده است. به بیان دیگر احکام فقهی، در این حیطة ها، بر اساس بی عدالتی بنیان نهاده شده است. نگاهی به احکام مختلف فقهی در این زمینه ها نشان می دهد که این احکام متناسب با طبقه ی فرد متفاوت است. مثلاً زن نصف مرد ارث می برد. غلام مالک کار و مزد کار خودش نیست. غارت اموال کفار و بدبخت کردن و کشتن و بی خانمان کردن آنان کار پسندیده ای است و قس علی هذا. طبعاً اجرای این احکام منجر به ایجاد جامعه ای بشدت غیر عادلانه می شود. البته خود اسلام این احکام را عادلانه می داند. ولی عقل بشر این طبقه بندی و عدم مساوات را غیرعقلانه، غیرعلمی و غیر عادلانه و طبعاً غیر قابل اجرا می داند. نشانه ی واضح آنهم این است که هیچ فردی مایل نیست در جایگاه طبقه ی حقیر باشد. مثلاً هیچکس مایل نیست برده باشد حتی اگر فوق العاده متدین باشد و تقریباً همه ی مردان مسلمان خدا را شکر می کنند که زن نشده اند.

اسلام آزادی عقیده را برسمیت نمی شناسد. هیچکس حق انتخاب واقعی دین خود را ندارد و کسی حق خروج از اسلام را هم ندارد. بنابر قرآن و سنت، اسلام باید با شمشیر بر همه ی ادیان غلبه یابد و برای این امر دستور جنگ عام با کل غیر مسلمین جهان را صادر کرده است و فقط جزیه و خواری از اهل کتاب پذیرفته است؛ بقیه یا مرگ یا پذیرفتن اسلام. یعنی کفار غیر کتابی (حدود ۴ میلیارد جمعیت امروز کره ی زمین) هیچ حق انسانی ندارند حتی حق حیات. و کفار کتابی هم فقط حق حیات با ذلت و تحت امر حکومت مسلمین (مثل حکومت خمینی و بن لادن) را دارند.

با توجه به اینکه، دینداری امری ارثی و تقلیدی است و اکثر قریب به اتفاق ما انسانها، هیچ نقش عقلانی- ارادی در پذیرش دینمان نداریم. پس چرا یکدیگر را تحقیر کنیم و بدتر از آن با هم بجنگیم. و آیا

اصولا قبولاندن یک باور از طریق زور امکانپذیر است؟ اگر کسی نظری را صحیح نداند هرچند او را بزنید بر باور خودش محکمتر می شود. اصولا درک انسانی زورپذیر نیست مخصوصا در دنیای امروز. اگر دینی حرف درستی داشته باشد. راه تبلیغ آن، استدلال است نه شمشیر. و آیا ممکن است خدای عالم عاقل عادل در جهان باشد و این حقیقت ساده را نفهمد که هدایت انسانها شمشیر پذیر نیست و بجای آن باید انسانها را با شواهد و استدلالهای متین راهنمایی کرد؟ چرا خدا باید از این همه خونریزی لذت ببرد؟ بنابراین این احکام غیر قابل اجراست.

اسلام، آزادی اندیشه و بیان را نیز قبول ندارد. در شرائط ایده آل، این نوع آزادی ها به اصول و احکام اسلامی محدود می شود. یعنی هیچکس حق ندارد اصول و فروع مذهب را مورد انتقاد قرار دهد یا مطلبی غیر مذهبی را مطرح کند که بطور مستقیم یا غیر مستقیم، در عقائد دینی شبهه ایجاد کند. اینکه گفتم در شرائط ایده آل، از اینجهت است که معمولا محدودیتهای مذهبی خیلی فراتر از این است و شامل محدودیت نقد روحانیون و سنتهای منسوب به مذهب و نقد حاکمان دینی هم می شود.

با توجه به اینکه آزادی اندیشه و بیان، اساس رشد علمی و فرهنگی بشر است، نفی آزادی اندیشه و بیان، نفی فکر و عقل انسانی و نفی پیشرفت است و این یکی از دلایل سکون مرگبار جوامع اسلامی است.

## سیاست

در فصل ۹ امور سیاسی را در اسلام بررسی کردیم و نشان دادیم که اسلام فاقد یک سیستم سیاسی است و در اسلام حتی الفبای سیاست هم وجود ندارد. از دهها موضوع اولیه ی سیاسی مثل مفهوم حکومت، قدرت، نقش مردم در حکومت، مشروعیت حکومت، انواع حکومت، حقوق سیاسی، دولت، ساختار دولت، کنترل دولت، محدوده ی اختیارات دولت و دهها موضوع سیاسی دیگر، هیچ اثری در اسلام نیست. پیامبر هم به روش کدخدائی، مثل بقیه، بدون هیچ سازمان و روش مشخصی، مدینه را اداره می کرد. همچنین نشان دادیم که خلافت اهل سنت در قرآن و سنت نیست و صرفا نظر شخصی تعدادی از صحابه بود و طبعا جزو اسلام نیست. ولایت فقیه شیعه هم بدعتی جدید است که هیچ ریشه ای در قرآن و سنت ندارد.

اینکه اسلام فاقد یک سیستم سیاسی است یک فرصت طلایی را به مسلمانان می دهد که در این دوره، بهترین و پیشرفته ترین نوع حکومت یعنی دموکراسی را برای خود برگزینند بشرط آنکه بتوانند گامی ویرای تعصب بردارند.

## اقتصاد

واقعیت این است که اقتصاد یک علم مفصل و تخصصی و پیچیده است که در دهها شاخه دارای دکترای تخصصی است. حل مشکلات اقتصادی متناسب با ارزشهای انسانی، متکی به استفاده ی بهینه از دانش اقتصاد است و سختی این موضوع را همگان امروزه درک کرده اند. آنچه در اسلام آمده است، مطالبی ساده در حد زندگی ابتدائی ۱۴۰۰ سال قبل عربستان است. همانطور که قبلا اشاره شد همان معاملات ساده مثل خرید و فروش و مزارعه و غیره که در عربستان جریان داشته در اسلام هم تداوم یافته است. در اسلام مالیاتهای زکات و خمس هم وجود دارند که بخش عمده ای از این مالیاتها، برای گرداندن دستگاه مذهبی است و البته بخشی هم به مستمندان پرداخت می شود. گرچه این دو نوع مالیات در صدر اسلام قابل اجرا بوده اند، امروزه غیر عادلانه و غیر قابل اجرا هستند. در اسلام از مسائل اساسی اقتصادی مثل ابزار تولید، نقش سرمایه در تولید، سرمایه گذاری، ارزش کار، ارزش اضافی، برنامه ریزی اقتصادی، توسعه ی اقتصادی، قیمت گذاری کالاها، مسائل پول و بانک، تورم و دهها موضوع دیگر اقتصادی صحبتی نشده است. در اسلام، مالکیت زمین، معادن، منابع و تکنولوژی مبهم گذاشته شده است. اسلام خصوصی بودن این منابع اساسی اقتصاد را برسمیت شناخته است که کاری غیر معقول و غیر عادلانه است چون این منابع به

همگان تعلق دارد. در اسلام هیچ تعریف واضحی از عدالت اقتصادی وجود ندارد. ارزشهای اقتصادی مثل حقوق اقتصادی مردم که در حقوق بشر امروز مطرح است، در اسلام وجود ندارد. خلاصه اسلام نه دانش اقتصاد دارد و نه ارزشهای درست اقتصادی دارد. اقتصاد موجود در اسلام، روابط ساده ی اقتصادی محیط کوچک و عقب افتاده ای مثل مدینه ی آنزمان است و بس که تفاوت مهمی هم با روابط اقتصادی در قبل از اسلام ندارد. پیامبر هم هیچ کار برجسته ی اقتصادی انجام نداد، نه کشاورزی، نه تولید برجسته یا کاری متفاوت با قبل. اصولاً زندگی پیامبر و یارانش متکی به غارت اموال کفار بود، چنانچه در تاریخ نقل شده و از خود او در صفحات قبل نقل کردیم که رزق او متکی به سرنیزه بوده است، به هزینه ی نابود کردن همه چیز مردم غیر مسلمان.

بنابراین اگر جامعه ای مؤمن باشد و بخواهد بر اساس مسائل اقتصادی اسلام واقعا عمل کند، نه تنها پیشرفت نمی کند بلکه بیشتر و بیشتر، واپس می رود. چنانچه طالبان و حکومت ایران هر دو نشان دادند. در ایران ۳۰ سال است که لغت عدالت لقلقه ی زبان ولایت فقیه است و از عدالت هیچ خبری نیست. نه اینکه مسئولین نخواهند، چیزی در اسلام نیست که بتوان با آن عدالت برقرار کرد. در ایران اگر فروش سرسام آور منابع ملی مثل نفت و گاز و دهها نوع معدن دیگر نبود، همه چیز فرو می ریخت. اگر نانی هست به برکت نفت است و اگر سیستم اداری- اقتصادی دست و پا شکسته ای وجود دارد به برکت دانش اقتصاد و مدیریت نوین است. فروش منابع آینده ی کشور و درماندگی دائمی در مشکلات اقتصادی، دال بر ناکارائی چیزی بنام اقتصاد اسلامی است. همه ی تلاشهایی هم که در ۳۰ سال گذشته برای تولید چیزی بنام اقتصاد اسلامی شده با شکست مواجه شده است. مثلا مطهری کتاب کوچکی بنام اقتصاد اسلامی نوشته که در مجموع کمتر از ۱۰ صفحه ی آن بر گرفته از احکام اسلامی است و بقیه، مباحث متمایل به سوسیالیسمی است که هیچ ربطی به اسلام ندارد و جالب است که خمینی دستور توقف چاپ آن کتاب را صادر کرد چون با اسلام سازگار نبود.

### موانع پیشرفت و توسعه در اسلام

در اسلام یک سری احکام و باورهائی وجود دارد که مانع پیشرفت مسلمانان می شوند. عنوان این عوامل بازدارنده عبارتند از:

- علم ارزشمند در اسلام، علم دین است
- اعتقاد به همه چیز داشتن اسلام
- سلب آزادی
- پرهیز از غیر مسلمانان
- تقدیر گرائی
- پستی دنیا و ثروت آن
- رضایت به فقر
- قناعت به حد کفاف
- مخالفت اسلام با جمع کردن ثروت
- نفی آرزو
- حرمت نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی و آواز خوانی

این عوامل بازدارنده به تفصیل در فصل ۱۱ مورد بحث قرار گرفت و نشان دادیم که، اینکه می بینید مسلمان بودن با عقب افتادگی سر در گریبان هم دارند و به تعبیر علم آمار، مسلمان بودن با عقب افتادگی رابطه همبستگی مثبت دارد و چندین قرن است که مسلمانان هیچ نقش جدی در پیشرفت و توسعه ی جهانی و در تولید علم و تکنولوژی نداشته اند و امروز هم عقب افتاده ترین اقوام جهان را تشکیل می دهند (ممکن است بعضی کشورهای قحطی زده ی آفریقائی بدتر از ما باشند)، همه ی اینها بی دلیل نیست. اعتقادات و احکام باز دارنده ی رشد و توسعه، در متن

اسلام است و ما هم مسلمانییم. این احکام در گوشت و پوست ماست چون با آن لحظه به لحظه رشد کرده ایم. فرهنگ اسلامی، فرهنگ بازدارنده است و ما در متن این فرهنگیم.

## قضاوت

در فصل ۱۲ بوضوح نشان داده شد که اولاً: احکام قضائی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی است و بیشتر مباحث اساسی حقوقی، در اسلام وجود ندارند. و ثانیاً: احکام قضائی موجود در اسلام نیز، اکثراً غیر قابل اجرا هستند چون یا بسیار خشن و شکنجه اند و یا غیر عادلانه و یا هر دو. جالب است که خود روحانیون نیز متوجه این نقیصه ها شده اند و در جلسات خصوصی به آنها اشاره می کنند و ولایت فقیه و سیستم قضائی نیز تلاش می کند که از زیر بار اجرای قوانین شرعی قضائی، شانه خالی کنند تا از آبروریزی جهانی جلوگیری بعمل بیاورند. و اگر حکمهای بریدن و شلاق و رجم را هم اجرا کنند، سعی می کنند که در خفا باشد و به روزنامه ها و مخصوصاً به خارج از ایران درز نکنند. در صورتیکه در خود اسلام و حتی در خود قرآن گفته شده که انجام این مجازاتها باید علنی و در دید عموم مردم انجام شود. این مخفی کاریها، عدم صداقت روحانیون حاکم بر جمهوری اسلامی را نشان می دهد که از طرفی مدعی اند که قوانین اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام آخرین، کاملترین و ایده آلتترین نسخه برای تمام مشکلات بشری تا قیامت است و از طرف دیگر برای حفظ آبرو، یا اجرا نمی کنند و یا پنهانکاری می کنند. طالبان بلا شک بسیار صادقانه تر از روحانیون ایران عمل می کنند چون آنچه در اسلام وجود دارد بدون هیچ واهمه ای و بطور علنی اجرا می کنند.

واقعیت این است که بخش قریب به اتفاق قوانین، بخشنامه ها و سازماندهی قوه ی قضائیه ی و آئین دادرسی در جمهوری اسلامی هیچ ربطی به اسلام ندارد. اینها از زمان شاه موجود بوده و ادامه یافته است و عمده ی مواردی هم که به آنان اضافه شده از فقه اسلامی گرفته نشده است، بلکه از دانش حقوق مدرن و تجربیات دیگر کشورها اخذ شده است. اگر دستگاه قضائی وجود دارد هر چند ناکارآ، اگر دادستان و وکیلی وجود دارد، اگر مجازاتها تا حدودی تعدیل شده اند، اگر زندان و جریمه ی نقدی وجود دارد و کشتن و بریدن و شلاق در وسعت مورد انتظار انجام نمی شود، به برکت همین مواردی است که به ناچار از دنیای مدرن اخذ شده است. مهمترین شاهکار قضای اسلامی در ۳۰ سال گذشته، تصویب قانون مجازات اسلامی است که آنها فقط بخشهای حدود و قصاص و دیه اش عمدتاً از اسلام گرفته شده و بقیه ی احکامش مربوط به اسلام نیست حتی تعزیرات را نیز بشدت اصلاح کرده اند و بزور تشخیص مصلحت تصویب شده است.

نا کارآترین و غیر عادلانه ترین بخش احکام اجتماعی اسلام، احکام قضائی است. تزریق احکام قضائی اسلامی به سیستم قضائی ایران، تمام نارسائیهای آن احکام را به دستگاه قضائی تحمیل کرده و ناکارآئی، و غیر انسانی بودن و ظالمانه بودن آنرا افزوده است.

## نتیجه گیری

کلیه ی احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام بسیار ساده و ابتدائی هستند و عمدتاً از محیط عربستان ۱۴۰۰ سال پیش گرفته شده اند و در حد زندگی همان زمان و مکان اند. بنابراین، اولاً این احکام برای جهان امروز، بشدت ناکافی اند و بیشتر مباحث اساسی سیاسی، اقتصادی و قضائی در اسلام وجود ندارند. و ثانیاً: بیشتر احکام موجود در اسلام نیز با علم و عدل و عقل و زمان حاضر ناسازگارند و در نتیجه غیر قابل اجرا هستند. واقعیت این است که امروزه با احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام،

حتی نمی توان یک روستا را بخوبی اداره کرد چه رسد کل جهان را بنابراین دلیلی ندارد که حکومت در دست اسلام باشد.

نتیجه گیری ما در این کتاب عینا همان چیزی است که خمینی در سالهای پایانی عمرش، بدان رسید، البته بعد از بدبخت کردن ما و دیگر مسلمانان و کشتار یک میلیون جوان.

خمینی می گوید: "اگر کار حکومت، محصور در چهارچوب احکام الهی فرعیه باشد، می بایستی

طرح حکومت الهیه و ولایت مطلقه فقیه که به رسول اکرم تفویض شده بود، ملغی شود. (روزنامه کیهان شماره ۱۳۲۲۳ مورخ ۱۶ جمادی الاولی سال ۱۴۰۸). منظور از احکام فرعیه همان احکام فقهی است.

این صحیحترین حرفی است که خمینی در عمرش بیان کرده است منتهی رسیدن به این نتیجه، نیازی به انقلاب و سیل خون نداشت. کافی بود کسی به الفبای زندگی امروز آشنا باشد و رساله ی عملیه را با تفکر بخواند، همین و بس. کاری که دکتر شریعتی و خمینی نکردند. دکتر شریعتی رساله را نخواند و خمینی هم که از جهان حاضر بی اطلاع بود. و فکر هر دو را نیز اعتقاد عمیق مذهبی، فلج کرده بود. چقدر زیبا و گویاست سخن حسنین هیکل (متفکر سیاسی و روزنامه نگار مشهور مصری) که پس از مصاحبه با خمینی گفته بود "خمینی پدیده ای است از چهارده قرن پیش که با سرعت گلوله به قرن بیستم برخورد کرده است، و آنچه از آن بعنوان بحران یاد می شود دقیقا این است که این گلوله در مسیر خود چه چیزهائی را در هم خواهد کوبید. آنچه میان ایرانیان تحصیلکرده و خمینی می گذرد، بحث یا گفتگوئی بمفهوم واقعی کلمه نیست، گفتگوئی میان تاریخ و تعصب است" (مصاحبه به هفته نامه ی sunday times). آری خمینی و اکثر قریب به اتفاق روحانیون پدیده هائی هستند از ۱۴ قرن قبل، با همان سطح فهم و درک، که با اشتیاق می خواهند در قرن ۲۱ حکومت کنند. و مذهب نیز ابزار لازم را در دست آنان گذاشته است، تبعیت بی قید و شرط مؤمنین.

چه باید کرد؟

حال که دانستیم که احکام اسلامی برای زمان حاضر بشدت ناکافی و اکثرا غیر قابل اجرا هستند، چه باید کرد؟ تکلیف حکومت چه می شود؟ رابطه ی دین و حکومت چیست؟ در حال حاضر سه راه حل مطرح است:  
اول: نظر خمینی(مصلحت):

خمینی بجای آنکه حکومت را کنار بگذارد، حکم به کنار گذاشتن احکام اسلام داد تا حکومت را نگه دارد. خمینی حکومت را مقدم و مهمتر از احکام اسلامی دانست و گفت برای مصلحت حکومت می توان هر حکمی از احکام اسلام را تعطیل کرد وی در نامه ای به ریاست جمهور وقت سید علی خامنه ای گفت: "حکومت شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله می باشد، و یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم است روی همه احکام فرعیه مانند نماز و روزه و حج.. اگر کار حکومت محصور در چهارچوب احکام الهی فرعیه باشد، می بایستی طرح حکومت الهیه و ولایت مطلقه فقیه که به رسول اکرم تفویض شده بود، ملغی شود، و بالنتیجه به دون معنیش شود. و حاکم در موقع ضرورت می تواند مساجد را تعطیل کند و حتی مسجدی که مانند مسجد ضرار باشد تخریب کند، اگر نتوانست به دون تخریب وضع آن مسجد را درست کند. و حکومت می تواند یک طرفه عهد نامه و قراردادهای شرعیه که با ملت منعقد شده فسخ کند، اگر او دید که آن قراردادها مخالف با مصالح اسلام و مملکت باشد. و حکومت می تواند در مقابل هر امری عبادی یا غیر عبادی ایستادگی کند ما دامیکه، مضر به مصلحت اسلام باشد و حکومت می تواند تحت شرایطی به طور موقت حج را منع کند اگر با مصالح شور اسلامی متناقض

باشد، حجی که از فرایض مهم الهی می باشد". (روزنامه کیهان شماره ۱۳۲۲۳ مورخ ۱۶ جمادی الاولی سال ۱۴۰۸)

وی نظریه ی مصلحت حکومت و احکام ثانوی را اختراع کرد و برای سربریدن احکام اسلامی جهت حفظ حکومت روحانیون، شورای تشخیص مصلحت نظام را درست کرد. ذهن او آنقدر آلوده به سیاست شده بود که برای حفظ حکومت اسلامی اجازه ی قلع و قمع احکام اسلام را صادر کرد. کاری که جمهوری اسلامی پیوسته در حال انجام آنست. یعنی نقض احکام اسلام و جایگزین کردن قوانین مصوب شورا بجای احکام اسلام و بدتر از آن، این احکام جایگزین را بعنوان احکام اسلامی (حکم ثانوی) قلمداد کردن. این نظر، بزرگترین خیانت به اسلام و مردم و همچنین ناکارآست. چون:

اولاً: این نظر بدعتی بزرگ و خیانت به اسلام است. درکجای قرآن و یا سنت مطرح شده که برای حفظ حکومت می توان احکام اسلامی را لغو کرد؟! بلاشک خمینی یکی از بزرگترین بدعت گذاران تاریخ اسلام است و بدعتهای بسیار بزرگی چون ولایت فقیه و مصلحت را به شیعه وارد کرد که بسادگی قابل اصلاح نیستند.

ثانیاً: تا کجا می توان این کار را ادامه داد؟! چنانچه در این کتاب نشان داده شد اکثر احکام اسلامی در دنیای امروز ناکارآ هستند. پس باید تقریباً همه ی آنانرا لغو کرد تا بتوان حکومت کرد؟ آنوقت از اسلام چه می ماند و چه چیزی از حکومت، اسلامی است؟ تقریباً هیچ! همین الان هم همینگونه است! غیر از اینکه حاکمان این حکومت، روحانی هستند، کجای این حکومت اسلامی است؟ حکومت اسلامی واقعی همان بود که طالبان اجرا کرد. در حکومت طالبان بندرت می توان عملکردی را یافت که مستند به قرآن و سنت نباشد، در حالیکه در حکومت امروز ایران بندرت می توان عملکردی را یافت که بدرستی بر قرآن و سنت تکیه داشته باشد. هدف فقط حفظ حکومت است با هر قیمتی! ثالثاً: اینکار خیانت به مردم و فهم آنان است. چون مؤمنین گوش به فرمان شما روحانیون هستند، آیا شما باید با بی وجدانی آنانرا فریب دهید؟! شما مقررات و قوانین ساخته و پرداخته ی خود را بعنوان اسلام به مردم می قبولانید، و آن بیچاره ها هم گمان می کنند شما راست می گوئید و از شما تبعیت می کنند و آنها را برای تقرب به خدا انجام می دهند.

رابعاً: این نظر ۳۰ سال است که در جمهوری اسلامی در حال اجراست و نتیجه ای جز خرابی و ضعف و خذلان اسلام در بر نداشته است. این نظر محکوم به شکست است و همین آآن هم شکست خورده است! قبول ندارید، یک رفراندوم آزاد برگزار کنید! مشکل احکام اسلام ریشه ای است. این احکام از محیط عربستان ۱۴۰۰ سال پیش گرفته شده و بهیچوجه برای زندگی امروز کافی و کارآ نیستند. بقول سعدی:

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بند نقش ایوان است

### دوم: نظر روشنفکران مسلمان (اصلاح طلبان)

بلاشک بسیاری از روشنفکران مسلمان به این مشکل اصلی پی برده اند ک اسلام فاقد سیستم سیاسی، اقتصادی و قضائی متناسب با دنیای امروز است، اما راه حلی که ارائه می کنند باطل است. آنان مفاهیمی مثل فقه پویا، اجتهاد پویا، هرمنوتیک و قبض و بسط تئوریک شریعت، قرائتهای مختلف از دین، اجتهاد مطابق زمان و اصلاح دین را مطرح کردند. نتیجه ی همه ی این سخنان این است که اگر ما با زاویه ای دیگر به دین بنگریم و اگر پیش فرضهای دنیای امروز را در درک دین دخالت دهیم به درک دیگری از احکام دین می رسیم که با دنیای معاصر قابل تطبیق است.

این روشنفکران مسلمان افراد خوب متدینی هستند که نمی خواهند به ناتوانی دین در اداره ی دنیای امروز اذعان کنند. بنظر من حداقل چهار عامل اساسی یعنی عشق به دین، ترس از جهنم، ناآگاهی و ناآشنائی با منابع اصلی دینی و مخصوصاً ناآشنائی با فقه و برداشت غلط از هرمنوتیک، روشنفکران مسلمان را به بیراهه رانده

است. یک فرد متدین بطور ناخواسته دینش (هر دینی) را مجمع همه ی کمالات می داند. هر آنچه خوبست و عالیست و زیباست به دین نسبت می دهد. مثل عاشقی که معشوقش را موجودی فرض می کند که صاحب عالیترین کمالات و زیباییهاست در حالیکه در دنیای واقعی، معشوق هم انسانی مثل بقیه است. بهمین دلیل است که اینان از ادعان به ناتوانی دین در اداره ی دنیای امروز، عاجزند. آخر مگر می شود معشوق، نقصان داشته باشد؟! از طرف دیگر ترس شدید از عذاب هولناک جهنم آنانرا از این ادعان باز می دارد.

اما برداشت غلط از هرمنوتیک: توضیح هرمنوتیک طولانی است و فرض بنده بر این است که خواننده تا حدودی به آن آشناست، بنابر این مستقیما به اصل مطلب وارد می شوم. یکی از یافته های هرمنوتیک این است که آگاهیها، پیش فرضها و خواسته های قبلی ما، در درک ما از وقایع تاریخی مؤثر است. دین هم یک پدیده ی تاریخی است و طبعاً پیشینه ی محقق در درکش از دین مؤثر است. بهمین دلیل، درک دکتر شریعتی و درک یک آیه الله از دین کاملاً متفاوت است. انگار که این دو نفر از دو موضوع کاملاً متفاوت صحبت می کنند. این سخن هرمنوتیک تا حدود زیادی درست است، اما چه باید کرد؟ آیا باید به این درکهای متضاد از یک پدیده ی واحد، تسلیم شد و همه ی درکهای افراد مختلف را از دین درست دانست؟ این دقیقاً خطای بسیاری از روشنفکران مسلمان است؛ گمان می کنند که ما با پیش فرضهای متمدانه و امروزی وارد دین می شویم و آن بر می گیریم که به مذاق ما و دنیای مدرن جور در آید. اما این که فاجعه است مگر می شود همه ی این درکهای متضاد از یک پدیده، درست باشد یعنی همه درستند و در عین حال همه غلطند. بر خلاف برداشت فوق، دانشمندان هرمنوتیک به ما هشدار داده اند که مواظب این مداخله ی پیش فرضها و خواسته هایتان در درک منابع تاریخی باشید. مواظب باشید که پیش فرض خود را بجای واقعیت نگیرید. مواظب باشید فریب نخورید، نه اینکه تسلیم این مداخله و خطا شوید. کار بعضی روشنفکران مسلمان تسلیم شدن است و پیشنهاد واقعی هرمنوتیک، مقابله با این مداخله و فریب است. راه مقابله آنست که محقق بدقت بین پیش فرضهای خودش و واقعیات تاریخی تفکیک قائل شود. یعنی در هر استدلال و هر نتیجه گیری اش مواظب باشد که صرفاً بر اساس اسناد معتبر و نه خواسته های خودش قضاوت کند و باید هر چه بیشتر به تاریخ و جغرافیای وقوع یک پدیده ی تاریخی نزدیک شود تا درک درستتری پیدا کند. مثلاً در مورد دین، هرگز نباید جز بر اساس قرآن و سنت معتبر استنباط کرد. هر آنچه خارج از این دو منبع باشد، جزو دین نیست. حتی برای درک لغات قرآن و سنت نباید به فرهنگهای امروز مراجعه کرد باید دید که مردم مدینه در صدر اسلام از این لغت خاص چه می فهمیده اند. بهر روی با بکارگیری دقتهای لازم که به دو مورد آنها اشاره شد، محققان مختلف به درک یکسانی از یک پدیده نزدیک می شوند. مثلاً احکام فقهای سنی و شیعه در بیش از ۸۰ درصد موارد شبیهند و در مواردی هم که اختلاف است اسناد متضاد یا غیر قابل اعتماد وجود دارد و یا اصلاً سندی وجود نداشته و فقیه به صرف استدلال عقلی یا قیاس و امثالهم حکم کرده است. علت این تشابه بالا این است که فقه بیش از تمام علوم اسلامی دیگر بر قرآن و سنت تکیه دارد و کمتر تحت تأثیر خواسته ها و پیش فرضهای فقها قرار گرفته است.

بنابراین مفاهیمی مثل فقه پویا، اجتهاد پویا، هرمنوتیک و قبض و بسط تئوریک شریعت، قرائتهای مختلف از دین، اجتهاد مطابق زمان و اصلاح دین راه بجائی نمی برند، چنانچه تا کنون نبرده اند. اگر دین را اصلاح کردی، یعنی چیزی از آن را تغییر دادی، که دیگر دین نیست، همانطور که احکام ثانوی خمینی دین نیست. هر دو به یک اندازه زیانبار و گمراه کننده اند. بهترین درک از دین درکی است که صرفاً به قرآن و سنت تکیه داشته باشد و نه زمان و نه مکان و نه خواسته ها و نه پیش فرضهای محقق در آن دخیل نباشند.

### سوم: جدائی دین از سیاست

در این کتاب ما به این نتیجه رسیدیم که احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی اند و بیشتر مباحث اساسی آنان در اسلام وجود ندارند. و ثانیاً: بیشتر احکام موجود در اسلام نیز با علم و عدل و عقل و زمان حاضر ناسازگارند و در نتیجه غیر قابل اجرا هستند. بنابراین دلیلی ندارد که حکومت در دست اسلام باشد. این منطقی ترین نتیجه ای است که می توان گرفت. اگر داروئی برای درد شما مناسب نباشد چه می

کنید؟ آنرا کنار می گذارید. اگر وسیله ای برای انجام کاری مناسب نباشد چه می کنید؟ آنرا کنار می گذارید. احکام اسلام هم برای اداره ی جامعه ی امروز نامناسبند، چه باید کرد؟ باید محترمانه آنرا کنار گذاشت نه با حک و اصلاح و احکام ثانوی دست به خیانت به دین و مردم زد. جدا کردن دین از سیاست، هم به نفع دین است و هم به نفع سیاست. کسانی که دید جهانی دارند می دانند که در هیچ عصری به این اندازه، اسلام مورد تحقیر و نقد واقع نشده است. چرا؟ چون امثال خمینی خواستند با احکام نامناسب دین، به حل مشکلات بشر امروز برخیزند. درست مثل این است که بخواهید از دوچرخه بجای ماشین کمپرس استفاده کنید. احکام اسلام واقعا برای روستای مدینه ی ۱۴۰۰ سال قبل مناسب بودند ولی بهیچ روی برای دنیای امروز مناسب نیستند. هرچه جمهوری اسلامی و طالبان، بیشتر لجبازی کنند و به راه خود ادامه دهند، بیشتر به اسلام ضربه می زنند و آنرا در چشم عالمیان خوارتر می کنند. احکام اسلام فقط دست و پای مسلمانان را می بندند و آزادی عمل و اندیشه را از آنان می گیرند و از پیشرفت آنان جلو گیری می کنند. مسلمانان بجای اینکه درمان مشکلاتشان را در دانش و تکنولوژی و در ارتباط با فرهنگهای دیگر بشری پیدا کنند در احادیثی می جویند که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش و متناسب با محیط بسیار عقب افتاده ی آن زمان است.

افراد بسیار متدین نیز می توانند با تکیه بر خود قرآن، دین را از صحنه ی سیاست دور کنند بدون آنکه نگران عذاب جهنم باشند. حتما این آیه را خوانده اید که: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. (بقره ۲۸۶). اجرای احکام اجتماعی اسلام در زمان حاضر در وسع و توانایی ما نیست، ما نمی توانیم بردگی را زنده کنیم؛ ما نمی توانیم زنان را به کنج خانه بر گردانیم؛ ما نمی توانیم کل دستگاه تصویری جهان را نابود کنیم؛ ما نمی توانیم با شش میلیارد جمعیت جهان بجنگیم و صد ها ما نمی توانیم دیگر. قرآن هم گفته، اگر نمی توانید، بر شما تکلیفی نیست.

### نتیجه گیری نهائی کتاب

اولا: احکام سیاسی، اقتصادی و قضائی اسلام برای جهان امروز، بشدت ناکافی اند. و ثانيا: بیشتر احکام موجود در اسلام نیز غیر قابل اجرا هستند. بنابراین دلیلی ندارد که حکومت در دست اسلام باشد. اسلام باید از سیاست جدا شود و کشور باید با عالیتین روش حکومتی، یعنی دموکراسی، اداره شود.

## پایان